

سفر نامہ

۴۳
آدام الثاریوس

بخش ایران

شماره ثبت	۶۲۲۱
ردہ بندی	
تاریخ	۱۳۶۵/۲/۲۰

کتابخانه پہلیا جہا انور نا المعارف اسلامہ
--

ترجمہ از متن آلمانی و حواشی: احمد بہپور

119

191

آدام الماریوس

Adam Olearius

سفرنامه مسکو و ایران

Moskowitsche and Persische Reise

ویراسته‌ی : ابرهارد مایسنر

Eberhard Meissner

ناشر : روتن ولونینگ - برلین شرقی

Ruetten und Loening - Ostberlin

سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار

مفردنامه آدام الناریوس

ترجمہ : احمد بھپور

چاپ اول : ۱۳۶۳

تیراژ : ۷۰۰۰ نسخہ

چاپ : میعاد

کلیہ حقوق محفوظ است

معیارهای سنجشی که نویسنده به دفعات در کتاب حاضر آورده است :

- ۱- يك نخ (Faden) معیار سنجش و اندازه گیری ویژه ژرفا در آلمان قدیم که برابر با $1/70$ سانتیمتر است.
- ۲- يك مایل آلمان (Deutsche Meil) به گفته مؤلف برابر يك فرسخ آن زمان یعنی ۷۵۳۲ متر.
- ۳- يك ساعد (Elle) معیار اندازه گیری درازا در آلمان قدیم که برابر با شصت تا هشتاد سانتیمتر است.
- ۴- يك ذول (Zoll) معیار منسوخ آلمانی برابر با $1/10$ یا $1/12$ فوت. هر فوت یا پا برابر با $30/48$ سانتیمتر است.
- ۵- يك روت (Rute) معیار منسوخ آلمانی، برابر با $3/8$ متر.
- ۶- يك کلاfter (Klafter) فاصله بین سرانگشتان دودست که از طرفین و به محاذات شانزده يك انسان متوسط القامه کشیده شده باشد. این معیار به کلی منسوخ شده.
- ۷- يك باتمن (Batman) معیار سنجش وزن در ایران آن زمان برابر با حدود سه کیلوگرم است.
- ۸- يك پوند (Pfund) معیار سنجش وزن که برابر با چهار صد و پنجاه تا پانصد گرم است.

مؤلف بهای اجناس را به کرات با پول رایج آن زمان آلمان که تالر (Taler) بوده سنجیده است. تالرسکه در گردش تا اوایل قرن هجدهم بوده ارزش آن برابر با ۳ مارک آلمان غربی امروز است.

فهرست مطالب

۲۳-۵	مقدمه مترجم	م
۲۸-۲۵	توضیح ناشر آلمانی	مان
۳۲-۲۹	مقدمه نویسنده	
	دفتر یکم	تا
۳۹-۳۵	فصل اول - درباره‌ی ویژگی‌های دریای هیرکانی یا کاسپین	
	» دوم - درباره‌ی ساحلی که کناره گرفته بودیم و اینکه چگونه	ت
۵۳-۴۱	در آنجا گذرانیدیم.	
	فصل سوم - چگونه بیرون از شهر شماخی از ما استقبال شد و از	ت
۶۱-۵۵	آنجا ما را به شماخی بردند .	
	فصل چهارم - شرح اقامت در شماخی، درباره‌ی مشاهداتی که	.
۸۳-۶۳	داشتیم و در بیان چند جشن .	۴
۹۱-۸۵	فصل پنجم - درباره‌ی شهر شماخی .	
۱۰۰-۹۳	» ششم - مسافرت از شماخی تا اردبیل .	۱
	» هفتم - چگونه بیرون از اردبیل از ما استقبال شد و از آنجا ما	
۱۰۵-۱۰۱	را به شهر بردند و پذیرائی کردند .	
	فصل هشتم - درباره‌ی رخدادهای مدت اقامت در اردبیل و آنچه	
۱۱۳-۱۰۷	که در آنجا دیدیم .	
۱۱۸-۱۱۵	فصل نهم - شرح آتش بازی در اردبیل .	

- فصل دهم - درباره‌ی شهر و ویژگی‌های اردبیل .
 ۱۲۳-۱۱۹ « یازدهم - درباره‌ی بقعه‌ی شیخ صفی وسید جبرائیل و دیگر دیدنی‌های اردبیل .
- ۱۳۵-۱۲۵
 فصل دوازدهم - شرح مسافرت از اردبیل تا سلطانیه .
 ۱۴۵-۱۳۷ « سیزدهم - درباره‌ی شهر سلطانیه .
 ۱۵۰-۱۴۷ « چهاردهم - رسیدن به قزوین، بیان ویژگی‌های شهر و دیدنی‌های آن و چند نمایش .
- ۱۵۸-۱۵۱
 فصل پانزدهم - شرح مسافرت از قزوین از راه سبّا تا قم و از قم تا کاشان.
 ۱۶۴-۱۵۹ « شانزدهم - ورود به کاشان، شرح ویژگی‌های این شهر و ادامه‌ی مسافرت تا دارالسلطنه‌ی اصفهان.
- ۱۷۳-۱۶۵
 فصل هفدهم - ورود به دارالسلطنه‌ی اصفهان و نزاع خونین با هندیان.
 ۱۸۲-۱۷۵ « هجدهم - چگونه در شهر اصفهان به سر بردیم و شرحی در باره‌ی سفیر هندوستان .
- ۱۸۷-۱۸۳
 فصل نوزدهم - بارعام شاه و تقدیم هدایا و پیشکش به او .
 ۲۰۱-۱۸۹ « بیستم - شرح وقایع بعد از بارعام اول شاه در اصفهان، درباره‌ی ملاقات‌هایی که با ما انجام گرفت و ضیافت‌هایی که به افتخار ما داده شد .
- ۲۰۹-۲۰۳
 فصل بیست و یکم - شرح مراسم شکار که در آن سفرای به دعوت شاه حضور داشتند و شکار ویژه‌ی شاه که زنان حرمسرا نیز در آن شرکت کردند و درباره‌ی سخاوت و آزادگی شاه .
- ۲۲۰-۲۱۱
 فصل بیست و دوم - درباره‌ی ضیافت صدر اعظم و دیدنی‌های آن و ماجرای ختنه کردن الیاس بك ارمنی .
- ۲۲۳-۲۲۱
 فصل بیست و سوم - درباره‌ی شاه و دیگر بزرگان، هدایایی که به سفرای و چندتن از ما اعطاشد و آخرین بارعام شاه .
- ۲۲۹-۲۲۵

دفتر دوم

۲۳۳-۲۴۶	فصل اول - کلیاتی درباره‌ی کشور شاهنشاهی ایران، دارالسلطنه اصفهان و دیدنی‌های برون و درون آن .	۱۲۳
۲۴۷-۲۵۱	فصل دوم - درباره‌ی ویژگی‌های هوا و شرح بیماری‌ها، استعداد خاك ؛ و میوه‌های ایران .	۱۳۱
۲۵۳-۲۶۰	فصل سوم - درباره‌ی احشام و چار پایان .	۱۴۱
۲۶۱-۲۶۸	« چهارم - درباره‌ی درختان باغ و میوه‌ی آن‌ها.	۱۵
۲۶۹-۲۷۷	فصل پنجم - درباره‌ی خورد و خوراك، مخصوصاً غذا و نوشیدنی ایرانیان و نیز سایر چیزهایی که در ایران دیده می‌شود، مانند تریاك، تنباکو، قهوه و چای .	۱۶
۲۷۹-۲۸۱	فصل ششم - درباره‌ی مشاغل و حرفه‌هایی که ایرانیان از طریق آن امرار معاش می‌کنند .	۱۷
۲۸۳-۲۸۷	فصل هفتم - درباره‌ی شکل، ساخت بدن و تن پوش ایرانیان .	۱
۲۸۹-۲۹۱	« هشتم - درباره‌ی خوی و صفات ایرانیان، آداب و رسوم و سنت‌های آنان	۲
۲۹۳-۲۹۹	فصل نهم - درباره‌ی ازدواج و تأهل ایرانیان، تعدد زوجات و زبان‌های آن . ایرانی‌ها چگونه ازدواج می‌کنند و شرح مراسم عروسی و طلاق و پیوستن دوباره‌ی زن و شوهر به یکدیگر .	۱
۳۰۱-۳۰۶	فصل دهم - درباره‌ی آموزش و پرورش کودکان و آموزشگاه‌های ایرانیان، زبان و خط، مدرسه و علوم رایج .	
۳۰۷-۳۱۳	فصل یازدهم - درباره‌ی شعر و شاعر ایرانی، ستاره شناسی، کرات جغرافیائی، گاه شماری و تقویم ایرانیان .	
۳۱۵-۳۲۲	فصل دوازدهم - درباره‌ی حکومت و سران آن، شاه، خوانین و حکومت آنان در ایالات و اینکه چگونه باید در جنگ به شاه خدمت کنند و نیز درباره‌ی جنگ‌های ایرانیان و موارد مربوط به سربازان و درآمد و دارایی شاه ایران .	

- فصل سیزدهم - درباره‌ی کار گزاران حکومتی و دربار شاه و هم -
 ۳۲۲-۳۲۸ نشینان اوراجع به قضاوت، دادگستری و مجازات تبه کاران.
- فصل چهاردهم - درباره‌ی دین ایرانیان، اختلاف مذهب آنان
 ۳۲۹-۳۳۶ باترک‌ها و سایر پیروان حضرت محمد (ص). سیدها، ابدال
 و مراسم تدفین ایرانی‌ها.
- دفتر سوم
- فصل اول - درباره‌ی چگونگی ترک‌دار السلطنه‌ی اصفهان و مسافرت
 ۳۳۹-۳۴۳ تا آستانه دریای خزر.
- فصل دوم - در بیان منطقه‌ی رودبار و مسافرت تا پایان سرزمین گیلان.
 ۳۴۵-۳۵۰ فصل سوم - مسافرت از آخرین نقطه‌ی گیلان به سوی شماخی و
 شرح ماجرای که به دستور سفیر و گمان یک نفر ایرانی تا
 ۳۵۱-۳۵۴ سرحد مرگ کتک خورد و درباره‌ی دشت مغان.
- فصل چهارم - شرح اقامت در شماخی.
 ۳۵۵-۳۵۸ فصل پنجم - شرح سفر از شماخی تا دربند و از آنجا تا مرز و پایان
 ۳۵۹-۳۶۳ امپراطوری ایران.
- فصل ششم - درباره‌ی داغستان، سرزمین تاتارها.
 ۳۶۵-۳۶۹ فصل هفتم - درباره‌ی شهر ترکو و آنچه که در آنجا گذشت.
- فصل هشتم - درباره‌ی سفر از ترکو تا انتهای سرزمین داغستان.
 ۳۷۱-۳۷۹ فصل نهم - مسافرت از میان چرکسیه و دشت پهناور تاهشترخان و
 ۳۸۷-۳۹۴ شرحی درباره‌ی چرکس‌ها.
- فصل دهم - شرح مسافرت از هشترخان تا مسکو و این که چگونه
 در مسکو پذیرفته شدیم و بار حضور یافتیم و جریانات و
 ۳۹۵-۳۹۸ وقایع بعدی.
- فصل یازدهم - ترک مسکو، مسافرت تا هلشتاین و بندر تراومونده،
 ۳۹۹-۴۰۰ گزارش‌های دیگر و فرجام کار اتوبیروگمان.

۴۰۲-۴۰۱	فصل پایانی کتاب - گزارشی درباره‌ی فرجام‌کار اتوبروگمان .	
۴۰۳	جدول مقابله‌ی ماه ایرانی باخارجی .	۳۲۸-۱
۴۰۵-۴۰۴	فهرست منابع .	
	فهرست اعلام .	
	تصاویر .	۳۳۶.

۳۴۲

۳۵۰

۳۵

۳۶

۳

۳

۲

۱

این برگردان چون تحفه‌ئی ناچیز تقدیم زری و امیر
صالحی علامه می‌شود که اگر دوستی و فداکاری آنان
نبود، این برگردان هم نبود.

احمد بهپور

«به نام خداوند جان و خرد»

مقدمه مترجم

با این که سفرنامه آدام التاریوس تا کنون به فارسی ترجمه نشده بود، اما او نزد پژوهشگران تاریخ ایران، شخصیت ناشناخته‌ئی نیست و نام و اثرش در بسیاری از نوشته‌ها و ترجمه‌های فارسی، مربوط به دوران صفوی ذکر شده، در مقدمه ویراستار و ناشر آلمانی بر سفرنامه التاریوس، زندگینامه وی آمده است. بنابراین ما در این مقدمه فقط به‌مأموریت، مسیر مسافرت هیئت آلمانی که التاریوس منشی و مشاور آن بوده است می‌پردازیم و نیز شرحی در معرفی کتاب حاضر می‌آوریم.

یکی از ویژگی‌های بارز دوران صفوی گسترش تولید و تجارت ابریشم است که سبب باز شدن بیش از پیش پای اروپائیان به ایران، رقابت‌های بازرگانی و نهایتاً سیاسی شد. علاقه پادشاهان این سلسله، به‌ویژه شاه‌عباس بزرگ به توسعه روابط بازرگانی و سیاسی و همچنین استفاده از جنگ‌افزارهای پیشرفته آن زمان اروپا در مقابله با قشون مجهز عثمانی خود عامل دیگری در تشدید این رقابت‌ها بود. در نیمه اول قرن هفدهم، فریدریش سوم، دوق ایالت شلسویگ^۱ هلمستاین نیز به فکر

۱ - Friedrich III

۲ - Schelswig - Holstein. در قرن هفدهم شاهزاده‌نشین مستقلی در پروس بود. در طول تاریخ چندین بار به اشغال روسیه و سوئد درآمد. در زمان بیسمارک بخشی از آلمان واحد یا رایش دوم شد و سرانجام پس از جنگ بین‌الملل اول به دانمارک پیوست.

افتاد که برای تولید پارچه ابریشمی در کارخانه‌های نساجی هامبورگ و حمل ابریشم خام ایران از طریق مسکو هیئتی را به‌دربار شاه‌صفی روانه کند. والتر هینتس^۱ در مقدمه خود بر سفرنامه کمپفر می‌گوید:

«... هدف از این سفارت‌ها برقراری روابط تجاری با روسیه بود. از ایران خواهان خریداری ابریشم بودند و می‌خواستند آن‌را از راهی که از مسکو می‌گذشت به هلشتاین وارد کنند».

مأموریت هیئت مزبور به‌سبب انحصار طلبی هلندیان و نفوذ فراوان آن‌ها در امر بازرگانی باشکست روبرو شد.

«امتيازات هلندیان در زمان شاه‌صفی بیشتر شد و کالای آنان نیز از پرداخت حقوق گمرکی معافیت یافت... رقابت آنان به‌جائی رسیده بود که وقتی نماینده دوک هلشتاین برای عقد پیمان تجارتنی به ایران آمد (۱۰۵۷ ه. ق - ۱۶۳۷ میلادی) تا ابریشم خریداری کند، قیمت خرید هر بار ابریشم را از ۴۲ تومان به ۵۰ تومان ترقی دادند تا این نماینده خارجی نتواند با آنان رقابت کند و چون نمایندگان هلشتاین باز گشتند، باز موقع را مناسب یافته و قیمت بار ابریشم را به ۴۴ تومان تنزل دادند. شاه که متوجه کلاه‌گذاری آنان شد، دستور داد از آن وقت به بعد از کالاهای هلندی گمرک دریافت شود».

آمد و رفت اروپائیان در «عصر پلائی صفوی»^۲ به ایران گذشته از سود و زیان‌هایی، که جای اشاره به آن‌ها در این مقدمه نیست، آثار ارزشمندی برای تاریخ -

۱- Walter Hinz. برای شناختن بیشتر این ایرانشناس بزرگ به اثر پرارزش وی «تشکیل دولت ملی در ایران» ترجمه آقای کیکاووس جهان‌داری - انتشارات خوارزمی رجوع فرمائید.

۲- سفرنامه کمپفر (Kampfer) مقدمه والتر هینتس صفحه ۶.

۳- کتاب «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» نوشته استاد باستانی پاریزی صفحه ۱۱۶.

۴- این اصطلاح از استاد باستانی پاریزی است که در کتاب بالا آورده‌اند.

ریشم
ن در

گزاران ما به جای گذاشت و آن سفرنامه است که توسط بازرگانان، مأموران سیاسی و جهانگردان آن زمان درباره ایران نوشته شده است. سفرنامه‌های شاردن، تاورینه و کمپفر که به فارسی ترجمه شده است در کنار آثار قدیمی فارسی که نویسندگان آن عهد نوشته اند تصویر روشنی از اوضاع اجتماعی، تشکیلات اداری، آداب و سنن ایران آن زمان ارائه می‌دهد و از این جهت به دوران قاجاریه که به مانزدیک‌تر است شباهت‌هایی دارد و این ویژگی را در حکومت‌های میان این دو سلسله یعنی افغان‌ها و افشاریه و زندیه مشاهده نمی‌کنیم.

یران
شت

ن‌ها

اینک می‌پردازیم به مسیر مسافرت و ترکیب هیئت آلمانی. چون سفر نخستین این هیئت به روسیه، جهت جلب موافقت تزار برای عبور از آن کشور و رسیدن به ایران با مسافرت دوم هیئت به دربار شاه صفی بستگی نزدیک دارد، ناگزیریم که به شرح مسیر هر دو سفر بپردازیم:

مت
نده
ی

بر هیئتی که به مسکو اعزام شد دو تن از اصیل زادگان و مشاوران دوله‌لشتاین سرپرستی می‌کردند. این دو تن - اوتوبروگمان^۲ و فیلیپوس کروسیوس^۳ بایست و چهارتن دیگر از جمله آدام التاریوس کمیته‌ئی تشکیل می‌دهند و در ششم نوامبر سال ۱۶۳۳ برابر با ۱۰۵۳ هجری قمری از هامبورگ حرکت می‌کنند و هشتم همان‌ماه به تراومونده^۴ می‌رسند. در اینجا ناخدائی را به نام میخائیل کوردس^۵ برای

بان
ان
ان
از

و

۱- تاورینه در سفرنامه خود صفحه ۲۷۵ به ترجمه ابوتراب نوری و تصحیح دکتر

حمید شیرانی چنین می‌نویسد:

«به‌طور یقین شنیده بودم که اجازه نمی‌دهند هیچکس از اروپا به ایران و یا از ایران به اروپا از مسکو عبور کند. تنها التفات فوق‌العاده‌ئی بود که به سفرای دوله‌لشتاین که به ایران می‌رفتند این اجازه را داده بودند ...»

۲- Otto Brügemaun

۳- Philipus Crusius

۴- Travemunde - بندری در شمال آلمان غربی.

۵- Michael Cordes

کشتیرانی بردریای خزر در سفر آینده خود به ایسران استخدام می کنند و در نهم نوامبر با کشتی فورتونا^۱ به نساخدایی هانس مولر^۲ روانه مسکو می شوند. در این سفیریک دکتر داروساز به نام وندلئوس زیبلیست^۳ پزشک مخصوص دوک هلشتاین همراه آنان بود که به دستور اوجیهت خدمت نزد تزار روسیه اعزام می شد. پس از مدتی که بردریای بالتیک می رانند، روز چهاردهم نوامبر به ریگا^۴ می رسند و از آنجا با سورتمة اسبی وقایق خود را به مسکو می رسانند. نوزدهم اوت ۱۶۳۴ برابر با اواخر مردادماه ۱۰۵۴ هجری قمری برای اولین بار به حضور تزار روسیه یعنی میخائل فئودورویچ^۵ می رسند و هدایای شاهزاده هلشتاین را تقدیم او می کنند. سفرای آلمانی در این جلسه از تزار می خواهند تا درباره مسائل مربوط به ایران مذاکرات محرمانه‌ئی به عمل آورند، این مذاکرات که بر اساس توافق قبلی شاهزاده هلشتاین و پادشاه سوئد بوده است، مورد موافقت تزار قرار می گیرد. مجموعاً در پنج نشست محرمانه با تزار گفت و گو می کنند که نویسنده از چگونگی آن در کتاب حاضر سخنی به میان نمی آورد. در آخرین جلسه که مصادف با نوزدهم دسامبر همان سال بود، تزار به هیئت آلمانی اظهار می دارد که به سبب دوستی دو جانبه بین او و دوک هلشتاین آماده است که تذکره مسافرت هیئت آلمانی را از طریق روسیه به ایران صادر کند، به شرطی که سران هیئت پس از بازگشت از ایران دوباره با او ملاقات و مذاکره کنند و قرارداد مودت بین روسیه و شاهزاده نشین هلشتاین را نیز همان موقع از او دریافت دارند و با خود ببرند.

۱ - Fortuna

۲ - Hans Muller

۳ - Wendelius Siebelist

۴ - Riga - مرکز لتونی که تا اوایل قرن هفدهم متعلق به سوئد بود و در زمان

استالین به روسیه تعلق می گیرد.

۵ - Michael Feodorowitz - اولین تزار از خاندان رومانوف.

سفرای آلمانی با موافقت مقامات روسی، ناخدا میخائیل کوردس را همراه شش استادکار به نیژن ناوگورود^۱ در یکصد مایلی پشت مسکومی فرستاد تا در آنجا یک قروند کشتی مناسب برای گذشتن از رود ولگا و دریای خزر بسازد و خود مسکورا در تاریخ بیست و چهارم دسامبر به سوی هلشتاین ترک می کنند.

اعضای هیئت پس از رسیدن به آلمان به دستور دوک هلشتاین فوراً خود را برای مسافرت به ایران و حضور در دربار شاه صفی مهیا می سازند. ترکیب هیئت اعزامی به ایران از این قرار بود:

۱- اوتوبروگمان - رئیس هیئت.

۲- فیلیپوس کروسوس - نایب رئیس.

۳- هرمان فن اشتادن^۲ اهل ریگا در لیونند^۴ - کارگزار درجه یک دربار دوک

هلشتاین.

۴- یوهان آلبرشت^۵ فن ماندلسلو. نجیب زاده اهل شونبرگ^۶ در بیستوم^۷ -

۱- Nisen - Naugorod - گورکی امروز در روسیه شوروی.

۲- مقدمه والتر هینتس بر سفرنامه کمپفر صفحه ۶.

«هیئت سفارت دوم که تحت ریاست بازرگانی نالایق از اهالی هامبورگ به نام اوتوبروگمان قرار گرفته بود...»

خواننده گرامی پس از خواندن متن ترجمه کتاب متوجه داوری درست والتر هینتس درباره این شخص خواهد شد.

۳- Hermann von Staden

۴- Livland منظور باید همان لتونی باشد.

۵- Johann Albrecht von Mandelslo - این شخص با هیئت آلمانی به

هلشتاین بازمی گردد و در ایران می ماند و خود سفرنامه‌ی جداگانه نوشته است. به مقدمه والتر هینتس بر سفرنامه کمپفر رجوع فرمائید.

۶- Schonberg

۷- Bistum

راتزبورگ^۱ - سراسطبل چي دربار هلمشتاين.

۵- يوهان كريستوف^۲ فن اوشتریتز. اصیل زاده اهل لوچناو^۳ نزدیک لایپزیگ^۴
درمایسن^۵ - رئیس تشریفات.

۶- هارتمان گرامان^۶ اهل ایلمناو^۷ در تورینگن^۸ - پزشک ویژه سفرا.

۷- آدام الثاریوس اهل آشرزلین^۹ در ساکسن - مشاور و منشی هیئت.

۸- هاینریش شوارتز^{۱۰} اهل گرایفزووالد^{۱۱} در پومرن^{۱۲} - سر آشپز دربار.

نجیب زادگان و افسران

۱- هیرونیموس ایمهوف^{۱۳} - اصیل زاده اهل نورنبرگ^{۱۴}.

۱- Ratzeburg - شهری در کنار مرز آلمان شرقی و غربی.

۲- Johann Christoff von Uchteritz

۳- Lutschenau

۴- Leipzig - در آلمان شرقی.

۵- Meissen - در آلمان شرقی.

۶- Hartmann Gramann

۷- Ilmenau - در آلمان شرقی.

۸- Thuringen - در آلمان شرقی.

۹- Aschers leben - در آلمان شرقی.

۱۰- Heinrich Schwarz

۱۱- Greifswald - شهری در آلمان شرقی نزدیک دریای بالتیک.

۱۲- Pommern - معروف به پومرانی - ناحیه ای در شمال آلمان شرقی نزدیک

مرز لهستان.

۱۳- Hieronymus Imhoff

۱۴- Nurnberg

- ۲- توماس ملویل^۱ اهل ابرتین^۲.
 ۳- پاول فلمینگ^۳ - شغل معلم - اهل هارتن اشتین^۴ در فویگتلند^۵.
 ۴- هانس گرونوالد^۶ - نجیب زاده اهل دانزیگ^۷.
 ۵- پتری سالومو^۸ - از اهالی پنیگ^۹ در مایسن - واعظ دربار.
 ۶- هانس آرپن بکه^{۱۰} - اهل دورپات^{۱۱} در لیولند - سر مترجم زبان

روسی.

- ۷- لیون برنولدی^{۱۲} اهل آنت ورپن^{۱۳}.
 ۸- هاینریش کربس^{۱۴}.

- ۱- Thomas Melvil
 ۲- Ebertin - ابردین Eberdeen در اسکاتلند.
 ۳- Paul Fleming - غزلسرای نامور آلمانی که در سروده‌های خود برای
 نخست بار از مناظر زیبای روسیه یاد کرده است.
 ۴- Harten Stein
 ۵- Voigtland
 ۶- Hans Grunwald
 ۷- Danzig
 ۸- Petri Salomo
 ۹- Penig
 ۱۰- Hans Arpenbeke
 ۱۱- Dorpat در روسیه منطقه لتونی و تارتو فعلی.
 ۱۲- Lyon Bernoldi
 ۱۳- Antwerpen - همان آنوریا آنورس امروزی در بلژیک.
 ۱۴- Heinrich Krebs

اعضای جزء

- ۱- کریستیان لودویگ هوبنر^۱ - اهل برین^۲ در مرن^۳.
- ۲- گئورگ پیوس پومر^۴ - نجیب زاده اهل نورنبرگ.
- ۳- هانس فویگت^۵ - اهل فرایبرگ^۶ در مایسن.
- ۴- برنند کوخ^۷ - اهل روال^۸ در لیولند.

جزاین افراد، خدمتکاران، غلام بچگان، نوکران، موزیک چی ها و نیز صاحبان حرف و صنایع دستی مانند نجار، سازنده زین و برگ اسب، نانوا، تصاب، کفاش، خیاط، سازندگان جنگ افزارهای گرم، ساعت ساز، بادبان ساز، ملوان، جاشو، قایقران و غیره نیز همراه بودند. اشخاص یادشده به اضافه سی سرباز و افسر و چهار نفر نوکر روسی که در مسکو به آنان می پیوندند و بایکصد و بیست و شش تن کمیته ئی برای مسافرت به ایران تشکیل می دهند، تعدادی از اعضای کمیته در آلمان و دیگران ضمن مسافرت اول هیئت به روسیه به استخدام کمیته در آمده بودند.

در بیست و دوم اکتبر سال ۱۶۳۵ میلادی (۱۰۵۵ - ه. ق) هیئت سفرا از

۱ - Christian Ludwig Hubener

۲ - Brunn = Brinn = امروزی در چک اسلواکی یا Brno که تفنگ آن جا بدنام

تفنگ برنو در ایران معروف است.

۳ - Mahren - معروف بد مارن.

۴ - Georg Pius Pohmer

۵ - Hans Voigt

۶ - Freiberg - در آلمان شرقی.

۷ - Brend Koch

۸ - Reval - تالین فعلی در مرکز استونی روسیه.

هامبورگ حرکت می کنند و بیست و چهارم به بندر لوبک^۱ می رسند، دو روز در آن جا می مانند تا وسایل و اثاثه کمیته و نیز دوازده رأس اسب سواری در تراومونده به کشتی بارزده شود. روز بیست و هفتم سفرا و اکثر افراد کمیته به کشتی نوسازی که اولین سفر خود را انجام می داد وارد می شوند. در بیست و هشتم اکتبر به نام خدا از تراومونده حرکت می کنند و نیم شب بیست و نهم به نزدیک سواحل دانمارک در دریای بالتیک می رسند. در اینجا از یک سو به سبب اشتباه ناخدا در انتخاب جهت درست و گم کردن راه و از طرف دیگر به علت بروز طوفان شدید و شکستن چند جای کشتی، سر نشینان کشتی با خطر بزرگی روبرو می شوند. سحر گاهان دو قایق ماهیگیری اولندی^۲ به کمک آن ها می آیند و بالاخره به مدد جریان مناسب باد، ناخدا باز حمت زیاد کشتی را به بندر کالمار^۳ که در چهل مایلی کوپنهاگ واقع شده است می رساند. در اینجا دو نفر مأمور می شوند که به گوتروپ^۴ مقر شاهزاده هلشتاین بروند و استوار نامه جدیدی برای تقدیم به شاه ایران با خود بیاورند، زیرا استوار نامه قبلی در جریان شکسته شدن کشتی و سوار شدن سفرا به قایق ماهیگیری در دریا افتاده بود.

پس از مشورت زیاد بالاخره تصمیم می گیرند با همین کشتی به سفر ادامه دهند. سوم نوامبر دو باره بادبان می کشند و پس از طی هشت مایل حدود ظهر به حوالی اولند می رسند، در اینجا مجدداً دچار طوفان شدید و امواج سهمگین می شوند و آب به قدری وارد کشتی می شود که تلمبه های تخلیه آب را از کار می اندازد و کلیه سر نشینان مجبور می شوند که با سطل کشتی را از آب خالی کنند. بهر حال غروب

۱ - Lubek - بندری در شمال آلمان غربی.

۲ - Oland - جزیره ئی نزدیک و متعلق به سوئد در دریای بالتیک.

۳ - Kalmar - تنگه ئی بین جزیره اولند و خاک اصلی سوئد.

۴ - Gottrop - مرکز شاهزاده نشین هلشتاین.

همان روز جزیره گوتلند^۱ از دور به چشمشان می خورد. پنجم نوامبر از کنار آن می گذرند. هفتم نوامبر حدود شب دوباره گرفتار طوفان می شوند. در هشتم نوامبر تصور می کنند که به زودی به بندر روال می رسند، ولی بعداً معلوم می شود که باز هم ناخدا جهت نادرست انتخاب کرده و بندر روال را گم کرده است. از آنجا که بیش از این صلاح نمی دیدند که با این کشتی شکسته سفر را ادامه دهند، ناخدا پیشنهاد می کند که از طریق فنلاند به مسکو بروند، ولی سرقایقران اظهار می دارد که جزیره ای بنام هوخلند^۲ بایستی در آن حوالی باشد، زیرا قبلاً این جزیره را که محل مناسبی است برای لنگر انداختن، دیده است. آنگاه با قایق خود از کشتی جدا می شود و به دریا می زند و پس از گذشت مدتی نسبتاً طولانی فریادش به گوش می رسد که جزیره را یافته است. سرانجام ساعت هفت شب، پس از گذشتن از صخره های خطرناک، کشتی به نزدیک جزیره می رسد و لنگر می اندازد و همان جا در کشتی استراحت می کنند. فردای آن روز (نهم نوامبر) طوفان شدید و امواج خروشان، کشتی را - که لنگرش برای حرکت به سوی روال برداشته شده بود - به صخره ها و تخته سنگ های جزیره می کوبد و لاجرم به آب فرو می رود، اما پیش از این سرنشینان توانسته بودند، به وسیله قایق و شنا خود را به جزیره برسانند و جان خویش را نجات دهند. در اینجا همگی به پنج کلبه خالی و غیر مسکون متعلق به ماهیگیران پناه می برند. بعد از ظهر روز دهم نوامبر پس از آن که دریا آرام می شود به ساحل می روند تا بلکه بتوانند از بازمانده کشتی مقداری بار و وسایل و نیز تعدادی از اسب ها را که توانسته بودند در آخرین لحظات به ساحلشان بکشانند با خود به محلی امن منتقل کنند. از اسب ها تنها پنج رأس زنده مانده و بقیه در دریا غرق شده بودند. ساعت دست ساز و گرانبھائی که قرار بود به شاه ایران هدیه شود نیز در آب فرو رفته بود. اسب ها هم که رم کرده بودند،

۱ - Gottland - جزیره ای در دریای بالتیک نزدیک و متعلق به سوئد.

۲ - Hochland

بسیاری از صندوق، وجعیه‌های اثاثه و وسایل را درهم کوبیده و شکسته بودند. از آن جا که می‌بایست برای مدتی طولانی در این جزیره اقامت کنند، باقی‌مانده آذوقه را جیره‌بندی می‌کنند. هفدهم نوامبر در یک از سفرا به اتفاق پنج تن دیگر درون دو قایق کوچک ماهیگیران جای می‌گیرند، تا بلکه خود را به روال برسانند و در آنجا وسایل آوردن بقیه اعضای کمیته را فراهم کنند. بالاخره در این کار موفق می‌شوند و همگی در دوم دسامبر با برخاک روال می‌گذارند و ترجیح می‌دهند در آن جا دوباره به تهیه اسباب سفر و مقداری پیشکش برای شاه ایران مشغول شوند. افرادی که از کالمار به شلسویک هلشتاین اعزام شده بودند تا هدایا، وسایل و استوارنامه‌ئی جدید با خود بیاورند به روال بازگشتند، مترجم زبان روسی به نام هانس آرپن بکه هم که به مسکو فرستاده شده بود تا ماجرای شکستن کشتی را که علت دیر رسیدن هیئت به مسکو بود به تزار گزارش دهد نیز مراجعت کرد.

چندتن از اعضای کمیته را سه سرپرستی رئیس تشریفات روز بیست و چهارم فوریه سال ۱۶۳۶ (۱۰۵۶ ه. ق) پیشاپیش با مقداری از بار و بینه توسط سی سورتمه از روال به مسکو می‌فرستند و دوم مارس سفرا نیز پس از سیزده هفته اقامت در روال به دنبال آنان حرکت می‌کنند و به شهر ناروا^۱ در دومایلی دورپات می‌رسند.

روز هفتم مارس ناروا را ترك می‌کنند و دوازدهم به ناوگورود^۲ بزرگ می‌رسند و در شانزدهم مارس از آنجا بایکصد و بیست و نه سورتمه آسیبی به سوی مسکو حرکت می‌کنند. بیست و هشتم همین ماه به دومایلی مسکو یعنی دهکده نیکلا^۳ در بینه می‌رسند. در اینجا منتظر می‌مانند تا دستور آوردن آنان به مسکو توسط تزار صادر شود و بالاخره همان روز به مسکو وارد می‌شوند. پس از شش هفته توقف

۱ - Narwa - شهری در ناحیه لتونی متعلق به روسیه شوروی.

۲ - Naugorod - Gross

۳ - Nikola Derebne

در مسکو و انجام چند بار ملاقات و مذاکره با تزار، روز بیستم ماه مه رئیس شهر بانی مسکو و منشی تزار نزد سفرامی آیند و می گویند چنانچه مایل باشند می توانند مسکورا به سوی ایران ترك كنند. تزار از آنان وداع نمی كند، زیرا می خواهد در بازگشت نیز سفیر را ببیند. کمیته فوراً آماده سفر می شود و چند قایق برای رسیدن به نیژن ناوگورود مهیا می سازند و چون شنیده بودند که راهها به ویژه رودخانه ولگا به سبب وجود راهزنان قزاق ناامن است. با اجازه تزار، سی تن از سربازان و افسران او را استخدام می کنند که تار سیدن ایران و بازگشت به مسکو همراه کمیته باشند. همچنین تعدادی پاروزن و کارگر برای کار در خشکی و دریا از میان روسها برمی گزینند و به استخدام خود درمی آورند.

پس از دریافت تذکره عبور از روسیه به منظور رسیدن به ایران، روز شانزدهم ژوئن حوالی غروب به کنار رود موسکا^۱ می رسند و در آنجا سوار بر قایق بزرگی می شوند و او آخر شب حرکت می کنند. شامگاهان اول ژوئیه به شهر کولو مونا^۲ در سی مایلی مسکو می رسند. روز پنجم ژوئیه از کنار شهر کوچک رزان^۳، که مرکز ایالتی به همین نام است، می گذرند. اوایل شب در هفتم ژوئیه به شهر کوسیموگورود^۴ و نهم به موروما^۵ و یازدهم ژوئیه حوالی شب به نزدیک شهر نیژن ناوگورود می رسند. در اینجا بر کشتی خود به نام فریدریش^۶، که توسط ناخدا میخائیل و صنعتکاران روسی ساخته شده بود. سوار می شوند. در ازای این کشتی، که برای کشتی رانی بر رودخانه ولگا ساخته شده بود، به یکصد و بیست پا^۷ می رسید. جزاین زورق بزرگی

۱ - Muska مسکو نام خود را از این رودخانه دارد.

۲ - Kulumuna

۳ - Rjasan -- Resan - امروزی در روسیه شوروی.

۴ - Kassimow - Kossimogorod - شاید قاسم اف در ایالت ریازان.

۵ - Murow - Moruma - امروزی در روسیه شوروی.

۶ - Friedrich - به نام شاهزاده هلشتاین.

۷ - معیارها در هلشتاین آن زمان ۲۸۶/۰ متر است.

نیز تهیه می کنند تا در صورت لزوم ، ویژگی های ناشناخته دریای خزر را با آن شناسائی کنند. سه هفته تمام برای آماده کردن کشتی جهت حرکت، در آن منطقه می مانند و پس از پر کردن انبار کشتی از آذوقه و وسایل مورد احتیاج و استخدام یک راهنمای روسی ، روز سی ام ژوئیه سفر خود را به سوی بندر هشترخان آغاز می کنند.

شامگاه پنجم اوت از کنار واسیلی گورود^۱ می گذرند و هفتم اوت به شهر کوزمادمیانسکی^۲ و غروب روز بعد به شهر سیاکسر^۳ می رسند. در سیزدهم اوت نزدیک شهر کازان^۴ در کناره چپ رود ولگا لنگر می اندازند و تا پانزدهم، همان جا می مانند. بیست و هشتم اوت به حدود شهر سامارا و نهم سپتامبر به نزدیک چورنوگار^۵ می رسند و لنگر می اندازند. پانزدهم سپتامبر به هشترخان، جایی که نویسنده آن را آخرین نقطه اروپا و آغاز قاره آسیا خوانده است، پامی گذارند. دهم اکتبر پس از تهیه آذوقه کافی دوباره حرکت می کنند، ولی به علت جریان نامساعد باد، فردای آن روز راهم در یک مایلی هشترخان لنگر می اندازند و می مانند. دوازدهم اکتبر بادبان می کشند و مجدداً به سبب نبودن جریان مناسب باد درجائی لنگر می اندازند و چهاردهم حرکت می کنند. پانزدهم به دهانه دریای خزر در دوازده مایلی هشترخان می رسند و چون در این نقطه ژرفای رودخانه کم بود، کشتی صدمه می بیند و سوراخ می شود. روز هجدهم و نوزدهم کشتی را با تلاش فراوان برای تعمیر به قسمت عمیق تر رودخانه می کشند. در روز بیست و یکم اکتبر پس از پایان تعمیر کشتی به سوی دریا می رانند و بیست و چهارم با طوفان شدیدی روبرو

۱ - Wassiljursk - Wassiligorad امروزی .

۲ - Kusmademianski

۳ - Tscheboksary - Sebakser (چبوکسری) امروزی .

۴ - Kasan - شهر بزرگی در نزدیکی رودخانه ولگا .

۵ - Tschernogorsk - Tzornogar (چرنوگورسک) امروزی .

می‌شوند در محل امنی لنگراندازند و بالاخره بیست و هفتم اکتبر حرکت می‌کنند. بیست و هشتم در دریا به کاروانی از بازرگانان ایرانی و پانصد نفر استرلیتز^۱ که فرماندهی آن‌ها بایک نفر سرهنگ بود برخورد می‌کنند و از او می‌خواهند که یک بلدکار آزموده تا شهر ترکی^۲ در اختیار آنان بگذارد ولی تقاضایشان پذیرفته نمی‌شود و در عوض تجار ایرانی به آن‌ها کمک می‌کنند و ساکنان خود را به کشتی هیئت می‌فرستند و او هدایت کشتی را شخصاً به عهده می‌گیرد. در اینجا نویسنده یادآور می‌شود که این همه انسانیت و مردانگی را حتی از مسیحیان نیز توقع نداشته‌اند. ناخدای ایرانی به کشتیرانی بر دریا بسیار آگاه بود و از قطب‌نما نیز به شیوه‌ای عالی استفاده می‌کرد و این خلاف انتظار آنان بود، زیرا مؤلف معتقد است که ایرانی‌ها قادر نیستند با قطب‌نما کشتی‌های بادبانی را هدایت کنند، بلکه از طریق نشانه‌های ساحلی که معمولاً بیش از سه یا چهار مایل از آن‌ها دور نمی‌شوند و یا توسط ستاره شمال جهت خود را تعیین می‌کنند.

سی‌ام اکتبر چرکسیه محل اقامت تاتارها را در شش مایلی خود می‌بینند و در همان جا لنگر می‌اندازند. ناخدای ایرانی از آن‌ها جدا می‌شود و به کشتی خود می‌رود و سحرگادروز بعد دوباره به کشتی سفر باز می‌گردد. این بار کشتی ایرانی‌ها از جلو و کشتی هیئت آلمانی به دنبال آن روان می‌شود. اول نوامبر به شهر ترکی می‌رسند. روز دهم نوامبر به سوی شهر مرزی دربندبادبان می‌کشند و دچار امواج خروشان دریای خزر می‌شوند و ناخدای ایرانی کشتی خود و آن‌ها را به ساحل نزدیک می‌کند تا اگر کشتی‌شان آسیب دید بتواند به موقع آن‌ها را یاری کند. سیزدهم به ده‌مایلی رشته‌کودهای قفقاز که نزدیک دربند است می‌رسند. در این جا

۱ - Strelitz - اولین افرادی که ارتش رسمی روسیه را تشکیل دادند. این‌ها در

زمان ایوان چهارم از درون قشرهای مختلف جامعه برگزیده و استخدام شدند.

۲ - Terki - از شهرهای مهم چرکسیه در آن زمان که نویسنده در متین جریان اقامت

خود را در آنجا هنگام بازگشت شرح می‌دهد.

کشتی دوباره سوراخ می‌شود و آب به‌درون آن جریان می‌یابد، به‌طوری که مجبور می‌شوند مرتباً تلمبه‌های تخلیه‌ها را به‌کار گیرند، به‌فکرشان می‌رسد که قایقی را با چند نفر روانه ساحل ایران کنند و کمک بیاورند ولی در همان موقع دو قایق‌ران ایرانی که کدخدای ده از ساحل فرستاده بود با مقداری سیب به‌عنوان تعارف نزد آن‌ها می‌آیند و اظهار می‌دارند که می‌خواهند به‌سر نشینان کشتی کمک کنند. سفیر و چند تن دیگر از جمله نویسنده با اسناد و اشیای گران‌بها سوار قایق این دو ایرانی می‌شوند و به‌طرف خشکی روانه می‌شوند. کدخدا که با چند نفر از افرادش در ساحل به‌انتظار ایستاده بود، اسب خود را برای آوردن آلمانی‌ها به‌سوی قایق می‌آورد و آن‌ها را یکی یکی به‌خشکی می‌رساند، زیرا به‌علت سنگی بودن کف دریا در نزدیکی ساحل، راندن قایق تالیه خشکی خطرناک بود. به‌این ترتیب افراد کمیته پای به‌خاک ایران می‌گذارند و کشتی را که دیگر به‌کار نمی‌آمد به‌سوی ساحل می‌کشند.

و اما دربارهٔ این کتاب :

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد بسیاری از آگاهی‌های امروز ما از دوران صفویه مربوط به‌سفرنامهٔ شاردن، تاورنیه و کمپفر است. سفرنامهٔ الثاریوس نیز که براساس مشاهده و تجربه استوار است و می‌تواند مرجع مهمی برای ارباب پژوهش و مورخین باشد، مکمل سه‌سفرنامه یاد شده است. والتر هینتس در مقدمهٔ خود بر سفرنامهٔ کمپفر چنین می‌نویسد :

«آدام الثاریوس دانشمندی بوده با معلومات زیاد و جدت ذهن فوق‌العاده تا جایی که حتی شخصی مانند گوته در دیوان شرقی خود او را مورد تمجید قرار می‌دهد و او را «مرد کار آمدی» می‌نامد که «برای ما از سفر خود گزارش‌هایی سخت آموزنده و محظوظ‌کننده» باقی گذاشته است. از اثر بسیط وی که تا به‌حال به‌صورت مکرر چاپ و ترجمه شده است به‌حق باید تحریر تازه‌ئی انتشار داد. این کتاب مجموعه

گرانبهائی است از مشاهدات و ملاحظات زیرکانه که متأسفانه به علت کمیاب بودن کتاب و نثر کهنه و معلق آلمانی آن چنانکه باید و شاید اشاعه نیافته است^۱.

التاریوس در سفرنامه آنچه را که به چشم دیده دقیقاً و باموشکافی بیان کرده و آنجا که در شنیده‌های خود تردید داشته، کلماتی چون «ظاهراً» و «گویا» را به کار برده است. تشکیلات اداری آن زمان را به مانند کمپفر نشناخته است و از این جهت کار او به پای کمپفر نمی‌رسد؛ علت این است که التاریوس فقط یکسال و نیم در ایران بوده و بخش بزرگ این مدت در راه سفر و جابه‌جا شدن از این نقطه به آن نقطه گذشته است، ولی در عوض اوضاع اجتماعی، آداب و رسوم و سنت‌های ما را دقیقاً بررسی کرده و شرح داده است، مثلاً مراسم تدفین مردگان، یاپرورش کرم ابریشم را بادقتی کم نظیر شرح می‌دهد. بیان او در شرح ساختمان‌های معروف و حتی خانه‌های افراد معمولی باموشکافی همراه است. توصیف وی از بقعه شیخ صفی‌الدین در اردبیل بسیار جامع است و نظیر آنرا در سفرنامه‌های دیگر کمتر می‌یابیم. خوی و صفات پسندیده ایرانی را باشهامت می‌ستاید و از آنچه که به نظر او زشت می‌آید به شدت انتقاد می‌کند. چون به دانش‌های زمان خود مسلط بوده، دیدگاه او در برخورد با مسائل، عالمانه و در نتیجه نظر اتش مستدل، مستند و قابل اعتماد است و چون تاورنیه نیست که مثلاً در شناخت زرتشتیان گرامی دچار لغزش و اشتباه شود.

التاریوس پس از بازگشت به آلمان در سال ۱۶۵۴ میلادی (۱۰۷۴ - ۵ ق) سفرنامه خود را نوشته و در سال ۱۶۵۶ (۱۰۷۶ - ۵ ق) منتشر ساخته است. همان طور که والتر هینتس اشاره کرده است نثر او معلق، کهنه، غریب و به کای دور از شیوه نگارش امروزی آلمانی است. جملاتی طولانی به کار برده و نثرش یکدست نیست بدیهی است که این ویژگی‌ها، تا آنجا که محل معنی نبوده، در ترجمه منعکس شده است. پیش آوردن این سخن از آن جهت است که اگر خواننده نکته سنج و

۱- سفرنامه کمپفر - مقدمه والتر هینتس صفحه ۶.

صاحب نظر متوجه عیب و ایرادی در زبان و بیان ترجمه شد، «به‌دیده اغماض» ننگرد و مترجم را توسط ناشر آگاه کند تا در چاپ‌های بعدی اصلاح شود، وگرنه منظور، بزرگ جلوه دادن دشواری‌های ترجمه این اثر نیست.

آدام‌التاریوس به زبان‌های ترکی و فارسی آشنا بوده و گلستان سعدی را به زبان آلمانی برگردانده است، بنابراین در این اثر خود در بسیاری جاها از واژه‌های ترکی و فارسی استفاده کرده که عیناً در پانویس آورده‌ام و این کار از جهت اینست که اعتماد خواننده را نسبت به نوشته جلب کنم و دقت او را انگیزم. بسیاری از این لغات امروزه تغییر شکل داده و یا به کلی منسوخ شده‌اند مثلاً مراسمی را که ما امروزه «عاشورا» و یا «چهارشنبه سوری» می‌نامیم، به صورت «عاشور» و «چهارشنبه سور» آورده‌است. در آن زمان به «کدو» کباخ می‌گفتند که واژه‌ای ترکی است و امروز کباخ منسوخ شده است و از این قبیل در تعیین شکل اصلی این واژه‌ها، هر جا که تردید داشتم، لغاتی چون «احتمالاً» و «شاید» را جلوی آنها گذاشته‌ام و کوشش کرده‌ام، لغات و اصطلاحات ترکی و فارسی را با زبان فارسی و ترکی آذری امروزی مقابله کنم و هر جا که به سبب منسوخ شدن آن واژه و یا اصطلاح باناکامی روبرو شده‌ام آن را به همان حال گذاشته‌ام تا شاید صاحب نظری از سر لطیف مرا یاری دهد. حواشی متعلق به ویرایشگر آلمانی را با نشانه «و-آ» و آنچه را که خود در پانویس آورده‌ام به رسم متداول، با حرف «م» مشخص کرده‌ام. برای سهولت کار خوانندگان که بخوانند ماه‌های مسیحی را با ماه‌های ایرانی مقابله کنند، جدوایی به همین منظور در آخر کتاب آورده‌ام. فهرست منابع و مآخذی که در تهیه این مقدمه و حواشی از آن‌ها استفاده شده، در آخر کتاب آمده است و خواننده می‌تواند مشخصات کامل منابعی را که در پانویس‌ها به آن‌ها اشاره کرده‌ام در فهرست یاد شده باز یابد. علاوه بر فهرست جداگانه معیارهای سنجشی، تعداد دیگری از این گونه معیارها فقط یک بار در متن به کار رفته است، لذا شرح این معیارها را در پانویس مربوط به آن آورده‌ام و کوشش کرده‌ام مشخصات و شرح حال شخصیت‌های

ایرانی را که نویسنده در کتاب خود به آن‌ها اشاره کرده است، به کمک آثار نویسندگان ایرانی بیابم و به خواننده معرفی و از این رهگذر زحمت او را کمتر کنم. در پیدا کردن اسامی درست و امروزی شهرها و رودخانه‌ها و کوه‌ها و... چه درون ایران آن‌روز و چه امروز به‌طور کامل موفق نبودم و امیدوارم چنانچه خوانندگان به‌موردی برخورد کردند مرا آگاه سازند. ضمناً مطالب درون پرانتز در متن از مؤلف است.

التاریوس سفرنامه خود را درشش دفتر نگاشته است که از فصل سیزدهم (دفتر چهارم) مربوط به ایران می‌شود و این ترجمه از همین جا آغاز شده است، ولی هم برای آرایش ظاهر این کتاب هم برای آنکه بعضی خوانندگان سرگشته نشوند، دفتر چهارم را دفتر اول و فصل سیزدهم این دفتر را فصل اول آن عنوان کردیم. اگر از ترجمه بخش مربوط به سفر مسکو صرف‌نظر شده از این روست که اولاً مطالب آن چندان به درد خواننده ایرانی امروز نمی‌خورد و ثانیاً می‌خواستیم تا هر چه زودتر ترجمه این اثر در دسترس دوستداران فرهنگ و تاریخ ایران قرار گیرد. به هر حال اگریم از فردای نامعلوم و عمر چون «چراغ برد ریچه‌باد» نبود به ترجمه مفصل این سفرنامه دست می‌زدیم و تازه اگر بهرام بیضائی مرا به این کار نمی‌گمارد و باسعه صدر و بزرگواری و حوصله، کار ویرایش این برگردان را نمی‌پذیرفت و انتشارات ابتکار خطر زیان ناشی از انتشار برگردان یک گزارنده گمنام را به گردن نمی‌گرفت، هنوز هم معلوم نبود که اهل پژوهش و علاقمندان به سفرنامه التاریوس چه موقع با ترجمه آن آشنا می‌شدند. اکنون از این جهت خشنودم که وظیفه‌م‌ی خود را انجام داده‌ام و جای خالی سفرنامه التاریوس را در کنار سه سفرنامه یاد شده پر کرده‌ام. باشد که این کار رهگشای ترجمه متن مفصل آن شود.

در پایان از راهنمایی‌های سودمند و مؤثر آقای م - آزاد سپاسگزار می‌م -
کنم. جادارد که به‌عنوان سپاس و امتنان از آقایان اکبر آزما و دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی که مرا در پیدا کردن نام امروزی شهرها و نقاط جغرافیائی در

مسیر مسافرت الثاریوس به ایران و آقای شهید الممدنی به سبب مقابله و اژدهای ترکی
متن با ترکی آذری و آقای محمد زرین بال به جهت بازیمنی متن و خانم کاویانی
به خاطر کمک های دوستانه شان یاد کنم.

احمد بهپور - تهران ۱۳۶۳/۵/۲۲

Vertical line of text or markings on the left side of the page.

Handwritten mark resembling the number 27.

«توضیح ناشر آلمانی»

کتاب حاضر ویراسته اثر «شرح نو و افزوده شده^۱ مسافرت مسکو و ایران» از آدام اولتاریوس^۲ است که توسط ناشری بنام یوهان هلواین^۳ در مطبعه شاهزاده نشین شلسویگک به سال ۱۶۵۶ میلادی چاپ و منتشر شده است، بر آن شدیم که این سفرنامه را تجدید چاپ کنیم و در اختیار خواننده آلمانی بگذاریم، زیرا اثر یاد شده تنها بیانی از خلقها، فرهنگ و سنن سرزمین هائی است که نویسنده از آنها گذشته و به ماتصویری از رسم و آداب زندگی مردم آن زمان را که در آن سرزمینها می زیسته اند ارائه می دهد^۴.

انتشار شرح مفصل این مسافرت ضرورت چندانی نداشت، زیرا در این صورت اثر حاضر ملال انگیز و خسته کننده می شد، مضافاً اینکه اولتاریوس موارد

۱ - «Vermehrte Neue Beschreibung der Moscowitschen
und Persianischen Reyse»

۲ - Adam Olearius

۳ - Johan Holwein

۴ - قبل از آدام اولتاریوس، سیاحان دیگر آلمانی به ایران آمده بودند. برای آگاهی

از این موضوع بدصفحه ۴ تا ۷ مقدمه سفرنامه کمپفر رجوع فرمائید - م.

و نکات مربوط به دانش‌های آن زمان را از آثار سفرنامه‌نویسان پیش از خود که در باره همان مناطق و سرزمین‌ها نوشته‌بوده‌اند، استنساخ و وارد گزارش سفر خویش کرده است. او آنچه را که از سفرنامه دیگران در اثر خود آورده است با مشاهدات و تجارب شخصی‌اش مقایسه و ارزیابی کرده، آن‌ها را پذیرفته و یا مردود شناخته است. خواننده امروزی آسان می‌تواند از این گونه بررسی‌های علمی که مانعی در برابر جریان منطقی و طبیعی شرح مسافرت ایجاد می‌کند بگذرد، همچنین موارد تکراری و طولانی، انگیزه دیگری در جهت تلخیص و ویرایش این سفرنامه است با این همه به منظور حفظ اصالت و مرجعیت سفرنامه مسکو و ایران تغییری در متن و محتوای اصلی و نیز شیوه نگارش نویسنده داده نشده است.

آدام اولتاریوس به سال ۱۵۹۹ در آشرزلین^۱ به دنیا آمد. او پسر خیاطی با نام خانوادگی اول اشلگر^۲ بود و از آن جهت امروز ما بنام آدام التاریوس می‌شناسیم که در آن زمان تغییر نام به لاتین متداول و مرسوم بوده است. التاریوس ابتدا در لایپزیک^۳ به آموختن الهیات پرداخت ولی دیری نگذشت که به فلسفه و ریاضیات روی آورد و پس از اتمام تحصیلات در لایپزیک ماند. در سال ۱۶۲۸ میلادی به مقام تدریس و سپس استادیاری و ریاست دانشکده فلسفه^۴ی که از موقوفات شاهزاده منتخبین برپا بود رسید. سرانجام در سال ۱۶۳۰ میلادی به عنوان نایب رئیس مدرسه بیکلای^۵ مشغول به کار شد تا اینکه در ۱۶۴۳ به سمت منشی هیئت سفرای اعزامی از طرف فریدریش سوم^۶، حاکم شلسویگک-هلمشتاین^۷ - گوتروپ برگزیده شد.

۱ - Aschersleben

۲ - Olschlager

۳ - Leipzig

۴ - Numburg

۵ - Herzog Friedrich III

۶ - Schleswig - Holstein - Gottorp

در سال ۱۶۳۹ التاریوس پس از انجام مسافرت به گوتروپ بازگشت. در روال^۱ با کاترینامولر^۲ دختر یک سناتور ازدواج کرد. از موفقیت‌های دیگر التاریوس دعوت وی از طرف تزار روسیه به سمت منجم و نقشه‌کش دربار بود که نپذیرفت. او بیشتر با عنوان مشاور دوك هلمستاین در گوتروپ به کار اشتغال داشت و در همانجا بود که به نوشتن سفرنامه خود بر پایه بررسی‌های علمی و همزمان به ترجمه «گلستان» اثر بزرگ شاعر ایرانی، «سعدی» پرداخت. در ۱۶۵۰ تصدی و اداره کتابخانه و هنرستان شاهزاده نشین هلمستاین به وی واگذار شد. سپس در سال ۱۶۵۱ به عضویت «انجمن بار آوران»^۳ که یکی از بزرگترین انجمن‌های ادبی و علمی آن عصر بود در آمد. این انجمن از سوی شاهزادگان که اکثراً خود از اعضای آن بودند پشتیبانی می‌شد، وظیفه انجمن مزبور گرد آوردن نیروهای مترقی و انسان‌دوست به دور هم بود، تا مجموعه‌ای از فرهنگ ملی به زبان آلمانی ویراسته و ادبی فراهم آورند. خدمت دیگر انجمن، شناسایی و کوشش در جهت گسترش صفات قهرمانی، تقویت روحیه و ایجاد اعتماد به نفس در قوم ژرمن و به ویژه بازشناختن آن دسته از خوی‌ها و صفات نیکوئی بود که تا آن زمان متروک شده و مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته بود، و بالاخره سعی در ایجاد آرامش و رفاه بین نوباوگان آلمانی نیز از جمله تکالیف و وظایف انجمن بار آوران بود. اعضای انجمن می‌بایست برابر اساسنامه دارای کردار و اندیشه‌ای منطبق با صفات عالی انسانی باشند، برخوردارانها با دیگران مؤدبانه و قابل تحمل باشد و هنگام گفتگو و نوشتن قواعد دستور زبان را رعایت کنند، با توجه به این امور، التاریوس به عنوان یک انسان‌گرا شرح سفر خود را به زبان آلمانی نوشته است. اثر او با تمام گستردگی و تفصیلی که داشت، در هنگام

۱ - Reval

۲ - Katharina Moller

۳ - Fruchtbringende Gesellschaft و نیز «نمراورندگان» - ۴

زندگی وی چهار بار تجدید چاپ و منتشر شد. او به سال ۱۶۷۱ در عین شهرت و معروفیت در گوتروپ جهان را بدرود گفت و جنازه اش در برج کلیسای شلسویگک دفن شد.

۱- در دائرة المعارف بزرگ «بروکهاوس» از اثار یوس به عنوان بنیان گذار سفرنامه نویسی علمی یاد شده است.

ناشر آلمانی

مقدمه نویسنده - در فواید سفر به سرزمین‌های بیگانه*

من باور دارم که یکی از عوامل خوشبختی بشر یا به گفته ارسطو «حیوان اجتماعی»^۱ اینست که با داشتن امکانات مناسب دست به سفرهای دور زند، دنیا را بگردد، سرزمین‌ها و مردم بیگانه را ببیند و ویژگی آن‌ها را بشناسد و مورد تأمل و غور قرار دهد.

این که انسان همواره حلزون‌وار (مانند زنان و مادران خانه‌نشین) در منزل بماند، مخالف خوی شهامت و ماجراجویی است. تنها انسان‌های خانه‌نشین و راحت‌طلب‌اند که دوست دارند کنار بخاری چمباتمه زنند و وابسته به سرزمین پدری خود در آن‌جا ساکن بمانند. کسانی اصالت و روحیه سرشار دارند که آسمان را پی گیرند و به جنبش و تحرك علاقه داشته باشند. کسانی که سرزمین‌ها را، نه مانند گزارشگران عادی که فقط توجه دارند کجا بهترین میخانه‌ها و رستوران‌ها

* - این قسمت در حقیقت فصل اول از دفتر اول سفرنامه است که به سبب اهمیت آن و نیز برای شناختن طرز فکر و روحیه نویسنده، تحت عنوان «مقدمه نویسنده» آورده شد - م
۱- در اصل «Zoon Politikon» چون این عبارت معروف ارسطو وسیله‌ارباب فضل و صاحب‌نظران «حیوان اجتماعی» ترجمه شده مانیز به آنان اقتدا کردیم - م

وجود دارد؛ یا مانند آرشستراتوس^۱ که تنها از خوردنی‌های بدمزه و کواس^۲ و خوراکی‌های لذیذ موجود در جهان سخن می‌راند، زیرا با می‌گذارند، بلکه کسانی که بانیروی تفکر و خلاقیت صحیح ذهن مبادرت به سفر می‌کنند و این طی طریق را که به یاری خداوند با رغبت و کامیابی انجام می‌دهند، برای آب و خاک پدری آنان و نیز برای همان سرزمین‌هایی که از آن‌ها گذشته‌اند فوایدی دربردارد.

اگر انسان بخواهد می‌تواند همیشه از مردم دیگر در سهای خوب بیاموزد. چنانچه آداب و رسوم و سنت‌های آنان خوب و قابل ستایش باشد، آن‌ها را دنبال کند، اگر زشت و زیان‌بخش باشد، پس باید عکس آن را انجام دهد و سرزمین پدری خود را در مقام مقایسه از آن‌ها نیک‌بخت‌تر داند. بنابراین حتی می‌توان از مردم وحشی و بدسرشت درس‌های خوب آموخت. اشتباهات و کج روی‌های مردمان دیگر باید برای ما هشدار باشد تا راه درست را طی کنیم. در این زمینه لقمان حکیم^۳ که نزد ایرانیان بسیار نامور است جمله‌هایی پر مفهوم دارد. زمانی که از او می‌پرسند: این همه دانائی‌ها را چگونه کسب کرده است، در پاسخ می‌گوید:

«از مردم نادان، زیرا آنچه که از کردار آنان مرا زشت می‌نمود دوری می‌جستم»^۴

۱ - Arcestratus - معاصر ازسطو. اهل Gela در سیسیل که اشعار و سروده‌های او درباره خوراکی‌ها و فن آشپزی معروف است - و - آ. نظام‌الدین احمد اطعمه متوفی در ۸۵۰ ق. و مولانا ابوالاسحق جلاج شیرازی صاحب «دیوان اطعمه» در ایران معروفیت دارند برای آگاهی بیشتر به کتاب آشپزی دوره صفوی صفحات ۲۵ و ۲۶ مقدمه کتاب رجوع فرمائید - م.

۲ - Kwias - گونه‌ای نوشابه الکلی ضعیف که ویژه مردم روسیه است - و - آ.

۳ - Der weise Lokman

۴ - باب دوم داستان لمانی: لقمان را گفتند: ادب را از کجا آموختی گفت از بی ادبان... و در داستان سعید: لقمان را گفتند: حکومت را که آموختی گفت از بیادان - م.

از آنجا که همه کس این امکان را ندارد که از محل زندگی خود بیرون رود و به سفرهای دور و دراز بپردازد و چیزهای غریب را با چشم خویش ببیند، لذا من به کسانی که از این خوشبختی برخوردارند و قادر به مسافرت هستند توجه دارم. آن‌ها باید پس از پایان مسافرت، شرحی تاریخی و منطبق با واقعیت بنویسند و منتشر سازند تا از این رهگذر دیگران (مسافران باید با خواندن تاریخ گذشته سرزمین‌های دیگر اطلاعات لازم را به دست آورند تا با این آشنائی و آگاهی هنگام بازدید از کشورهای بیگانه از بهره بیشتری برخوردار شوند) نیز در حالی که در خانه نشسته‌اند با توجه به محتوای این سفرنامه‌ها بتوانند سرزمین‌ها را بشناسند.

باری قاره آسیا^۱ از دیرباز تا این زمان در میان چهار قاره دیگر به‌عنوان باشکودترین و برترین قاره دنیا شناخته شده است و امپراطوری ایران نیز به دلایل بسیار از سایر کشورهای مشرق زمین تمایز دارد، لکن بدسبب وجود گونه‌های دیگر از حکومت سلطنتی، همواره از توجه علاقمندان تاریخ به دور مانده، به طوری که آگاهی از وضع کنونی آن حتی سبب برانگیختن تمایلی محدود نیز نمی‌گردد، ولی چون در دنیا همه چیز با گذشت زمان دگرگون شده است، بنا بر این تغییر وضع و موقع دیرینه امپراطوری ایران نیز که وسیله مورخان بیان شده از این تغییر و تحول برکنار نبوده است، تاجائی که امروز ایران را بایستی در خود ایران جستجو کرد و نباید امیدوار بود که ایران باستان را با شرحی که مورخان داده‌اند باز یافت، مانند ما که چندسال قبل به مناسبت اعزام یک هیئت بلندپایه از سوی دولت‌های بلژیک به دربار شادصفی^۲ را شخصاً دیده و بدین واقعیت پی برده‌ایم.

۱- با توجه بدین شرح المارکوس انگیزه خود را در زمینه نوشتن سفرنامه خویش بر اساس بررسی‌های علمی که ناشر آلمانی به آن اشاره کرده است در اینجا توجیه میکند.

۲- در سال اول قرن نهم هجری قمری آمریکا کشف شد و در سال ۱۸۰۰ م.

۳- Schah Safi - نوه شاه عباس کبیر - م.

شرح ویژگیها و وضع این سرزمین پادشاهی، همیتطور سرزمینها و ایالات
و مردم دیگری که طی مسافرت شش ساله و پر مشقت و زحمت خود دیدیم، صادقانه
و صمیمانه برای سرزمین پدری خویش و نیز به افتخار ملت آلمان به رشته تحریر
می آورم.

دفتر یکم - شرح جدید مسافرت ایران

در باره

مسافرت از مسکو به ایران

کتابخانه

بیتاداناترالمعارف اسلامی

فصل اول - دربارهٔ ویژگی‌های دریای هیرکانی یا کاسپین.

سرزمین‌ها، مردم و خلیق‌های گوناگونی به این دریا تعلق دارد و نیز دارای نام‌های متفاوت است، ولی به‌طور کلی مورخان بر اساس ویژگی زمین و خلیق‌هایی که در کنار آن سکنی دارند این دریا را هیرکانوم^۱ و کاسپیوم^۲ نامیده‌اند. دریای خزر تنها دریایی است که فاقد ویژگی اقیانوس ویا دریاهای باز است^۳. با این که دورتادور آن بسته است، می‌توان آن را به‌درستی دریایی خواند که وسیلهٔ سرزمین‌های مربوط به آن احاطه شده است.

۱- Hyrkanum - نام باستانی ایالت کنار دریای خزر - و - آ. هیرکانیا = گرگان. شمال شرق ایران. شرق دریای خزر در دشتی که در باستان هیرکانیا خوانده شده است. در حدود سال ۱۸۰۰ میلادی و عروج قاجارها توسعه یافت. نام قدیمش اشترآباد است - ۴.

۲- Caspium - نویسنده همه‌جا کاسپین آورده است ولی ما نام متداول دریای «خزر» را می‌آوریم - ۴.

۳- نزهة القلوب صفحه ۲۱: «و بحر خزر... بحر محیط نیست و به قصبه خزر منسوبست بطلیموس آن را دریای ارقانیا خواند...» - ۴.

صفحه ۲۳۹ همان کتاب: «و این دریا با هیچ بحری پیوسته نیست...» - ۴.

این دریا خلاف سایر دریاها جزرومد^۱ ندارد، اما از آنجا که آب در هیچ گوشه‌ئی از آن بالا نمی‌آید، مگر در کناره باختریش، بنابراین وزش بادی که از دریا برمی‌خیزد قابل اندازه‌گیری است و هنگام آرامش جهت و هدف هوا یکسان است. ژرفای میان کف دریا آن قدر زیادست که با شصت یا هفتاد نخ هم نمی‌توان آن را اندازه گرفت، با تمام زحمتی که متحمل شدیم، حتی درشش یا هفت مایلی ساحل داغستان نیز نتوانستیم در عمق سی نخ به کف دریا برسیم.

رودخانه‌های بسیار به این دریا می‌ریزد. هنگام مسافرت به سوی این منطقه، به ما گزارش داده بودند که تعداد این رودخانه‌ها به چند صد رشته می‌رسد که برای ما باور کردنی نبود، ولی موقع بازگشت در فاصله بین رشت^۲ تا شماخی^۳ که حدود بیست روز طول می‌کشد، بیش از هشتاد نهر کوچک و بزرگ را دیدیم که به دریا منتهی می‌شد.

سفیران ما تمایل داشتند، بل مصمم بودند که در صورت سالم ماندن قایق‌ها و کشتی، در مدت زمانی که در حضور شاه ایران بودیم، پهنا و درازای این دریا را طی کنیم تا از این رهگذر آگاهی‌های بیشتری از وضع و موقع آن به دست آید، کاری که انجام آن آسان بود، لکن به سبب شکستن کشتی این فکر نقش بر آب شد^۴.

۱- همان صفحه از همان کتاب: «و این دریا را موجی عظیم بود از همه بحار سخت‌تر و جزرومد ندارد...» - ۴.

۲- Rescht

۳- Schamachi - مرکز ایالت شیروان در آن زمان. برای آگاهی بیشتر درباره اهمیت این شهر به صفحات ۵۳-۱۰۳-۱۰۵ و ۱۱۳ کتاب «تشکیل دولت ملی در ایران» رجوع فرمائید - ۴.

۴- مختصات دریای خزر ظاهراً قبل از او نیز تعیین شده بود، حمداله مستوفی در نزهة القلوب صفحه ۲۳۹ نویسد: «طول این دریا دو یست و شصت فرسنگ و عرض دو یست فرسنگ و دورش تقریباً هزار فرسنگ است...» - ۴.

ایرانی‌ها، تاتارها و روس‌ها هنگام تابستان با کشتی‌های بادبانی سردریای خزر کشتیرانی می‌کنند، ولی از آنجا که دارای کشتی‌های نامناسب هستند، و از آن‌ها به خوبی مراقبت و نگهداری نمی‌کنند، بنابراین همواره برابر باد می‌رانند و جرأت بردن کشتی را به میان دریا ندارند و در نزدیکی ساحل، جایی که هنگام ضرورت بتوانند لنگر اندازند کشتیرانی می‌کنند.

به طوری که مارئوس پتریوس^۱ در روزشمار تاریخی خود می‌گوید، آب در پهنه این دریا گویا سیاه رنگت چون قیروقطران باشد، که من چنین چیزی را مشاهده نکردم^۲. همین طور ادعای اومبنی بر وجود جزایری^۳ در این دریا، باشهرها و دهات زیبا و مسکون قابل پذیرش نیست، زیرا در تمام دریای خزر فقط یک جزیره دیده می‌شود به نام انزیل^۴ در کنار فرابات^۵ که چراگاههای زیبا و چند کلبه چوپانی دارد. من با شوق و کوشش از چند نفر گیلانی و سایر اهالی کنار دریای خزر تحقیق کردم

۱- Mareus Petrejus - سردار رومی که به سال ۴۹ ق. م خود را به قیصر تسلیم کرد. و - آ.

۲- نزهة القلوب صفحه ۲۳۹ - «... و زمین این دریا گل است و به این سبب آبش تیره نماید به خلاف دیگر بحار که اکثرأ زمین ریگت بود و آب را صافی نماید و قعر دریا دیدار آید.» - م.

۳- همان کتاب و همان صفحه - «... و درو کم و بیش دوست جزیره است. مشاهیرش آبسکون است که اکنون در آب پنهان شده است ... جزیره ماران، بیزهر و جزیره جن و جزیره سیاه کوه و جزیره روی و جزیره گوسفندان صحرائی و این جزایر در عهد سابق آبسکون و سیاه کوه مسکون بوده است و آن نیز از سکان خالی است...» - م.

۴- Ensil - احتمالا انزلی فعلی - م.

۵- Farabat - احتمالا فرح آباد - م.

که آیا وجود مارهای بزرگی که کورتیوس^۲ در این دریا دیده است صحت دارد؟ حتی یک نفر هم از این موضوع آگاهی نداشت و برای آنها کاملاً ناشناخته بود. همین طور درباره وجود گونه‌های ماهی بدون سر و سایر اعضاء به بزرگی یک ونیم ساعد که از روغن آن برای روشنائی چراغ و ساختن مرهم جهت مداوای زخم شتر استفاده می‌کنند و در تمام منطقه در دسترس خریداران قرار دارد نیز چیزی نمی‌دانستند. به من حتی گفته شد که در این منطقه نیازی به تهیه روغن از ماهی و به کار بردن آن برای روشنائی نیست، زیرا نفت^۳ به قدر کافی وجود دارد که بتوان از آن استفاده کرد.

نفت روغنی است که در باکو^۴ و نزدیک کوه‌های بارماخ^۵ به طور دائم و به تعداد زیاد از چشمه بیرون می‌جوشد و توسط خیک و مشک درون ظرف‌های مخصوص ریخته و بارگاری می‌شود، ما خود شاهد فروش نفت به همین ترتیب به اهالی شهر بودیم. به ما گفتند که در این دریا نوعی ماهی وجود دارد که آن را ناکا^۶ (گونه‌ئی ماهی بلعنده) می‌نامند، کله و شکم آن کوتاه است ولی پوزه‌ای بزرگ و دمی گرد به درازای دو تا چهار ساعد دارد. این جانور برای صیادان بسیار خطرناک و زبان‌آور است. زیرا سرش را به زیر آب می‌برد و با ضربه دم خود می‌تواند قایقی را واژگون

۱- نزهة القلوب صفحه ۲۹۴. در ذکر عجایب آورده شده است: «در بحر خزر جزیره ایست و دروماران بی‌شمار چنان که زمین از ایشان پوشیده شد و ایشان بر سرهم افتادند و مرغان بر فراز ایشان بیضه می‌نهند...» - م.

۲- Quintus Curtius Rufus = مورخ رومی که تاریخ اسکندر را نوشته و بخش‌های مربوط به جغرافیای این اثر دارای اهمیت و ارزش است - و - آ.

۳- Naphtha

۴- Baku - صفحه ۱۶۴ کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب:

«با کوشهر کیست بر کران دریا و به کوه نزدیک و هر نقطه‌کی به ناحیت دیلمان برند از آنجا برند...» - م.

۵- Barmach

۶- Naka

سازد. ماهی سفید نیز گویا خطرناک باشد و تعداد آن زیاد و دارای بدنی بزرگست به همین دلیل کمتر صیادی جرأت می کند که بیش از چهارنخ در عمق دریا فرورود. غیر از این انواع گوناگون ماهی در دریای خزر وجود دارد، مانند ماهی آزاد که زیبا و بزرگست، ماهی خاویار، کفال به درازای بیش از دوساعده، نوعی ماهی سوف، گونه ای بزرگ از کپور (آن را چاشام می نامند) که خمیدگی پشت آن به بلندی ماهی کپور نیست. ماهی سوغات^۱ که از نظر نژاد آمیزه ای است از ماهی قزل آلا و آزاد. این ماهی را در نمک می خوابانند و دود می دهند در تمام ایران ماهی تون و مار ماهی دیده نمی شود چنانچه ایرانی ها ببینند که آلمانی ها مار ماهی می خورند، تصور می کنند که همان مار معمولی است.

از آنجا که دریای خزر دارای ماهی فراوان است، بنابراین رودخانه های منتهی به آن به ماهیگیران اجاره داده می شود و از این رهگذر برای پادشاه ثروت بسیار گرد می آید. گاهی اوقات صیادان ستم ها می بینند، و زیان بسیار متحمل می شوند. زمانی که در شهر کسکر^۲ بودیم، مردی بنام شمسی^۳ که برای اجاره بهای پنج رودخانه می بایست هشت هزار تالر بپردازد، به علت محدودیت صید در آن سال مجبور شد که دو هزار تالر نیز ضرر کند. مدت اجاره این رودخانه از اول سپتامبر تا آوریل است که رودخانه در فاصله ای از دریا وسیله تخته های باریک و نازک بسته می شود و در این محدوده کسی جز عوام اهل مستأجر اجازه مادیگیری ندارد. خارج از این منطقه هر کس می تواند صید کند، همینطور پس از اتمام مدت اجاره. این بود شرحی درباره دریای خزر.

۱ - Suggaht

۲ - Kesker یا کسکر = نزهة القلوب صفحه ۱۶۳ در ذکر جیلان: «کشکر از اقلیم چهارم است شهری وسط است و آب و هوا مانند دیگر مواضع» صاحب تذکرة الملوك در صفحه ۸۳ کسکر را دارالمرز خوانده که حاکم آنجا دارای یک هزار و دو بیست نفر ملازم بوده است. هنوز در شمال «گسگر مجلد» وجود - م.

۳ - Schemsi

11/11/2019 10:11:11 AM

فصل دوم - درباره ساحلی که کناره گرفته بودیم و اینکه چگونه در آنجا گذرانندیم.

جائی که لنگر انداخته بودیم موسکور^۱ نام داشت که بخشی از ایالت شیروان^۲ یا سرزمین قدیمی مادهاست. این ناحیه به موازات درازای دریای خزر از دربند^۳ تا گیلان^۴ کشیده شده است و در این فاصله دویست دهکده وجود دارد و

۱- Muskur

۲- Schirwan - تذکره جغرافیای تاریخی ایران صفحه ۲۳۹ :

«صفحه شیروان در قدیم قسمتی از ایالت کنونی بادکوبه را تشکیل می داد که تا قرون وسطی سلسله مخصوصی به اسم شیروانشاه در اینجا سلطنت می کردند و از آنجا در امتداد ساحل دریا به دربند می رفتند که اعراب باب‌الابواب می گفتند...»

۳- Derbent - کتاب تشکیل دولت ملی در ایران صفحه ۱۹۷ :

«دربند موضعی است که از آنجا کوه چنان به ساحل نزدیک می شود که فقط از معبر تنگی از آنجا عبور میسر است و به همین دلیل دربند را موضعی غیرقابل تسخیر می دانستند و به آن لقب «دروازه آهنین» (به ترکی : دمیرقاپی) داده بودند.» برای آگاهی بیشتر از این موضع مهم و اهمیت استراتژیک آن به صفحات ۱۰۲-۱۰۵ و ۱۰۷ همین کتاب رجوع فرمائید - ۴.

۴- Kilan

زیر حکمرانی سلطان^۱ دربند است. این سرزمین از بسیاری جهات دیدنی و زیبا بود، زیرا درختان و زمین هنوز سبز بودند، زمین اینجا دارای خاکی پوک و مستعد کشاورزی است و از برنج، گندم و غلات غنی است. تک درخت‌ها و بسوته‌های اندکی در آنجا روئیده بودند که بر روی آن‌ها پرندگان حتی در ماه دسامبر نیز آواز خوش سر می‌دادند.

احشام چه در زمستان و چه در تابستان در چراگاه‌ها می‌چرند، از اینرو گله - داران برای احشام خود علوفه ذخیره نمی‌کنند. مگر فقط برای مسافران. درختان انگور همه جا بر روی دار بست افتاده و به صورت دیم، بدون مراقبت رشد کرده بودند و معلوم بود که پیوند نخورده‌اند. چند اصله از این درختان که بسیار زیبا می‌نمودند از درختان بلند دیگری تا ارتفاع هشت تا ده نخ بالا رفته، شاخه‌ها به یکدیگر بافته شده و دوباره به درازای دو و سه نخ به طرف زمین آویزان بودند.

هنگام بازگشت، چنین درختان تک را در سراسر گیلان به ویژه در آستارا^۲ باتنه‌ای بزرگ و غیر قابل باور مشاهده کردیم. پرندگان وحشی زیبایی از جمله قرقاول وجود داشت، همینطور فراوانی خرگوش‌ها که ما را به شکار برمی‌انگیخت. در آنجا گونه‌ای روباه دیدیم که آن را شغال^۳ می‌نامند. هیکل آنان به اندازه

۱ - Sultan - تذکره الملوك صفحه ۴ :

«باب دوم : در بیان منصب هر يك از امراء عظام که لفظ عالیجاه مختص به ایشانست.

مقدمه :

در بیان تفصیل امراء : باید دانست که امراء ایران مطلقاً سردو نوع می‌باشند. نوع

اول : امراء غیر دولتیخانه که ایشان را امراء سرحد می‌نامند و این نوع بر چهار قسم است:

اول ولات، دوم نیکار بیکیان، سوم خوانین، چهارم سلاطین.»

۲ - Astara

۳ - Schakal

روباه معمولی است (روباه نیز زیاد است و آنرا تولکی^۱ می نامند) بر پشت آن‌ها پشم قطوری از تارموهای مرغوبی دیده می‌شود. زیر شکمشان مانند برف سفید است و دارای گوش‌هایی به سیاهی زغال و دمی کوچک‌تر از روباه معمولی‌اند. این شغال‌ها در شب گله‌وار دور دهکده می‌چرخیدند و فریادهایی که به گوش همچون ناله‌ای ازدور می‌رسید، سر می‌دادند.

دهقانان گاوهای نر بسیاری دارند که وسیله آن‌ها السوار، درختان و بارهای گران را حمل می‌کنند. خوراک و نیز موادی که برای تقویت و سلامت بیشتر به آن‌ها خورانده می‌شود شنبلیله^۲ است که نامعمولاً به عوض آن عدس و مخلوطی از گیاهان خودرو و بدر دزخور، با علف و غلات به آن‌ها می‌دهیم. شیری که از ماده گاوها به دست می‌آورند، آن‌چنان چرب است که بر روی آن خامه‌ای به اندازه بیش از دو انگشت می‌بندد و کره‌ای بسیار خوش مزه از آن می‌گیرند. از شیر گاو پنیر درست نمی‌کنند، بلکه آن‌را فقط از شیر گوسفند تهیه می‌کنند.

در دهکده نیازآباد^۳ که اقامت داشتیم، حدود پانزده خانه وجود داشت که همه آن‌ها چهارگوش و تقریباً به بلندی قد دو آدمی بود. بام این خانه‌ها هموار و بر آن علف سبز شده بود و انسان می‌توانست بر روی آن‌ها، درست مانند کف زمین راه، برود. ساختن چنین بام‌هایی نه تنها در تمام ایران، بلکه در تمام قاره آسیا متداول است. هنگام تایستان مردم آزادانه بر روی بام‌ها رفت و آمد می‌کنند، غذا می‌خورند و شب‌ها برای اینکه از هوای خنک برخوردار شوند همان‌جا می‌خوابند. این خانه‌ها از درون نیز بسیار تمیز می‌نمود و اطاق‌های آن باقالی مفروش بود.

در نیازآباد به خانه‌های اهالی وارد شدیم، صاحب‌خانه‌ها ما را باروی خوش پذیرفتند. از آنجا که تعداد ما زیاد بود و می‌بایستی چند هفته‌ئی در آنجا اقامت کنیم و دهکده نیز از بسیاری جهات پاسخ‌گوی نیازهای ما نبود و دستوری هم برای

۱ - Tulki - به ترکی آذری نیز تولکی معنای روباه را می‌دهد - ۲.

۲ - Schembelile

۳ - Niasabat

پذیرائی از مانداشتند، از این جهت با هزینه شخصی نزدیک اقامتگاه سفرا خیمه زدیم و زیر آن غذا می خوردیم. به سبب کمبود نان تازه و آبجو مجبور بودیم از نان خشکیده و آب تیره نهر استفاده کنیم، زیرا در آن حوالی چشمه آب وجود نداشت.

تخته‌های شکسته کشتی را تا آنجا که در دسترسمان بود از آب درمی آوردیم و به جای هیزم استفاده می کردیم.

نوزدهم نوامبر نماینده حکومت مرکزی در بند به نام سلطان شاهوردی^۱ دونفر از افسراد مهم و سرشناس خود را که یکی از آنها برادر کدخدای نیاز آباد بود برای گفتن خوش آمد نزد سفرا فرستاد. آنها همراه سند معرفی نامه، به عنوان پیشکش از طرف سلطان در بند دو رأس اسب، دو رأس گاو، دو ازده رأس گوسفند بیست عدد ماکیان، سه کوزه شراب، یک کوزه آب زلال، دو سبد سیب و سه کیسه آرد گندم نیز با خود آورده بودند.

سفرا پس از خواندن معرفی نامه دریافتند که فقط یک رأس اسب به عنوان پیشکش در نظر گرفته شده است، از این جهت خواستند اسب دیگر را بازگشت دهند، لکن نمایندگان سلطان از پس گرفتن اسب خودداری کردند و گفتند، چون سلطان فقط از وجود یک نفر سفیر اطلاع داشته، لذا یک رأس اسب فرستاده است ولی آن دو بعداً پی برده اند که دونفر سفیر همراه این هیئت است، بنابراین یکی از آنها که در غیاب سلطان جانشین اوست، یک رأس اسب دیگر خریده است تا به این ترتیب موجبات رضایت و خوشنودی سلطان را فراهم آورد. اسبی که نصیب بروگمان^۲ شده بود به خوبی اسب کروسیوس^۳ نبود، بنابراین خواست که مطلقاً

۱ - اصل: Schachewerdi

۲ - Otto Brugemann - اتوبروگمان - سفیر آلمان و رئیس هیئت اعزامی خواننده

در صفحات بعد با این فرد خشن و بدرفتار بیشتر آشنا خواهد شد. م

۳ - Crusius - سفیر آلمانی دیگر و نفر دوم هیئت اعزامی. م.

آن را نپذیرد، ولی دو نماینده سلطان به او اصرار کردند، بروگمان در مقابل به سلطان در بند توهین کرد که با اعتراض نمایندگان سلطان روبرو شد. سفر خلاف رسم متداول در ایران و روسیه متقابلاً هدیه و تعارفی برای سلطان فرستادند و بعدها احساس کردیم که سلطان بر ما خشم گرفته؛ او نه تنها تسهیلاتی برای مسافرت ما فراهم نیاورده، بلکه موانعی را نیز بر سر راه ما ایجاد کرده بود.

سفر در بیست و دوم نوامبر سه نفر از همراهان ما را به شماخی فرستادند تا ضمن تساس باخان^۱ یا حاکم کل ایالت شیروان، رسیدن هیئت را آگاهی دهند و از او بخواهند تا نسبت به تسریع و تسهیل مسافرت ما اقدام کند. خان که پیش از این از رسیدن ما آگاه شده بود، مأموری نزد ما روانه کرده بود، اما او بین راه سه فرستاده^۲ ما را ندیده بود. این شخص روز بیست و نهم نوامبر در حالی که لباس گران بهائی به تن داشت و بر اسبی بسیار تمیز که یراقش با سنگهای فیروزه آراسته شده بود به قرارگاه ما رسید و ضمن برخوردی دوستانه به سفر ا اطلاع داد که خان شماخی وی را به عنوان مهماندار^۳ (آن‌ها مأمورین پذیرائی دولتی را چنین می‌نامند) ما تعیین و اعزام کرده است تا نیازهای ما را به آذوقه، گاری و اسب بر طرف کند و تا شماخی همراه ما باشد. از او و چند ایرانی دیگر که همراهش بودند با انواع اشربه و میوه پذیرائی به عمل آمد و به افتخارشان چند تیر شلیک شد و گروه نوازنده

۱- Khan -- تذكرة الملوك صفحه ۵ :

«بیگار بیکیان عظیم الشان ایران سیزده است: اول قندهار، دوم شیروان...» بنا بر این حاکم کل ایالت شیروان بیگلریگی بوده است نه خان. در تذكرة الملوك همان صفحه آمده است که خوانین نفر سوم از امراء سرحد هستند. کمپفر در سفرنامه خود صفحه ۱۵۸ می گوید که «عنوان خان برای اعظام مملکت به کار می‌رود و رویهم رفته برای والیان و حکام مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد...» شاید به همین دلیل نویسنده سفرنامه حاضر به بیگلریگی شیروان «خان» اطلاق کرده است. م.

۲- Mehmandar

دستورنواختن داده شد که موسیقی ما توجه آنان را جلب کرد. در مقابل مهماندار برای ما پنج رأس گوسفند، سه کوزه شراب و چند عدد انار فرستاد. روزی ام نوامبر ما موران ما از شماخی با این خبر بازگشتند که خانرا نه در شهر، بلکه چند مایلی دورتر به همراهی چهارصد نفر زیر خیمه‌هایی که برافراشته بودند ملاقات کرده‌اند. فرستادگان ما با رفتار دوستانه خان روبرو شده بودند و به ایشان گفته شده بود که دستور لازم صدور یافته و مهماندار برای سفر اگسیل شده است تا به آنها کمک کند. علاوه بر این وقتی خان دریافت که تعداد نفرات هیأت مسا به سیصد نفر می‌رسد، اظهار داشته بود که شاه را در جریان خواهند گذاشت و اضافه کرده بود که اگر این تعداد دوبرابر هم که باشند میهمانان عزیز ما خواهد بود، زیرا شاه (ایرانی‌ها پادشاه خود را چنین می‌نامند) قبلاً از اهمیت مأموریت این هیئت آگاه بوده و با میل و علاقه بسیار در انتظار دیدن آنان به سر می‌برد. ضمناً خان با علاقه و شوق فراوان، محرمانه درباره زندگی و آداب و رسوم و میزان تیزهوشی و نکته‌سنجی افراد هیئت تحقیق کرده بود.

زمانی که مهماندار ما پی برد که به چه تعداد رأس اسب و چه تعداد گاری نیاز داریم و سلطان دربند هم نمی‌خواست چنین رقم بزرگی را از حوزه مأموریت خود تأمین کند، بنابراین تصمیم گرفت شخصاً نیازهای ما را از امکانات شماخی برآورد و به همین جهت اقامت ما در نیازآباد طولانی‌تر شد.

نهم دسامبر مهماندار دوباره بازگشت و بایبان اینکه باید ظرف چهارده روز خود را آماده حرکت کنیم، ما را تسلی داد، زیرا نه تنها از شماخی بلکه از منطقه دربند نیز به تعداد کافی شتر، اسب و گاری تهیه شده بود، حتی روز دوازدهم دسامبر مقداری از آنها رسیده بود ولی شبانه همه فرار کردند. مهماندار عذر آورد که در این شب برف باریده و هوا سرد بوده است، به طوری که ظرف صدسال اخیر چنین وضعی مشاهده نشده بود و ایرانی‌ها عادت به مسافرت در چنین هوایی ندارند و

۱- برای آگاهی از مأموریت این هیئت به مقدمه مترجم رجوع فرمائید -۴.

شتره‌انیز به علت گرد بودن کف پایشان قادر نیستند در راه‌های پر گل و شل قدم بردارند، زیرا لیز می‌خورند و می‌افتند، به علاوه مسافت راه تا شماخی حدود بیست فرسنگ^۱ یا مایل بر آورده می‌شود که اگر از طریق کوهستان انجام می‌گرفت به سبب کمی دهکده‌های سر راه دشوار می‌نمود، زیرا به کرات اتفاق افتاده است که کاروان‌ها^۲ به علت کمبود هیزم و مواد سوختی در کوهستان یخ زده‌اند. بنابراین می‌بایست ده روز دیگر در آنجا توقف کنیم و انتظار بکشیم. حتی چند شبانه‌روز، هر شب هوا سرد و برفی می‌شد ولی روز بعد گرمای دلچسب آفتاب دوباره برف‌ها را آب می‌کرد با این همه احتمال می‌دادیم که تمام این حرف‌ها کلك و حیلۀ ایرانی جماعت باشد که از این داستانها بسیار در چنته دارند و احتمالاً می‌خواستند تا آمدن دستور شاه که چگونه از ما پذیرائی کنند و رفتارشان در مقابل ما چه گونه‌ای باید باشد معطلمان کنند، مانیز تا این لحظه از پول خودمان گذران کرده بودیم.

همین روز بز و گمان دستور داد که چند تخته از الوارهایی را که ایرانیان مدعی بودند شاه به قیمت گران از دوردست آورده تا از آن يك کشتی بسازند، خرد کنند و برای ساختن قن‌داق توپ مورد استفاده قرار دهند. ایرانی‌ها به این عمل ماعتراض کردند و گفتند چنانچه شما از بهترین تخته‌های الوار استفاده کنید (که مانیز همین کار را کرده بودیم) کشتی شاه در سال جاری ساخته نخواهد شد. از اینجا احتمال دادیم که ایرانی جماعت عنصری است که مال خود را در برابر رفتار نرم به کسی نمی‌دهد و باید آن را بازور از چنگش در آورد. با این همه آنان خواست خود را به کرسی نشانند و در عوض هنگام حرکت اسب کمتری در اختیار ما گذاشتند، به طوری که قن‌داق‌ها بر زمین ماند و ما مجبور شدیم عراده‌های توپ را بر پشت شتران حمل کنیم.

۱ - در اصل Farsand - بنابراین هر مایل آن زمان ۷۵۳۲ متر و به تخمین و تقریب

يك فرسنگ بوده است - ۴.

Karawan - ۲

بیست و یکم دسامبر مهمانداری اذربند وارد شدند، آن‌ها همراه خود چهل نفر شتروسی‌گاری که با گاو کشیده می‌شد و هشتاد رأس اسب آورده بودند. بار و اثاثه را بر گاری‌ها و حیوانات بارکش سوار کردند و با تعداد کمی خدمه جلوتر از ما محل را ترك گفتند.

وقتی که سفر با افراد باقی مانده خواستند به دنبال وسایل آشپزخانه و رختخواب‌ها حرکت کنند، برای نود و چهار نفر به زحمت شصت رأس اسب باقی مانده بود. مهماندار به سرشاه خود سوگند خورد که برای او امکان ندارد بتواند ظرف مدتی کوتاه اسب‌های دیگری مهیا کند. تهیه اسب در حیطهٔ امکانات سلطان دربند بود که ما او را با خود دشمن کرده بودیم و از این‌راه توانست خصوصیت خود را به ما نشان دهد. ما نمی‌خواستیم بیش از این وقت را بکشیم، پس می‌بایستی هر چه زودتر سفر خود را آغاز می‌کردیم و زمانی که به حوزه حکومت خان شماخی وارد می‌شدیم او می‌توانست کمبودهای ما را برطرف کند.

با توجه به این موضوع روز بیست و دوم دسامبر نیاز آباد را که مدت پنج هفته در آنجا اقامت کرده بودیم ترك گفتیم. در این سفر می‌بایست جوانان بر ترك اسب دیگران سوار شوند و نوکرها، سربازان و نگهبانان و دیگر همراهان عادی پیاده راه پیمایند. مسافت ما، راه پیمائی در طول ساحل ایران بود و شب به دهکده «مورودوو» در منطقه شماخی رسیدیم. کشاورزان اینجا نیز مانند تاتارهای نزدیک هشترخان^۲ در خانه‌های نامناسب و دایره‌شکلی که از علف و پوشال و ترکه‌های نازک بهم‌بافته زندگی می‌کردند. این خانه‌ها را اطاق^۳ می‌نامیدند.

«مورودوو» به زبان ترکی باتلاق معنا می‌دهد زیرا دورتادور و نزدیک این

۱- در اصل Morodow با توجه به شرحی که نویسنده داده است باید همان

«مرداب» باشد - ۴.

۲- Astrachan

۳- Ottak

دهکده را مرداب و باتلاق‌های پر گل ولای فرا گرفته است که به سبب وجود تعداد زیادی چشمه حتی در زمستان‌های سخت نیز منجمد نمی‌شود و از این جهت در زمستان قوهای وحشی زیادی شکار می‌کنند و پرنرم آن‌ها را برای تهیه رختخواب شاه می‌فرستند.

صبح روز بعد مهماندار بیست‌رأس اسب دیگر برای ما آورد. سفر را دستور دادند که چند صندوق و چلیک کم ارزش متعلق به همراهان عادی و ملوانان را خرد و دستگاه‌ها و لوازم با ارزش را بارزنند و حرکت کنند.

روزیست و چهارم این ماه تا دامنه کوه بلند بارماخ^۱ (بک‌انگشت) پیش رفتیم و وارد کاروانسرائی^۲ که در پائین کوه واقع بود شدیم. این کاروانسراها به سبب پرت بودن نقاط کشور در جاده‌های اصلی و عریض به تعداد زیادی ساخته شده است، به طوری که هر کدام از آن‌ها به فاصله یک روز مسافت از دیگری قرار گرفته است. در بیشتر آن‌ها هیچ چیز جز اطاق‌ها و اصطبل با سقف گنبدی پیدا نمی‌شود، بنابراین باید حتماً آذوقه و علیق با خود همراه داشت.

این کاروانسرا ساختمانی بسیار قدیمی بود که وسیله سنگ‌های مکعب ساخته شده و اندازه هر ضلع آن چهل و دو قدم بود.

بیست و پنجم دسامبر که مصادف با کریسمس بود، پس از انجام مراسم این عید مذهبی در محوطه یک اصطبل بزرگ، چند نفر از همراهان ما برای بازدید از گردنه و قله بلند کوه که ایرانیان شرح افسانه مانند از آن داده بودند کاروانسرا را ترک کردند.

این کوه در فاصله‌ای دو برابر تیررس تفنگ از ساحل دریا قرار دارد که از دور قابل رؤیت است. گرد و دارای قله‌ای است که به ترکی بارماخ (بک‌انگشت)

۱ - Barmach - به ترکی آذری یعنی انگشت - ۴.

۲ - Karawanserei - برای آگاهی بیشتر درباره کاروانسراهای دوره صفوی به

فصل پنجم کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی رجوع فرمائید - ۴.

نامیده می‌شود، زیرا مانند انگشتی که خود را بین دیگر کوه‌ها بلند کرده است به نظر می‌رسد.

درسوی راست دره راهی به طرف بالا کشیده می‌شد که چون برای مانا شناخته بود، بنابراین با احساس خطر بزرگی خود را به بالا رساندیم. در بالای کوه هوا چنان سرد بود که علف‌ها و گیاه‌های نسبتاً بلند از انجماد مانند شاخه نبات راست ایستاده بودند، در حالی که هوای پائین کوه و در کاروانسرا گرم و دلچسب بود. از وجود بقایای خرابه چند دیوار در آن ارتفاع می‌توان یقین داشت که قبلاً در اینجا بنای مستحکم و باشکوهی قرار داشته است، زیرا در پای قله بارماخ پهنه‌ای به مساحت پنجاه روتنه^۱ مربع که وسیله دیوارهای قطور و چهار برج گرد برای محافظت احاطه شده بود دیده می‌شد. در میان این فضا چشمه‌ای گود که دور آن را دیوار کشیده بودند وجود داشت و در فاصله‌ای نه‌چندان دور از این چشمه دو قبر که روی آن دو قطعه سنگ بزرگ مدور گذاشته بودند به چشم می‌خورد. در شمال و پای قله بخش بزرگی از یک دیوار سنگی که تراشیده بودند دیده می‌شد و نشان می‌داد که اینجا در گذشته بایستی یک قلعه جدا از قلعه اول باشد. از آنجا انسان می‌توانست از طریق چند پله که از کوه تراشیده بودند تقریباً به نوک قله برسد. این جادو بدنه کوه محوطه‌ای با سقف گنبدی‌کننده بودند که تقریباً از چشم مخفی بود و انسان می‌توانست برای سومین بار در آنجا اطراق کند. اینجا را گویا اسکندر ساخته و تیمور لنگ ناپود کرده باشد. ما بر بالای کوه نشستیم و از انجیرهایی که درختانشان از وسط شکاف‌های موجود در دیوارهای مخروطی و سنگی روئیده بود خوردیم و دوباره از همان راه اصلی به پائین برگشتیم. وقتی که به مقصد رسیدیم باران می‌بارید و ما که در بالای کوه مدتی در بهترین هوا به سر بردیم در پائین کوه با مه و باران روبرو شدیم.

۱ - 50 Quadratrute - هر Rute برابر با $\frac{3}{8}$ متر است، این معیار اندازه‌گیری بسیار قدیمی است. بنابراین پنجاه روتنه برابر است با یکصد و نود متر مربع - ۲.

روز بیست و ششم زیر تابش گرم آفتاب به مسافرت خود از طریق کوهستان ادامه دادیم و بیست و هفتم این ماه به دهکده پیرماراس^۱ در سه مایلی شماخی که مدفن یکی از قدیسین ایرانی به نام سید ابراهیم^۲ بود رسیدیم. ایرانی‌ها می‌گفتند که تیمور لنگک این دهکده را با خاک یکسان کرده و فقط مقبره سید ابراهیم را سالم نگاهداشته است.

این مقبره دو حیاط بسادیوارهایی بلند و بنائی قصرمانند داشت. سفرای مایل بودند که از مقبره بازدید کنند ولی به آن‌ها اجازه داده نشد که از قسمت مقدم حیاط که تعداد زیادی سنگ قبر در آنجا دیده می‌شد فراتر روند، ولی از آنجا که من کنجکاو بودم و علاقه به دیدن مقبره را از نزدیک داشتم، لذا حوالی شب دوباره به قسمت جلوئی حیاط آمدم و در حالی که وسایل تحریر نیز با خود داشتم به برداشتن یادداشت از خطوط عربی آغاز کردم. این نوشته بر روی دیوار و سنگ قبرها دیده می‌شد. عمل من سبب شد که اطمینان عابرین ایرانی‌ها را به خود جلب کنم. وقتی که مطمئن شدم آنان پی برده‌اند که من در نظر دارم باز یارت مقبره قدیس آنان را گرامی بدارم، جرأت کردم و از درمزار به طرف قسمت بالا که در ورودی مقبره در آنجا قرار داشت رفتم. بر تمام دیوارها ادعیه مختلف کنده شده بود، پس از گذشت نیم ساعت که مطمئن شدم کسی متوجه من نیست به طرف دری که فقط بایک چفت بسته شده بود خزیدم و در حالی که روشنائی فقط از پنجره‌های تنگ و کوچک به آن‌ها می‌افتاد، در طاقی جلوئی یک قبر باشکوه با دو پله به موازات در به چشم می‌خورد که دور آنرا نرده کشیده بودند. از سمت چپ انسان می‌توانست از میان یک در وارد دالانی روشن که تمام آن رنگ سفید خورده و با قالی‌های زیبا مفروش بود شود. بر روی دیوار این راهرو با خطی درشت و سیاه نوشته شده بود:

«کردار من به دستور خداست، او هنگام نیاز مرا کمک می‌کند.»

۱ - Pyrmaras - شاید پیرمراد و زیارتگاه او احتمالاً یک معبد مهری بوده است.

۲ - Said Ibrahim

در راهروی دست راست، طاقی دیگری وجود داشت و در آن هشت قبر که دور آن را دیوار کشیده بودند دیده می شد. از اینجا به طرف راست منتهی به سومین بقعه می شد که مقبره سید ابراهیم در آن قرار دارد. ارتفاع سنگ قبر بیش از یک ساعد بود که روی آن را با پارچه دمشقی به رنگ زرد پوشانده بودند. تعداد زیادی چراغدان های بزرگ مسین که با شمع مومی و فانوس روشن بود در اطراف محل مقبره به چشم می خورد. بر سقف قندیل هایی آویزان کرده بودند که من به سبب تاریکی به زحمت آنها را می دیدم. پس از این بازدید بدون جلب توجه دیگران آن جا را ترك کردم.

در فاصله ای به مسافت دو برابر تیررس تفنگک از این دهکده به طرف خاور در یک کوه سنگی مقبره بیا شکوه قدیس دیگری وجود دارد که نامش تیری بابا^۱ و گویا آموزگار سید ابراهیم باشد. به طوری که ایرانی ها اظهار می دارند این شخص ظاهراً وجودی جاودانه است که عبای خاکستری رنگ در برداشته و بر دوزانو مانند حالت عبادت می نشسته است. سید ابراهیم محرر وی اعتقاد داشته که این عبا را خداوند به وی اعطاء کرده است، تا پس از مرگ نیز مانند زمان زندگی دیگران به یاد او باشند و گرامیش بدارند.

هر سال باید بر روی این عبای خاکستری عبای سفید رنگی بکشند و عبای قبلی را قطعه قطعه کنند و در اختیار زائران او که در زمانی مشخص و گاهی از دور دست برای زیارت مقبره وی می آیند قرار دهند. اهالی محل داستان های اغراق آمیز و افسانه گونه ای از این دونفر می گویند که با مربوط به سحر و جادومی شود و یا دروغی شاخدار است که هر دو بین ایرانیان رواج دارد، به همین دلیل من لازم ندیدم آنچه را که شنیده ام در اینجا باز گو کنم.

اطراف مقبره تیری بابا در دل کوه، غارها و دخمه های بسیار کند داند که زوار

۱- در اصل Tiribabba - با توجه به شرحی که نویسنده از این شخص داده، احتمالاً

«تیره عبا» است و ضمناً همه نشانه هایی که می گوید، مقبره دلالت بر یک معبد بهری دارد - ۲.

در آن اقامت و قربانی می کنند و بعضی از آن‌ها چنان در بلندی قرار دارد که بدون استفاده از نردبام نمی توان به آنجا رسید. ماسه نقر به کمک یکدیگر و در وضعی خطرناک از گردنه کوه، سرایشی تندبالا رفتیم، در آنجا چهاردخمه بزرگ را با محل‌هایی که برای خوابیدن و نگهداری آذوقه در دل کوه کنده بودند دیدیم. در نهایت شگفتی گوش ماهی زیادی در دخمه‌های کنده شده در این کوه سنگی مشاهده کردیم که در برخی از نقاط کوه با شن و ماسه مخلوط شده بودند و چنین جنس خاک را هنگام بازگشت از ایران در تمام کوه‌ها و قله‌های کنار دریای خزر به چشم دیدیم. در دهکده پیرماراس هیچیک از ایرانی‌ها مجاز به شرب خمر نبودند، بلکه فقط آب می نوشیدند و از این جهت نه تنها قوانین قرآنی شکسته نمی شد بلکه اهل آن مقدس یاد شده نیز مورد هتک حرمت قرار نمی گرفت.

در قسمت مقدم دهکده نزدیک مقبره سید ابراهیم در زیر زمین استخر بزرگ و عمیقی به درازای پنجاه و دو و پهنای بیست پا از سنگ‌های مکعب شکل به طرز عالی ساخته اند که زمستان‌ها در آن برف، یخ و آب گردمی آورند و هنگام تابستان به علت کمبود آب نوشیدنی از آن برای خود و احشامشان استفاده می کنند.

بیست و نهم دسامبر به پیشنهاد خان مسئول تدارک آذوقه و اقامتگاه خود را جلوتر به شماخی فرستادیم تا آن دو را برای ما مهیا سازد. حوالی شب که آماده حرکت شده بودیم، خان مأموری رانزد مافرستاد و خواهش کرد که فقط یک شب دیگر در آنجا بمانیم، زیرا منجم وی پیش بینی کرده است که این روز برای پذیرفتن بیگانگان خوش یمن نیست. خان برای این که ما را نرنجانده باشد، چهار کوزه بزرگ شراب، دو کیسه انار، سیب، گلابی، به و شاه بلوط و برای هر یک از سفره یک رأس اسب با یراق فرستاده بود.

رو بعد یعنی سی ام، ساعت هشت به طرف شماخی، جایی که به طرز باشکوهی مورد استقبال قرار گرفتیم حرکت کردیم.

فصل سوم - چگونه بیرون از شهر شماخی از ما استقبال شد و از آنجا ما را به شماخی بردند.

هنوز در دو مایلی شهر بودیم که يك نفر پیاده به طرف هیئت سفر آمد و گفت:
«به منطقه حکومت خان خوش آمدید. نرسیده به شهر شخص خان به استقبال
خواهد آمد.»

این مرد تمام مدت پیشاپیش اسب سفراء می‌دوید. هنوز در يك مایلی شهر
بودیم که سی نفر سوار بسیار تمیز برای دیدن ما آمدند و فوراً چهار نعل باز گشتند.
چند لحظه بعد در کنار يك دهکده صد نفر بر اسب‌های اصیل، طوری قرار گرفته
بودند که ما بایستی از میان آنان بگذریم. پس از دوبار شلیک توپ، دسته سوار که
بین آنها دوازده نفر با کلاه‌های مخصوص که شباهت به نوك برج داشت و تکیه^۲
نامیده می‌شد و ویژه افرادی از دودمان حضرت علی (ع) بود به سفر نزدیک شدند
و به ترکی (آنها ترجیح می‌دادند که به زبان ترکی صحبت کنند تا به فارسی) و

۱- این دهنده باید همان «شاطر» باشد که در آن زمان برای چنین مراسمی تربیت

می‌شدند - ۴ .

۲- Takiae

لحنی دوستانه گفتند «خوش گلدی»^۱. هنگامی که به همراه آنان حدود نیم مایل اسب رانیدیم، طرف راست خود، برفراز یک تپه، سپاهی را با تعداد بیش از پنج هزار نفر دیدیم. از آنجا که می دانستیم، خان و کلانتر^۲ یعنی نماینده او در آنجا منتظر ما هستند، بنابراین مسیر حرکت خود را متوجه آن تپه کردیم. زمانی که به نزدیک آنان رسیدیم، خان با همراهان خود در حالی که دیگران با طرزی باشکوه در پشت وی حرکت می کردند سوار بر اسب به سوی سفراء آمد. طرف راست، جلوی او شش خدمه جوان، قوی هیكل باتیرو کمان های زرین و در طرف راست جلوی او شش نگهبان با تفنگ های^۳ لوله بلند، نزدیک و پشت سر خان تعداد زیادی سوار تماشائی با لباس های زربفت و دستارهایی که در آن طلا و نقره کار کرده بودند حرکت می کردند. خان به سفرا نزدیک شد و خلاف رسم ایرانیان ولی برای رضایت آلمانی هادست خود را به طرف آنان دراز کرد و خوش آمد گفت و دستور داد جام سیمینی را از شراب پر کردند و او آنرا به سلامتی سفرا نوشید و دیگران می بایست در مقابل دوبار به سلامتی وی بنوشند. همراه خان و کلانتر فرستاده روسی آلکسئی ساوینویچ^۴ نیز بود که به همگی دست داد و خوش آمد گفت.

در این محل بازی های میدانی و موسیقی غریب را انسان می دید و می شنید، چهار نفر سوار بر اسب سوی ما آمدند و ایستادند و دمیدن در یک آلت موسیقی را که از مس و شبیه قره نی بود آغاز کردند. طول این آلت موسیقی حدود چهار ساعد و مخرج آن دارای قطری حدود یک ساعد بود. نام آن کرنای^۵ است. آنرا به طرف

۱ - Choschkeldi - به ترکی یعنی خوش آمدی - م.

۲ - Kalenter - صفحه ۴۷ تذکره الملوك. در بیان تفصیل شغل عالی حضرت کلانتر:

«تعیین کدخدایان محلات و ریش سفیدان اصناف با مشارالیه است...» - م.

۳ - احتمالاً شمخال باشد - م.

۴ - Alexei Sawinowitz

۵ - Kerrenai - برای شناختن کلیه آلات موسیقی زمان صفویه به تصویر بین

صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ سفرنامه کمپفر را که او از این آلات کشیده است نگاه کنید - م.

آسمان نگه داشتند و دمیدند و بیشتر سروصدا راه انداختند تا يك نوای دلپذیر موسیقی .

غیر از این سورناچی^۱ هم بود، که اونیز بانوعی آلت موسیقی مانند قره‌نی می‌نواخت. همچنین طبل نظامی که شبیه يك بادیه دراز بود، آنرا جلوی خود بر روی اسب آویزان کرده بودند، چند نفر شیپورهای خمیده بلند و تعدادی نیز طبل دستی و نظایر این‌ها را داشتند. وقتی که باچنین مراسم استقبالی کمی جلوتر رفتیم، سفرا به سلامتی خان و کلاتر چند جام دیگر شراب نوشیدند، در این میان دلقک‌خان که اورا چائوش^۲ می‌نامند با جغجغه و آواز و حرکات صداهای غریبی از خود درمی‌آورد.

يك چهارم مایل مانده به شهر بیش از دوهزار نفر مردم پیاده (که اکثر آنها آرامنه مسیحی بودند) با پنج پرچم کوچک که بر سر چوب‌های بلندی استوار بود و هر کدام توسط مرد نیرومندی حمل می‌شد در انتظار ما جمع شده بودند. آنان موسیقی شاد و مخصوصی را با سنج^۳، آلتی شبیه دوبادیه مسین که به یکدیگر می‌کوفتند. نی لبک و دیگر آلات موسیقی ناشناخته که تمام آن‌ها را قادر به دیدن نبودیم می‌نواختند و بدین وسیله رسیدن ما را به شهر خوش آمد گفتند. چند نفر دیگر باتکان دادن دست خود ابراز خوشحالی می‌کردند و کلاه خود را دور سر می‌چرخاندند، سپس به هوا پرتاب می‌کردند و دوباره آن را می‌گرفتند و در مقابل و نزدیک ما فریاد خوشحالی می‌کشیدند. در اینجا خان برای سومین بار ایستاد و با فرستادگان شراب نوشید.

هنگامی که به دیوار شهر نزدیک می‌شدیم، تعداد زیادی طبال، نوازنده شیپور

۱ - Surnatzi

۲ - در اصل Tzausch - چاووش همواره در جلوی مرکب بزرگان می‌رفته و در واقع خبردهنده حضور حاکم بوده است - م.

۳ - Sintz

و ترومپت^۱ بر روی آن ایستاده و همراه با سایر خوانندگان چنان سروصدائی براه انداخته بودند که انسان قادر نبود حتی صدای خود را بشنود.

خان سفر و همراهان بلندپایه آنان را برای صرف نهار به قصر خود دعوت کرد و از میان حیاط تادر کاخ همراه آنان بود، ولی خدمه دربار خان مارا و اداری کردند که در مقابل دروازه قصر از اسب پیاده شویم و طول حیاط را پیاده بپیمائیم. اطاقها با قالیهای زیبا مفروش بودند، وقتی که دیدیم ایرانیها کفش خود را از پا خارج می کردند و جلوی درگاهی اطاق می گذاشتند و با جوراب داخل می شدند، خجالت کشیدیم که با پوتینهای کثیف وارد اطاق شویم، ولی بسه ما گفتند بدون هیچ گونه ناراحتی پای درون اطاق بگذاریم. از میان سه محوطه زیبا به تالار باشکوهی که از قبل آماده کرده بودند هدایت شدیم. این تالار بانقاشی و قالیهای زیبا آراسته شده بود و در میان آن حوضی ساخته بودند که از فواره وسط آن آب مانند یک شیشه پهن فوران می کرد. اطراف حوض را بطریهای شیشهئی و نقرهئی پر از شراب چیده بودند که کنار آن انواع شیرینیها به چشم می خورد. برای جاب رضایت ما تعدادی صندلی آوردند و به ترتیب مقام و درجه ما را بر آن نشاندهند. خان میان تالار کنار حوض بر صندلی نشست و فرستادگان را طرف راست خود نشاندهند. طرف چپ او کلانتر، منجم، پزشک مخصوص و بسیاری از بزرگان دیگر بر زمین نشستند و اعضای کمیته در طرف راست سفر و مقابل خان و مطربان قرار گرفتند. کنار در ورودی تالار جوانهایی با لباس زربفت، در حالی که تیرو کمان خود را آماده پرتاب نگاه داشته ایستاده بودند. تمام حاضرین در تالار طوری ایستاده و یا نشسته بودند که پشت به طرف دیوار و رویشان به سوی میانه تالار بود و هیچ کس پشت دیگری قرار نگرفته بود، این رسم در ایران و در تمام مجامع آنان متداول است.

۱ - Trompete - منظور باید همان سرنا باشد که به ترومپت شباهت داشته

برای هر دو نفر يك عسلی آوردند و بر آن میوه‌های گوناگون قرار دادند. دو پسر بچه جام مهمانان را پشت سر هم پر می کردند و به ترتیبی که نزد آنان در ضیافت‌ها مرسوم است، ضمن رعایت ترتیب مقام مهمانان با بطری و پیاله به سراغ يك يك آنان می رفتند و دوباره به اول ردیف باز می گشتند. پس از اتمام شرابخوری، ظرف‌های شیرینی را از مقابل میهمانان برداشتند و روی همان عسلی يك رو میزی کتان^۱ رنگارنگ کشیدند و خوراکی‌های دیگر بر آن نهادند. پس از یکساعت دوباره ظرف‌های شیرینی را روی آن چیدند تا بالاخره میزها از مقابل مهمانان برداشته و برده شد. کف تالار را برای خوردن نهار آماده کردند، ابتدا سفره‌دار آمد و بر روی قالی سفره‌ای زیبا و الوان پهن کرد، همراه او مردی بایک ظرف چوبی که پر از قطعات از پیش بریده شده نان بود نیز وارد شد و به طرف هر يك از مهمانان تکه‌ای از این نان را که یوخته نامیده می شود به درازای يك و نیم ساعد و نازک چون پوست حیواناتی که بر آن‌ها می نوشتند پرت کرد. این نان را به عنوان دستمال سفره به کار می برند. سپس چند نفر که کاسه‌های مسین و روئین (که شبیه نقره بودند) پر از غذا را بر سر خود حمل می کردند وارد شدند و روی سفره گسترده و یا میان تالار نشستند. سفره چپی^۲ (مقسم یا کسی که نان بریده شده را برای میهمانان آورده بود به این نام خوانده می شود) نیز کنار آن‌ها زانوزد و نشست. همه جا در کنار میهمانان توفتان^۳ یا ظرف آشغال گذاشته بودند که اندازه و ظاهر آن شبیه ظرف آشغال اطاق‌های خودمان است. بالای ظرف سوراخ گرد و تنگی بود که از آن جا استخوان، گوشت، پوست میوه و سایر چیزهای اضافی را به درون ظرف می انداختند تا از این رهگذر رعایت نظافت شده باشد. هنگام صرف غذا نوای موسیقی با عود، کمانچه، تنبک و آواز به گوش می رسید که به گوش مابینگانه و وحشی بود، همراه

Kattun - ۱

Jucha - ۲

Suffretzi - ۳

Tufftan - ۴

آن چند رقص کم نظیر وسیله دو پسر بچه و نیز انواع سرگرمی و خوشمزگی‌ها نشان داده شد. در این روز احساس کردیم که پس از پشت سر گذاشتن آن همه دشواری‌ها در یک بهشت زمینی هستیم. غیر از این در شهر روی تمام بام‌ها و به درازی هر دیوار چراغی در کنار چراغ دیگر روشن کرده بودند که تعداد آن به بیش از بیست هزار می‌رسید و به چشم زیبا و دیدنی می‌آمد. روشن کردن این چراغ‌ها نشانه‌ای از خوشحالی بود که تا پاسی از نیمه شب ادامه داشت، نواختن طبل نظامی و کرنانیز بر روی دیوارهای شهر به گوش دلنواز می‌آمد. از آنجا که قصر بر روی تپه‌ای در کنار دیوار شهر قرار داشت، انسان بهتر می‌توانست تمام شهر و چراغ‌ها را تماشا کند. ما چون تا سه بعد از نیمه شب در تالار نشسته بودیم و می‌رفت که هوا سرد شود، خان ما را به همراه چند نفر از بزرگان ایرانی به اطاقی با سقف گنبدی در کنار بخاری دیواری برد و دوباره با شیرینی و شراب و براندی از ما پذیرائی کرد.

پس از آن که به قدر کافی تا حد و صبح خوش گذرانندیم، خان دستور داد ما را برای اقامت به خانه مسیحیان ارمنی هدایت کنند. از آنجا که ائانه و بار ما هنوز نرسیده بود، اطاق‌های خانه ارامنه سرد و بدون نیمکت بود، بنابراین گذران در چنین وضعی با توجه به خوشی‌های قبلی برای ما دشوار می‌نمود.

در ماه آخر مسیحیان، خان برای ما آذوقه و چند کوزه شراب فرستاد و توسط کلانتر ترتیبی داد که روزانه هفده رأس گوسفند، بیست عدد مرغ، یکصد عدد تخم-مرغ، مقدار کافی نمک، نان، پنجاه باتمن^۱ شراب و بیست بارخر هیزم به آشپزخانه ما وارد شود. چند روز به این ترتیب عمل شد، وای از آنجا که مهمانداره‌ی بایستی آذوقه را از دهات می‌آورد، دو یا سه روز در انجام کار وقفه افتاد و به عیان دیده می‌شد که سفر افراد را برای خرید به بازار می‌فرستادند و از جیب خرج می‌کردند و برای حرکت دوباره می‌بایستی وسایل لازم وسیله خود سفر را فراهم می‌آمد،

۱ - Batman - معیار وزنی ایران حدود سه کیلوگرم . و - آ و سفرنامه تاورینه

شاید ایرانی‌ها می‌خواستند دریابند که آیا ما پول داریم یا خیر؟
به فروشندگان نیز دستور داده شده بود که به فرنگی‌ها^۱ (آنان آلمانی‌ها را
چنین می‌نامند) اجناس خود را ارزان بفروشند، زیرا مجبور بودیم سه ماه تمام
در شماخی بمانیم تا اجازه اقامت و ادامه سفر از طرف شاه صادر شود.
در این مدت خان و کلانتر دوستی و احترام زیاد خود را به ما نشان دادند،
برای خوش آمد ما میهمانی‌های باشکوه ترتیب می‌دادند و به شکارمان می‌بردند.
چندباز نیز افرادی برای دیدن سفر آمدند و بیشتر اوقات گوشت شکار و شراب
جهت ادای دوستی و احترام برایمان می‌فرستادند.

۱ - Frenki - به احتمال زیاد سایر اروپائیان را نیز چنین می‌نامیده‌اند - م.

1

فصل چهارم - شرح اقامت در شماخی، درباره مشاهداتی که در آنجا داشتیم و در بیان چند جشن

اولین مراسم دیدنی سال جدید یعنی ۱۶۳۷ میلادی را که در ایران توانستیم
بینیم، تدفین يك ایرانی اصیل زاده و محترم بودند گویا در ضیافت خان که به افتخار
ورود ما ترتیب داده بود تا سرحد مرگ شراب نوشیده بود، جنازه ضمن مراسمی
ویژه و تماشائی به يك مسجد^۱ حمل گردید تا از آنجا به بسابل^۲ و کوفه^۳ نزدیک
نجف^۴ که مدفن حضرت علی (ع) و سایر امامان یا قدیسین بزرگ است برده
و دفن شود.

دوم ژانویه، خان به همراه کلانتر و چند نفر از خدمه بارگاه خود برای ملاقات
سفر آمد. وی با خود انواع شیرینی و مقداری شراب آورده بود و اظهار تمایل
کرد که موسیقی ما را بشنود. آلات موسیقی که با خود داشتیم عبارت بود از ویلن،

۱ - Mestzid

۲ - Babylon کشور جمهوری عراق فعلی. و به طور کلی عراق عرب - م.

۳ - Kufa

۴ - Nedjef

پاندورا، ویلن سل. از آنجا که موسیقی ما به گوش آنان خوش آمد از سفر اخواسته شد که همراه آن‌ها برای صرف شام به قصرخان روند و در تالار بزرگ آنجا بار دیگر این موسیقی اجرا شود. پس از يك اقامت طولانی، تقاضای آنان برای ماتنوعی بود که این شب را با خوشی و شادمانی بگذرانیم، خصوصاً که خان بهترین اسب‌های خود را، که دوسه رأس آن‌ها عطیه شاهانه و بسیار مورد علاقه وی بودند، از مقابل خود در تالار گذرانند. بر پشت هر اسب مستخدمان مخصوص خان سوار بودند و اسب‌ها را از روی قالی‌های گران بها و زیبای تالاری می‌گذرانند.

پنجم ژانویه از طرف خان به سفر ا اطلاع داده شد که صبح روز بعد آرامنه جشنی به نام خاج شوران^۱ برپا می‌کنند که عبارتست از غسل دادن صلیب در آب. این جشن در خارج شهر و کنار پل آمیری^۲ که بر روی رودخانه زده شده است برگزار می‌شود و خان شخصاً مایل است که در این مراسم شرکت کند و چنانچه فرستادگان نیز خواسته باشند که این مراسم را تماشا کنند برای آنان جای مناسبی در نظر گرفته شود. آرامنه نیز مانند روس‌ها مراسم کریسمس را روز ششم و صبح زود با اجرای مراسم مذهبی و وعظ و خطابه آغاز می‌کنند. سفری که محل اقامتشان نزدیک دیر بود با چند تن دیگر به آنجا رفتند تا مراسم مذهبی و نیایش آرامنه را که شبیه کاتولیک‌های رومن^۳ بود از نزدیک مشاهده کنند.

حدود ظهر به دستور خان، آرامنه پانزده رأس اسب آورده بودند تا ما را با خود به طرف رودخانه‌ای که حدود نیم مایل از شهر دور بود ببرند.

- ۱- Pandor - سازی زهی شبیه عود که در خاور نزدیک هنوز یافت میشود-م.
- ۲- Chatsche Shuran - خارج شویان - عید کلیسای در ششم ژانویه برگزار میشود و عید اول سال آرامنه و پیروان ارتدکس در بیست و چهارم دیماه - فرهنگ عمید -م.
- ۳- Puli Amberi - شاید پل عنبری باشد. Amber در زبان آلمانی معنای عنبر میدهد -م.

۴- Roman Katholik - کاتولیک‌های پیرو پاپ درم -م.

تعداد زیادی ارمنی از دهات و اطراف جمع شده بودند و با تصاویر بسیار، صلیب و پرچم ضمن اجرای مراسم مذهبی دیدنی درحالی که سرود می خواندند و زنگ می زدند از شهر بیرون رفتند و به طرف روخانه حرکت کردند. این عده وسیله تعداد زیادی از سربازان خان همراهی میشدند تا از آسیب و توهین مسلمانان متعصب حضرت محمد (ص) در امان باشند. خان در کنار رودخانه درست روبروی محل اجرای مراسم خیمه‌ای زیبا و دراز برپا کرده بود، کف خیمه با قالی مفروش بود و برای صرف نهار آماده کرده بودند، ضمناً در این ضیافت می‌بایست انواع و اقسام شعبده‌بازی و تردستی و عملیات محیرالعقول انجام گیرد. خان در کنار خود، طرف چپ فرستاده روسی و در اطراف اصیل زادگان و خدمه بارگاه خود را نشانده بود. برای سفر و چندتن از اعضای کمیته طرف راست خویش را خالی نگه داشته بود.

پس از آنکه خان ما را دوستانه پذیرفت، دستور داد که ارمنه مراسم تفصیل را نه بر اساس خواسته خود بلکه با رضایت و میل خان آغاز کنند. در اثنائی که کنار ساحل رودخانه قرائت از روی کتاب مقدس شروع شده بود چهار ارمنی با بدن لخت به درون آب پریدند و بیخ نازکی را که بر روی آب بسته بود شکستند و چند لحظه شنا کردند. در این موقع یکی از سگ‌های تربیت شده ما که قادر به شنا کردن و گرفتن اشیاء و افراد از آب و آوردنشان به ساحل بود، تحت تأثیر این صحنه به رودخانه پرید و با چهار نفر مذکور مشغول شنا کردن شد، از آنجا که ایرانی‌ها سگ را حیوانی ناپاک می‌دانند و حتی از لمس کردن او خودداری می‌کنند و نیز قرار بود با اجرای این مراسم آب رودخانه تقدیس شود، لذا این واقعه باعث مضحکه و مسخره آنان شد و اولین سبب خنده و خوشحالی را برای ایرانی‌ها به ارمغان آورد. مراسم مزبور برای ایرانیان چندان جالب نبود و در طول اجرای مراسم به مشاهده شعبده‌بازی و تردستی مشغول بودند و همچنین به

وجود کشیش های ارمنی نیز توجه و اعتنا نداشتند، درست مثل اینکه سیمون فیلیستر^۱ در ضیافت آنان حاضر باشد. خان اجازه برگزاری مراسم را به آرامنه داده و با حضور خود در این جشن از آنان پشتیبانی کرده بود، هر بار به این منظور از کلیسای آرامنه به دریافت یک هزار تالر مفتخر میشد.

پس از قرائت یکساعته اسقف و آواز خواندن جمعیت، در حالی که سنج نیز آنان را همراهی می کرد، اسقف کمی روغن تبرک را در آب ریخت و سپس صلیب نقره ای کوچکی را که جواهر نشان بود در آب فرو برد، بعد عصای خود را روی آب نگاه داشت و به آن دعا خواند. چند لحظه بعد ارمنی ها از آب رودخانه برداشتند و نوشیدند و صورت خود را با آن شستند، چند جوان حتی به آب پریدند. اکثر آنان فقط به خود آب می پاشیدند و چند تن از نوکران خان با ملاقه به سوی آب رفتند و پس از پر کردن آن ها - به کشیش و مردم آب پاشیدند، به طوری که آن ها را خیس کردند، مخصوصاً زنان ارمنی که با ترس بسیار به آب نزدیک شده بودند تا از آن بردارند از رفتار خشن نوکران خان در امان نبودند، به طوری که خان افراد خود را از ادامه این کار بازداشت، ولی زمانی که کشیش ها در یک حالت روحانی فرورفته بودند و آرامنه به دور اسقف خود جمع شده و می رقصیدند، خان شخصاً دستور داد که در شیمپورهای بدصدا بدمند و دلگشایش که زیر فرمان یکی از سران نظامی او بودند در مقابل گروه آرامنه برقصند و آن ها را مسخره کنند.

بعد از این مراسم شراب به دوره افتاد و همگي بسیار نوشیدند، و زمانی که خان به شدت مست شده بود، به آرامی برخاست و سوار اسب شد و از آن جایگاه

۱ - Simon der Philister - شاید «شمعون فریسی» در انجیل لوقا یا بند هفت آیه های ۴۵ و ۳۶ باشد. فیلیستر کسی است که متعلق به قومی در همسایگی اسرائیل است و ولی از نژاد سامی نیست. این قوم در ساحل فلسطین اقامت دارد. اصطلاحاً به کسی اطلاق میشود که به او اعتناء نمی کنند و حقیرش می پندارند. در قاموس دانشجویان، کسی که دانشجو نیست. با توجه به این موضوع نویسنده او را مثال آورده است - م.

بیرون رفت و همراهان ایرانی او نیز به دنبالش راه افتادند. ما که عادت به این گونه خداحافظی نداشتیم، نمی دانستیم که این عمل را چگونه توجیه کنیم: پس مانیز سوار شدیم ولی نه چندان دور از خیمه خان متوقف و منتظر سفره شده بود. بعدها به استناد تجارب شخصی و گزارش هایی که به ما رسیده بود، دریافتیم، این رسم ایرانی هاست که در ضیافت های خوانین و پادشاهان، مهمان بدون سروصدا، پس از پذیرائی بر می خیزد و بی خداحافظی از مجلس خارج می شود. این عمل را هم صاحب خانه و هم میهمانان هر دو انجام می دهند و ما بارها بر سر سفره شاه شاهد این حال و وضع بودیم.

روز دهم ژانویه سفره به اتفاق تمام اعضای کمیته از طرف کلانترشاه دعوت شدند و به طرزی باشکوه در قصر او مورد پذیرائی قرار گرفتند.

در اینجا اولین چیزی که جلب توجه کرد و باعث خوشحالی ما شد، اطاق ها و راهروهای مرتب و آراسته با زینت آلات گوناگون بود، مخصوصاً تالاری که در آن به ما غذا دادند جالب توجه بود، سقف گنبدی آنجا باشیوه ای هنرمندانه و کاملاً بیگانه گچکاری شده بود، تالار چشم انداز به باغی زیبا در نزدیک خود داشت که آب وسیله فواره با صدائی دلکش به حوض دیگر که زیر در تالار بود می ریخت و از حوض تالار وارد حوض دیگری که در اطاق جنب تالار بود می شد و از آنجا به حوضی که بیرون و در باغ قرار داشت می ریخت.

هنگامی که کنار پنجره نشسته بودیم و با لذت بسیار جریان آب را تماشا می کردیم، خان با چند نفر از بزرگان بارگاه خود به همراه یکی از سران نظامی شاه که به تازگی از اصفهان آمده بود وارد تالار شد. او آخر شب هنگامی که میزبان و مهمانان در محیطی صمیمانه و امن از باده ناب مست شدند، ما وسیله تعدادی زیاد سوار تا منزل بدرقه شدیم.

بیستم این ماه مأموری را که خان هنگام اقامت ما در نیاز آباد به دربار شاه فرستاده بود از اصفهان بازگشت، امیدوار بودیم که او حامل دستوری برای ادامه

مسافرت ما باشد، از این رو چند نفر را نزد خان فرستادیم تا از محتوای نامه شاه که درباره ما بود آگاه شوند، ولی خان گفت در مورد حرکت ما هنوز تصمیمی گرفته نشده است و بایستی خود نیز از مفاد آن مطلع شوید. سپس نامه را به حکیم^۱ یا پزشک خود داد تا برای ما بازخواند، حکیم نامه را بوسید و برپیشانی نهاد، آنگاه چنین خواند:

«مأموری را که سلطان دربند اعزام داشته زودتر از مأمور خان شماخی رسیده است؛ با این خبر که سفیری از روسیه وارد دربند شده و به سلطان اطلاع داده است که سفرای آلمانی نیز متعاقباً خواهند رسید. حال اگر آلمانی‌ها برسند باید برابر دستورهائی که برای سلطان در بند صادر شده است از آنان پذیرائی شود و فوراً ایشان را به شماخی بیاورند، ولی اگر رسیده باشند خان باید سریعاً مأمور دیگری اعزام دارد و منتظر رهنمودهای لازم باشد.» الخ»

شاه در این نامه مراحم عالیله خود را نیز به خان ابلاغ کرده بود.

خان پس از دریافت این نامه تمایل پیدا کرد که از کیفیت شغل، دانش و صفات همراهان ماسر در آورد، بخصوص که ما یک پزشک، آرایشگر، و گروهی نقاش و موزیسین با خود همراه داشتیم، ولی فقط نام آنان را جزء اعضای کمیته به او دادیم. روز بعد مخفیانه با مأمور خان تماس گرفتیم تا علت دیر باز گشتن وی را از

Hakim - 1

۱- با توجه به اینکه هیئت آلمانی از یکسال قبل تذکره عبور از روسیه را جهت مسافرت به ایران از تزار دریافت کرده بود، لذا روس‌ها در جریان مسافرت اعضای آن به ایران بوده‌اند و به همین جهت آلکسی ساوینویچ را که باید همان سفیری باشد که در بالا به او اشاره شده است جلوتر از هیئت آلمانی به ایران فرستاده‌اند. جالب توجه اینجاست که این فرستاده روسی تا آخر سفر هیئت آلمانی همراه آنهاست و حتی با آنان به روسیه بازمی‌گردد. پس به این ترتیب کردار و اعمال هیئت آلمانی در طول اقامت و سفر در ایران تحت نظر روس‌ها بوده است که این خود ناشی از رقابت‌های شدید اروپائیان در عصر طلائع صفوی است - ۴.

مأموریت و نیز توقف طولانی خود را در شماختی جو یا شویم. پس ازدادن هدیه و انعام او محرمانه به ما گفت:

«برادر خان که تو بچی شاه بود به سبب تخلف به تازگی سرش را قطع کرده اند و بر اساس سنت ایرانی تمام اعضای خانواده او نیز مغضوب شده اند و از این جهت هیچکس جرأت نداشت که نامه خان را بدون آگاهی از محتوای آن به شاه تقدیم کند، تا اینکه پس از گذشت يك ماه، مهتر^۱ یا مستخدم خصوصی شاه جرأت کرد و نامه را جلوی پای شاه نهاد. شخص شاه به این نامه جواب نداد، بلکه یکی از درباریان اقدام به این کار کرد. ضمناً همین شخص جواب جداگانه به خان را چندان ضروری نمی دانست و دستورهایی را که برای سلطان دربند قبلا صادر شده بود و خان متن آن را دستور داد برای مساقرائت کنند کافی می پنداشت. شاه ضمناً دستور داده بود که چنانچه آلمانی ها به نحوی مورد بدرفتاری مقامات ایرانی قرار گیرند، سلطان و یا خان در مقابل چشمان آنان به شمشیر کشیده خواهند شد»

با توجه به آنچه که گذشت ما مجبور بودیم هنوز مدتی با ناراحتی در آنجا بمانیم تا مأموری را که خان به تازگی اعزام کرده بود، باز گردد.

پنجم فوریه من به اتفاق چند از همراهان خود برای دیدن بنایی که بسیار عالی ساخته شده و شبیه کالج فلاسفه بود رفتم. این بنا که نزدیک بازار^۲ قرار داشت از تعداد زیادی راهرو و اتاق تشکیل شده بود. وقتی که در مکان های مختلف آنجا بزرگسالان و نیز تعدادی کودک را دیدیم که کتاب در دست نشسته بودند و با قدم می زدند پرسیدیم که این کجاست؟ به ما گفتند این جا مدرسه^۳ است، چیزی شبیه دبستان یا آکادمی است که در سراسر ایران وجود دارد.

۱ - Mehter - درباره وظایف و تکالیف این شخص در پانویس های بعدی شرح

داده خواهد شد - ۴.

Basar - ۲

Madresa - ۳

چون بر آن شدیم تا از آن بنا بسا دقت بیشتری دیدار کنیم، شخصی که او را
مدرس^۱ می‌نامیدند و در محوطه‌ی بازمشغول تدریس بود، ما را به سوی خود خواند
و هنگامی که عصای مرا که از نی خیزران ایرانی بود دید و واژه الله^۲ را که عربی و
و تکیه کلام آنهاست در میان کلماتی که با سوزاندن روی چوبدستی خود نقش کرده
بودم باز شناخت و ظاهراً آنرا پسندید و خواهش کرد عصا را به او ببخشم و در
عوض روز دیگر چوبدستی بهتری برای من فراهم کند، من خودداری کردم و
او کلمه الله را که تمثیلی از هستی است از روی عصا کاملاً تراشید و تراشه‌های آنرا
در کاغذی پیچید و سپس گفت:

«پسندیده نیست که انسان نام خدا را بر چوبدستی که با ناپاکی تماس دارد

نقش کند»

روز بعد دوباره به مدرسه رفتیم و این بار من کره‌ای را که صور افلاکی بر آن
کشیده شده و قطرش هشت زول بود با خود همراه داشتم و همین موضوع سبب شد
که مرا بهتر بپذیرند. زیرا مدرسین با خشنودی فهمیدند که دانش ستاره‌شناسی نزد ما
آلمانی‌ها نیز اعتبار دارد، مخصوصاً وجود کره یاد شده که نظیر آن در ایران کمتر
پیدا می‌شود توجه آنان را بیشتر جلب کرد، زیرا می‌بایست با کمک اسطرلاب شاگردان
خود را آموزش دهند. آن‌ها کره را در دست گرفتند و با استفاده از اشکال منقوش بر آن
نام عربی آن‌ها به خصوص صور دوازده گانه حیوانات را یکی پس از دیگری برشمردند.
همان روز به مسجدی که از محل اقامت‌م چندان دور نبود نیز سرزدم تا بی‌برم
به چه ترتیب و چگونه به جوانان و دانش‌آموزان خود تعلیم می‌دهند. پسر بچه‌ها
دور تا دور کنار دیوار، و ملا^۳ و چند تن بزرگسال دیگر در میانه نشسته بودند. آن‌ها
وقتی که مراد یادند خواهش کردند که نزدیک‌تر بروم و نزدشان بنشینم. ملا قرآن

1 - Mederis

2 - Allah

3 - Molla

مجید بسیار خوش خطی در دست داشت و اجازه داد که من آنرا ورق بزنم. لحظه بعد بالاخره قرآنرا از دستم گرفت و پس از بوسیدن آغاز اولین آیه؛ آنرا به طرفم دراز کرد و خواست تا من نیز قرآن را ببوسم، ولی من شجره نامه خود را که در آن نام اعلیحضرت دوک هلمستاین نیز ثبت بود و در برابر خود داشتم برداشتم و درفش دربار شاهزاده و ولینعمت خویش را بوسیدم و گفتم که من این کتاب را می شناسم و کتاب شما برای من شناخته شده نیست. آنها خندیدند و از کردار من خوشنود شدند. میان آنان يك اخترشناس عرب بنام خلیل منجم^۱ اهل حجاز^۲ نزدیک مکه^۳ دیده می شد. او مردی شصت و پنج ساله می نمود، ریاضیات و حساب اقلیدس را به زبان عربی برای چندتن از حاضران تدریس می کرد. هنگامی که من از شکل های کشیده به موضوع درس پی بردم، به زبان فارسی که هنوز به آن تسلط نداشتم درباره چند شکل و فرمول توضیح دادم. پیرمرد بسیار خوشحال شد و از سینه خود اسطرلاب مسین کوچکی در آورد و پرسید آیا من از آن چیزی می دانم؟ هنگامی که چند حرکت با اسطرلاب انجام دادم و گفتم که نظیر آن را دارم، پیرمرد کنجکاو شد که آنرا ببیند، از این رو به محل اقامت خود باز گشتم و کره و اسطرلاب را همراه آوردم، همگی از دیدن وسایل من تعجب کردند و وقتی که فهمیدند شخصاً اسطرلاب را ساخته ام منجم پیر از من خواست تا به او نشان دهم که چگونه توانسته ام تا این اندازه دقیق و خوب همه چیز را بر روی آن حک کنم، زیرا اسطرلاب آنها از نظر مقطع دایره و تقسیم بندی درجات ظریف ساخته نشده بود. وقتی که من امتیازات اسطرلاب خود را بر شمردم و به او یاد دادم که چگونه ظریف کار کند و درجه بندی صحیح را انجام دهد، او نمی دانست که برای جلب رضایت و خوش آمدن من چه باید بکند. او بیشتر اوقات به اقامتگاه من می آمد تا مرا ببیند،

۱ - Chalil Minatzim

۲ - Hedzas

۳ - Mekka

يك بار مقداری میوه و غذای آماده را که چند نفر پشت سر او حمل میکردند براریم آورد، بارها مرا نزد خود خواند و یا خود نزد من آمد، خواستی بیش از این نداشت که زبان مرا بفهمد و یازبان خود را به من بفهماند، از من درخواست کرده بود تا آنچه را که می‌خواهم براریم انجام دهد و هر چه از آن اوست در اختیارم بگذارد. مختصات یا طول و عرض جغرافیائی تقریباً تمام قاره آسیا را وسیله نقشه های جغرافی هر منطقه و یا نقشه‌هایی که خود کشیده و تهیه کرده بود در اختیارم گذاشت، بعدها من این نقشه‌ها را به دقت بررسی کردم و اکثراً آگاهی‌های آن خلاف آنچه بود که من درست می‌پنداشتم، زیرا مختصاتی که اوداده بود صحیح می‌نمود.

ملای مدرسه نامش محب‌علی^۱ و مردی جوان، شوخ طبع و متشرع بود. در زمینه آموزش زبان فارسی دوستانه به من خدمت کرد، همچنین رفیق خوب او یعنی اونباشی^۲ یا کاپیتان^۳ امام‌قلی^۴ که هر روز زبان خود را به من می‌آموخت و من نیز زبان خویش را به او می‌آموختم. به تناوب یک روز محب‌علی و یک روز امام‌قلی نزد من می‌آمدند و بالاخره به دلایل مذهبی (چیزی که برای برخی از ما انگیزاننده نیست) چون واهمه داشتند که مبادا مورد سوء ظن قرار گیرند، لذا شب‌ها نزد من می‌آمدند.

در این روزها بسیاری از همراهان ما به سبب گرمی مزاج و ناتوانی ناشی از آن به رختخواب افتادند. بدون شك بیماری آن‌ها از نوشیدن شراب زیاد که طبیعتی گرم^۵ دارد، بود، زیرا پس از شراب، آب زیاد می‌نوشیدند. تا این که به دستور سفیر

۱- Maheb Ali

۲- Ohnbaschi - سردسته ده نفر - ۴.

۳- Kapitan

۴- Imam Kuli

۵- با اشاره‌ای که اینجا و چند جای دیگر کرده است معلوم می‌شود که نویسنده

به طبیعت گرم و سرد خوراکی‌ها اعتقاد دارد - ۴.

طی بخشنامه‌ای عمومی نوشیدن شراب قدغن شد. پزشک‌ها بیست و دو نفر را به یک‌باره زیر درمان خود گرفت و به‌عنایت خداوند و مراقبت پزشک تمام بیماران سلامت خود را بازیافتند.

روز هفتم فوریه که برابر تقویم ایرانیان بیست و یکم رمضان^۱ و معروف به عاشور^۲ سالگرد و روز گرامیداشت شهادت حضرت علی (ع) قدیس بزرگ و رهبر مذهبی و مرشد ایرانی هاست. آنان از طریق گرد هم آئی تمام اهالی شهر و با مراسم ویژه در مکانی نزدیک شهر که برای این ساخته شده است، این روز را گرامی می‌دارند. وقتی که چند نفر از ما به محل مذکور وارد شدیم تا از این مراسم دیدن کنیم، به دستور خان که کلانتر و جمعی از بزرگان نیز همراه وی بودند جایی را برای ما باز کردند تا بتوانیم از نزدیک شاهد اجرای مراسم باشیم. زیر خیمه یک نفر خطیب^۳ یابر گزار کننده مجلس سوگواری در لباس نیلی رنگ عزا^۴، رنگی غیر از رسم ما که از مشکی استفاده می‌کنیم، بربک صندلی به بلندی بیش از دو نخ نشسته بود. او به مدت دو ساعت با صدائی خوش، رسا و صاف و نیز حرکاتی بامفهوم از روی کتابی به نام مقتل نامه^۵ می‌خواند. محتوای این کتاب شرح زندگی حضرت علی (ع) و چگونگی شهادت ایشان بود. دورتادور صندلی خطیب تعداد زیادی آخوند همگی با مندیل‌های سفید رنگ بر سر نشسته بودند و در اثنای خواندن خطیب به دفعات متفاوت آغاز به خواندن آواز کردند، زیرا در کتاب یادشده همه جا کلمات

۱- Ramadan

۲- Aschur ظاهراً در آن زمان مراسم سوگواری حضرت علی (ع) نیز ده روزه بر گزار می‌شده.

۳- Katib

۴- در قدیم در برخی نواحی ایران نیلی رنگ عزا بود، در شاهنامه مکرر آمده است-۴.

۵- اصل: Machtelnamæ - متن‌هایی که درباره مصائب و شهادت امامان باشد.

چیزی شبیه روضه خوانی امروز که از مقتل روضه‌الشهدا خوانده میشود - ۴.

۶- Mendil واژه عربی که معنای دستار می‌دهد - ۴.

قصار و رهنمودهای عالمانه وجود داشت و خطیب وقتی که به آنها می‌رسید کلمه اول را می‌خواند و سپس ساکت می‌ماند و بقیه جمله را آخوندهای مذکور مانند يك آواز و سرود معروف می‌خواندند پس از اتمام چند سرود یکی از آنها با صدائی بلند فریاد می‌زد :

«لعنت خدای به کشنده علی باد!»

در جواب او تمام جمعیت می‌گفتند :

«پیش باد، کم مباد!»

پس از پایان قرائت کتاب، خطیب مفتخر به دریافت خلعتی نو و ابریشمین از خان شد که می‌بایستی فوراً آنرا می‌پوشید. سپس سه تابوت که با پارچه سیاه رنگی پوشیده شده بود دایره‌وار دور گردانده شد که ظاهراً بایستی مظهر تابوت‌های حضرت علی (ع) و دو فرزند ایشان امام حسین (ع)^۴ و امام حسن (ع)^۵ می‌بود. پیش از این‌ها دو صندوق بلند که با پارچه‌ای نیلی رنگ پوشیده بود و گویا تمثیل و تنها میراث حضرت علی (ع) یعنی کتاب‌های روحانی ایشان می‌بود، به نمایش گذاشته شد و نیز دور آس اسب زیبا که بر پشت آن‌ها کمان، تیر، دستارهای گران‌بها و مقدار زیادی پرچم‌های پیروزی قرار داشت دور گردانده شد، يك نفر ایرانی بر سر چوبی يك برج مدور که آنرا نخل^۶ می‌نامیدند و بر آن چهار قبضه شمشیر فرو کرده بودند

۱- منظور پامبری است - ۴.

۲- Laanet Chudai ber Kuschandi Alij bad

۳- اصل : Bisch bed Kem bad

۴- Hussein

۵- Hassan

۶- Nachal - و نیز نخل در فارسی به معنای تابوت و عماری و آرایش تابوت

مرده هم گفته شده - فرهنگ عبید. هنوز هم در یزد در ایام سوگواری‌های مذهبی تخته

بزرگ و سنگینی را که شکل صفحه دارد چند نفر در جلوی دسته حمل می‌کنند و به آن نخل

می‌گویند - ۴.

که به سبب فراوانی اشیاء زینتی و دیدن آنها دشوار می نمود. چند نفر دیگر بر سر خود جعبه‌هایی حمل می کردند، این جعبه‌ها بادسته‌ای از پرندگان، نوارهای رنگین، گل و سایر چیزها آرایش کرده و درون آن گویا قرآنی را در حالت باز قرار داده بودند. افرادی که به این طرز جعبه‌ها بر سر داشتند، همراه نوای موسیقی محزون که وسیله سنج‌های بزرگ، نی لبک، تنبک و طبل نظامی نواخته می شد می‌پریدند و می‌جهیدند. چند گروه از جوانان، چوبدستی بلندی در دست داشتند و دردایره‌های جداگانه‌ای به اطراف می‌پریدند و در حالی که شانه‌های یکدیگر را گرفته بودند یکی از آنها می‌خواند:

«حیدر، حیدر^۱ (این نام حضرت علی (ع) است) حسن، حسین»
و دیگران با او همین کلمات را دم می‌گرفتند. با این مراسم جمعیت دوباره به شهر رفتند.

در این روز بیست و یکم رمضان که روح حضرت علی (ع) از بدنش جدا شده، مراسمی به این ترتیب که شرح داده شد در سراسر ایران اجرا می‌شود، ولی در روز رحلت حضرت محمد (ص) که پیامبر بزرگ آنهاست هیچگونه مراسمی برگزار نمی‌گردد.

بیست و هفتم فوریه مأمور خان که به جهت ما در بیست و یکم مارس به سوی دربار روانه شده بود، با نامه‌ای از شاه بازگشت، در این نامه دستور داده شده بود که ما را فوراً به طرف اصفهان حرکت دهند.

سفری که از این خیر خوشحال شده بودند، با چند تن از ما به شکار رفتند، خان با عذر این که به علت مشغله فراوان نمی‌تواند همراه ما باشد پوزش طلبید ولی تعدادی از خدمه خود را با چند سگ، باز شکاری و یک یوز پلنگ همراه ما روانه کرد. یوز - پلنگ تربیت شده و رام بود و وسیله سرگرمی جالبی برای ما شد، زیرا تمام سگ‌ها را جلومی‌راند و خرگوش‌های شکار شده را می‌بلعید و شکارچیان را وادار می‌کرد

که او را برترك خود سوار کنند.

روز اول مارس ایرانی‌ها جشنی برپا می‌کنند که آنرا خم غدیر^۱ می‌نامند و برابر با چهاردهم شوال^۲ از تقویم^۳ آنهاست. در چنین روزی گویا حضرت علی(ع) جانشین حکومت پدر همسر خود یعنی حضرت محمد(ص) شده است. با توجه به این موضوع، خان دوباره از ما در کنار رودخانه درجائی باصفا نزدیک خیمه باطری باشکوه پذیرائی کرد. در این مراسم سرگرمی‌های زیاد تهیه دیده بودند، چند نفر به طرزی ماهرانه می‌پریدند، می‌رقصیدند و شعبده‌بازی و تردستی می‌کردند. جالب توجه رقص زیبایی بود که پسر بچه^۴ بالغ در حالی که دو سنج کوچک که بر آن یک دسته نوار گره خورده ابریشمین و دراز آویزان بود و آنها را هنگام زدن بر یکدیگر به حرکت درمی‌آورد نمایش می‌داد. عرب سیاهی با اعضای بدنی نرم و چالاک عنتری را وادار کسرد با ادا و اطواری خاص دوروبر شیرینی‌هایی لکد و به سرو کله چندتن از میهمانان از جمله یکی از سفرا ببرد و دوباره از آنها دور شود. خارج از خیمه مردم معمولی نیز هر کس اگر هنری داشت، به معرض نمایش می‌گذاشت.

آنان سرگرمی‌های زیادی برای خود داشتند، از قبیل ریختن تاس، مسابقه دو و تیراندازی به هدف. شخص خان تیراندازی دقیق خود را آزمایش کرد. او می‌گفت که در جوانی قادر بود تار موئی را هدف قرار دهد و اکنون در چهل و پنج سالگی دوباره می‌خواست یکبار دیگر مهارت خود را بیازماید، لذا به یکی از پسر

Chumme Kater - ۱

Schewal - ۲

Tagwim - ۳

بچه‌های خود گفت که تارمویی از اسب را به يك شكير^۱ یا حلقه انگشتری (چیزی که آن‌ها برای تیراندازی به کار می‌برند و تقریباً همیشه بر انگشت شست خود دارند) بسته و نگه دارد، خان توانست دوباره ایستاده از فاصله شش قدمی بسا تیر تارموی اسب را به دونیم کند. او دستور داد سیبی را به سوی آسمان پرتاب کنند و توانست در بازگشت با تفنگک سب را هدف قرار دهد.

پس از آنکه خان مدت شش ساعت از ما به خوبی پذیرائی کرد دوباره به همراه او سواره به شهر باز گشتیم. در مراجعت به میدان وسیعی که اسب‌هایشان را در اینجا برای سواری تربیت می‌کنند رسیدیم. به ما نشان دادند که چگونه اسب‌ها را برای دویدن به شیوه چهارنعل عادت می‌دهند (زیرا ایرانی‌ها از سایر تمرینات برای تربیت اسب آگاهی ندارند) و نیز چه روش‌هایی را هنگام مصاف با دشمن در جنگ‌های سواره می‌آموزند. از جمله آن‌ها يك روش دیدنی بود که یکی از سواران بازوبین از پی چند سوار دیگری چهارنعل می‌راند، از آنجا که آنان از فاصله دور با سرعتی که داشتند نمی‌توانستند چوبدستی‌های خود را که تنها سلاحشان در برابر زوبین حریف بود به بدن وی آشنا سازند، بنابراین به کمک اسب و بسا حرکتی سریع مسیر خود را تغییر دادند و زوبین را از چنگک تعقیب کننده به در آوردند و به سوی او پرتاب کردند. تمام آن‌ها از این فن آگاه بودند و خان نیز که از این تمرین بسیار راضی بود، به عنوان جایزه يك رأس اسب عربی زیبا را به میرآخور اهدا کرد.

سوم مارس ایرانی‌ها روزی را آغاز می‌کنند آن را چهارشنبه سوری^۲ یعنی

۱ - Schekir - به این انگشتری زه کش می‌گویند. با توجه به اینکه اثار یوس همه جا

«ک» فارسی را «K» آورده است احتمال دارد که این واژه با «زه گیر» یکی باشد. چند

جا نیز «ک» فارسی را «G» ذکر کرده است - م.

۲ - اصل : Tzarschembe Sur

چهارمین شبیه^۱ عزا مینامند و همواره آخرین چهارشنبه قبل از برابر شدن مدت روز با شب یعنی سال نو آنهاست. ایرانی‌ها این روز را بدترین و نحس‌ترین روزهای تمام سال می‌دانند. آنها می‌گویند نه تنها از اخبار گذشتگان خود، بلکه از تجارب شخصی آموخته‌اند که این روز معمولاً برای ایرانیان میمون و مبارك نیست، از این رو کار روزانه‌ها و از انجام معاملات خودداری می‌کنند، از خانه نیز کمتر خارج می‌شوند، کمتر صحبت می‌کنند، از نفرین کردن و سوگند خوردن و نیز نوشیدن، پرداختن پول به دیگران دوری می‌جویند و باور دارند آنچه‌را که در این روز انجام دهند، بایستی تمام سال مجبور به انجام همان کار باشند، لذا تعدادی از ثروتمندان در خانه می‌نشینند و پول‌های خود را می‌شمارند. دیگران با کوزه‌ای دردست به سوی نهری نزدیک شهر روان می‌شوند، آرام بی‌آنکه به این طرف و آن طرف نگاه کنند کوزه را از نهر آب می‌کنند و بازمی‌گردند و به خانه و اطاق‌های خود از این آب می‌پاشند و می‌گویند چون آب تمیز و زلال است، بنابراین شوربختی و ناکامی را تا اندازه‌ای زیاد شسته و می‌زداید. چنانچه در راه به دوست خوئی برخوردند از این آب به او نیز می‌پاشند و یا حتی تمام آب کوزه را به سروصورت او خالی می‌کنند.

اگر این جریان به‌طور ناگهانی اتفاق افتد برای کسی که خیس شده شگون دارد و از این رو از طرف مقابل تشکر می‌کند. پسر بچه‌ها و نوجوانانی که به‌طور نامشروع به دنیا آمده‌اند و خانواده‌ای از خود ندارند، اعمال و سرگرمی‌های مخصوص به خود دارند. گروهی از اینان با طیبای که آن را تنبک^۲ می‌نامند به سوی کوچده‌ای شهر

۱- در اینجا نویسنده برای بیان واژه «شنبه» برای خواننده آلمانی از کلمه عبری Sabbat که مترادف با شنبه است استفاده کرده است. مانند چهارمین سابات که چهارشنبه است. در ضمن سابات به معنای روز تعطیل و استراحت است که از جمعه شروع و آخر شبیه تمام می‌شود و به عربی «یوم السیت» گفته می‌شود - ۴.

و نهر روان می‌شوند، تنبک از سفال ساخته شده است و دنباله آن لوله بلندی است که انتهایش باز است تنبک را در زیر بغل می‌گیرند و با دست به آن می‌زنند. بعضی از این جوانان چوبدستی کلفتی همراه دارند، در آب فرو می‌روند، تاجائی که آب به‌زانو و یا بالای آن برسد، وقتی که آب کافی در دسترسشان قرار گرفت، به یکدیگر می‌باشند، یا اینکه با لباس‌های خیس شده به‌همدیگر آویزان می‌شوند و تمام بدن همبازی خود را به‌زیر آب می‌کشند و یا کوزه‌ها را با ضربیه می‌خورد می‌کنند. این‌ها گویا مفهوم و تمثیلی از بسدبختی و ناکامی‌ها، اکنون اگر فردی از آنان بدون مسخرگی و با مهارت کوزه‌ها را از آب پر کرد و به‌منزل رساند، در آن سال بابدبختی و ناکامی روبرو نمی‌شود. به‌همین سبب اکثر ایرانی‌ها پیش از برآمدن خورشید برای پر کردن کوزه به‌سوی نهر روان می‌شوند و یا اگر بپندارند که ممکن است بسادشواری و یزدای روبرو شوند کوزه را زیر لباس خود پنهان می‌کنند. این مضحکه‌ها اکثرأ قبل از ظهر انجام می‌گیرد، سپس وقتی که آفتاب از خط روز گذشت پیاده و یا سواره به‌گردش می‌روند ولی قبل از ظهر هیچکس سوار بر اسب نمی‌شود.

هفتم مارس يك نفر کاتوليك به‌نام آمبروسئوس دوس آنیوس^۱ که اصلاً پرتغالی و از اهل لیسبون^۲ بود برای دیدن سفرآ آمده- او می‌گفت از تفلیس^۳ که به اندازه ده‌روز مسافت از شماخی فاصله دارد آمده است و در آنجا سرپرستی يك دیر با نظام آگوستینی^۴ را به‌عهده دارد. کشیش مزبور در نظر داشت، به‌سبب رسیدن مبارک سفرآ به‌آنان خوش آمدگوید و اطلاعات سودمندی را از این مردم و سرزمین که

۱- Ambrosius dos Anios

۲- Lissabon

۳- Tiflis

۴- Augstiner Orden = نظامی که آگوستین مقدس در قرن دوازدهم میلادی

برای کشیش‌ها ایجاد کرده است - م.

ظرف مدت بیش از بیست و هفت سال در آنجا زیسته و حاصل کرده است در اختیار آن‌ها قرار دهد و مراتب خدمتگزاری خود را اعلام دارد. او غیر از زبان مادری خود و لاتین که با هر دو آن‌ها با سفر اگفنگو می‌کرد به زبان‌های گرجی، ترکی و فارسی که در آموختن آن به من کمک مؤثر کرد نیز آشنا بود دهم مارس را ایرانی‌ها باشادی زاید الوصف تحت عنوان رسیدن سال نو جشن می‌گیرند و آن را نوروز می‌نامند. چند تن از ما به قصر اعزام شدند تا به خان و کلانتر و سایر بزرگان تبریک گویند. ما آن‌ها را در کنار سفره‌ای بزرگ و باشکوه نشسته دیدیم و از ما نیز خواستند که برای صرف غذا نزد آن‌ها بمانیم. روبروی خان یک نفر نشسته بود که او را قضیه خوان می‌نامند. این شخص با حرکات کم نظیری کردار بزرگ پادشاهان و نیز پادشاه معاصر خود را علیه ترک‌ها، ازبک‌ها و دیگر دشمنان که قهرمانانه شمشیر می‌زدند و پیروز می‌شدند بیان می‌کرد. در این میان منجم برای تعیین وقت حلول سال جدید از جای برخاست و با اسطرلاب پس از گرفتن ارتفاع خورشید، ساعت و لحظه‌ای که خورشید به زاویه بین افق و آسمان می‌رسد و نیز دریافت نقطه دلخواه با فریادی آغاز سال نو را اعلام کرد، همزمان با این مراسم چند تیر توپ شلیک و برفراز دیوارهای شهر و برج‌ها شیپور و طبل زدند و به این ترتیب جشن باشادی بزرگی آغاز شد و روز به خوبی و شادمانی پایان یافت. روز بعد نیز خان به همین ترتیب جشن و شادی را ادامه داد.

بیستم همین ماه حدود شب خان و کلانتر در حالی که سیاه‌مست بودند برای آخرین دیدار نزد سفر آمدند، زیرا به طوری که می‌گفتند ما به زودی حرکت می‌کردیم و خان به سبب پیش‌آمد یک سفر اضطراری نمی‌توانست منتظر بماند. آن‌ها وقتی که وارد حیاط شدند، پزشک خان یا حکیم که از ستارشناسی نیز کمی سر در می‌آورد به آسمان نگاه کرد و گفت:

۱- Kasiechuan

۲- Usbeken

«خان! در این ساعت، خوب نیست که به اطاق ایلچی^۱ فرنگک (فرستادگان آلمانی) وارد شوی».

بنابر این همگی در حیاط نشستند و زیر آسمان به می خوردن پرداختند. وقتی که خان چشمش به غلام بچه کروسیوس که دارای چهره‌ای سفید و ظریف بود افتاد، او را به سوی خود خواند و به حکیم گفت. ایکاش این پسر بچه فرزند من بود. حکیم چند بار به آسمان نظر انداخت و با این که هنوز هوا روشن و ابری بود از ستارگان الهام گرفت و گفت:

«اگر خان بتواند به صورت این پسر بچه خیره شود و تصویر او را به ذهن بسپارد و آنگاه با همسر خود نزدیکی کند، امکان تولد این چنین پسر بچه‌ای بسیار زیاد است».

این سخنان که پیشگوئی مانند بود و مربوط به دنیای اسرار آمیز، خان را وادار کرد که چند لحظه به چهره غلام بچه خیره شود و پس از بدرود سواره محل را ترک کند.

بیست و دوم همین ماه پدر آمبروسیوس با چشمانی گریان از ما خدا حافظی کرد و از شماخی به سوی تفلیس نزد برادران روحانی خود رفت. روز بیست و چهارم، خان هدایای نوروزی را بنا به رسم، روانه دربار شاه کرد. هدایای این بار زیادتر از دفعات پیشین بود، زیرا با این که برادر خان مورد غضب شاه قرار گرفته بود، لکن شاه وسیله نامه‌ای به او تفقد کرده و وی را دوباره از پشتیبانی خود بهره‌مند کرده بود. این هدایا عبارت بود از چند رأس اسب زیبا، شتر، سی عدد تشک پرفو، مقدار زیادی چرم دباغی شده روسی، چند دوشیزه و پسر بچه زیبا. شخص خان چند مایلی هدایا را جهت احترام بدرقه کرد ولی به شماخی بازنگشت و چند روز خارج از شهر به سربرد. در غیاب خان کسلاتر و ساییل سفر و مقدمات حرکت ما را فراهم کرد و از آنجا که بدون پیش‌بینی، مدتی طولانی در شماخی

اقامت داشتیم و از جیب خرج کرده بودیم، لذا کلانتر مبلغ شصت تومان^۱ برای سفر ا فرستاد، اما چون جمع مبلغ برابر قرار اولیه و قولی که داده بودند یعنی یکصد و بیست تومان نبود، موضوع کمی مشکوک به نظر می آمد. بروگمان به مادستور داد که نزد کلانتر رویم و ضمن گفتگو درباره موضوعات دیگر مربوط به سفر از وی پرسیم، آیا این مبلغ به فرمان شاه در اختیار ما گذاشته شده است، یا اینکه خان و کلانتر مبلغ مذکور را برای ما فرستاده اند. به هر حال آنها برای بازپس گرفتن پول نیامدند و سفر ا تصمیم گرفتند که چون بسته پول مهور به مهر کلانتر بود آن را با خود به اصفهان ببرند و مقابل شاه بگذارند سفر ا چون مدت طولانی در شماخی توقف داشتند و می دانستند که مقامات این شهر اگر به موقع اقدام می کردند. دستورالعمل های شاه زودتر به آنها می رسید، بسیار ناراحت و ناراضی بودند. در جواب این شکایت کلانتر اظهار داشت:

«ما به شما چیزی نمی توانیم بدهیم، ویژه آنکه شما برای خاطر ما به اینجا نیامده، بلکه برای دیدن شاه آمده اید و ما نیز دستور او را درباره شما حتی بیشتر از آنچه شاه می خواسته اجرا کرده ایم، به دلیل آنکه پیش از رسیدن دستور شاه آنچه که هزینه شده، از کیسه خود پرداخته ایم، حال شما اگر می خواهید به شاه خبر دهید یا ندهید و یا به او کمتر یا بیشتر بگوئید مختارید. ما حتی می خواستیم ما چرا را برای شاه بنویسیم و صورت هزینه شمارا ضمیمه کنیم و بفرستیم، ولی چون وقت بیشتری تلف می شد، این کار را نکردیم. برای این تعداد افراد و این مقدار بار و اثاثه تهیه غذای کافی و سایر لوازم وقت لازم دارد.»

کلانتر در عین حال به ما تعارف کرد و مهربانی زیاد از خود نشان داد و از ما خواست که در این لحظات آخر دوستی و لطف خود را نسبت به او دریغ نکنیم و هنوز مهمان او باشیم. در کنار این گفتگوی جدی و در ضمن طنز آلود و باهزه از ما پذیرائی گرمی کرد و نگذاشت که به ما بد بگذرد.

بیست و هفتم مارس شصت گاری برای اثاثه و باروبنه و یکصدوسی رأس اسب برای سواری ما آورد. لوازم و اثاثه ما را بار زدند و بانه نفر بیماری که داشتیم او آخر شب توسط رئیس دربار شماخی پیش از ما از شهر خارج شدند، قبل از اینکه ما نیز به این کاروان بپیوندیم. در نظر دارم شرحی درباره شماخی و حومه آن بیان کنم.



فصل پنجم - درباره شهر شماخی.

شهر شماخی توسط تاریخ نویسان مختلف به طور متفاوت نامیده و وضع آن بیان شده است. چندتن از آنان شماخی را زوماخیا^۱، زوماخیا^۲ و زاماخیا^۳ نامیده‌اند ولی اسپانیایی‌ها زاماخی^۴ نوشته‌اند. در نقشه‌های جغرافیایی چند نفر شماخی را واقع در بالا و چندتن دیگر در پایین در بند و دیگران آن را هم در بالا و هم چنین در پایین در بند نشان داده‌اند. بهر حال اهالی آنجا و ایرانی‌ها با توجه به لهجه این شهر را شماخی^۵ می‌نامند. شماخی به سبب پیچ در پیچ بودن راه در بالا و بین کوهستان قرار دارد و درست در چهل مایلی در بند واقع شده و یک سفر شش روزه را تا آنجا در بر می‌گیرد. شماخی پایتخت^۶ منطقه است و مادهای قدیم آن را آتروپاتیا^۷ می‌نامیدند که امروزه شیروان نامیده می‌شود. چند نفر از مورخین نیز این قسمت را

Sumachia - ۱

Summachia - ۲

Samachia - ۳

Xamachi - ۴

Sehamachi - ۵

۶- نزهة القلوب صفحه ۹۲ : «شماخی قصبه شیروان است از اقلیم پنجم...» - ۴.

Atrophia - ۷

هیرکانیام^۱ نامیده اند.

به طوری که می گویند این شهر به فرمان شاه شیروان ساخته شده است. شماخی در کوهستان واقع شده، از این جهت انسان زمانی می تواند آنجا را ببیند که بدانجا نزدیک شود. قبلاً این منطقه وسعت بیشتری داشته و گویا پنج هزار آتشکده در آنجا بوده است، ولی در زمان شاه عباس بزرگ به سبب جنگ با ترکان عثمانی وسعت این منطقه بسیار محدود شده است. شماخی وسیله دویخش متمایز شده و دورتادور هر کدام را دیوار کشیده اند، اما زمانی که شاه عباس کبیر پی برد که ترکها اغلب به مکانهای حفاظت شده و مستحکم هجوم می آوردند، مناطقی را که باز شده بودند به حال خود گذاشت و ضمناً بساور داشت که استحکامات و قلاعی که نزدیک مرزها و گذرگاهها قرار دارند، برخلاف استحکامات واقع در میان مملکت زیان نشان بیش از سودشان است، بنابراین دستور داد که دیوارهای مستحکم تربخش جنوبی را خراب کنند و مانند مکانی باز به حال خود بگذارند. همین کار را در شهرهای بزرگی چون تبریز^۲ یا تاوریز^۳، نخجوان^۴ و گنجه^۵ نیز انجام داد.

ترکها برای اولین بار که شماخی را از چنگ ایرانیها درآوردند و خواستند استحکاماتی در آنجا بسازند، سنگ قبرهای ایرانیها را که از این طرف و آن طرف آورده بودند به کار بردند.

۱ - Hyrcaniam

۲ - صفحه ۲۳۱ کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران، «در قرون وسطی سلسله مخصوصی بد اسم شیروانشاه در شیروان سلطنت می کردند...» - ۴.

۳ - Tabris

۴ - Tauris - مار کوپولو نیز تبریز را «توریس» نوشته است. سفرنامه مار کوپولو.

ترجمه س - سجادی ص ۱۸ - ۴.

۵ - Nachtzuan

۶ - Kentze - گنجه و نخجوان یلی ژاوتپول (jellijawetpol) فعلی در روسیه

شوروی است - و - آ.

بخش شمالی شهر کمی کوچک تر است و بر فراز تپه‌ای واقع شده و مساحت آن تقریباً با لایپزیگ برابر است. دیوار دور تا دور این بخش از سنگ و به طرز نامناسبی بنا شده و فاقد خندق است، به طوری که هنگام بسته بودن دروازه به آسانی می‌توان از آن گذشت و وارد شهر شد. غیر از این شماخی دارای پنج دروازه است. کوچه‌های هر دو بخش بسیار تنگ و خانه‌ها که پست به نظر می‌آیند با سنگ، گل و خاک ساخته شده. اهالی شهر از ایرانی‌ها، ارمنه و چند خانسوار گرجی تشکیل شده است و باین که هر قوم زبان مخصوص خود را دارد، ولی مثل بیشتر جاها در شیروان نیز زبان ترکی عمومیت دارد. جرفه اهالی این منطقه بیشتر تهیه و بافت محصولات از ابریشم و پنبه است.

در قسمت جنوبی شهر بازار بزرگی با چند کوچه سر پوشیده قرار دارد که در آنجا حجره‌هایی با انواع و اقسام کالا و اجناس از قبیل کتان، ابریشم، نقره و طلا-آلات، تیر، کمان، شمشیر و سایر صنایع دستی وجود دارد و می‌توان این اجناس را با بهای ارزان خریداری کرد.

کنار بازار دو محل خرید و فروش با دالان و حجره‌های مجزا وجود دارد که سوداگران بیگانه اجناس را به طور عمده معامله می‌کنند. یکی از آنها کاروانسرای شاه نام دارد که روس‌ها در آنجا به تجارت فلز، روی، مس، چرم دباغی شده و پوست سمور روسی می‌پردازند.

کاروانسرای لزیگی^۳ که در آنجا چرمس‌ها رفت و آمد دارند و به خرید و فروش اسب، زن، دوشیزگان بزرگسال و کم‌سال، دختر بچه و پسر بچه، که خود آن‌ها را خریده و یا از روس‌های کنار مرز و یا از یکدیگر دزدیده‌اند، مشغولند.

۱- Leipzig - از شهرهای منطقه شلسویگ - هلشتاین در حال حاضر در جمهوری

دموکراتیک آلمان (آلمان شرقی) قرار دارد - ۴.

۲- Schah Karawanserei

۳- Lesgi Karawanserei

هنگام بازگشت از ایران سفیر روس الکسئی ساوینویچ که مردی دلیر و خوش مشرب بود از سر شوخی به این کاروانسرا رفت تا از چند کالای جان دار دیدن کند، وقتی که به پسر بچه خوش صورتی برخورد به صاحب او پیشنهاد کرد که در مقابل شش تومان (دو تومان برابر بادویست و سی تالر آلمان است) پسر بچه از آن او شود. صاحب جنس که از این پیشنهاد شیرین بسیار راضی بود، دستی به سرین پسر بچه کشید و گفت: «از این قسمت بدن او بیش از این مبلغ می توانی بهره ببری.»

در این کاروانسرا یهودیان که از تهران قالی های زیبا و پشمی می آورند نیز مشغول تجارتند.

گرما به را حمام^۱ می گویند که ایرانی ها مانند روس ها به آن اهمیت زیادی می دهند. سه گرما به در شهر وجود دارد و مردم هر روز به آنجا می روند. دو حمام در روز برای زن ها و شب برای مرد ها باز است، گرما به سوم نه چندان دور از قصر واقع شده و حمام شیخ^۲ نام دارد و فقط مردان به آنجا می روند. جلوی این حمام دو درخت بزرگ دیده می شود که از ارزش و احترام خاصی برخوردار است، زیرا در مسجدی که کنار حمام واقع است، پاك مردی بنام شیخ موربخ^۳ در آنجا مدفون است؛ این دو درخت نزدیک آن مسجد روئیده شده اند.

عواید این گرما به برای کفن و دفن، هزینه روشنایی، حواله و غیره و باقی مانده آن برای مردم فقیر صرف می شود، از این رو فقرا در این مسجد برای تکدی بیشتر جمع می شوند تا در شش مسجد دیگر که درون و برون شهر قرار دارد. شهر و تمام ایالت شیروان تحت حکومت یك خان^۴، به عنوان حاکم و نماینده شاه

۱ - Hamam

۲ - Schich Hamam

۳ - Schich - Murich - شاید شیخ مرشد باشد - م.

۴ - شیروان از ایالات مهم و بعد از ایالت قندهار بوده که بیگلربیگی بر آنجا

حکومت می کرده است - م.

و يك كلانتر^۱، که در شمال شهر مستقرند، اداره می‌شود. یکی از وظایف خان نظارت بر داوری است و بایستی با چشم‌باز منطقه را در برابر دشمن تحت مراقبت داشته و بایک‌هزار نفر مرد جنگی که هزینه آن‌ها از عواید ایالت تأمین می‌شود، همواره آماده مقاومت در برابر حملات احتمالی دشمن باشد.

کلانتر برای امور مربوط به مالیات معین شده است و باید در آمد حکومت را از طریق برقراری و دریافت مالیات تأمین کند، ضمناً پرداخت نیز به عهده اوست. کلانتر اجازه ندارد که همراه شاه به میدان جنگ برود، زیرا شهر دائماً باید تحت اندازه و نظارت يك نفر مسئول باشد.

خان که نامش عرب^۲ است دربار باشکوهی دارد. او به يك خانواده اصیل، چیزی که در ایران به آن توجه زیادی نمی‌شود وابسته نیست. او پسر يك کشاورز ساده است، لیکن به سبب ابراز شجاعت و شهامت در مصاف با ترك‌ها از طرف شاه منصب خانی گرفته و به جای فرخ‌خان^۳ که در همان جنگ شکست خورده بود نشسته است. عرب‌خان مانند یحیی بيك^۴ کلانتر تنومند و دارای چهره‌ای جدی بود. هر دو ولی عرب‌خان بیشتر، هنگامی که مست نبودند بسیار متواضع به نظر می‌رسیدند و ما این حالت را در آن‌ها کمتر دیدیم ولی به هر حال هر دو دارای رفتاری بسیار دوستانه بودند.

در شماخی به آثار تاریخی قابل توجهی برخورد نکردیم. نیم‌مایل مانده به

۱- صاحب تذکره الملوك در صفحه ۳۰ کلانتران را در مرتبه امراء نمی‌داند - ۴.

۲- Areb - درباره رسیدن افراد سطح پائین اجتماع در دوران صفوی به مقامات بالا از طریق نشان دادن هوش و استعداد و شهامت به صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی رجوع فرمائید - ۴.

۳- Khan Ferruch

۴- Jajabek

شهر به سوی شمال يك كوه استوار و بلند قرار دارد که آن را قلعه گلستان^۱ می نامند، باقی مانده دیوارهای مخروبه پیرامون و بالای کوه نشان می دهد که آنجا قبلاً دژ مستحکمی بوده است، بر روی کوه، زیر زمین عمیقی که دیوار آن را باقطعه سنگ های بزرگ مکعب زیبایی ساخته بودند و در کنار آن چشمه آبی وجود داشت دیده می شد.

به ما گفتند که این قصر را شیر و انشاه (زیرا این سرزمین قبلاً از خود پادشاهانی داشته است) به عنوان یادبود برای خاصه^۲ یا همخوابه خودش که او را از دیگران بیشتر دوست داشته و گلستانش نامیده بنا نهاده و بعداً به دست اسکندر^۳ منهدم شده است. در دره ای که پائین کوه قرار دارد نهری جاری است که زمین های دو طرف آن برای کشت میوه مستعد است و در فصل بهار شکوفه و گل های بسیار و نیز شقایق وحشی آنجا را می پوشاند و از این رو من معتقدم که این کوه بواسطه وجود گل های زیاد در اطراف آن است که نام گلستان را به خود گرفته است. گلستان^۴ یعنی مکانی که گل سرخ های بسیار و سایر گل ها در آن یافت شود و واژه قلعه معنای برج و بارو و ساختمان مستحکم را می دهد. نه چندان دور از قلعه گلستان به طرف شماخی کوه بلندتر دیگری وجود دارد که روی آن دو کلبه ساخته شده است.

بسیاری از اهالی شهر شماخی و دهات اطراف آن تابستان برای چند هفته در این کوه و نیز گلستان اقامت می کنند، زیرا گرمای شدیدی که در پائین کوه

۱- اصل Kala Kūlūstan

۲- اصل : Kassae - با توجه به توصیف نویسنده باید سوگلی باشد - م.

۳- حمدالله مستوفی در صفحه ۲۴۳ نزهة القلوب گوید :

«و اسکندر در جهان جز خرابی نکرد» - م.

۴- یاد آور می شود که التاریوس گلستان سعدی را به آلمانی ترجمه کرده

است - م.

وجود دارد آنان را وادار به استفاده از هوای خنك و دلچسب كوهستان
می‌کند.

آنها درچنین فصلی از سال احشام خود را برای چریدن به سوی كوهستان
البرز می‌رانند، زیرا در آنجا نه تنها هوای دلپذیر و خنك، بلکه چراگاه‌های بسیار
خوب وجود دارد.



فصل ششم - مسافرت از شماخی تا اردبیل

ما اکنون دوباره سفر را آغاز می‌کنیم، بنابراین همانطور که قبلاً اشاره شد در بیست و هفتم مارس شبانه لوازم و بار و بنه خود را پیشاپیش فرستاده بودیم. فردای آن روز دو ساعت مانده به سر آمدن خورشید آقایان سفر را به دنبال پشاه‌ننگان سفر حرکت کردند. از آن‌جا که خان و کلانتر شماخی در مورد ماجرای پول، آن‌طور که ما میدوار بودیم روی خوش نشان ندادند، لذا سفیر بروگمان نیز مایل نبود کلانتر یا ایرانی دیگری ما را بدرقه کند، بنابراین فرستادگان هر یک تپانچه خود را زیر بازو بستند و در تار یکی، شهر را ترک گفتند و سپس خارج از شهر سوار بر اسب شدند و همگی حرکت کردیم.

وقتی که پس از طی دو مایل توقف کردیم تا به اسب‌هایمان علوفه دهیم، یکی از سربازان خود، الکساندر چامرز^۲ اهل اسکاتلند را که قبلاً بیمار و بعد کمی بهبود یافته بود بر روی گاری مرده یافتیم. او را در محلی کنار یک تپه زیبا، طرف چپ جاده که بایازهای زیاد پوشیده بود دفن کردیم و بعد از ظهر پس از طی نیم مایل مسافت

۱ - Ardebil

۲ - Alexander Tschammers

به مدفن يك پاك‌مرد ایرانی بنام پیرمردخان^۱ در اطراف فاكرلو^۲ رسیدیم، همانجا در بیابان، زیر کاری‌ها بساط خود را پهن کردیم و شب بسیار بدی را گذرانیدیم، زیرا تقریباً تمام شب هوا بارعد و برق‌های شدید، طوفان، باران، برف و یخبندان همراه بود. بروگمان نیز از جهت اینکه قطعات فازی مخصوص بستن اسب‌ها به کاری را ایرانی همراه مانکرده بودند. بسیار عصبانی بود و ما تازه در چنین وضعی دریافتیم که باید در آنجا آن قدر منتظر بمانیم تا این بست‌ها را برای ما بفرستند، ولی بسبب نامناسب بودن محل توقف، که در آنجا نه انسان، نه حیوان و نه آتش و هیز می برای گرم کردن وجود نداشت و بایستی بالباس‌های خیس شب را بگذرانیم و بیماران و همراهان جوان ما قادر به مقاومت در برابر چنین وضعی نبودند بدناچار حرکت کردیم و بعد از طی دو مایل از کنار کاروانسرائی که طرف راست جاده قرار داشت گذشتیم و پس از دو مایل دیگر به انتهای منطقه کوهستانی شماخی رسیدیم. قسمت بالای این کوهستان را تپه‌های کوتاهی پوشانده و زمین آنجا بسیار حاصل خیز است. در زمستان و بهار اکثراً باران و برف می‌بارد و هوا ابریست. در انتهای این کوهستان منظره بسیار زیبایی دیدیم، زیرا دامنه آن که تا ده مایل مربع پایبستر مساحت دارد فاقد تپه و برآمدگی است. هوای صاف و درخشش خورشید سبب شده است که این دامنه از علف و گیاهان سبز پوشیده شود، در حالی که در قسمت بالاتر باران و برف اطراف ما را فرا گرفته بود و انسان نمی‌توانست جریان دو رودخانه مشهور ارس^۳ و کر^۴ را که نویسنده گان بسیاری از آنها یاد کرده‌اند، با پیچ و خم‌هایشان که بر روی نقشه جغرافیا کشیده شده است مشاهده کند. چندی از ما جلوتر از این کسوه، که خاکش نرم و چندان سخت نبود،

۱ - Pyr Mardechan

۲ - Fakerlu

۳ - اصل : Arax

۴ - Kur یا Kura - و - آ .

بالارفته بودند و اکنون سواره پائین می آمدند. آنان وارد هوایی روشن و صاف می شدند و چنین به نظر می رسید که نواری از ابر بیرون آمده و به پائین کشیده می شود، زیرا قسمت بالای کوه را مهی غلیظ پوشانده و به ابر پیوسته بود. ما در چند اطاق^۱ یا کلبه تاتارها که هر کدام متعلق به یک چوپان بود و از قبل بین خود تقسیم و تعیین کرده بودند مستقر شدیم.

سی ام مارس سواره راه خود را در قسمت هموار ادامه دادیم. در راه به چند چوپان برخوردیم که کنار گله‌ها بازن و بچه و تمام خوبشان خود سوار بر گاری و یا اسب، گاوانر و ماده و الاغ به سوی ما می آمدند. این منظره برای ما بسیار دیدنی بود. اکنون ما در این مسافرت بیشتر اوقات با هوایی صاف و آفتابی و دلچسب روبرو بودیم و هیچ کجا چیز در ارتفاعات کوهستان با هوای نامطبوع برخورد نکردیم.

آخر ماه مارس به دهکده جوات^۲ در کنار رود کر رسیدیم. خانه‌های این دهکده با نی ساخته شده بود و روی آن را با گل پوشانده بودند. ربع مایل بالاتر، رود آراکس که امروز به آن ارس می گویند جریان دارد. سرچشمه ارس از جنوب باختری و رودخانه کر از باختر و شمال باختری است. پهنای هر رودخانه یکصد و چهل قدم و آب جاری در آن قهوه‌ای رنگ، آرام و عمیق است و بین دو کناره نسبتاً بلند جریان دارد. در کنار این رودخانه و نیز در تمام علفزارهای دشت مغان^۳ نی شکر به وفور و گاهی برخی از آن‌ها به قطریک بازو می روید.

رودخانه کر مرز بین شیروان و دشت مغان را به وجود آورده است. در کنار دهکده جوات پل بزرگی وجود دارد که ما روز دوم آوریل از روی آن گذشتیم و در آن طرف رودخانه یعنی منطقه مغان از سوی یک مهماندار یا بلد جدید که خان

۱ - Otak

۲ - Tzawat - احتمالاً جواد - م.

۳ - Mokan

اردبیل اعزام داشته بود مورد استقبال قرار گرفتیم. او برای سواری و حمل بارما تعداد چهل نفر شتر و سیصد رأس اسب تهیه دیده بود، زیرا به سبب وجود کوه‌های بلند و دره‌های عمیق نمی‌توانستیم از گاری استفاده کنیم. آذوقه نیز برای ما در نظر گرفته شده بود. به این ترتیب که روزانه ده رأس گوسفند، سی باتمن شراب، برنج، کره، تخم مرغ، بادام، کشمش، سیب و از این قبیل تهیه دیده بودند. به هر حال سفر را ادامه دادیم و مسیر راه تقریباً یک مایل از ارس به طرف بالا بود. توقف شبانه ما در مرغزاری در فاصله نیم مایلی از ساحل و در کابه‌های چوپانی مدور شکل بود که مهماندار به خاطر ما از قبل دستور فراهم کردنشان را داده بود.

روز سوم آوریل مرغزار مذکور را پشت سر گذاشتیم و شب را در همان کلبه‌ها که مهماندار آنها را از جای خود کنده و جلو تر فرستاده بود، به سر بردیم. در آن روز چند کله بزرگ از وحوش را که تركها آنرا جیران^۱ و ایرانی‌ها آهو^۲ می‌نامند، دیدیم. این‌ها تقریباً شبیه گوزن هستند ولی پشم‌شان سرخ رنگ و شاخشان مانند شاخ بز به طرف عقب خم شده است و بسیار تند می‌دوند. این نوع حیوان وحشی گویا فقط در مغان، شماخی، قره باغ^۳ و مراغه^۴ وجود دارد.

در کنار نهری که بالارود^۵ نام داشت و ما برای لحظه‌ای استراحت و نوشیدن در آنجا توقف کردیم، تعداد زیادی لاک‌پشت دیدیم. آن‌ها در کنار ساحل بلند و روی زمین و تپه‌ها سوراخ‌هایی در ماسه و شن کنده و در آن‌ها تخم گذاری کرده بودند. قسمت‌هایی را که لاک‌پشت‌ها برای تخم گذاری انتخاب کرده بودند، حدود ظهر آفتاب فرا می‌گرفت و بسدین ترتیب بچه‌های آن‌ها در شرایط بهتری در تخم

۱- Tzeiran

۲- Ahu

۳- Karabach

۴- Marrage

۵- اصل : Balahru

پرورش می‌یافتند.

پنجم آوریل به انتهای دشت مغان یعنی به کوه‌ها و سرزمین باجروان رسیدیم. از میان نهری کوچک گذشتیم و شب را در دهکده‌ئی بنام شیخ مراد گذرانیدیم. خانه‌ها در اطراف و میان کوه ساخته شده بود. خانه‌های واقع در جلوی دهکده را باقطعات سنگ و خانه‌های عقبی را داخل کوه ساخته و روی آنها را بانی پوشانده بودند. خانه‌های دهکده تماماً خالی بود، زیرا مأموران عرب‌خان که هدایای نوروژی شاه را به دربار می‌بردند از اینجا گذشته و به اهالی گفته بودند که ما مرده‌ی سفاک و خونخواریم و به هر جا که پای بگذاریم، آنجا را غارت و چپاول می‌کنیم و مردم را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهیم، لذا کشاورزان از ترس ما فرار کرده و در صخره‌های کنار ساحل پنهان شده بودند. در اینجا من با چند نفر دیگر از کوه بالا رفتیم تا گیاه کوهی بچینیم و اطراف را از بالا تماشا کنیم، اما چیز بخصوصی پیدا نکردیم، ضمناً کوه‌های اطراف نیز مانع دید بودند. بالای کوه چشمه‌ای دیدنی با آبی صاف از شکاف سنگ بیرون می‌زد. در یک فرورفتگی از سنگ کنار چشمه که آب درون آن جاری بود خرچنگ کوچکی دیدیم که باعث تعجب چند نفر از همراهان ما شد، زیرا تا آن روز چنین جانوری ندیده بودیم و می‌گفتند که باید سمی و خطرناک باشد. این حیوان واقعاً شگفتی آفرین بود، زیرا در عین حال که یک خرچنگ دریائی می‌نمود، این پرسش را سبب می‌شد که چگونه به این محل که بالای کوه و در بیش از دو مایلی دریا قرار دارد رسیده است.

روز ششم همین ماه مسافرت را در بالای کوه و بین آن ادامه دادیم. میان راه، در جاهای مختلف درخت انجیر دیدیم که به‌طور وحشی روییده بود. همان روز به دهی خالی از سکنه رسیدیم، هنوز وسایل خود را برای استقرار آماده نکرده بودیم که به ما خبر دادند در پائیز گذشته بیماری وبا تمام اهالی این دهکده را به

۱- اصل : Betziruan

۲- Schech Murat

هلاکت رسانده است. بنابراین سفر را به همراه چند نفر خدومه فوراً از ده خارج شدند و در بیابان برای خود خیمه زدند و سایرین زیر آسمان و بدون سرپناه مشغول استراحت شدند، ولی هنگام شب کلبه‌های گردپیشین که مهماندار آنها را بر پشت گاوهای نر حمل می‌کرد رسید و در آنها اقامت کردیم. این کلبه‌ها با چند چوب دراز و پیچ و خم دار که در رأس توسط صفحه‌ای به یکدیگر متصل می‌شدند ساخته شده بود و در موقع لزوم از یکدیگر جدا و مجدداً بهم وصل می‌شدند و مورد استفاده قرار می‌گرفتند. وقتی که هوا را مهی غلیظ و بدبو فرا گرفت و سرد شد، دیدیم که چند نفر از همراهان به یکی از همان خانه‌های رو باز ده رفته‌اند و در میان منزل هیزم آتش کس کرده‌اند. ما نیز به آنها پیوستیم و شرابی را که در شب پیش غصب کرده بودیم به میان آوردیم و مشغول نوشیدن شدیم. آن شب را با ترس از بیماری و با گفتگوهای شیرین و سرگرمی‌های مختلف به صبح رساندیم.

بین راه از اینجا تا کاروانسرای آگیس^۱ گیاه ورموت^۲ بسیاری روئیده بود. مسافرت مانع خوردن این گیاه توسط شتر و اسب‌های خود شدند، زیرا بر پایه تجارب شخصی این علفزار مسموم بود و چریدن در آنجا سبب سقط شدن چارپایان می‌شد. بنابراین مسافرت روز هفتم این ماه بسیار دشوار شد، زیرا می‌بایست مسافتی به طول ده مایل را در کوهستانی نسبتاً مرتفع؛ حتی گاهی اوقات چهار نعل طی کنیم و برای تهیه علوفه زحمت زیادی متحمل شویم و از آنجا که هوا بسد و بوران شدیدی سرگرفته بود، نه تنها همراهان ما، که اجباراً تمام روز اسب‌رانده و غذائی نخورده و از این رهگذر بیمار و کوفته شده بودند، بلکه شترها نیز با از حرکت باز می‌ماندند و با تحمل سنگینی باری را که برگرده داشتند نمی‌کردند و از گون می‌شدند. حوالی ظهر به کاروانسرای یاد شده یعنی آگیس که طرف راست ما قرار داشت رسیدیم. این کاروانسرای بزرگ به طرز جالب ساخته شده بود که نظیر آن را تا

۱ - Aggis -- Karawanserei

۲ - Wermut = احتمالاً گیاه افستین است - ۴.

آن لحظه ندیده بودیم. در آنجا به يك نفر ایرانی كاملا مجهز و مسلح همراه دونفر مستخدم برخورداریم که می گفت از طرف شاه اعزام شده است و دستور دارد که مهماندار ما باشد و به خوبی از ما مراقبت کند و هر چه زودتر آقايان را نزد شاه ببرد، آن شب دوباره وارد دهکده ئی شدیم که برفراز آن کوهی قرار داشت. این ده زیبا و دارای باغ های بزرگ میوه بود ولی از آتش هیزم خبری نبود و می بایست با سوزاندن تپاله گاو، اسب و شتر خود را گرم کنیم. همان شب مأمور تهیه اقامتگاه به اردبیل اعزام شد تا در آنجا مکانی را برای استقرار ما آماده سازد.

روز هشتم این ماه پس از صرف صبحانه مسافرت خود را از طریق کوهستان جیزت لو^۱ ادامه دادیم. در پائین کوه رودخانه قرده سو^۲ جریان دارد که از کوهستان بکرو^۳ در گیلان سرچشمه می گیرد و بهارس می ریزد و در کنار سامیان^۴ از وسط يك پل سنگی که باظرافت ساخته شده و دارای شش دهنه است می گذرد. درازای این پل که ما از روی آن گذشتیم نود قدم است.

به فاصله نیم مایل بعد از این پل، دهکده دیگری وجود دارد که در دو مایلی اردبیل واقع شده است. ما به این ده وارد شدیم و برای عید پاک آنجا ماندیم. تمام اهالی دهکده مدفوع گاو و اسب را به صورت تپه ای بر روی هم انباشته و حتی قسمتی از آن را به دیوارها مالیده بودند تا در مجاورت هو او آفتاب خشک شود و بهتر بسوزد. خانه ها و اطاق های دهکده پر از پشه و حشرات موزی بود، به طوری که بر اثر گزیدن آن ها تن هاشان به سوزش و درد افتاده بود.

نهم آوریل عید پاک را جشن گرفتیم. هنگام بر آمدن آفتاب سه بار با تفتنگ و توپ شلیک کردیم و سپس با خطبه مذهبی مراسم نیایش را انجام دادیم.

۱- Tzizetlu

۲- Karasu

۳- Bakru

۴- Samian یا زامیان.

هنگام ظهر مهماندار جدیدی که از طرف شاه اعزام شده و مردی شوخ طبع و خوش مشرب بود برای گفتن تبریک و تهنیت به دیدن سفرا آمد. او همراه خود به عنوان تعارفی شش عدد ماهی دودزده، ظرفی پر از نان، انار، سیب، گونه‌ای عالی از گل‌ابی که به نظر شبیه لیموترش می‌آمد و آبدار بود و مزه و بویی کاملاً غریب داشت آورده بود. غیر از این‌ها خیار، سیرشور و شراب شیراز که بهترین نوع آن در ایران است نیز همراه داشت که پیشکش ما کرد.

فصل هفتم - چگونه بیر و ناز اردبیل از ما استقبال شد و از آنجا ما را به شهر بردند و پذیرائی کردند.

روز دهم آوریل برابر با دوشنبه عید پاک به طرزی بسا شکوه وارد اردبیل شدیم. نحوه استقبال از ما جالب و دارای موارد کم نظیری نسبت به آنچه که در شماخی دیدیم بود، زیرا حوالی ظهر به تریبی که بین ما معمول و متداول شده بود به سواری ادامه دادیم، ابتدا به چند گروه سوار که افراد آن بسیار قوی و تمیز بودند برخوردیم. آن‌ها پس از دیدن ما دوستانه ادای احترام کردند، بازگشتند و پیشاپیش ما روان شدند. پس از طی مسافتی کوتاه به دهکده زیبا و بسزرگی رسیدیم و چون دارای برج‌های جالب توجه و رنگارنگ بود پنداشتیم که اینجا اردبیل است، لکن اردبیل در مسافت نیم مایلی این دهکده قرار داشت. در اینجا کلانتر اردبیل بنام طالب خان^۱ را که مردی مسن و لاغر بود دیدیم، از ما استقبال کرد و در کنار سفره سواره به راه افتاد. پس از آنکه دهکده را پشت سر گذاشتیم، جمعیت انبوهی را سواره و پیاده دیدیم که با جدا شدن از هم راهروبی را برای گذشتن ما از میان خود ساخته بودند. سپس سرو کله کلعلی خان^۲ که مردی کوچک اندام و شاداب بود پیدا

۱ - Khan Taleb

۲ - Khan Kelbele

شد. یک‌هزار نفر سوار سرخپوش در پی او بودند و پس از طی طول میدان با رفتاری دوستانه از سفر استقبال کرد و سواره به میان گروه مهمانان داخل شد. در اینجا دیدنی زیاد به چشم می‌خورد، دو پسر بچه که پیراهن سفید و سر روی آن پوستین رنگین به تن داشتند، در حالی که تر که‌ای از چوب درخت انجیر یا کاج که بر سر آن نارنجی^۱ فرو کرده و در دست گرفته بودند، از مقابل فرستادگان گذشتند. این دواز روی کتاب‌هایی اشعاری در مدح حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) و شاه صفی^۲ می‌خواندند. آنان محصل و از ابدال^۳ بچگان بودند. سپس چند نفر که به طور کامل سفید پوشیده بودند، به سوی ما آمدند و به طرزی ماهرانه آواز پسرندگان از جمله هزارستان را تقلید کردند. طبالان و کرناچی‌ها نیز از کنار ما رد شدند. چند نفری نیز در حالی که یکدیگر را چسبیده و دایره‌ای درست کرده بودند آوازی می‌خواندند و می‌رقصیدند، در جایی دیگر عده‌ای به هوا می‌پریدند و کلاه خویش را بالا می‌انداختند و فریاد کنان دوباره آن را می‌گرفتند. نزدیک شهر در دوسوی، تعداد زیادی تیرانداز که زره به تن داشتند ایستاده بودند. آنان کلاه‌هایی کوتاه، مانند کلاه حمام که مورد استفاده ماست و عرفچین^۴ نام دارد به سر داشتند و بر آن پر پرندگی را فرو کرده بودند. چند تن از آنان پرها را در پوست سر یا پیشانی خود نشانده بودند،

۱- در چند جای دیگر نیز نویسنده از نارنج در هنگام پیشواز و یا جشن‌های ایرانیان یاد می‌کند. حاصل تحقیقی که انجام شده اینست که نارنج باید قاعدتاً تمثیل برکت و روشنائی و نمونه گیاهی آفتاب باشد - ۴.

۲- Schah Sefi - مراد شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی است که چون قطب بوده است، لذا به او شاه اطلاق می‌کرده‌اند. نویسنده همه‌جا از او به عنوان شاه صفی یاد کرده که ما منبع برای اینکه باشاه صفی نوه شاه عباس کبیر که میزبان نویسنده بوده است اشتباه نشود به شیخ صفی اشاره می‌کنیم - ۴.

۳- Abdallen Kinder - در مورد ابدال به فصل چهاردهم از دفتر دوم همین

اثر رجوع فرمائید - ۴.

۴- Araktzin

برخی نیز بخش بالای تنشان کاملاً لخت بسود و بردورسینه و بازوان ورزیده خود
نسواری فلزی بسته بودند و ما به غلط تصور می کردیم که این هم از شاهکارهای
جادوگران است که در ایران بسیار یافت می شود. چند نفر از اهالی هند شرقی که
سرتکان می دادند و دست برسینه می کوفتند، دوستانه به ما توجه داشتند. ما مجبور
بودیم که به واسطه هجوم جمعیت از کنار و جلو چندبار توقف کنیم تا مأموران،
آنهارا به کمک شلاق دورورادرا باز کنند. درون شهر مردم بر پشت بامها، دیوارها،
برجها و درختان نشسته بودند تا عبور ما را نظاره کنند.

خان مارا به منزل زیبایی هدایت کرد. این خانه درون باغی بزرگ و قشنگ
قرارداشت و انسان می بایست ده پله را برای رسیدن به آن جایی کند. او در اینجا
با میوه های خوش مزه و غذاهای خوب از ما پذیرائی کرد، ابتدا شخصاً به هر کدام
از ما که همراه او بالارفته بودیم در جامی زرین شراب تعارف کرد. هوراهان عادی
ما در پائین نزدیک چادر پذیرائی شدند. در اثنای پذیرائی موسیقی آنها به گوش
می رسید. نزدیک این خانه گروهی اوخچی^۱ یا تیرانداز درحالی که کمانها را بالای
سرنگه داشته بودند حرکات خود را با ضرب موسیقی تطبیق می دادند و می رقصیدند.
چند ابدال بچه نیز بانارنج های خود ظاهر شدند و با حرکاتی جدی به خواندن سرود
برای سفرا مشغول شدند.

درباره این منزل باید بیشتر بیان شود. اینجا را خان پیشین اردبیل یعنی
ذوالفقار خان^۲ که مردی ثروتمند بود با هزینه شخصی ساخته است، خانه مزبور سه
طبقه و هشت گوش است و بر پشت بام طبقه سوم حوضی با فواره ساخته اند. دیوارها
با قطعات صیقل داده شده سنگ به رنگ های آبی، قرمز و سبز که با اشکال مخصوص
درهم فرورفته بودند پوشیده شده و اطاقها نیز با قالی های گران بها بفروش بود و
در پیرامون خانه راهرو عریضی از سنگ مرمر که بر روی آن شکل گل های

۱ - Ochtzi - به ترکی آذری نیز معنای تیرانداز و کمانگیر را می دهد - م.

۲ - Sulfagarchan

گوناگون کننده کاری شده بود. در گوشه‌ای از راهرو مکانی به مساحت چهارپنای مربع به چشم می‌خورد، که روی آن قالی زیبایی انداخته و در کنار آن جامخده‌ای از ابریشم وزربفت نهاده بودند. گویا يك بار هنگامی که شاه از بردبیل می‌گذشته در اینجا نشسته بود، از این رو مکان مزبور به احترام پادشاه به همان شکل گذشته نگهداری شده بود و هیچ کس حق نداشت حتی اشیاء آنجا را لمس کند و به همین دلیل دور این محوطه را نرده کوچکی کشیده بودند.

پس از صرف غذا و دیدن بسیاری از سرگرمی‌ها، خان‌سفر را به محلّه زیبائی از شهر برد و در خانه‌اش بزرگ، راحت و زیبا جای داد. این منزل قبلاً محل اقامت یکی از صدراعظم‌های شاه بوده است. همراهان ما را نیز در خانه‌های اطراف مستقر کرد و در طول اقامت در آنجا بسیار خوب و باترتیبی مناسب پذیرائی شدیم.

روز بعد از رسیدن ما از آشپزخانه شیخ صفی غذای^۱ تبرک برای سفر آوردند. مقبره شیخ صفی در اردبیل بسیار مجلل و باشکوه است. او بنیان‌گذار و رهبر مذهب کنونی^۲ ایرانیان است. در بقعه شیخ صفی چندتن از آخرین پادشاهان صفوی نیز دفن شده‌اند. دورتادور مزار را میدان‌ها و ساختمان‌هایی فرا گرفته و بقعه مانند کاخ پادشاهان آراسته شده است. از جمله وقفیات این محل آن است که سفرای خارجی و یا بزرگان دیگر، هنگامی که به اردبیل رسیدند دو یاسه بار بایستی از آشپزخانه مقبره غذا صرف کنند. این اطعام که جنبه یادبود دارد تبرک نامیده می‌شود و معنایش چیزی حدود غذای تقدیس شده است.

غذائی که برای مافرستاده بودند عبارت بود از سی و دو کاسه بزرگ پراز

۱- اصل : Taberik

۲- شیخ صفی‌الدین اردبیلی بنیان‌گذار مذهب شیعه نبود، لکن مروج و تقویت کننده

آن بوده است. صفحه ۱۳۸ کتاب «ایران امروز» :

«تاریخ دقیق دوره حیات شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی فرزند سلطان جبرائیل از

۶۵۰ تا ۷۳۵ (۱۲۷۰-۱۴۱۹ - ۴) است.» - ۲

طعام که در اغلب آن‌ها برنج دم کرده و رنگین بود و بر روی این برنج گوشت پخته یا سرخ شده و خاکینه گذاشته بودند. این غذاها را که بر روی سر حمل می کردند نزد ما آوردند و سفره‌ئی بر زمین پهن کردند و ما بایستی مانند ایرانی‌ها کنار سفره می نشستیم و این گونه نشستن بر ایمان کمی مشکل بود. ضمناً بنا به رسم و قاعده با این غذا اجازه نوشیدن شراب نداشتیم. سفره دستور دادند که چند قطعه موسیقی وسیله ترومپت نواخته شود. آن‌ها می خواستند که به آورندگان غذا انعام دهند لکن قبول نکردند، زیرا در غیر این صورت مجازات سختی در انتظار آنان بود. کمی بعد آشپزخانه و انبار ما از خوراکی و نوشیدنی پر شد، به این ترتیب که روزانه شانزده رأس گوسفند، دویست عدد تخم مرغ، چهار باتمن کره (یک باتمن^۱ هفت و نیم پوند است) دو باتمن کشمش، یک باتمن بادام، صد باتمن شراب، دو باتمن دوشاب^۲ یا شربت غلیظ، آرد، برنج، جوجه و غیره. البته این‌ها غیر از آن مقدار خوراکی‌ها و نوشیدنی‌هایی است که خان به کرات از روی دوستی به افتخار سفرای ما داده بود.

۱- بنا بر این يك باتمن برابر با حدود سه کیلو و شصت و پنجاه گرم است. تاورینه و ویرایشگر آلمانی يك باتمن را حدود سه کیلو گرم دانسته‌اند - ۴.

۲- Duschab



فصل هشتم - دربارهٔ رخداد‌های مدت اقامت در اردبیل و آنچه که در آنجا دیدیم

روز دوازدهم این ماه کلبعلی خان به همراهی چند نفر از کارکنان دربار خود برای دیدن سفرآمد . او مراتب خدمتگزاری و صمیمیت خود را که با کردارش عملاً ثابت کرده بود، به آنان ابراز داشت. همین امروز نیز مأموری فرستاد تا شاه را از رسیدن ما به اردبیل آگاه سازد و امیدوار بود که به محض دریافت دستور، ما را روانه کند ولی به سبب طول کشیدن صدور دستور شاهانه از امروز تا درست دو ماه بعد در اردبیل معطل شدیم.

روز بیستم اسقفی از استحکامات مرزی^۱ ایروان برای ملاقات با سفرآمد. با ما بسیار دوستانه به گفتگو پرداخت و ضمن دادن اطلاعاتی یادآور شد که دیری را در دومایلی استحکامات مرزی اداره می کند و در آن چهارصد کشیش مشغول خدمت هستند، او شاه ایران را از جهت اینکه با روحانیون مسیحی رفتاری خلاف ترکها دارد ستود. جامعهٔ مسیحیت در آسیا تقریباً بزرگ است.

روز بیست و پنجم آوریل یا برابر تقویم اعراب دهم ذی الحجه^۲ ایرانی‌ها

۱- اصل: Eriwan

۲- Silhotzae

يك بايرام^۱ يا جشن بزرگ كه آن را عيد قربان^۲ می نامند برگزار می کنند. برگزاری این عيد ظاهراً به ياد حضرت ابراهيم (ع) است كه در نظر داشت فرزند خود اسمعیل^۳ (ایرانی ها اسمعیل می گویند نه اسحق^۴) را قربانی کند. در این روز پیش از بر آمدن آفتاب، بیرون در خانه و حیاط بره یا گوسفندی ذبح می گردد، سپس لاشه او را به تکه های تقسیم می کنند و به فقرا كه به صورت گروهی در شهر برسه می زنند می دهند. گوشت و پوست حیوان قربانی نباید نگهداری یا به خانه برده شود. زیرا معتقدند كه حضرت ابراهيم (ع) نیز چیزی از بزنی را كه به جای پسر خویش قربانی کرده بود با خود به خانه نبرده بود.

در همین روز زائرینی كه از ایران و سایر ممالك اسلامی به مكه رفته اند نیز قربانی می کنند.

جز این مراسم همان روز در اردبیل دیدیم كه پیش از بر آمدن آفتاب پانصد نفر زن ایرانی در گورستان شهر بر قبور مردگان خود نشسته بودند و گریه می كردند. چند نفر از آنها روی قبرها نشسته بودند و غذای خوردند، چندتن دیگر نیز با دادن پول به پسر بچه ها از آنها خواسته بودند تا يك یا دوسوره از قرآن مجید را بر بالای مزار مردگان تلاوت کنند. تعدادی از اهالی ثروتمند و یا بزرگان شهر چادری بر گور بستگان خود زده بودند تا از دید بیگانگان به دور باشند. چنین شبون و زاری و سوگواری در ایام روزه داری یا عروج^۵ نیز انجام می گیرد.

بیست و هفتم همین ماه كلبعلی خان خیر خوشی برای فرستادگان آورد. رستم

۱ - Bairam به ترکی آذری یعنی جشن و عيد - ۲

۲ - Kurban

۳ - Ismael

۴ - Isak

۵ - Orutz یا اروج در ترکی آذری به معنای روزه است - ۲

خان^۱ یکی از فرماندهان بزرگ ارتش به او نوشته بود که حاکم ترك قسطنطنیه به دست شورشیان ینی چری^۲ به قتل رسیده و بسیاری از بزرگان دیگر نیز دستگیر و زندانی شده‌اند. این خبر برای ایرانی‌ها خوشحال‌کننده بود، خان دستور آتش بازی و پرتاب موشک و همراه آن نواختن طبل و نی لبک را داد. سفرای نیز برای شرکت در شادی ایرانیان دستور دادند دوسه مرحله شلیک، هر مرحله شامل شش شلیک توپ اجرا شود. سپس به بام ساختمان رفتند که خوشحالی اهالی شهر را از نزدیک ببینند. همچنین دستور زدند طبل و ترومپت صادر شد و به طوری مورد پسند خان قرار گرفت که فوراً دو بطر شراب شیراز و دولیوان بزرگ پراز نبات برایمان فرستاد.

روز چهاردهم ماه مه مراسم سوگواری برپایه می‌کنند که دوازده روز طول می‌کشد به همین دلیل آنرا عاشورا^۳ که بزبان عربی معنای ده می‌دهد، می‌نامند. این مراسم فقط وسیله ایرانی‌ها انجام می‌گیرد و سایر ملل که معتقد به دین محمد (ص) هستند این مراسم را انجام نمی‌دهند. عاشورای یاد شده از اول ماه محرم^۴ و به یاد امام حسین (ع) جوان‌ترین فرزند حضرت علی (ع) که امام^۵ بزرگ یا قدیس آنهاست آغاز می‌شود برابر گزارش تاریخ نویسان امام حسین (ع) در جنگی که خلیفه یزید^۶ علیه ایشان

1 - Khan Rustam

2 - Jani tscharei = ینی چری به ترکی یعنی «سپاه نو»، این سپاه در سال ۱۳۲۹

میلادی از اسرای مسیحی و اخلاف آنان برای سلطان عثمانی درست شد و تا سال ۱۸۲۶

میلادی وجود داشت. موزیک این سپاه در اواخر قرن هجدهم وارد موزیک نظامی اروپائیان

گردید - ۲

۳ - اصل Aschur. عاشور

۴ - اصل. Maheram

۵ - Immam

۶ - Kalif Jesied

بزبا کرد به شهادت رسیدند. ابتدا آب را به روی ایشان بستند و سپس با هفتاد تیر
مجروحشان کردند و سرانجام شمر ذی الجوشن^۱ ایشان را به شهادت رساند.

اما چرا این مراسم ده روز به طول می انجامد؟ می گویند زمانی که امام
حسین (ع) می خواستند از مدینه به کوفه مسافرت کنند، دشمن، ایشان را ده روز
تمام تعقیب کرد و تالحتظه شهادت دنبالشان بوده است. در طول مدت سوگواری
ایرانی ها لباس عزاداری می پوشیدند، مکدر و غمگین هستند، موی سر خود را اصلاح
نمی کنند و این خلاف کردار روزانه آنهاست. با قناعت زندگی می کنند، شراب
نمی نوشند و به جای آن از آب استفاده می کنند. در تمام شهر اردبیل جنبشی زیاد
و مداوم به چشم می خورد و مراسم کم نظیری در آن جا اجرا می شود.

قبل از روز دهم به این مراسم بایک عزاداری همگانی پایان می دهند ولی در
شب همان روز مراسم کم نظیری بر پا می شود، مراسم مزبور در حیاط جلوئی مزار
شیخ صفی در حالی که پرچم بلندی در کنار منبر برافراشته شده است انجام می -
گیرد. این پرچم که وسیله حضرت فاطمه (ع)^۲ دختر حضرت محمد (ص) درست
شده و بر نوك چوب آن نعل اسب حضرت عباس (ع)^۳ برادر پدر^۴ حضرت محمد (ص)
را قرار داده بودند، توسط شاه صدرالدین^۵ فرزند شیخ صفی از مدینه به اردبیل
آورده شده است. می گویند در مراسم عزاداری چنانچه نام حسین بر ذهن نقش
بندد، پرچم یاد شده شدیداً به حرکت می آید، ولی اگر این جملات که «هفتاد
و دوزخم او را مجروح کرده و از اسب به زیر افتاده است» غلط خوانده شود

۱ - Schemr Sultzausen

۲ - Fatima

۳ - Abbas

۴ - کذا فی الاصل.

۵ - Schah Sedradin - شیخ صدرالدین که او نیز بعد از پدرش شیخ صفی قطب

بوده است، (۷۳۴/۵-۷۹۴/۵ ه. ق.) برای آگاهی بیشتر به صفحات ۴ و ۱۳ کتاب تشکیل

دولت ملی در ایران رجوع فرمائید - ۲.

بیرق مذکور چنان با شدت به اهتزاز درمی آید که بالای چوب می شکنند و به زمین می افتند. من شخصاً در آنجا حضور نداشتم که این ماجرا را ببینم ولی ایرانی ها می خواستند آنچه را که اشاره شد به عنوان یک داستان واقعی به من بقبولانند.

ظهر آن روز خان به سفر اگفت که امشب (بیست و چهارم ماه مه) ایرانی ها طی مراسمی، عاشورا را به پایان می برند و چنانچه آقایان سفر ا مایل به دیدن باشند او از آن ها دعوت می کند تا در این مراسم شرکت کنند، منتها برابر قوانین اسلامی نمی تواند با شراب از آن ها پذیرائی کند و فقط مجاز به نوشیدن آب هستند. پس از فرودتن خورشید سفر ا همراه تمام اعضای کمیته در محل تعیین شده قرار گرفتند. خان که از منزلش می آمد به سوی ما روان شد و دوستانه خوش آمدگفت و تعارف که به درون خانه رویم و ما را در محوطه ئی که در آن به میدان شهر (برای اینکه مراسم می بایست در میدان بازار بزرگ شهر انجام شود) باز می شد برد. صندلی هایی که طرف چپ در قرار داشت به طور منظم کنار هم چیده و بر روی آن ها قالیچه های زیبایی انداخته بودند. خان ما را بر این صندلی ها نشانند و خود تنها، طرف راست در بر زمین نشست. در برابر ما سفره ئی بلند مطابق سلیقه و رسم ایرانی روی زمین پهن شده بود که در آن مقدار زیادی ظروف چینی که پر از خوراکی های شیرین و شربت های معطر بود به چشم می خورد. جلوی سفره چند شمعدان مسین، به بلندی چهار پا که در آن شمع های مومی کلفت گذاشته بودند، قرار داشت. غیر از این چراغ ها که با پیه و نفت^۱ می سوخت روشنائی محوطه را تأمین می کرد.

در مقابل همراهان ما شمعدان های بزرگی قرار داشت که بر هر کدام بیست تا سی عدد شمع مومی فرو کرده بودند. به دیوارهای میدان چند صد چراغ را با گچ استوار کرده بودند که با پیه و نفت می سوخت و شعله بلندی از آن ها بر می - خاست و چنین می نمودند که خانه ها در آتش و شعله فرو رفته اند. در طول و بر فراز میدان تعداد زیادی فانوس که کاغذهای رنگین روی آن ها کشیده شده بود به طناب

بلندی آویزان کرده بودند و به طرز زیبایی نور آن‌ها بازی می‌کرد. تعداد زیادی از اهالی شهر در میدان گرد آمدند، عده‌ئی روی زمین نشستند ولی گروه دیگر در حالی که مشعل و ترکه و نارنج به دست داشتند دایره وار قرار گرفتند و آغاز به خواندن کردند. این بخش از مراسم دارای این ویژگی است که در اردبیل پنج خیابان بزرگ و اصلی وجود دارد و هر يك از آن‌ها مختص به صنف معینی است. این اصناف هر کدام دسته ویژه و جداگانه‌ئی تشکیل دادند و برای خود مداحان^۱ (که از آن‌ها بسیار وجود دارد) معینی دارند که در مدح حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) اشعاری ساخته‌اند و کسی که بهترین صوت را داراست در حضور خان سروده خود را با آواز می‌خواند.

صنفي که اکنون بهترین سروده و نوحه را ارائه دهد نامور می‌شود و با دریافت شربت مورد تحسین و التفات اهالی قرار می‌گیرد، به همین دلیل به صورت گروه‌های مجزا یکی پس از دیگری در دایره‌ئی منظم برابر خان و سفرآمدند و به مدت دو ساعت به خواندن (یا بهتر گفته شود شیون و زاری) با تمام توانائی جسمی خود پرداختند. غیر از این در قسمت چپ گروهی متشکل از هفت جوان برهنه می‌رقصیدند. این‌ها که چاک‌چاکو^۲ نام دارند خود را از سرتا به پا بانفت و خاکه - ذغال سیاه و براق کرده و فقط عورت خود را پوشاند بودند و زشت مانند شیاطین جوان به نظر می‌رسیدند. سنگ‌هائی را که در دست داشتند به یکدیگر می‌کوبیدند و فریاد می‌کردند: یا حسین (ع)، یا حسین (ع). این عمل گویا بزرگترین مفهوم سوگواری را دهد و تمثیلی از شهادت مظلومانه امام حسین (ع) باشد، به همین دلیل چند بار سنگ‌را به سینه کوفتند. این گروه از جوانان، ظاهراً باید افراد فقیری باشند که با چنین شیون و زاری و نمایشی تمام ایام عاشورا مقابل حجره‌های بازار پرسیه می‌زنند تا دیگران به خاطر امام حسین (ع) به آنان صدقه بدهند. اینان شب‌ها برای

۱- دراصل : شاعران.

۲- Tzaktzaku

خوابیدن به منزل نمی روند، بلکه به نشانه اندوه و غمی که از شهادت امام حسین (ع) دارند بر خاکستر آشپزخانه شیخ صفی می خوابند.^۱
گروهی دیگر مانند این افراد که یاد شد، بدن خود را رنگ قرمز می مالند تا به این ترتیب نعش در خون خفته امام حسین (ع) را بیاد آورند، و ای مادر آن زمان این اشخاص را ندیدیم.

۱- اشاره به «خاکستر نشینی» با باطاهر گفته است :

گلستان جای تو ای نازنینم مو در گلخن به خاکستر نشینم - ۴.

کتابخانه
بنیاد انوار المعارف اسلامی

فصل نهم - شرح آتش بازی در اردبیل

پس از پایان مراسمی که شرح داده شد، کلبعلی خان برای رضایت خاطر سفر دستور داد که مراسم آتش بازی ترتیب دهند، که البته اجرای چنین برنامه‌ئی سبب ناراحت شدن آن دسته از ایرانی‌هایی می‌شد که معتقد بودند در ایام سوگواری آتش بازی که مربوط به روزهای جشن و خوشی است و نباید برگزار شود. در حقیقت این آتش بازی برای کسانی بود که پایه اعتقادات مذهبی آنان استوار نبود و اهمیت چندانی به مقدسین خود نمی‌دادند.

در این آتش بازی اشکال گوناگون و سرگرم‌کننده‌ای از قبیل قلعه، برج، گردونه آتش، ستارگان معلق و متحرك، فانوس، قورباغه، جانوران مختلف و موشک‌های بالارونده وجود داشت. نمایش ابتدا از قلعه آغاز شد، دیوار دور تادور قلعه از کاغذهای رنگین ساخته شده بود. نخست مشعل‌هایی را دورادور دیوار قلعه نصب کرده بودند روشن کردند تا تصاویری که بر دیوار رسم شده بود آشکار شود. پس از نیم ساعت تعداد زیادی موشک بالارونده از درون قلعه به سوی آسمان پرتاب شد و یکباره قلعه در آتش فرورفت.

پس از این بخش دیگری عرضه شد که آن را دبنده^۱ می‌نامیدند و عبارتست از حشره‌ئی بابدن گرد به قطر نیم ساعد و درازای سه چهارم ساعد و دارای دو سوراخ دهان که از آن جرقه می‌بارد. دبنده مانند يك حشره كوچك بين تماشاگران به پرواز آمد، بدون آنکه به لباس‌های کتانی آنان که به سرعت قابل اشتعال است آسیبی رساند. همراه با این نمایش موشك پرتاب شد. درازای این‌ها تقریباً برابر با يك وجب و مخروطی شکل بود که بر روی چوب کوتاهی استوار کرده و در حالی که به دست گرفته بودند آتش می‌زدند و سپس مانند تیری به هوا پرتاب می‌شد و پس از طی يك مسافت طولانی برقی می‌زد و ستارگان کوچکی از آن جدا می‌شد و مانند شمعی سوزان به زمین می‌افتاد.

کرة بزرگی را که روی آن يك استوانه مانند برجی كوچك استوار کرده بودند به معرض نمایش گذاشتند. کره بازنجیر و میخ‌های دراز به زمین محکم شده بود و با تمام نیرو از خود غرشی مهیب، آتش و جرقه خارج می‌کرد. این قسمت از آتش‌بازی را کومبارا^۲ می‌نامند.

چند نفر بر سر چوب فانوسی کاغذی آویخته بودند و به این طرف و آن طرف می‌رفتند. پس از روشن کردن فانوس آتش به کاغذ می‌رسید و تعدادی موشك از آن به اطراف پرتاب می‌شد و بالاخره باقی‌مانده سوخته فانوس به زمین می‌افتاد. تعداد زیادی موشك را کنار هم بسته و آویزان نگه داشته بودند. این‌ها پس از آتش گرفتن دنبال راه خروجی بودند که آزاد و پرتاب شوند ولی چون وسیله ریسمان به یکدیگر محکم شده بودند، لذا نمی‌توانستند رها شوند. این نمایش بسیار دیدنی بود، همین‌طور ستارگان معاق و بسیاری نمایش کم‌نظیر و دیدنی دیگر.

از دیدنی‌هایی که بیان شد این بخش از بازی نیز بی‌لطف نبود که چند نفر

۱ - Dehende - احتمالاً دبنده - م.

۲ - Kumbara - به احتمال بسیار زیاد همان «خمپاره» است در ترکی آذری و

و اسلام‌بولی به همین شکل معنای خمپاره می‌دهد - م.

در پیش‌بندهای خود که به کمر بسته بودند احتمالاً آتش داشتند و شعله‌های آن را در میدان می‌پراکندند که برای چند لحظه ستاره‌ای را می‌نمود. این آتش از پنبه آغشته به نفت بود که بر اثر مالش شکل گلوله‌ای را به خود گرفته بود. چند عدد از این گلوله‌های نفتی را در کاغذهای سه گوش پیچیده بودند و آتش می‌زدند. نفت سفید ماده اصلی آتش‌بازی آنها بود که به بهترین وجه مورد استفاده قرار داده بودند.

نفت سفید چیزی غیر از پترلیوم^۱ یا نفت معدنی نیست که مانند آن را ما در داروخانه‌های خود (نه به مرغوبیت نفت آنها) می‌توانیم به دست آوریم. من به جای نفت از ترابانتین خالص استفاده کردم و نتیجه‌ای همانند و شاید هم بهتر گرفتم.

آخرین نمایش آتش‌بازی در اردبیل برج کوچکی از آتش بود که از آن تعداد زیادی موشک در یک چشم به هم زدن پرتاب می‌شد و پس از لحظه‌ای از بین می‌رفت.

پس از پایان این نمایش پرهیاهو و سرگرم‌کننده که تا نیمه‌های شب به درازا کشید، دوباره به اقامتگاه خود باز گشتیم. در این شب دیدنی‌های بسیار دیدیم ولی از آنجا که انتظار داشتیم خان ما را اطعام کند، امیدمان به نوبیدی مبدل شد و بسا شکم خالی به بستر رفتیم و تاوان آن لحظات خوش را این چنین باز پس دادیم.

صبح روز بعد قبل از طلوع آفتاب ایرانی‌ها مراسم نعلش گردانی امام حسین (ع) را برگزار کردند. آنها اشدر^۲ و پرچم‌های معمولی خود را حمل می‌کردند. اسب‌ها و شترهایی را که بر پشت آنان پارچه نیلی رنگ انداخته بودند در شهر به گردش در آوردند. در پارچه‌های یادشده تیرهایی فرو کرده بودند که به نظر می‌رسید بر اثر تیراندازی به بدن چارپایان فرو رفته باشد و نمایانگر تیرهایی بود که دشمن

۱ - Petroleum

۲ - Eschder - معنای این واژه که احتمالاً ترکی است، معلوم نشد - م.

به بدن حضرت امام حسین (ع) فرو نشانده بود. بر پشت اسبها و شتران پسر بچه‌هایی نشسته بودند و در مقابل خویش تابوت‌هایی داشتند که باکاه و پوشال پر شده بود. این‌ها تمثیلی از فرزندان وحشت‌زدهٔ خاندان امام حسین (ع) بودند. بر روی چند اسب دیگر دستاری زیبا، شمشیر، کمان و تیردانی پراز تیر به چشم می‌خورد که نشان‌دهندهٔ اسلحهٔ امام حسین (ع) بود.

زمانی که خورشید بر آمد تعداد زیادی از اهالی در حیاط جلوی مزار شیخ صفی بازوان خود را به نشتر (که سنت آن‌هاست) سپردند. چند تن دیگر رگ دست خود را باز کردند. تعداد آن‌ها به قدری زیاد بود که تاظهر حیاط را خون آن چنان پوشانده بود که به نظر می‌رسید چندین رأس گاو نر را سر بریده‌اند، چند پسر بچه بازوان خود را با نشتر پاره کرده بودند و بادست دیگر بر زخم آن می‌کوفتند تا تمام دست آن‌ها از خون رنگین و قطرات آن به اطراف پاشیده شود و با همین حال در کوچه‌های شهر روان شدند. این کردار به یاد روان شدن خون امام مظلوم آن‌هاست و باور دارند که بارفتن خون، بسیاری از گناهان و تقصیرات آنان نیز از بدن بیرون می‌رود و هر کس که در این ده روز و نیز در زمان عزاداری حضرت علی (ع) و عید قربان و سایر اعیاد مذهبی جهان را بدرود گوید و در مراسم مربوط به آن‌ها شرکت کرده باشد مشمول رحمت الهی خواهد شد.

فصل دهم - درباره شهر و ویژگی های اردبیل .

اردبیل که تركها آنرا اردویل^۱ گویند در نقشه های جغرافیایی به غلط اردونیل^۲ خوانده شده است. این شهر در سرزمین آذربایجان^۳ واقع شده که در زمان های دیرین ساتراپنه^۴ نام داشته است. اردبیل شهری قدیمی و نزد ایرانیان معروف است، از يك سو به سبب اینکه شاهان گذشته به ویژه رهبر مذهبی آنان شیخ صفی در آنجا اقامت داشته اند، برخی معتقدند که اسکندر نیز هنگام لشکر کشی به ایران برای مدتی طولانی در اردبیل بارگاه و درباری داشته است^۵، از سوی دیگر آرامگاه شاهان^۶ در آنجا قرار دارد. بخشی از شهرت اردبیل مدیون موقع بازرگانی آن

۱ - Ardevil

۲ - Ardonil

۳ - Adsirbeitzan

۴ - Satrapene - آذربایجان زیر حکومت يك ساتراپ بود و احتمالاً از این نظر

نویسنده دچار اشتباه شده است - ۴.

۵ - این موضوع هم مانند بسیاری از موضوعات دیگر که به اسکندر نسبت می دهند تاریخ

و به زحمت قابل پذیرفتن است - ۴.

۶ - منظور چند تن از پادشاهان صفوی است که در بقعه شیخ صفی آرمیده اند - ۴.

است که از طریق تجارت توسط بازرگانان بومی و بیگانه انجام می شود. اهالی شهر زبانشان ترکی است. شهر اردبیل در پهنه ای هموار و دایره مانند به قطر سه مایل که اطراف آن را کوه های بلند فرا گرفته است قرار دارد این بلندترین کوه ها سبلان^۱ در باختر که همواره از برف پوشیده است. در جنوب خاوری کوهستان گیلان به نام بکرو^۲ قرار دارد. این کوهستان سبب ایجاد وضع متغیری در اقلیم اردبیل شده است، زیرا گاهی اوقات هوای سرد و گاهی هوای گرم را به داخل شهر نفوذ می دهد و از این جهت سلامت اهالی را آسیب پذیر می کند، به طوری که اغلب اوقات به ویژه در ماه اوت و سپتامبر که هوای پائیزی را با خود دارد، بسیاری از افراد بیمار می شوند و حتی از بین می روند. چند نفر از همراهان ما نیز دچار تب شدید و بیماری های خطرناک شدند. پزشک همیشه نیز چنان بیمار شده بود که ما به زنده ماندن او امید نداشتیم. سبب شگفتی است که هر روز هنگام ظهر، زمانی که خورشید در بلندترین نقطه قرار می گیرد باد شدیدی می وزد و گرد و خاک بسیاری بر پا می کند. این وضع حدود یک ساعت طول می کشد و بقیه روز و شب در آرامش فرو می رود. برای گرد و خاک اردبیل، ایرانی ها ضرب المثلی ساخته اند :

صبح اردبیل - نیمروز کرده بیل^۳

در اردبیل به سبب وجود هوای سرد، نه شراب، نه هندوانه، نه خربزه و نظایر آن به دست می آید و نه مرکبات، و سیب و گلابی به وفور کشت می شود. درختان او آخر ماه آوریل به شکوفه می نشینند، دیگر درختان، زیر کوه ها که هوا گرم تر است، پرورش می یابند. در دهکده ای به نام آلاو^۴ که زیر بکرو قرار دارد هندوانه و دربارو^۵ بهترین خیار به دست می آید.

Sebelahn - ۱

Bakru - ۲

Saba Ardebil & Nimrus Kardebil - ۳

Alaru - ۴

Baru - ۵

به طور کلی زمین آنجا حاصلخیز و دارای چراگاه‌های خوبی است و به همین سبب در اطراف اردبیل و چراگاه‌های آن شصت دهکده وجود دارد. فقط چراگاه‌های مزبور به تنهایی در آمد بزرگی برای شاه در سال فراهم می‌کند، زیرا گله‌دارهای ثروتمند عرب و ترك که تعدادی از آنها به سبب پذیرفتن کیش ایرانیان و دسته دیگر به دلیل این که خود را زیر حمایت شاه ایران قرار داده‌اند در این منطقه مجاز به استفاده از چراگاه‌ها هستند و می‌توانند به خرید و فروش احشام اشتغال داشته باشند و ناگزیر مالیات پردازند، یکی از مأموران که برای نظارت به امور مربوط به مالیات از چراگاه‌ها و گله احشام از طرف دولت گمارده شده بود برای ما تعریف کرد که ظرف مدت چهارده روز یکصد هزار رأس گوسفند از پل گذشته است. برای خریدن هر رأس گوسفند باید يك قاز بیکی^۱ که ارزش آن برابر سکه دلمشتاین نهفتیگک^۲ است به صورت نقد و یا به صورت دادن گوسفند، مالیات دریافت شود. هنگام فروش هر رأس گوسفند دوباره همین رقم پرداخت می‌شود.

وسعت شهر اردبیل کمی بیش از شماخی است. بر اطراف آن دیوار کشیده نشده است. هر خانه دارای يك باغ میوه است و بدین سبب از دور بیشتر به يك جنگل شبیه است تا به يك شهر، با این همه اردبیل فاقد چوب و تخته برای ساختمان است و باید از نواحی گیلان که تا اردبیل به اندازه شش روز مسافت فاصله دارد، آورده شود. از میان شهر نهر کوچکی جاریست که آن را بلوخ لو^۳ می‌نامند و بر روی آن پل‌های سنگی بسیاری زده‌اند. این نهر از دهکده‌ای بنام شماس بو^۴ که در

۱ - Kasbeki - «قاز بیکی عبارت از يك دهم شاهی و مسكوك سیاه بود» به صفحات

۱۷۳ و ۲۹۵ کتاب سیاست اقتصاد عصر صفوی نیز رجوع فرمائید - ۴.

۲ - Pfenig

۳ - Baluchlu - باید همان بالقو باشد که در صفحه ۱۳۴ کتاب ایران امروز

به آن اشاره شده است - ۴.

۴ - Schamasbu

فاصله يك مایلی جنوب اردبیل قرار دارد به اینجا می آید و پیش از رسیدن به اردبیل دو شاخه می شود، یکی از میان شهر می گذرد و لسی دیگری به سوی چپ متمایل می شود و به رودخانه قره سو^۱ واقع در پشت شهر می ریزد. در ماه آوریل زمانی که برف های کوه آب می شود این نهر تبدیل به يك رودخانه بزرگ می گردد، به طوری که اگر آن را به موقع از شهر به اطراف منشعب نکنند گفته می شود تمام اردبیل در آب فرو می رود، مانند اینکه يك بار نیز در زمان سلطنت شاه عباس بزرگ این فاجعه رخ داد، به این ترتیب که آب رودخانه آن چنان بالا آمد که به خانه های شهر رسید. از آن جا که این خانه ها فقط از گل و خشت بخته در آفتاب ساخته شده است، اکثراً سست و سپس ویران شده بود؛ کودکان خفته در گهواره بر روی آب شناور بودند و بسیاری از اهالی و چارپایان در آب خفه شدند، از این جهت بود که در زمان توقف مادر اردبیل یعنی دوازدهم آوریل، یک هزار مرد با بیل و کلنگ و خاک انداز از شهر بیرون رفتند تا سدی محکم جلوی نهر بسازند و از این طریق آب را به پهنه بیابان هدایت کنند. در اردبیل گنجه ها و مساجد بسیاری وجود دارد. بزرگترین و زیباترین این مسجدها، مسجد آدینه^۲ است که بر فراز تپه ای تقریباً در میان شهر قرار داد و دارای گلدسته ای نسبتاً بلند و مرتفع است. روزهای تعطیل و جمعه (وجه تسمیه مسجد) مردم بسیاری به این مسجد رفت و آمد می کنند. مقابل مسجد قناتی وجود دارد که به دستور صدر اعظم شاه به نام سارو^۳ خواجه (غیر از این بانام اصلیش

۱ - Karasu

۲ - Mestzid Adine

۳ - Saru Chotze - صفحه هفت کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی ایران :

«... شاه صفی منصب وزارت را به میرزا محمد تقی وزیر دارالمرزمازندان سپرد.

این مرد همان است که در تاریخ ایران به ساروتقی (تقی زرد) شهرت یافته است» صفحه

۲۴۷ همان کتاب :

«میرزا تقی مازندرانی معروف به ساروتقی در سال ۱۰۵۵ ه. ق کشته شد...» صفحه

←

یعنی محمدرضا^۱ نیز نامیده می‌شود) حفر شده است. این قنات از کوه‌هائی که در فاصله يك مایلی جنوب غربی شهر قرار دارد سرچشمه گرفته و آب از اینجا از طریق آب‌روهای زیر زمینی به داخل شهر هدایت شده است. کسانی که برای عبادت به مسجد می‌روند قبلاً خود را با آب این قنات می‌شویند.^۲

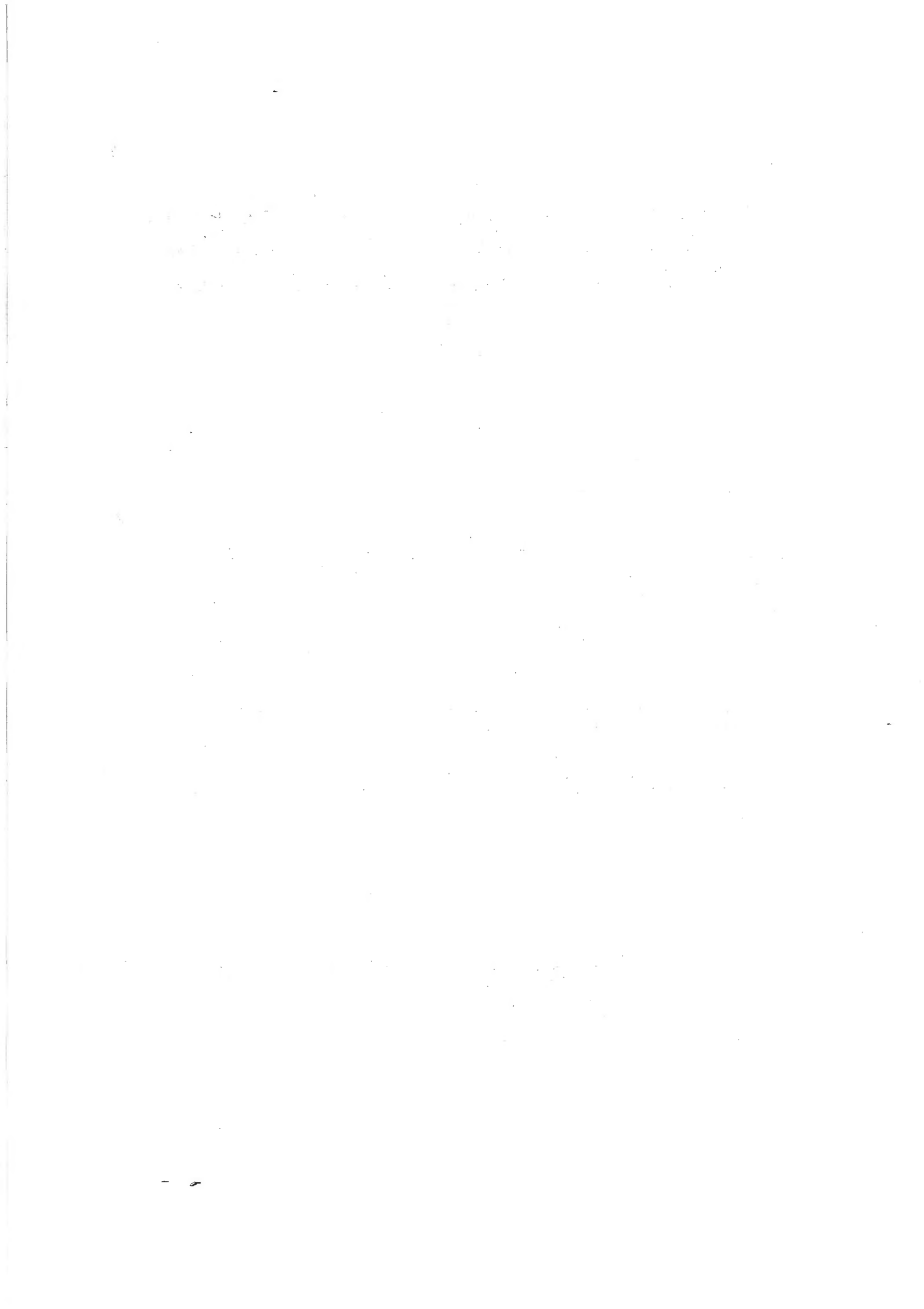
← ۶۹ کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی :

«... ساروتقی (تقی زردمو) صدراعظم شاه صفی...» بنا بر این نام ساروتقی محمدرضا

نبوده و محمدتقی بوده است - ۴.

۱ - Mahumed Risa - محمدرضا نویسنده همه‌جا به این صورت آورده است - ۴.

۲ - منظور نویسنده در اینجا وضو گرفتن است - ۴.



فصل یازدهم - درباره بقعه شیخ صفی و سید جبرائیل و دیگر دیدنی‌های اردبیل

نه‌چندان دور از میدان، مزار^۲ به کرات یاد شده و پرشکوه شیخ صفی و آخرین پادشاهان ایران قرار دارد^۳. کلبعلی خان برای دیدن این مزار، روز دوم از عید پاک مسیحیان مارا به آن جادعوت کرد و یاد آورد که باید سومین وعده غذای آشپزخانه بقعه را طبق سنت حتماً صرف کنیم و در این روز مجاز به نوشیدن شراب نیستیم. سفراء پس از صرف نهار، در حالی که تمام اعضای کمیته و سربازان در پی آنان بودند، به طور منظم و مرتب به مزار رفتند. اولین در که به حیاط جاوئی باز می‌شد بسیار بزرگ بود و در بالا، از پهنای این در یک زنجیر نقره‌ای سنگین بازنجیر

۱- Said Tzeibrail - منظور سلطان جبرائیل پدر شیخ صفی است - کتاب ایران

امروز صفحه ۱۴۳:

«شیخ امین‌الدین جبرائیل پدر شیخ صفی‌الدین در کلخوران بسه خاک سپرده شده

است»

۲- Mesar

۳- منظور پادشاهان دودمان صفوی است -

نقره‌ای دیگری صلیب‌وار آویزان بود، این حیاط بسیار وسیع و با سنگ‌های مکعب فرش شده بود. در دو طرف حیاط چند نفر فروشنده در طاق‌نماها اجناس خرازی و مواد خوراکی می‌فروختند. پشت حیاط، باغ بزرگی بود که هر کس می‌توانست در آنجا رفت و آمد کند. زمانی که خان به پیشوازما آمد؛ از میان در دیگری ما را به درون محوطه هدایت کرد. بر بالای این درزنجیر نقره‌ای محکمی به طور سه‌گوش آویزان بود. در مقابل در یاد شده تفنگک و قمه‌های مارا گرفتند، زیرا هیچ کس اجازه نداشت که با جنگ‌افزار به درون رود و چنانچه یک ایرانی حتی با یک چاقو به این محل وارد شود مجازاتش اعدام است.

در گاهی این درودر اول از سنگ مرمر سفید و یکپارچه ساخته شده بود که آن را به شکل استوانه تراشیده بودند، ما را از تماس پا با این قسمت بازداشتند، زیرا اینجا را هزاران نفر زوار که برای زیارت بقعه می‌آمدند می‌بوسیدند، بنابراین باید از روی آن، بدون تماس با زمین می‌گذشتیم و ابتدا پای راست خود را از فراز آن می‌گذراندیم. از این در وارد حیاطی شدیم که چندان وسیع نبود ولی دراز بود، اینجا نیز با سنگ‌های بزرگی فرش شده بود. در قسمت راست این حیاط قناتی با آب زلال دیده می‌شد و بایک شیر بزرگ مسین که به دیوار کار گذاشته بودند از آب آن استفاده می‌کردند. این آب نیز از کوهستانی که بیش از یک مایل باشهر فاصله داشت از طریق راه آب‌های زیرزمینی به اینجا هدایت می‌شد و آب نوشیدنی زائران را که از آشپزخانه بقعه اطعام می‌شدند تأمین می‌کرد. در انتهای حیاط مزبور و در قسمت راست آن طاقی زیبا و بزرگی به مان‌شان داده شد که بیرون آن از سنگ‌های سبز و آبی صیقل زده پوشیده و درون آنجا باقالی فرش شده بود. در میان محوطه درونی شمعدان بزرگ مسین قرار داده بودند.

دورتا دور و کنار دیوار آخوندگانی^۱ با لباس سفید نشسته بودند و با صدای

۱- از توصیف نویسنده می‌توان استدراک کرد که این گروه صوفی بوده‌اند - ۴.

بلند می خواندند و فریاد می کشیدند. هنگام آواز خواندن می جنبیدند و هم آهنگ با یکدیگر از این طرف به آن طرف خود را تکان می دادند، گوئی که باطنابی آنها را به یکدیگر بسته اند و آن را به این طرف و آن طرف می کشند. این منظره برای ما کم نظیر و دیدنی بود. آنان به این ترتیب می خواستند طاعت و عبادت ویژه ای را نشان دهند ضمناً در این اطاق بود که شیخ صفی هر سال چهل روز بدون وقفه روزه می گرفت و روزانه فقط یک بادم و کمی آب می خورد و مشغول عبادت بود، از این رو این قسمت را چله خانه^۱ می نامند. از این حیاط با عبور از یک در که بر بالای آن نیز زنجیر نقره ای آیزان بود وارد سومین حیاط شدیم.

مقبره در زیر گنبد ساختمان نسبتاً بزرگی قرار داشت که روی درمدخل آن را با یک ورقه کلفت نقره پوشانده بودند. دستگیره های این در نیز از نقره بود. درگاهی جلوی در با قالی مفروش بود و اینجان نیز بایستی کفش هایمان را از پا خارج می کردیم. اگر چه در ابتدا سفر از این کار ناراحت بودند، ولی اگر می خواستند وارد مقبره شوند باید در این مورد بخصوص تسلیم خواست ایرانیان می شدند، از اینجا ما را به دالانی دراز که با قالی های زیبا مفروش بود هدایت کردند. در قسمت راست دالان دری که روی آن را ورقه هایی از طلا کشیده بودند، به چشم می خورد و از این در وارد محوطه ئی باشکوه و عظمت و سقف ضربی شدیم.

این طاقی دارای هشت درازا و پنج نخ بهنا بود، بر سقف آن قندیل های از طلا و نقره که اندازه برخی از آنها سه چهار ساعد بود آویخته شده بود. در هر دو طرف دوازده نفر آخوند نشسته بودند که حافظان^۲ نامیده می شدند. مقابل آنها رحلی قرار داشت که روی هر کدام کتاب هایی با اوراقی از پوست حیوانات به چشم می خورد.

۱ - Tschillachanae

۲ - Hafisahn - صفحه ۳۰۴ سفرنامه کمپفر: «حافظین. حافظ به روحانی گفته می شد

که در مقابل برای مردگان و شادی روح آنها قرآن می خوانند...»

در این کتاب‌ها سوره‌های قرآن مجید با خط عربی نوشته شده بود، آخوندها از روی کتاب حافظ^۱ نیز می‌خواندند و خواندن آنها شبیه آواز دسته‌جمعی کشیشان ما بود. حرکات آنان به‌هنگام خواندن همان جنبش‌ها و حرکات آخوندهای چله‌خانه را به یاد می‌آورد. از اینجا سپس انسان به محوطه‌ئی وارد می‌شود که بسا نرده‌ای دراز و نقره‌ای جدا شده و بر سطحی قرار دارد که با پیچیدن سه پله نقره‌ای به آنجا می‌توان رسید. خان و همین‌طور مترجم ایرانی ما رستم^۲ پس از بوسیدن هر سه پله سفرا و چهار نفر از ملازمان آنها را به درون اطاق هدایت کردند. این محوطه آرایشی گران‌بها و با شکوه داشت.

در قسمت عقب آن ضریحی بود که به اندازه یک پله بالاتر و به‌طور مجزا قرار داشت و شبکه‌ی ضریح تماماً از لوله‌های قطور از جنس طلای ناب ساخته شده بود و از پشت آن مقبره شیخ صفی دیده می‌شد. سنگ قبر از مرمر تراشیده و زیبای بود نه از طلا که برخی از ما اشتباه گزارش داده بودند، بلندی آن را من از زمین سه، پهنای آن را چهار و درازای آن را حدود نه پانجمین می‌زنم که مخمل سیاه‌رنگی روی آن کشیده بودند. بالای مقبره چند چراغ لامپای طلا آویزان بود و در طرفین آن دو شمعدان بلند زرین که همراه با سایر چراغ‌ها هر شب باید پس از گذاشتن شمع در آنها روشن شوند، به چشم می‌خورد.

در طلائئ ضریح قفل بود، با اینکه سفرا خواهش کردند که آن را باز کنند، خواست آنان پذیرفته نشد، زیرا هیچ‌انسان خاکی، حتی شخص شاه اجازه نداشت وارد ضریح شود. سمت چپ محوطه، جائی که ما ایستاده بودیم طاقی دیگری بود که در آن شاه اسمعیل و چند نفر از همسران پادشاهان دفن شده بودند. هر یک از این قبور را انسان می‌توانست از دری که فقط یک پله جلوی آن آویزان کرده بودند ببینند. این قسمت آرایش ویژه‌ئی نداشت، در تمام این مدت پیرمردی با یک منقل

Hafis - ۱

Rustam - ۲

زرین، از پس ماروان بود و دود می کرد.

پس از اینکه برای چند لحظه آن جا را بازدید کردیم از میان راهرو طرف راست به اطاقی بزرگ که باطلا بر روی دیوارهای آن نقش و تصویر انداخته بودند و شبیه عبادتگاه بود هدایت شدیم. در اینجا اولین موضوعی که باعث شگفتی زیاد ما شد این بود که طاق گنبدی وسیع و هنرمندانه‌ای که برای بقعه زده بودند فاقد ستون بود و سقف مزبور از چند قسمت تشکیل شده بود که به هم متصل کرده بودند. این تالار جنت سرا^۱ نام داشت که در آن کتابخانه‌ای نیز موجود بود کتابها به طور درهم و برهم در قفسه‌ها بر روی بکدیگر قرار داشتند، اکثر آنها به زبان عربی و تعدادی به زبان فارسی و ترکی بود، اوراق چند عدد از این کتابها از پوست حیوانات و چندتای دیگر از کاغذ بود که بسیار تمیز و زیبا بر آن نوشته بودند. در کتب تاریخی اشکال و تصاویری نقاشی شده بود. بر جلد کتابها سختیان^۲ سرخ رنگ کشیده بودند که با نقوشی از گل و شاخ برگ گیاهان و درختان به طرز عالی و باطلا آرایش شده بود.

در طاق نماهای این محوطه چند صد ظرف چینی^۳ به چشم می خورد که برخی

۱ - Tzenetsera

۲ - اصل : Saffian و یا سختیان به معنای پوست دباغی شده بز یعنی تیماج

است - ۴.

۳ - کتاب «ایران امروز» صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲ :

«... سید احمد مرابه «چینی خانه» برد که بنای مدور و قبه داری است و به قسمت چله خانه متصل می شود. روی زمین گنجینه‌ای از ظرفهای چینی، ساخت چین و ایران، گلدان، کوزه، بشقاب، دوری، گلابدان، چراغهای شیشه‌ای با انواع نوشته‌ها در کنار هم چیده شده بودند. روی همه ظرفهای مزبور عبارت‌های «کلب آستان علی» و «بنده درگاه علی شاه عباس» که عنوان سجع مهرهای پادشاهی است که آنها را به مقبره جلدش اهداء کرده با سمه شده بود» اوژن او بن نویسنده کتاب فوق‌الذکر بین سالهای ۱۲۰۶ و ۱۹۰۷

از آن‌ها ظرفیت ده‌ها قوری آب داشتند. پادشاهان و سایر بزرگان در صورت اقامت در اینجا از این ظروف برای خوردن غذا استفاده می‌کردند. بقعه شیخ صفی یک محل مقدس و موقوفه بود، لذا استفاده از ظروف طلا و نقره مجاز نبود. غذای تبرکی که قبلاً شرح آن داده شد و نیز خوراکی‌ها و نوشیدنی‌هایی را که هنگام عزاداری امام حسین (ع) برای ما آوردند در ظروف چینی همراه با قاشق‌های چوبی بلند بود. می‌گفتند که شیخ صفی به سبب تقدس و طاعت فقط در ظروف چوبین غذا می‌خورده.

از جنت‌سرا مارابه آشپزخانه بارگاه که در بلندی قرار داشت بردند. در مطبخ نیز بانقره زیادی مزین شده بود. لوازم و ظروف در داخل آشپزخانه به طرز منظم و مرتب جای گرفته بود، دیگ‌های بزرگ در کنار یکدیگر قرار داشتند و بریکایک آن‌ها سرپوش گذاشته بودند و بادیواری این قسمت از سایر بخش‌های آشپزخانه مجزا شده بود. آب در جویی که مطبخ را دور می‌زد جاری بود و توسط شیرهای بزرگ مسین به درون ظرف‌ها ریخته می‌شد. آشپزها و شاگرد آشپزها هر کدام مکان و کار مشخصی داشتند. از این مطبخ روزانه سه وعده و هر بار بیش از یک هزار نفر از خدمه مزار و فقرا اطعام می‌شوند، ابتدا ساعت شش صبح، سپس ساعت ده صبح و بعد از ظهرها ساعت سه، هزینه دو وعده اول از محل موقوفات شاه صفی (روزانه یکصد و پنجاه عباسی^۱ یا سه تومان^۲ برابر پنجاه تالار بایستی به‌صرف و

۱- میلادی در ایران بود و مسلماً از زمان الماریوس یعنی ۱۶۳۷ میلادی تا آن زمان تغییراتی در بقعه شیخ صفی داده شده بود. به صفحه ۱۴ کتاب «تشکیل دولت ملی در ایران» نیز رجوع فرمائید - م.

۱- اصل: Abbas. همان عباسی. کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی صفحه ۱۷۳: «... سکه بعد از شاه عباس که عباسی خوانده می‌شد اول بار بر نقره ضرب شد و حدود یک مثقال (۴/۶۴ گرم) وزن داشت.» - م.

۲- Tumain. همان کتاب صفحه ۱۷۸ «یک تومان برابر پنجاه عباسی» - م.

هزینه آشپزخانه برسد) ولی وعده سوم از طریق موقوفات سایر پادشاهان تأمین می‌شود. زمان فرا رسیدن صرف غذا و نیز در پایان آن هر بار دو مرتبه طبل نظامی^۱ به صدا درمی‌آید، می‌گویند از این طبل حضرت محمد (ص) استفاده می‌کردند و شاه صدرالدین^۲ همراه با پرچمی که قبلاً از آن یاد شد این طبل را با خود به اینجا آورده است. وقتی که طبل به صدا می‌آید هر کس به این سو می‌رود و توسط مقسمان مختلف، شورها، گوشت و برنج دریافت می‌کند و پس از ریختن در ظرفی که با خود آورده است محل را ترك می‌گوید. مقدار این خیرات به قدری است که يك نفر قادر به خوردن تمام آن نیست، از این رو معمولاً بخشی از غذا به کسانی که از آمدن به اینجا و دریافت غذا شرم دارند فروخته می‌شود.

از آشپزخانه ما را به يك باغ بزرگ و زیبا بردند، در آنجا گورهای سلطان حیدر^۳ و شاه طهماسب^۴ و سایر پادشاهان را به ما نشان دادند، این مقابر زیر آسمان لخت و بدون زیور و آرایش قرار داشتند.^۵

۱- به احتمال زیاد منظور نویسنده «نقاره» است - ۴.

۲- Schah Sedredin. او نیز پیر طریقت بوده است. برای آگاهی بیشتر از زندگی وی به صفحات ۸-۱۴-۵۳-۸۶-۹۲ کتاب تشکیل «دوات ملی در ایران» رجوع فرمائید - ۴.

۳- Sultan Aider. پدر شاه اسمعیل اول و پسر شیخ جنید که او هم پیر طریقت بوده است - ۴.

۳- اصل: Schah Tamas

۵- کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی. صفحه ۱۶۷:

«در مرآت البلدان آمده که این عده در آستانه اردبیل دفن شده بودند. شیخ صفی - الدین - شیخ صدرالدین - سلطان جنید - سلطان حیدر شهید - شاه اسمعیل اول - شاه طهماسب (۴) - شاه اسمعیل ثانی - سلطان محمد خدا بنده - حمزه میرزا - شاه عباس کبیر. علاوه بر آن

شاه صدرالدین پس از مرگ پدرش این بقعه را توسط استاد معماری که با خود از مدینه آورده بود با بهائی گران ساخت^۱. می گویند که طرح و شکل چنین بنائى مربوط به معجزات شاه صدرالدین که مانند پدرش صاحب کرامات بوده است می شود. او به استاد معمار دستور می دهد که چشمان خود را ببندد، معمار مزبور در حالتی روحانی تصویر ساختمانی را در ذهن خود مشاهده می کند که همان را پایه و طرح کار خود قرار می دهد و مبادرت به ساختن آن می کند. شاه جنید^۲ حیاط را گسترش داد و حیاطهای مقدم و چند ساختمان را به آن اضافه کرد که اکنون بقعه تبدیل به يك قصر وسیع و بزرگ شده است و روزانه مانند يك کاخ با اهمیت و معظم در آن جا رفت و آمد می شود.

به سبب وجود موقوفات سلطنتی، مالیاتهای مرتب و دریافت صدقات در هر روز و نذورات، مداخل بقعه به چندین میلیون^۳ می رسد و می توان گفت که با این در آمد لشکر بزرگی را می شود فراهم و مجهز کرد که شاه فاقد آن است، زیرا در کنار مبلغ معتنا بهی پول نقد، اینجا و آنجا خانه ها، اراضی و خدمه بسیاری پراکنده اند که هر روز به دارائی این گنج می افزایند.

←
قبرستان «شهیدخانه» که قبور شهدای جنگ های شاه اسمعیل بود احترام زیاد داشت. متأسفانه این قبرستان امروز تبدیل به باغ ملی شده است» ضمناً قبر شاه عباس کبیر به احتمال زیاد در کاشان است - ۴.

۱- برای آگاهی از اینکه چه کسانی در گسترش بقعه کوشیده اند به دو کتاب با ارزش «تشکیل دولت ملی در ایران» و «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» رجوع فرمائید - ۴.

۲- Schah Tzinid - یکی دیگر از پیران طریقت. پدر حیدر و پسر شیخ ابراهیم برای شناختن این شخصیت مهم به صفحه ۱۵ کتاب «تشکیل دولت ملی در ایران» رجوع فرمائید - ۴.

۳- نویسنده واحد پولی را که با آن تخمین زده یاد آور نشده است. ولی به احتمال زیاد باید تالر امپراطوری آلمان باشد - ۴.

فقط در اردبیل دوست منزل، نهدستگاه گرمابه، هشت کاروانسرا، قیصریه بزرگ، کل میدان و تمام حجرات و دکا کینی که در اطراف آن ساخته اند و صد حجره دیگر در بازار، بازارهای فروش احشام، غلات، نمک، روغن و همچنین آفتاب - نشین ها^۱، یعنی کسانی که زیر آفتاب بدون داشتن دکان یا سرپناهی دیگر نشسته اند و اجناس خود را عرضه می کنند همگی باید مالیات و گمرک و حق الامتیاز و سایر عوارض را به بقعه پردازند.

سی و سه پارچه دهکده از کل دهات اطراف اردبیل متعلق به بقعه شیخ صفی است. به جز این پنج پارچه ده از سراب^۲، در شهر تبریز شصت دستگاه منزل و یک صد دکان و دود دهکده نزدیک شهر، در شهر قزوین^۳ چند کاروانسرا و گرمابه، همینطور در سرزمین گیلان و آستارا و بسیاری جاهای دیگر عوایدی به اینجا سرازیر می شود. تاتارها و هندوهای بی که در ایالات مختلف زندگی می کنند و بسه کیش ایرانیان پیوسته اند نیز مبلغی به بقعه می پردازند.

رسم بسیار متداول نزد ایرانیان نذر کردن است. هنگامی که به مسافرت های دور می روند و یا می خواهند دست به کاری بزرگ و مهم بزنند و نیز موقع بیماری یا بحران های دیگر نذوراتی به بقعه هدیه می کنند. ضمناً چنانچه حاجت آنان بر آورده شد و یا به موفقیت هائی دست یافتند به زیارت بقعه می روند و هدایا و صدقاتی نثار آنجا می کنند و یا اینکه در وصیت نامه خود جائی و یا چیزی را وقف و یا تقدیم شیخ صفی می کنند. از اینرو روزانه پول نقد بسیار، اسب، الاغ، شتر، گوسفند و سایر حیوانات و نیز اجناس به این محل به عنوان نذر و صدقه وارد می شود.

به کسانی که هدایا و صدقات را آورده اند مشتی پراز رازیانه و بادیان داده می شود؛ معنای این کار اینست گویا روح آنان از حلاوتی ویژه تازه می شود. برای

۱ - Aftabnischin

۲ - Serab

۳ - Kaswin

دریافت وجوه صدقات و هدایا دو نفر سوگند خورده مأمورند که نذور چیان^۱ (از واژه عربی نذور^۲ که معنای وقف، نذریه و پیمان می‌دهد) نام دارند. این دو نفر هر روز در خانه‌ای که سمت چپ مسجد چله‌خانه واقع شده است می‌نشینند. بین این دو صندوقی گرد که با مخمل قرمز پوشیده شده است قرار دارد. آن‌ها وجوه صدقات را از سوراخی در بالای صندوق به‌درون آن می‌اندازند. شتر، اسب و الاغ‌هایی که آورده می‌شود، فوراً می‌فروشند و پول آن‌را به صندوق می‌ریزند ولی گوسفند و گاوهای نر را ذبح و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌کنند.

مقبره سیدجبرائیل پدر شاه‌صفی دردهی بنام کلخوران^۳ واقع در نیم مایلی اردبیل قرار دارد. این مقبره نیز جنبه تقدس و زیارتگاه دارد. سیدجبرائیل فردی گمنام و معمولی از کلخوران بود که در گورستان قریه و بین قبور سایر اهالی‌ها دفن شده بود، اما صدرالدین نمی‌خواست بعد از مرگ پدرش که خود مقبره او را ساخته بود قبر پدر بزرگش در ردیف قبور افراد معمولی باشد، لذا دستور داد نبش قبر کنند و بقایای جنازه او را در مقبره باشکوه فعلی دفن کرد. خان اردبیل نماینده روحانی شاه و مأمور رسیدگی به این بقاع متبرکه است و در کنار آن سایر مأموریت‌ها و تکالیف دنیوی را به‌عنوان نماینده شاه انجام می‌دهد، ولی اجازه ندارد مانند خان شماخی سربازان بسیار تحت فرمان داشته باشد، زیرا اردبیل یک‌شهر مرزی نیست و از این جهت در برابر حملات برق‌آسای ترک‌ها نمی‌تواند آسیب‌پذیر باشد. خدمه بارگاه خان اردبیل به‌زحمت به‌پنجاه نفر می‌رسد و فاقد شکوه و جلال بارگاه عرب خان است. زندگی ساده و محدودی دارد، سه‌بار برای ما مهمانی ترتیب داد که در آن‌ها مانند ایرانیان معمولی از قلیانی که لوله چوبی آن حدود دو ساعد بسود

۱ - Nessurtziahn

۲ - Nessur

۳ - Kelheran - محل تولد شیخ صفی‌الدین اردبیلی، در این باره به صفحات ۸

و ۱۶۲ کتاب «تشکیل دولت ملی در ایران» رجوع فرمائید - ۴.

برای کشیدن تنباکو استفاده می‌کرد و همراه آن قهوه‌ای غلیظ، سیاه و داغ زیادی می‌نوشید. قهوه گویا سردی زیاد می‌آورد و جلوی میل شهوانی را می‌گیرد. سایر دیدنی‌های اردبیل عبارتست از چشمه‌های آب‌گرم طبیعی واقع در کوهستان‌ها، چشمه‌های آب معدنی که برای تفریح و رفع بیماری‌ها استفاده می‌شود ولی ما آن‌ها را نتوانستیم ببینیم.



فصل دوازدهم - شرح مسافرت از اردبیل تا سلطانیه^۱

پس از آنکه درست دو ماه تمام در اردبیل بودیم، اول ژوئن مهماندار جدیدی بنام عباسقلی بیگ^۲ که از طرف شاه مأمور بود نبرد ما آمد و خبر آورد که باید ما را ظرف چهل روز نزد شاه که بی صبرانه منتظر ماست ببرد. از آنجا که او مردی سالخورده بود برای اینکه بهتر به ما رسیدگی شود، پسر خود را که جوانی تنومند بود همراه آورده بود. نجف بیگ^۳ مهماندار قبلی از ما جدا شد و ما به عنوان سپاسگزاری و ارج نهادن به زحمات و خدمات وی چهار جفت پوست سمور روسی، ۹ ساعد پارچه قهوه‌ای رنگ، چهار ساعد اطلس اروپائی و چهار بطر براندی به او هدیه

۱ - Sultanie - صفحه ۲۱۸ و ۲۱۹ کتاب تذکره جغرافیائی ایران:

«در دوره مغول پایتخت جدیدی به اسم سلطانیه برای ایران به وجود آمد.... بنای شهر در عهد ارغون خان شروع شد و در اوایل قرن چهاردهم میلادی در زمان «الجایتو» به پایان آمد. بعد از تیمور شهر رو به انحطاط گذاشت و اهمیت سابق خود را از دست داده بود.... در مسجد بزرگ که از زلزله اوایل قرن نوزدهم صدمه‌های فراوان دیده، قبر سلطان الجایتو که بیشتر به اسم اسلامی خود یعنی «خدا بنده» معروف میباشد واقع شده است» - م

۲ - Abaskulibek

۳ - Nedjefbek

کتابخانه

بنیادهای فرهنگی و اجتماعی

کردیم.

اکنون که عباسقلی بیك جداً نسبت به حرکت سریع ما اقدام و حتی اسبها و شترها را آماده کرده بود، بایستی بیش از هشت روز انتظار بکشد تا سفیر بروگمان عراده توپها را بر روی چرخ سوار کند. خان به سبب کمبود چوب دستور داد چند درخت زیبای شهر را قطع کنند، گرچه مهماندار معتقد بود که توپهای سنگین در راههای مطمئن بعدی مورد استفاده نمی‌نماید که آنها را روی چرخ نصب کنیم و بسا خود بهریم و جاده‌هایی که در پیش داریم مانند راههایی که پیموده بودیم بد نیست، بلکه در مقابل خود کوه‌های سربه فلک کشیده و دره‌های عمیقی خواهیم داشت، با این همه برای انجام هر چه سریع‌تر کار به دستور سفیر با نصب سه ابزار آهنی، حیاط و محل اقامت سفرا تبدیل به يك کارگاه شد و چند نفر نجار آغاز به کار کردند.

روز دهم همین ماه مهماندار یکصد و هفتاد رأس اسب و دوازده نفر شتر را برای حرکت آماده کرد. اثاثه و محمولات بار آنها شد و بسا شش عراده توپ بزرگ همراه سربازان، اولین کاروان حرکت کرد و ما نیز روز دوازدهم ژوئن به دنبال آن روان شدیم. از آنجا که سفیر بروگمان به سبب بیماری ناتوان شده بود و مطمئن نبود که بتواند اسب سواری کند، بر پشت الاغ يك تخت روان برای او تهیه دیدند و ساعت پنج صبح او به همراهی سی نفر زودتر از ما شهر را ترک گفت. سفیر کروسیوس به همراه باقیمانده اعضای کمیته ساعت دشت صبح به دنبال بروگمان حرکت کرد. کلبه‌ای خان زودتر از شهر خارج شد و در باغی توقف کرده و گفته بود که در بیرون شهر منتظر سفرا خواهد ماند تا يك بار دیگر با مهمانان وداع کند، زیرا در ایران رسم نیست مهمانی را که به آنها وارد شده از خانه و شهر خود بیرون کنند. هنگامی که صد و يك مایل از شهر دور شده بودیم، خان به پیشوا ما آمد و سفیر کروسیوس را به چند اطاق، یا کلبه تاتارها هدایت کرد و ضمن پذیرائی

غذای سردیما داد، یکنفر سلطان^۱ از تبریز که شغل او در جنگ برابر با مسئول تدارکات و تجهیزات نظامیان در آلمان است نیز با وی همراه بود. خدمه سلطان همگی پوست پلنگ و دیگر جانوران گران بها را بردوش آویزان داشتند و شبیه دستیاران جلادها بودند و هنگامی که دستوری به آنها داده می شد می بایست سریعاً و با آمادگی بدنی کافی انجام دهند. پس از وداع دوستانه، ما به سفر خود بر پهنه ناهموار و راههای سنگلاخ ادامه دادیم و نزدیک شب به قریه بزرگی که طرف چپ واقع بود رسیدیم. اینجا در برابر خود بار و بنه و عراده های توپ را در حالی که چرخ آنها شکسته بود دیدیم. مهماندار که تضمین کرده بود اثاثه ما و عراده های توپ را بدون هیچ مانع و اشکالی به مقصد برساند، اکنون از انجام تکلیف خود بازمانده بود ولی اظهار داشت که سریعاً فرمانی به نمایندگی از طرف شاه برای خان اردبیل خواهد فرستاد تا برای حمل توپ ها اقدام کند و مانیز پس از آنکه خود نسبت به عدم امکان جابه جا کردن توپها مطمئن شدیم به دستور بروگمان عراده های بزرگ توپ را در حضور مهماندار بستیم و در همانجا گذاشتیم. قبل از انجام این کار نقاشان مقطع توپها را مشخص کردند و درازا و قطر آنها را اندازه گرفتند، فقط دو عراده توپ از کوچکترین آنها را که هر کدام سیصد پوند وزن داشت و چهار عدد گلوله سنگی را بار شتر کردیم و روز سیزدهم ژوئن براه افتادیم. راهی را که طی می کردیم سنگلاخ و ناهموار و از بین کوههایی می گذشت که تنگ و خطرناک بود؛ در بعضی نقاط مجبور بودیم که تخت روان بروگمان را با زحمت توسط افسراد قوی حمل کنیم. اینجا و آنجا تعداد زیادی دهکده و کلیه وجود داشت که در اطراف آنها مراعات و چراگاههای زیبایی دیده می شد. نزدیک شب پس از اینکه پنج مایل را سواره طی کرده بودیم به دهکده بزرگی رسیدیم که در آنجا بسک نفر مالک^۲ بنا مأمور دوات^۳ است

۱ - Sultan

۲ - Malik - با شرحی که ویرایشگر آلمانی بعداً خواهد داد، این شاید

«ملك» به فتح اول و کسر دوم باشد - م

دریافت عوارض را به عهده داشت. حوزه مأموریت او از اینجا که سرزمین خلخال^۱ است شروع و تا رودخانه قزل اوزن^۲ کشیده می شد.

روز چهاردهم ژوئن به ترتیب پیشین از روی کوههای بلند گذشتیم و پس از طی چهار فرسنگ^۳ به دره زیبائی که چشمه آب زلالی در آن می جوشید رسیدیم و وخیمه را در همانجا برپا کردیم. در اینجا ماخ های سبزرنگی دیدیم که درازای آنها سه زول و قطر بدنشان يك و نیم زول بود.

پانزدهم فروردین پس از صرف ناهار به طی طریق ادامه دادیم (سفیر بروگمان توانست دوباره سوار بر اسب شود) و به تاروس^۴ که ایرانی ها در اینجا آنرا پردلیس^۵ می نامند رسیدیم. پیش از این به دره عمیقی که کف آن زمین نامناسب و بدی بود فرود آمدیم، این مکان گویا قرارگاه دزدان و آدم کشان باشد که برای مسافران خطری بزرگ ایجاد می کنند، زیرا انسان در این طرف افرادی را مشاهده می کند که از روبرو به پائین سر ازیر می شوند و چنانچه پی ببرند که مسافران قادر به ایستادگی چندانی نیستند در محل مناسبی هجوم خود را به قافله آغاز می کنند.

کف دره رودخانه قزل اوزن جریان دارد که آب آن کف آلود بود و با سرعت زیاد به مانند تیری از میان تخته سنگ های کوه به پائین سر ازیر می شد. آب رودخانه سفید و زلال است و از این جهت به زبان طالشی آن را اسپروت^۶ می نامند این رود به دریای خزر می ریزد. برفراز رود پلی زیبا از خشت پخته ساخته اند که دارای ۹ دهانه است. نزدیک این جاده کوهستانی درختان بادام تلخ، سرو کوهی و عرعر دیده می شود. آن سوی آب، راه به سر ازیری تند و پیچ در پیچی مانند مار می افتد و

Chalchal - ۱

Kisilosein - ۲

Farsang - ۳

Taurus - ۴

Perdelis - ۵

Isperuth = سپدرود. و - آ.

سپس به طرف بالا می رود، به طوری که چندمحل را باید مانند پلکان پیمود. اکنون چگونه توپها و بارهای سنگین ما باید بالا روند؟ طرف چپ درست بر سر راه شکافی عمیق دیده می شد که کف آن سنگلاخ و صعب العبور بود، از آنجا که اسب سواری نیز در این مکان خطرناک می نمود، لذا دهنه اسب را گرفتیم و پیاده آنها را به دنبال خود می کشیدیم. ما تا او آخر شب خود را بالا کشیدیم و هنگامی که به بالاترین نقطه رسیدیم به حرکت خود ادامه دادیم، ولیکن مهماندار و بلد ما به علت اشتباه و تاریکی هوا و نیز وجود تپه و ماهورهای پسر سنگلاخ عقب مانده بود. هوا بسیار سرد و جریان آن مخالف ما بود. چند نفر از همراهان ما که از بالا رفتن خسته شده بودند تمایل داشتند که سوار بر اسبهای خود شوند و از ترس پرت شدن ترجیح دادند با تمام مشقتی که تحمل کرده بودند باز هم به پیادروی ادامه دهند و به همین ترتیب، در حالی که اسبها مرتباً سکندری می خوردند سه ساعت راه پیمودیم تا بالاخره نیمه های شب به دهکده ای رسیدیم که حدود چهار مایل از اقامتگاه شبانه ما فاصله داشت.

روز بعد نیز در همین مکان زیر چادرهای خود استراحت کردیم و در انتظار مهماندار به سر بردیم، اسبهای ناتوان خود را به چرا و استراحت وا داشتیم، تمام دشواریها و مشقات روز قبل را بانوشیدن شراب، شنیدن نوای موسیقی و ترومپت و شلیک توپ و سر گرمی های گوناگون فراموش کردیم. وقتی که مهماندار به ما پیوست و از او پرسیده شد که چرا از ما جدا شده و از اردبیل تا اینجا کمتر با ما بوده است، در پاسخ گفت: «این عمل را نه از سرداشتن قصد بد، بلکه به سبب ضعفی که در برابر شنیدن طعن و لعن بروگمان داشته مرتکب شده است» پس از آنکه به وی گوشزد شد که از این پس نباید کوتاهی و قصوری از وی مشاهده شود، برای آنکه دوباره با ما اشتی کند و ضمناً دید که آن روز باید با خوشحالی بسر آید، لذا به نوشیدن شراب آن هم پشت سر هم پرداخت.

بعد از ظهر هفتم همین ماه پس از آنکه گرمای هوا بر طرف و کمی خنک تر شد

عباسقلی بیک مهماندار ما از طریق راهی درست، پس از طی دو مایل مارا به دهکده‌ای که طرف راست قرار گرفته بود هدایت کرد. در اینجا نیز بیک نفر ملک^۱ به پیشواز ما آمد و ضمن گفتن خوش آمد به سفر، چند ظرف پر از میوه‌های نوبرانه سال را از قبیل زردآلو، انگور، و یک مشک شراب به ما هدیه کرد. چون در آن شب بدون تصدقی به این دهکده آمده و برای خوردن و نوشیدن چیزی تهیه‌نندیده بودیم و ضمناً آشپز ما بر اساس گفته عباسقلی بیک که اظهار داشته بود پنج مایل راه خواهیم پیمود و او را جلوتر فرستاده بود، لذا آن شب را گرسنه سربالین نهادیم.

روزی که شب هیجدهم ژوئن پس از آنکه مراسم مذهبی خود را بجا آوردیم و نهارمان را صرف کردیم دوباره سوار بر اسب شدیم و از بین تپه‌های دره‌های سرد بایور تمه کامل شش مایل را پیمودیم و نیمه شب به دهی که در دو مایلی سوی راست جاده قرار داشت رسیدیم خانه‌های این دهکده به‌طور پراکنده بر روی سه تپه ساخته شده بود. مارا به پائین‌ترین قسمت که یک خانه خالی بزرگ نرسیده به دهکده در آنجا وجود داشت و سفرای می‌بایست در آن اقامت کنند راهنمایی کردند، ولی آقایان فرستادگان مایل نبودند که بدرون خانه‌روند و در سوی دگر مستقر شدند و سر بازی را در محل انشعاب راه به نگهبانی گماردند تا همراهان دیگر را که از پشت سر ما می‌آمدند آگاه کند که در کیجا فرود آیند. کشاورزان و دهاتی‌ها که قبلاً از آمدن ما آگاه نبودند و نمی‌توانستند همسران و دختران خود را به سرعت از محل دور کنند، مایل نبودند که ما را در منازل خود بپذیرند و ما که به سبب سردی هوا نمی‌خواستیم دره‌های آزاد و بدون سرپناه بخوابیم، بنابراین می‌بایست به زور داخل اطاق‌های تنگ و نامناسب ولی گرم آنها شویم. هنوز کاملاً در رختخواب جای نگرفته بودیم و امید داشتیم که باقیمانده شب را در آرامش و راحتی به سر آریم که ناگهان صدای تروپت

۱- اصل: Melik - این کلمه به زبان عربی معنای پادشاه می‌دهد ولی در این جا

منظور کدخدای ده است - و - آ.

در تذکره الملوك صفحه ۴۴ از «ملکن» بدون شرح دیگری نام برده شده است - ۴.

را به نشانه جمع شنیدیم. با توجه به اینکه شیپور جمع غیر مترقبه و معمولاً نشانه‌ئی از بزرگ‌یک حادثه بد بود، دوباره از محل خود خارج شده و به دنبال صدای ترومپت که ما را به اقامتگاه سفرا هدایت می‌کرد رفتیم، در آنجا آگاد شدیم که بیست نفر سوار ایرانی به لاسکه^۱ سرباز نگهبان، حمله ور شده‌اند و بانیزه، تیر، تفنگ و خنجر وی را مجروح ساخته‌اند و شمشیر و حمایل و نیز خنجر و لباس او را با خود بردارند و شدیداً وی را کتک و لگزدده‌اند و بطوری که می‌گفت، می‌خواستند او را بکشند، از بخت نیک او چنانچه پزشک درباری و مترجم روسی ما هانس آرپن بکه^۲ به موقع نرسیده بودند لاسکه مرده بود و حتی ممکن نبود دزدان از پشت به ما حمله کنند ولی رسیدن این دو نفر به محل حادثه آنان را وادار به فرار کرده بود. سفرا یک نفر ستوان را همراه بیست نفر سرباز به دنبال دزدان فرستادند و سایرین را در اطراف اقامتگاه خود مستقر ساختند.

نوزدهم همین ماه را زیر چادرهایی که در دهکده برپا کرده بودیم گذرانیدیم. در اینجا من دچار تب و ناتوانی شدیدی شدم و ای مجبور بودم همراه دیگران اسب برانم. روز بیستم ژوئن دوباره راه افتادیم، تمام روز در گرمای شدید از میان زمین همواری با ریگهای درشت سرخ‌رنگ راه پیمودیم و حدود ظهر بدشهر کوچک سنگان^۳ رسیدیم، در نیم مایلی مانده به شهر حاکم سلطانیه بنام سلطان سوین دولک^۴ که اتفاقاً در سنگان اقامت داشت برای سفرا چهار ظرف میوه خوب از زردآلو و خیار فرستاد تا بدین وسیله در گرمای شدید رفع عطش و خود را تروتازده کنند. جلوتر از شهر سی نفر سوار مسلح که از طرف سلطان اعزام شده بودند به استقبال ما آمدند، بین آنها سوازی دیده می‌شد که نه دست و نه پا و بد جای دست یک تخته مخصوص

Laske - ۱

Hans Arpenteke - ۲

Seakan - ۳

Sewinduk - ۴

شکسته‌بندی که نوک آن چنگکی استوار کرده بودند داشت و در نهایت شگفتی دیدم که با اسب بدون دشواری از مقابل مامی گذشت. شاد عباس بزرگ دستور داده بود که دستها و پاهاى او را که به خانه‌های مردم می‌رفته و از زنان جوان آنها درخواست نزدیکی می‌کرده است قطع کنند و محل زخم را در کرد آب‌شده داغ فرو برند، پدر او از بزرگان و ثروتمندان سنگان بود و شاه به سبب داشتن شعور و فهم و هنر شاعری و موسیقی که باعث معروفیت او شده بود به این شخص شدیداً علاقمند بود. در مورد فرزندش نیز چند قطعه شعر پر مفهوم ساخته بود که موجب شد دوباره مورد الطاف شاهانه قرار گیرد و حتی هدایائی نیز دریافت کند.

در سنگان مورد پذیرائی دوستانه میزبانان خود قرار گرفتیم و آنها ما را در اطاقهائی که باقالیهای زیبامفروش بود جای دادند و مرا چون بیمار بودم بر تشکی ابریشمین خواباندند. سلطان که مردی دوست‌داشتنی و باهوش و آگاه بود برای دیدن سفر آمد و پوزش خواست از اینکه شخصاً برای استقبال از آنها نیامده بود، زیرا هنگام فتح قلعه و استحکامات ایروان^۱ شاهنشاهی آسیب دیده و با اینکه بهبود یافته اخیراً دوباره شاهنشاهی شکسته بود. وقتی که سفر از پزشک و شکسته‌بند هیئت را برای معاینه و دادن دستورات پزشکی و دارو نزد او فرستادند، از این عمل بسیار خشنود شد بطوریکه همراه میوه‌های بسیار خوشمزه، آذوقه به مقدار دو برابر فرستاد.

سنگان در گذشته گویای شهری آباد و پر نعمت بوده است ولی هجوم تیمور لنگ و ترکها این شهر را محدود و کوچک کرده است. در این منطقه جزریگ‌های سوزان که بر روی آنها به‌طور پراکنده فقط بوته‌های خارروئیده بود چیزی دیده نمی‌شود. نیم مایل مانده به شهر در سوی راست بخشی از رشته کوه‌های تاروس از شمال به جنوب کشیده شده است که به طرف کردستان^۲ می‌رود و کیدر

۱- اصل : Eriwan

۲- Kurdistan

پیامبر^۱ نامیده می‌شود. زیرا این کوه دهات و علفزارهای سبز به چشم می‌خورد. روز بیست و یکم ژوئن چون در گرمای شدید نمی‌توانستیم به سفر ادامه دهیم، بنابراین شبانه پس از غروب آفتاب حرکت کردیم. روی زمین هموار و زیر نور ماه رانندیم تا حدود بر آمدن خورشید به نزدیک شهر سلطانیه رسیدیم. همراهان ما چنان سردشان بود که به دشواری می‌توانستند از اسب بزیر آیند و پیاده راه بپیمایند. با فرا رسیدن روز دوباره گرمای شدیدی پدید آمد، به طوری که انسان نمی‌توانست از آن رهائی یابد، به همین سبب پانزده نفر از اعضای کمیته از گرما به ستوه آمدند و از حرکت بازماندند، زیرا گرما زده شده بودند. در اینجا بین دو نفر از نیزه‌داران ما اختلاف افتاد که منجر به دوئل گردید یکی از آنها بنام توماس گرایگ^۲ از اهالی اسکاتلند و سیله شمشیر از قسمت شش نزدیک به قلب به طور خطرناک مجروح شده بود و می‌بایست او را مدت‌ها با تخت روان همراه خود حمل کنیم تا بالاخره پس از مدتی طولانی بهبود یافت.

۱ - Keider Peijamber - احتمالاً «خضر پیغمبر» که «خدر» تلفظ می‌کردند. در همین اثر هم می‌بینید که «رمضان» را نویسنده Remedan آورده است که تلفظ امروزی نیز در آلمان همین و ناشی از تلفظ حرف «ض» توسط اعراب است. شاید هم «حیدر پیامبر» باشد - م.

۲ - Thomas Graig

فصل سیزدهم - درباره شهر سطانیه.

شهر سطانیه بردشتی هموار، درحالی که هر دو طرف آن را رشته کوه‌هائی از جمله در سوی راست کوه کیدر پیامبر فرا گرفته واقع شده است. این شهر از دور به سبب داشتن چند منزل، برج و ستون بلند، زیبا به چشم می‌آید، لکن از درون، خرابه‌ایست که حتی دیوارهای آن نیز تقریباً به‌طور کامل فرسوده شده است. سطانیه گویا در قدیم یکی از شهرهای مهم و باشکوه ممالک با درازائی حدود بیش از نیم مایل بوده باشد، زیرا درست نیم مایل مانده به شهر، طرف راست جاده‌ای که به همدان^۱ منتهی میشود هنوز یک برج و دروازه سنگی که باید متعلق به این شهر باشد وجود دارد. سطانیه به دست سلطان محمد خدابنده^۲ ساخته و پایتخت شده است. وجه تسمیه شهر نیز از آنجاست که پادشاهان قدیم خویش را شاه نمی‌خواندند، بلکه مانند ترک‌ها به خود سلطان اطلاق می‌کردند. بخشی از شهر وسیله تیمور لنگ^۳ و بخش دیگر به دست یکی از حکام همان‌جا، به سبب شورش اهالی شدیداً منهدم و خراب شده است.

۱ - Hamadan

۲ - Sultan Mahumed Chodabende

۳ - Tamerlan

از بناهای دیدنی اینجا که باید نام برده شود، اقامتگاه شاه است که مانند دژ مستحکمی با سنگ‌های مکعب محکم دیوار کشی و برج‌های چهار گوش شکلی که هنوز چندتا از آنها وجود دارد، در محل تقاطع اضلاع بنا دیده می‌شود.^۱ زیباترین عمارت^۲ یا بنا، مشایخ^۳ است که در آن سلطان محمد خدا بنده آرمیده است.^۴ این مسجد زیبا به طرزی جالب ساخته شده و دارای سه در است که ارتفاع آنها باید با دربنای مارکوس مقدس^۵ در و نیز برابر باشد، اما برخلاف آنچه که دیگران نوشته‌اند درهای مزبور از برنز مذاب ریخته نشده، بلکه با آهن و فولاد صیقل زده ساخته و نقره کوبی شده است.

بزرگترین این درها متوجه میدان شهر است که باز نمی‌شود. می‌گویند بسیاری از افراد کوشش در باز کردن آن داشته‌اند ولی موفق نشده‌اند، اما اگر جمله «به عشق علی (ع) بگشای» را به زبان آورند، آنوقت حتی کودک ضعیف می‌تواند به آسانی این در را باز کند. گنبد مسجد را نوشته‌هایی بزرگ و اشکالی با کاشیکاری زیبا به رنگ سفید و آبی پوشانده بود. ارتفاع از کف مسجد تا سقف گنبد زیاد و سطوح سقف در نقطه وسط به هم رسیده و گنبد را درست کرده بودند. یک نرده آهنین قسمت

۱- این قسمت باید ارگ سلطانیه باشد که در تذکره جغرافیای تاریخی ایران

صفحه ۲۱۹ درباره اش چنین آمده است:

«این بنا (مسجد آرامگاه سلطان خدا بنده) از قراری که حمد الله مستوفی گوید درون ارگ واقع بوده و از عمارت ارگ سلطانیه به طوری که از تصویر مندرج در کتاب کرپورتور (ج ۱- ص ۲۷۸) دیده می‌شود فقط قسمت کمی از بارو بایرجی در طرف شمال غربی آن محفوظ مانده است» - ۴.

۲- Emarat

۳- Meschaich

۴- به پانویس مربوط به سلطانیه رجوع فرمائید - ۴.

۵- St. Marcus

۶- Beask Ali bukscha

بالای مسجد را از سایر بخش‌ها جدا کرده و محراب را تشکیل داده بود. در این محراب تعداد زیادی کتب قدیمی به زبان عربی قرار داشت که درازای برخی از آنها پنج ربع ساعد و پهنایشان تقریباً برابر بایک ساعد بود. حروف، يك انگشت درازا داشتند و سطور آن وسیله آب طلا و مرکب سیاه به صورتی بسیار استادانه نوشته شده بود. من به چند برگ از این کتاب‌ها دست‌یافتم و آن‌ها را به کتابخانه دربار شاهزاده نشین هلاستان برای مراقبت و نگهداری سپرده‌ام. این صفحات سوره‌ای از قرآن مجید است که با داستانی از چند شیطان آغاز می‌شود.

در قسمت عقب مسجد به طرف محراب^۲ مقبره سلطان محمد خدا بنده دیده می‌شود که دورتادور آن را نرده احاطه کرده است. این نرده‌ها اثری هنری و استادانه است، زیرا مفصل یادری بین میله‌های نرده که از فولاد خالص هندی و قطر آن حدود يك بازوی آدمی و به هم دیگر متصل شده است، دیده نمی‌شود. این میله‌ها از صیقل زده و بر روی آن نقره کوبی کرده‌اند. گلدسته مسجد هشت گوش است و از دور آن راهروئی می‌گذرد. روی این گلدسته هشت منار کوچک مانند ستون دیده می‌شود که انسان می‌تواند از پلکان مارپیچی به آنجا صعود کند. جاسوی مسجد حوض چهار گوش بزرگی وجود داشت که دور آن را بادبوار کی از کف زمین بالا آورده بودند. آب این حوض از کوه کیدر که به آنجا هدایت کرده بودند تأمین می‌شد. پشت مسجد باغی بود که در آن درختان بزرگ و کوچک را به طریقی بسیار منظم کنار هم کاشته بودند و خانه زیبائی درون آن دیده می‌شد.

اهالی سلطانیه که به رحمت تعداد آن‌ها به شش هزار نفر می‌رسد، به گفته چند نفر از آن‌ها، نمی‌توانند در زمستان به سبب سرمای شدید به جای دیگر بروند و اگر هم چنین کنند مناطق کوهستانی به قدری سرد و هیزم کمیاب است که مجبورند به زیر زمین‌ها که کمی گرم‌تر است پناه ببرند و از آنجا خارج نشوند.

Koran - ۱

Mehrab - ۲

پس از اقامت سه‌روزه در سلطانیه، اسب و شترهای تازه‌نفس به‌ما دادند و روز بیست و پنجم ژوئن دوباره براف‌تادیم، ولی از آن‌جا که تعداد زیادی از هم‌رازان ما به‌سبب بیماری و ضعف قادر به‌اسب‌راندن نبودند، مهماندار چند کجاوه کسه ایرانی‌ها برای مسافرت زنان خود از آن استفاده می‌کردند، برای ما فراهم کرد و بیماران را درون آن که بر پشت شتر سوار بود نشاند. من و پزشک همیشه هر کدام در کجاوه‌ای نشستیم و به‌راه ادامه دادیم. علاوه بر مصائب دیگر در این سفر مجبور بودیم که دو رنج دیگر را نیز تحمل کنیم. اول اینکه بر پشت حیوان بلندقامتی سوار بودیم که دائماً بر اثر تکان در هنگام راه رفتنش سرمان به‌عقب و جلوی کجاوه می‌خورد، دیگر آنکه چون ده‌نفر یا بیشتر از شترها را از عقب به‌یکدیگر بسته‌بودند (به این ترتیب تعداد زیادی از شترها می‌توانند توسط یک شتربان هدایت شوند)، در طول راه همواره تعفن آزاردهنده آن‌ها ما را به‌ستوه می‌آورد.

دو ساعت قبل از برآمدن آفتاب از شهر خارج شدیم و از میان منطقه‌ای بسیار زیبا که همه جای آن از مرغزارهای سبز، گندمزارها و سایر مزارع پوشیده بود گذشتیم و دهات آباد و خوبی‌را بر سر راه خود دیدیم.

فصل چهاردهم - رسیدن به قزوین، بیان ویژگی‌های شهر و دیدنی‌های آن و چند نمایش.

روزیست و هفتم ژوئن، هنگام برآمدن خورشید، شهر را در مقابل خود یافتیم. مهماندار ما را به دهکده‌ای هدایت کرد و در آنجا دو ساعت انتظار کشیدیم تا افرادی که از قزوین آمده بودند ما را با خود بردند. در اینجا چون خان حکومت نمی‌کرد و فقط یک داروغه^۱ مسئولیت اداره شهر را به عهده داشت، لذا مانند سایر جاهای قبلی به طرز باشکوهی از ما استقبال نشد.

داروغه در رأس چندصد نفر سوار و پیاده به پیشواز ما آمد. یک شاهزاده هندی نیز خود را به سفر ما معرفی کرد.

۱ - Daruga - سفرنامه کمپفر صفحه ۱۶۳:

«در شهرها قدرت فائده به دست آن مرجع ذی‌قدرتی است که اداره آن ایالت، قسمت یا حوزه را به عهده دارد یعنی والی - وزیر و یا سلطان، چه در همان محل مستقر باشد و چه نباشد. جانشین و نماینده دائمی آن‌ها داروغه است که در شهر بالاترین منصب هاست. وظیفه وی بیشتر در حفظ نظم و نسق است تا رسیدگی و مراقبت نوراموراهالی. وی با جنایات رسیدگی می‌کند و ...» - ۲.

او که وسیله تعدادی سوار و نوکران هندی همراهی می‌شد، باتکان دادن سر به شیوه‌ئی صمیمانه فرستادگان را خوش آمد گفت و آنان را تا شهر بدرقه کرد. گاری سواری شاهزاده هندی به طرزی کم‌نظیر و ویژه ساخته شده بود. گاری روی دو چرخ کوچک قرار داشت که فاقد محور مشترک بود و فقط توسط میله آهنین که به چرخ‌ها فرورفته، به بدنه گاری محکم شده بود. درون این گاری سرباز، میرزا، چهارزانو نشسته بود. دو گاونر سفید زیبا که گردنی کوتاه و بر پشت کوهان داشتند، گاری را می‌کشیدند. شاخ آن‌ها را رنگ قرمز زده و به گردنشان گردن‌بند های زیادی آویخته بودند. مال‌بند گاری بر روی گاوها استوار بود. در قسمت جلو راننده نشسته بود و باربسمانی که از دماغ گاوها گذرانده بودند، آن‌ها را هدایت می‌کرد. گاوها چنان سریع و باوقار قدم برمی‌داشتند که گوئی مانند اسب تربیت شده‌اند.

پس از شلیک چند تیرتوپ به علامت احترام، پانزده نفر زن جوان سواره از شهر به سوی ما آمدند، آن‌ها بسیار تمیز بودند، تن‌پوش آنان از مخمل و ابریشم رنگارنگ بود، روسری زریفت و ابریشمشان از سر بر روی شانۀ آنها افتاده بود، بر گردن خود آویزه‌هایی از مروارید و انسواع گوناگون زینت آلات داشتند، صورتشان باز بود و رو بند نداشتند (چنین رسمی بین زنان نجیب ایران متداول نیست).

بادهانی که آن‌را لبخند قشنگی آراسته بود بدچشمان ما خیره شدند و خوش آمدگفتند، این‌ها رقاصان و خوانندگان معروف شهر بودند که ظاهراً به دستور داروغه بایستی با آواز خوش، سواره از برابر ما بگذرند و بارفتار شادی آفرین خود ورود ما را خوش آمدگویند. آنان در برابر خود بر اسب چندشیمپور و طبل نظامی برای نواختن و عرضه موسیقی بیشتر داشتند. چون قرار بود آن طرف شهر مستقر

۱ - Myrsa - در اینجا معنای «شاهزاده» را می‌دهد، همانطور که اکنون نیز کم و

پیش متداول است - ۲.

شویم، بنابراین از تمام شهر گذشتیم. در میدان شهر تعداد زیادی نوازنده طبل، نی لیک و سرنا در یک ردیف ایستاده بودند تا کاروان ما را استقبال کنند. نزدیک سفر چند شعبده باز و تردست که بازی‌ها و چشم‌بندی‌های متعددی را نمایش می‌دادند در این طرف و آن طرف می‌پلکیدند و ما را تا محل اقامت‌مان همراهی کردند. وقتی که از اسب‌هایمان پیاده شدیم، جمعیتی از مردم با فشار زیاد به طرف ما آمدند تا ببینند که در کجاوه که مخصوص حمل زنان است چه داریم.

هریک به دیگری گفته بود که آلمانی‌ها چند دختر با کمره زیبا و عجایب نادر دریا را برای اهداء به شاه ایران با خود آورده‌اند، ولی وقتی که فقط بیماران و مردان پریش و پشم‌را دیدند از محل دور شدند و جای انتظار موهوم را خنده و مسخرگی گرفت.

شهر قزوین گویدار قدیم آرزاتیا بوده^۱ است و مانند سلطانیه و شهرهای بعدی که مسافرت ما به اصفهان از طریق آن‌ها انجام خواهد گرفت در منطقه اراک^۲ واقع است که در سابقاً آن را پارتیا^۳ می‌نامیدند.

قزوین در جلگه‌ای خشک و شن‌زار قرار دارد. پس از طی یک نیم‌روز راه به طرف راست و شرق می‌توان به آغاز رشته کوه‌های الوند^۴ رسید که از جنوب باختری به طرف بغداد^۵ یا بابل^۶ می‌رود. محیط شهریک فرسنگ^۷ یا برابر بایک مایل آلمان و فاقد دیوار است و نیز قلعه و استحکامات و سربازان اجیر شده ندارد، زیرا این شهر دور از دشمن واقع است و برعکس هنگامی که قزوین پایتخت بود چنین وضعی

۱ - Arsatia

۲ - Irak = عراق عجم - ۴.

۳ - Parthia

۴ - Elwend

۵ - Bagdad

۶ - Babylon = عراق عرب - ۴.

نداشت، ولی اکنون نیز قزوین با داشتن یکصد هزار نفر جمعیت می تواند در مواقع بحرانی و ضروری فوراً یک سپاه نظامی تهیه ببیند.

زبان اهالی قزوین فارسی است ولی لهجه بخصوصی دارند که می توان قزوینی ها را از سایر ایرانی ها، مانند هلندی ها از آلمانی زبان ها را تشخیص داد.^۱ خانه های معمولی شهر از خشت پخته در آفتاب و برابر شیوه معماری ایران ساخته شده است، از بیرون زیبا به نظر نمی رسد ولی درون آن را سقف گنبدی زده اند و با گچ سفیدکاری و بردیوارها شاخ و برگ گیاهان و درختان را نقاشی کرده اند. کف گذرگاه های شهر کوبیده و سنگفرش نشده است، بلکه فقط شن و ریگ بر روی آن ها ریخته اند و به این سبب هنگام وزش باد حتی به آراهی، شهر را گرد و غبار فرا می گیرد.

قزوین فاقد چشمه آب است و باید آب را از کوه الوند توسط قنات به شهر آورند و به آب انبارها هدایت کنند و در مواقع ضروری از آن ها آب بردارند. قزوین یخچال های زیرزمینی زیادی دارد که در طول تابستان قادر است یخ را در خود نگهداری کند. زمانی که گرمای هوا به فشار می آورد به این یخچال ها می رفتیم و خود را خنک می کردیم.

پیش از این پادشاهان اقامتگاه خود را قزوین قرار داده بودند. برخی نوشته اند که شاه طهماسب اولین کسی بود که مقر خود را از تبریز به قزوین منتقل کرد، ضمناً اضافه می کنند که شاه اسماعیل آونه شاه طهماسب کاخ سلطنتی باشکوهی را که هنوز هم در میدان بزرگ شهر دیده می شود، جنب باغی بزرگ بنا کرده است. مقابل این ساختمان باغ دیگری وجود داشت که در آن خانه های زیبایی متعدد و درختانی که به طور منظم کاشته بودند دیده می شد. در این باغ سیب، گلابی،

۱- زبان هلندی به زبان آلمانی شباهت زیاد دارد و از این جهت نویسنده تشبیه فوق

را آورده است - ۲.

۲- Schah Ismael

هلو، زرد آلو، انار، بادام و درختانی از این قبیل به چشم می خورد. ویژگی چهار راه‌های شهری دیدنی بود، زیرا درختان سروسپهی و چنار را ردیف و در کنار هم کاشته بودند و خطوط درازی که از این رهگذر ایجاد شده بود، تصویر یک دورنما یا عمق میدان زیبایی را به ذهن می داد.

قزوین دارای دو میدان به نام ات میدان^۱ و زنگه میدان^۲ بود. در این دو میدان و بازارهای دیدنی شهر که در کوچه‌های سرپوشیده واقع بود، تجارت و معاملات بسیاری انجام می گرفت و انسان می توانست در مقابل پرداخت پول کم اجناس و کالای مختلفی بخرد، در آنجا بود که من چند عدد سنگ فیروزه^۳ که از نیشابور^۴ و به مقدار کم از فیروز کوه^۵ می آوردند، با پرداخت یک عباسی برابر با هشت گروشن^۶ و یا حداکثر نیم تال خریداری کردم. برخی از آنها به اندازه یک لوبیا چیتی و دارای رنگ بسیار تندی بود. همینطور انسان می توانست یا قوت یا لعل را نیز با پرداخت پول اندکی بخرد.

پس از فرو رفتن خورشید در قسمت شرقی میدان، سوداگران دیگر کالای خود را به معرض فروش می گذارند. اینها عبارتند از تعداد زیادی قحبه‌ها^۷ که باروئی بسته، ردیف پشت سرهم نشسته‌اند و به فروش کالای ننگین خود اشتغال دارند.

۱ - Atmaidan - به ترکی معنای میدان ما لقروشان را می دهد - م.

۲ - Senkemaïdan - احتمالا میدان برده فروشان - م.

۳ - Firuse

۴ - Nisabur

۵ - اصل : Firusku

۶ - Groschen - سکه متداول در فرانسه و آلمان قدیم. امروز به یکصدمیلینگ

اتریش و سکه ده فنیگی آلمان غربی نیز اطلاق میشود و اصطلاحی است برای کم بهادادن به چیزی و شاید واژه «فروش» در فارسی نیز ریشه از این کلمه دارد - م.

۷ - اصل : Kahbeha

پشت هر کدام از این فواحش يك پيرزن که دلال^۱ نامیده می‌شود نشسته است و تشك ولحافی بر کول خود و چراغی خاموش در دست دارد، حال اگر کسی بخواهد با آنها وارد معامله شود، دلال چراغ را روشن می‌کند تا چهره زن فاحشه دیده شود و چنانچه مورد پسند واقع شد، به دنبال آنها راه می‌افتد و برای همخوابگی به مکان دیگری می‌رود.

در بخش خاوری شهر گورستان عمومی قرار دارد که جنب آن شاهزاده^۲ حسین (ع) فرزند امام حسین (ع) در مسجدی زیبا مدفون است. از آنجا که او یکی از مهمترین قدیسین است، لذا ایرانی‌ها بر مرقد او مانند مراقد پاکمردان دیگر برای نذرونیاز و پیمان بستن و سوگند خوردن حاضر می‌شوند، اگر کردار و گفتار کسی نزد دیگری مشکوک باشد، او شخص مورد نظر را واداری می‌کند که در مرقد شاهزاده حسین (ع) حضور یابد و به خاک پاک او و نیز قرآن کریم سوگند یاد کند. غیر از این پنجاه مسجد دیگر در قزوین وجود دارد. کاروانسراهای بسیار نیز در اینجا یافت می‌شود که از نظر معماری جالب است و بیشتر مورد استفاده بازرگانان بیگانه قرار می‌گیرد. ضمناً تعداد زیادی گرمابه در شهر وجود دارد که روزانه مورد استفاده اهالی قرار می‌گیرد.

روز دوم ژوئیه برای اینکه به سفر ابد نگذرد، داروغه قزوین ترتیب برگزاری نمایش را داد. او بنا چند رأس اسب نزد ما آمد و پس از تعارفات معموله ما را به میدان شهر برد و فرستادگان را بر روی صندلی در چادر روباز نشانید. بخشی از میدان را آب‌پاشی کرده بودند تا از بلند شدن گرد و خاک جاوگیری شود. مردم شهر به صورت دایره‌ئی وسیع کنار هم نشسته بودند و ما دریافتیم که شاهد يك برنامه جالب و دیدنی خواهیم بود. ابتدا چند نفر بازیگر پیش آمدند و همانطور که در آلمان نیز رسم است شروع به پریدن و جهیدن کردند. سپس چند نمايشگر که سه زوج

۱ - Delal

۲ - Schahehade Hussein - شازده حسین (ع) به زبان محلی امروز قزوین - م.

معلق باز به دنبال آنها بودند آغاز به دادن نمایش و بازی کردند. اینها لغت بودند و فقط عورتشان پوشیده بود. شلوارهای کوتاه و تنگ و چسبان چرمی به پاداشتنند که به آن روغن مالیده بودند. آنها در نمایش خود که عبارت از حمله و دفاع بود شگردهای ماهرانه‌ئی نشان دادند.

بعد از این نمایش دو قوچ قوی باشاخ‌های پیچیده بزرگ را به هم انداختند که با شدت هر چه تمام‌تر به روی هم می‌پریدند و به یکدیگر کله و شاخ می‌زدند. سپس دو پرنده بزرگ و رنگارنگ را که بزرگتر از طوطی و هر کدام در قفسی مخصوص زندانی بودند به صحنه آوردند و آنها را با هم درگیر کردند. در پایان همراه با صدای بلند طبل و فریاد و بانگ شادی، هشت گرگ نیرومند را وارد میدان کردند. به گردن آنها ریسمان بلندی بسته بودند و یکی را پس از دیگری به میان جمعیت رها کردند و دوباره باز آوردند.

مردی که لباس مخصوصی پوشیده بود و روبندی کلفت که بین دو لایه آن را پنبه‌زیادی گذاشته بودند بر صورت داشت، به سوی یکی از گرگ‌ها رفت و پس از از آنکه گرگ به صورتش پرید او را میان دو بازوی خود گرفت و سپس از خویش دور کرد.

غیر از این دیدنی‌ها، فیل میرزای هندی بود که بایستی او را هم به میدان می‌آوردند، ولی از آنجا که فیل علاقه بیشتری نسبت به ماندن در علفزار داشت و مانیز مایل نبودیم بیش از این در گرمای شدید آنجا بنشینیم، لذا از دیدن این برنامه صرف‌نظر کردیم و به اقامتگاه خود باز گشتیم. فیل یادشده را بعدها در حیاط منزل شاهزاده هندی دیدیم که حیوانی بزرگ و غول‌پیکر بود و نظیر او را حتی در اصفهان که تعداد زیادی فیل وجود داشت ندیدیم. بلندی قامت این حیوان برابر بلندی قامت دو آدمی بود و قطر هر پایش به اندازه قطر بدن یک انسان و گوش‌هایش به درازای یک ساعد و به پائین آویزان بود. این فیل را برای انجام چند حرکت سرگرم‌کننده آموزش داده بودند، پس برچه‌ئی برگردن او می‌نشست و با چکش نوک تیزی به

ملايمت بر سر او مي کوفت، فيل که ياد گرفته بود از اين پسر بچه اطاعت کند ، بر زمين مي نشست و دوباره به پا مي خاست. بنا بر اين فيل مزبور ادعای کسانى را که نوشته اند، چنانچه فيل به زمين بنشيند ديگر قادر به برخاستن نيست و به اين ترتيب مي توان او را به بند کشيد، يا اينکه اگر به درختى که نيمي از قطر آن اره شده باشد براى خوابيدن تكيه کند و باشکسته شدن درخت بر اثر سنگيني فيل به زمين مي غلطد و نمى تواند به پا خيزد را رد کرده است.

فصل پانزدهم - شرح مسافرت از قزوین از راه سبا تا قم و از قم تا کاشان .

حرکت ما از قزوین با بیماران و بار و بنه در سیزدهم ژوئیه اوایل شب صورت گرفت و سحر او را و آخر همان شب شهر را ترک گفتند. ما بر جلگه همواری راه می‌پیمودیم و سحرگان به دهکده‌ئی زیبا که نزدیک شهر قرار داشت رسیدیم. خانه‌های این دهکده مدور و گنبدی شکل بود و از دور شبیه تنورهای نانوایان می‌نمود. در اینجا حال فقیر کروسیوس، به سبب ضعف زیاد بدشد، به طوری که نمی‌توانست بر اسب قرار گیرد و می‌بایست بسا تخت روان حمل شود. کشیش هیش نیز در کنار بسیاری دیگر از نفرات که تعداد زیادی از آنها در کجاوه تبیده بودند و برخی دیگر به سبب کمبود کجاوه می‌بایست سواره راه بیمایند، بیمار و ناتوان شده بود.

۱ - Saba - تذکره جغرافیای تاریخی ایران، صفحه ۱۴۱ :

«از شاهرود راهی از طریق بسطام و قسمت شمالی خراسان و جاجرم و وادی اسفراین می‌رود. در قرن وسطی شهری به اسم اسفراین دایر بود که در سال ۱۳۸۱ به دست تیمور و بعد در سال ۱۷۳۱ به دست افغانه خراب شد و اکنون خرابه شهر بلقیس و یا شهر سبا باقی مانده است...» - م.

سفر بسیار دشواری بود. بین ما ماندلسلو^۱ از همه نیر و مندتر بود و هیچگاه از ناتوانی شکایت نمی کرد، به همین سبب توانست با دقت کافی و کوشش زیاد به بیان جزئیات مسافرت که شوق زیادی نسبت به آن داشت بپردازد و خاطرات خود را در کتاب قطوری که بادیست نوشته بود منعکس سازد.

سحرگاه روز پانزدهم این ماه وارد دهکده قشنگی شدیم که در آن يك نهر آب و باغهای زیبای پراز درخت انار و بادام بود.

شامگاهان دوباره حرکت کردیم و برفراز کوههای هموار اسبرانندیم، تا اینکه روز شانزدهم حدود صبح به کاروانسرائی که خشکه رود^۲ نام دارد رسیدیم. این کاروانسرا، بزرگ و با سنگهای مکعب به طور منظم و مرتب ساخته شده است، اطاق و طویلههای زیاد با سقف ضربی دارد. در میان کاروانسرا حیاطی بزرگ با يك قنات آب به چشم می خورد، کف زمین ساختمان اصلی کمی بالا قرار گرفته است،

۱- Mandelslo - والتر هینتس در صفحه ۶ سفرنامه کمپفر می نویسد :

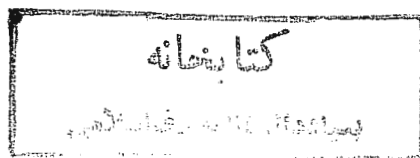
«به همراه الئاریوس جوان نجیب زاده دیگری از اهالی شلسویگ به نام یوهان آلبرشت فن ماندلسلو در این سفر شرکت داشت. شاه صفی (۱۶۲۹-۴۲) می خواست وی را با حقوق سالانه هفت هزار پانصد تالر در دربار خود نگاهدارد، اما ماندلسلو این پیشنهاد را نپذیرفت و پس از آنکه درسی و یکم دسامبر ۱۶۳۷ هیأت سفارت هلشتاین از اصفهان بازگشت وی مستقلاً به خلیج فارس سفر کرد. نظامی جراحی که بنام یوهان واینبرگ باوی همراه بود در اول مارس ۱۶۳۸ بدبیماری تب و نوبه درگذشت و از آن پس ماندلسلو به تنهایی سفر خود را به هندوستان ادامه داد. سفرنامه وی را که البته چندین مطالب زیادی درباره ایران ندارد بعدها الئاریوس منتشر کرد» - م.

۲- اصل : Choschkeru - حمدالله مستوفی در نزهة القلوب صفحه ۲۲۲ در ذکر-

انهار گوید :

«... آب خرقان از کوههای آنجا برمیخیزد و در بهار به خشک رود گذشته و بدولایت

می افتد.» - م



به طوری که باید با پیمودن چند پله به آنجا صعود کرد.

اینجا و آنجا نوشته‌هایی دیده می‌شد که مسافران بر دیوار گچی اطاق‌ها کنده بودند. سه ساعت پیش از فرورفتن خورشید از کاروانسرا بیرون رفتیم و همان شب نه‌مایل راه پیمودیم تا به شهر سبا رسیدیم.

چون قبل از پدید آمدن روز به آنجا رسیده بودیم، بنابراین در صحرا اطراق کردیم تا اینکه پس از بر آمدن آفتاب به استقبال ما آمدند و به شهرمان بردند. این شهر بر روی دشتی هموار قرار دارد. سوی راست آن رشته کوه الو نسد دیده می‌شود که بسیار بلند است و با ستیخ و قلل نوک تیز خود را آراسته و جالب توجه کرده است. دورتادور شهر سبا را که چندان بزرگ نبود، دیوار گالی دربر گرفته بود، خانه‌ها فرسوده و به‌سان خرابه‌ای می‌نمود. بهترین و آبادترین نقطه این شهر باغ‌های آن بود که با سلیقه خاصی، درختان بزرگ انار و بادام در آن کاشته بودند. نزدیک شهر در دامنه کوهستان پنبه و برنج به وفور کشت می‌شود. برنج غذای اصلی اهالی را تشکیل می‌دهد.

ما فقط روز را در آنجا گذرانیدیم و شب دوباره حرکت کردیم. سحر گادروز هجدهم ژوئیه به کاروانسرای رسیدیم که در شش مایلی بیرون شهر سبا قرار داشت. هوا فوق‌العاده گرم بود و ما با اینکه فقط پیراهن به تن داشتیم، آن را تحمل نمی‌توانستیم کرد.

زمین این منطقه از شن و خاک نرم و چنان داغ بود که با پیمودن شش قدم پای انسان مجروح می‌شد. چند نفر از همراهان ما خیمه بر صحرا زدند، به این امید که با کوران هوا در جای خنک‌تری استراحت کنند، اما وقتی که آفتاب نیمروز پدید آمد؛ حتی باد آن چنان گرم شد که به نظر می‌آمد از درون بخاری به بیرون می‌وزد، به هر حال ترجیح دادیم که از چادرها به کاروانسرا و اصطبل‌های آن که هوای قابل تحمل‌تر بود، پناه ببریم.

در نوزدهم ژوئیه با پیمودن پنج مایل به نزدیک شهر قم رسیدیم. داروغه در معیت پنجاه نفر سوار به پیشواز آمد و خوش آمد گفت همراه او چند رقاص بود که یکی از آنها بر چوب بلندی زیر بغل خود راه می رفت و تار سیدن به اقامتگاه جاوی ما می رقصیدند و با عملیات جالبی سرگرممان می کردند.

در میدان شهر طبالان، سرناچی ها و نی لیک نوازهای بسیاری مستقر شده بودند که موسیقی آنان دلنواز و شاد به گوش می خورد. تمام اهالی، شهر را آب پاشی کرده بودند تا از بلند شدن گرد و خاک جلوگیری شود هیچک از کوچه های این شهر و نیز قزوین سنگفرش نشده بود.

قم یک شهر باستانی، و بطلمیوس آنجارا گوریانا^۱ نامیده است. این شهر در قدیم بسیار بزرگ و گسترده بوده است و امروز نیز از باقی مانده چندین دیوار خراب می توان به این حقیقت پی برد.

قم نیز بر روی دشتی هموار قرار گرفته و در سوی راست آن رشته کوه الوند که خود در اقله سفیدش نشان می دهد، واقع شده است. از این کوه دورشته رودخانه سرچشمه می گیرد و در داخل شهر به یکدیگر متصل و جاری می شوند. در بهار سه سال پیش از این دورودخانه مزبور چنان از آب پر شدند که سیل ناشی از آن بیش از یک هزار خانه را از بین برده بود.

در شهر و بیرون آن باغات بسیاری دیده می شود که میوه های خوب از آنها به دست می آید، از آن جمله نوعی صیفی به بزرگی و گردی یک نارنج است که رنگ های زیبایی دارد. این میوه بسیار خوشبوست و از این جهت به آن شمامه^۲ می گویند، آنرا بدست می گیرند و می بویند، اما مزه خوبی برخلاف برخی از

Kum - ۱

Guriana - ۲

Schammame - ۳ - «نوعی از خر بزه، دستبوه هر چیز خوشبو که در دست گیرند و بویند...»

فرهنگ فارسی عمید - ۴.

صیفی‌ها که به شیرینی شکر هستند ندارد.

در این منطقه گونه‌ای غریب و نادر از خیار وجود دارد که درازای آن به سه ربع ساعد می‌رسد و قطور و کج و معوج است. از این رو به آن شون خیار^۱ یعنی کج می‌گویند. این خیار را در سر که می‌خوابانند (نه مانند ما که در نمک می‌خوابانیم) و خام آن را بانمک می‌خورند و باید گفت که مزه آن کاملاً غریب است.

غیر از این در حومه شهر کشتزارهای بسیار وجود دارد که در آن‌ها انواع غلات و نیز پنبه کشت می‌شود. مهم‌ترین صنایع دستی اینجا شمشیرسازی و سفالگری است. می‌گویند که بهترین تیغ در اینجا ساخته می‌شود که به بهای چهار تا بیست تالر می‌فروشند. فولادی را که برای تهیه تیغ به کار می‌برند از شهر نیریز^۲ که در مسافت چهار روز مسافت از اصفهان در پشت پشت^۳ واقع است می‌آورند؛ گویا در رشته کوه‌های دماوند^۴ معادن فولاد و آهن زیادی وجود داشته باشد.

از سفال انواع و اقسام ظروف تهیه می‌کنند. کوزه سنگی آب نیز می‌سازند که همراه با ظروف سفالین به تمام شهرهای کشور صادر می‌شود. می‌گویند که آب حتی در تابستان گرم چنانچه مدت کوتاهی در این کوزه بماند تازه و سرد می‌شود. ما در هیچ کجا دزد به اندازه مردم اینجا ندیدیم، زیرا آن‌ها نه تنها به محض رسیدن به مقم تفنگ‌های ما را که بر اسب بسته بودیم دزدیدند، بلکه در طول اقامت در محل استقرارمان نیز مقداری از ائانه و اموال ما را با نهن کردن به زیر بغلشان به سرقت بردند.

۱ - Schunchiar - شاید شونه خیار. باید همان خیار چنبر باشد - م.

۲ - Niris

۳ - Jescht - منظور شهر رشت است. و - آ. با توجه به اینکه نیریز در فارس است،

بنابر این رشت نمیتواند رشت باشد. مگر آنکه نیریز دیگری در آن زمان در حوالی رشت وجود داشته است - م.

۴ - Demawend

در این شهر بسیاری از همراهان عادی ما به سبب نوشیدن آب پس از خوردن زیاد صیفی شیرین و سایر میوه‌ها دچار بیماری اسهال خونی شدند و یکی از آن‌ها به نام ماتياس مانسون^۱ که بادیان‌ساز مابود از این مرض مرد و میان راه در کنار جاده دفن شد.

بیست و یکم ژوئیه هنگام غروب دوباره راه افتادیم و روز را در دهکده بزرگی که اکثر خانه‌های آن با طاق‌نما به یکدیگر متصل بود و بام‌های گنبدی داشت به استراحت پرداختیم.

بیست و سوم همین ماه راه پیمودیم تا به دهکده زیبائی رسیدیم. ضمن اقامت خوشی که در اینجاستیم، آذوقه بسیار خوبی را که از کاشان فرستاده بودند دریافت کردیم.

هنگام غروب که می‌خواستیم حرکت کنیم یکی از مترجمین فارسی ما بنام گرگوری^۲ که پیش از رسیدن به شهر سبا به علت نوشیدن زیاد شراب مست شده و از اسب افتاد. واستخوان سینه‌اش شکسته بود، در گذشت. از آنجا که این شخص روس به دنیا آمده ولی دین محمد(ص) را پذیرفته بود، جنازه او را همانجا گذاشتیم و از مسلمانان خواستیم که او را دفن کنند. در همان شب یکی از نوکران روسی ما نیز به سبب بیماری اسهال خونی در گذشت؛ به همین ترتیب سه روز بعد یک نفر دیگر از همین بیماری فوت کرد که روز بعد یعنی بیست و چهارم ژوئیه که به کاشان رسیدیم آن‌ها را در این شهر دفن کردند.

Mathias Manson — ۱

Gregori — ۲

فصل شانزدهم - ورود به کاشان، شرح ویژگی‌های این شهر و ادامهٔ مسافرت تا دار السلطنهٔ اصفهان^۱.

در روزیادشده به یک چهارم مایلی کاشان رسیدیم و از آنجا که کمی زود بود، لذا می‌بایست دو ساعت منتظر بمانیم تا داروغهٔ کاشان برای بردن ما به شهر از آنجا خارج شود. او با پنجاه نفر سوار در حالی که چندین رأس اسب خوش هیكل را با پوست‌های زیبای حیوانات بر پشت يدك^۲ می‌کشیدند به سوی ما آمدند. هنگام استقبال و خوش آمدگویی طبالان و نوبک لبک زن‌ها در برابرمان می‌نواختند. نرسیده به شهر دو گاو نر سیاه و جالب توجه هندی را که برگردنشان زنگوله‌ئی آویزان بود و با دسته‌های پرپرندگان آنان را زینت داده بودند، برای تماشا به نزدیک ما آوردند و در خانه‌های زیبا و خوش ساخت که اطاق‌های آنها به طرزی جالب آراسته شده بود جای گرفتیم.

شهر را بردار از ساخته‌اند و از خاور به مسافت بیش از نیم مایل به سوی باختر

۱- Kashan در متن کاشان

۲- Isfahan

۳- اسب‌های «يدك» در این گونه مراسم، اسب‌های تشریفاتی بوده‌اند - ۲

کشیده شده است. دور شهر را دیوار گلی دربر گرفته است. کاشان دارای دشتی هموار و خاکی حاصل خیز است. سمت راست در دور دست طارم^۴ یا الوند که در آنجا چنین نامیده می شود قرار دارد. در این قسمت شهر از دروازه به داخل، میدان اسب دوانی دراز و پهنی ساخته اند که بر آن تیرهای چوبی گوناگون به عنوان هدف و در میان میدان یک چوب بیرق بلند نصب کرده اند. در قسمت چپ میدان، باغ زیبای شاه دیده میشود که دو کاخ قشنگ در آن قرار دارد، یکی از آنها کنار خیابان و دیگری در میان باغ واقع شده است. کاخ اخیرالذکر بکھزار در دارد که البته پنجره ها نیز که از میان آن مانند دربه راهروها و سراسراها می توان رفت حساب شده است. از این درها همه جای کاخ دیده می شود، زیرا دره-طرف دیوارهای محوطه ها که قطرشان بیش از یک ساعد است دو در مقابل یکدیگر قرار گرفته است. شاه هر وقت که به کاشان می آید در این کاخ اقامت می کند.

کاشان یکی از پرجمعیت ترین و مهمترین شهرهای ایران از نظر بازرگانی است و به همین جهت علاوه بر تعداد زیادی خانه زیبا دارای کاروانسراهای باشکوه هم هست. بازار و میدان شهر که بسیار با اهمیت و زیباست دارای راهروها و حجره هایی با طاق ضربی است که بی نهایت عالی ساخته شده است، به طوری که نظیر آن را هرگز ندیدیم. در کنار اهالی بومی شهر اقوام و ملل دیگری نیز زندگی می کنند که از همه مهم تر هندی ها هستند که در محل های جداگانه به تجارت مشغولند، استادان صنایع دستی به ویژه ابریشم بافها و بافندگان پارچه های زربفت را در حجره های باز که می توان آن ها را هنگام بافندگی دید مشغول کارند.

کشاورزی و کشت درخت انگور، باغداری و غیره، نه تنها برای رفع نیاز بلکه برای بهتر ساختن زندگی انسان، با ایجاد فرآورده های متنوع در اینجا دیده می شود. من صحت ادعای کارت رایت^۲ انگلیسی را درباره این شهر تأیید میکنم

۱ - Taurum

۲ - Cartwright. «جان کارت رایت در سال ۱۶۰۴ میلادی (۱۰۱۲ ه.ق) برابر



که می نویسد:

«مردم کاشان فاقد چشمه‌های آب گوارا هستند و باید برای بدست آوردن آب مبادرت به کندن چاه‌های عمیق کنند» که در زمان اقامت مادر آنجا این کار به ندرت صورت می گرفت. مقداری آب نیز از طریق آب‌روهای^۱ زیرزمینی به شهر هدایت شده بود.

برخلاف آنچه که معروفست نظام حکومتی و اداری در کاشان آن‌چنان پیشرفته و مناسب نیست، به‌ویژه در مورد نوجوانان که اکثرآ به کار مشغولند و تن به تکدی و ولگردی نمی‌دهند. تعداد این نوجوانان که به کار کردن عادت دارند بیش از سایر شهرهای ایران است. مسئله نوجوانان ریشه در این امر دارد که مردان ایرانی زن‌باره هستند و بدین جهت کودکان بسیار به دنیا می‌آورند.

مبختی را که ارسطو دربارهٔ ویژگی‌های انسان نسبت به حیوانات دیگر پیش کشیده و می‌گوید که «انسان حیوانی اجتماعی است» درباره نوجوانان این شهر کاملاً صدق می‌کند، زیرا آنها ترجیح می‌دهند که در اجتماع زندگی کنند، در میدان شهر به گردش مشغول شوند و یا به دستفروشی اشتغال ورزند، تا اینکه در کار گاه‌ها به انجام کارهای سخت دست زنند، زیرا ایرانی‌ها برای این‌گونه کارها بردگان را به خدمت می‌گیرند. يك انسان معمولی در کاشان به خوردن غذای ساده

باشانزدهمین سال سلطنت شاه عباس کبیر به ایران آمد. این شخص که جهانگرد بود اکثر شهرهای مهم ایران را از جمله تبریز، قزوین، کاشان، اصفهان و شیراز را دیده و مشاهدات خود را به صورت سفرنامه‌ای بسیار مفصل و دقیق به رشته تحریر درآورده است. او نخستین مسافر انگلیسی است که اوضاع سیاسی و اجتماعی، ویژگی شهرها و امکانات داد و ستد در ایران را نوشته است.»

نقل با اندکی تحریف از کتاب «تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران»

نوشته آقای دکتر ابوالقاسم طاهری - م

۱ - منظور «قنات» است که یکی از شیوه‌های قدیمی آبرسانی و ویژه ایرانیانست - م

و ارزان قیمت عادت دارد که به آسانی از عهده تهیه پول آن برمی آید. این شیوه زندگی که قناعت اساس آن است، سبب گردیده که بین مردم غیر برده و آزاد این شهر، به طوری که خود اهالی کاشان نیز معترفند بیکار و واگرد بسیار دیده شود. آنچه کسه کارت رایت در مورد عقرب کاشان نوشته نیز درست است. هیچ شهری در تمام ایران به اندازه کاشان عقرب فراوان ندارد و از این رو است که ایرانی‌ها وقتی بد کسی را بخواهند به او می گویند:

«عقرب کاشان به دستت زند»^۱.

ماچند تا از این عقرب‌ها را در اقامتگاه خود دیدیم که مانند زغال سیاه، و چاق به اندازه يك انگشت بودند. نیش آن‌ها گویا زهر آگین باشد و شبیه خرچنگ هستند، با این تفاوت که فقط سری تورفته و بدنی باریک دارند. آن‌ها به سرعت حرکت می کنند و در این حالت، دم خود را بالا می گیرند. اکثر کاشانی‌ها رختخواب خود را بر زمین پهن نمی کنند، بلکه آن را روی چارپای^۲ می اندازند.

چارپای عبارتست از يك تخت با چهار پایه بلند، اهالی می گویند اگر غریبی به کاشان آمد و چندبار این جمله که «من غریبم»^۳ را بگوید، عقرب‌ها او را نمی گزند. من معتقدم که آن غریب ضمن گفتن این جمله حتماً به سبب وجود تعداد زیادی از این کژدم‌ها و ترس بیش از حد، مراقبت می کند، بنابراین اطمینان وی از نیش نخوردن از این جهت است، نه از گفتن جمله یاد شده. می گویند که از نیش عقرب تعداد کمی انسان کشته شده است. پادزهر سم کژدم، بستن فوری يك تکه مس بر جای نیش خوردگی است و به همین دلیل اهالی

6

۱ -- «Akraç/Kaschan be destet Senet»

۲ -- Tzappai

۳ -- Men Karibem

این شهر همواره با خود یک عدد سکه مسین که پول نام دارد همراه دارند. پس از آن بر روی زخم عسل و سرکه می گذارند و به این ترتیب نیش خورده را مداوا می کنند.

تنها کسی که بین اعضای هیئت مزدنیش عقرب را چشید من بودم. هنگام بازگشت از ایران در شماخی عقربی گلوی مرا در نقطه ای نزدیک حنجره گزید، سوزش این گزیدگی با مداوای پزشک هیئت فوراً برطرف شد. ولی سالها نیش عقرب را مانند سوزنی در گلو داشتم و مخصوصاً هنگام پائیز و معمولاً روز بیست و نهم سپتامبر این درد به تنم بازمی گشت. من خرافاتی نیستم و نمی خواهم بگویم که هنگام ورود خورشید در عقرب این سوزش به من عارض می شد.

از آنجا که معالجه عقرب زدگی نزد ایرانیان بسیار آسان است، کم اهمیت بودن آنرا با ضرب المثلی چنین نشان می دهند که «نیش عقرب چون عرعر خر بی اهمیت است.» (در ایران از این چارپا بسیار یافت می شود و مورد استفاده قرار می گیرد) همراهان ما نیز از این ضرب المثل لطیفه ای ساختند و به یکدیگر می گفتند:

«اگر کسی از ما را عقرب نیش زد، یکی از رفقا در صورت کمبود الاغ ایرانی باید عرعر کند»^۲.

بیرون شهر کاشان گونه ای از حشرات موزی وجود دارد که تقریباً شبیه عنکبوت است. درازای برخی از آنها به دو زول می رسد و بر بدنشان لکه ها و خطوطی دیده می شود. این جانور زیر بوته های کوتاه صحرائی لانه می کند. بوته مذکور شبیه افسنیتن، ولی با برگ های پهن و بوی تند است. گیاه یاد شده را ایرانی-

Pul - ۱

۲- مفهوم این لطیفه مربوط می شود به کوتاهی مأموران ایرانی در امر تهیه و در اختیار گذاردن الاغ برای بارکشی وسایل اعضای کمیته - ۴.

ها ترمنه^۱ و تركها يائوشان^۲ می نامند.

جانور مزبور انگورك^۳ نام دارد؛ چنانچه نیش این حیوان به بدن انسان فرو رود يك قطره مایع سمی به او تزریق می کند که درد شدیدی در پی دارد و فوراً بر معده، سر و سایر اعضا اثر می کند و انسان را به خواب عمیقی فرو می برد که نه با سیلی خوردن و نه با استفاده از سایر روش ها و وسایل به هوش نمی آید و تازمانی که زهر در بدن وجود دارد نمی توان از خواب بیدار شد و شعور طبیعی انسان نیز از فعالیت بازمی ماند.

بهترین وسیله برای مبارزه با زهر انگورك اینست که باید او را کشت و لاشه اش را در محل نیش زدگی بست تا زهر را به خود جذب کند و چنانچه عنكبوت مزبور در دسترس نباشد، کاشانی ها روش کسم نظیری برای معالجه شخص نیش خورده به کار می برند، به این ترتیب که او را به پشت می خوابانند و تا جایی که بتوانند در حلق او شیر شیرین می ریزند.

باید دانست که بیمار مدت زمان کمی می تواند شیر را در معده خود نگه دارد، سپس او را درون صندوقی که می توان درش را بست قرار می دهند و بعد صندوق را در چهار نقطه تقاطع اضلاع آن توسط چهار رشته ریسمان به جایی آویزان می کنند و صندوق را تا آنجا می چرخانند که ریسمان ها به هم دیگر پیچیده شود و صندوق از این طریق بالا رود، سپس صندوق را رها می کنند و به این ترتیب شروع به چرخیدن می کند تا به جای اول خود در پائین باز گردد، با این عمل بیمار دچار سرگیجه می شود و با استفراغ آنچه را که در معده دارد. از جمله قطعات تخرمه شده به رنگ سبز را تخلیه می کند. هنگام ادرار نیز ماده سفید رنگ سفتی همراه با درد و زخمی شدن

۱ - Tremne

۲ - Jauschan

۳ - Enkurek - «نوعی عنكبوت که شبیه دانه انگور است.» فرهنگ فارسی

مجرای ادرار دفع می‌شود.

بیمار با این شیوه معالجه می‌گردد، لکن تا چندسال بعد نیز در مواقع معین به سبب باقی بودن مقداری زهر در بدن احساس درد و تهوع می‌کند.

مایه‌شگفتی است که گوسفندان آنان همواره در جستجوی انگورک هستند و با اینکه آنرا می‌بلعند ولی هیچگونه زیان و آسیبی نمی‌بینند. از آنجا که انگورک فقط در دشت و صحرا لانه می‌گذارد و زندگی می‌کند، فقط کسانی که در بیرون شهر مشغول کارند و یا در آنجا می‌خواهند مورد تهدید گزش آن هستند نه افرادی که در شهر اقامت دارند. تنها کسانی در شهر ممکن است توسط این حیوان گزیده شوند که برای تأمین مواد سوختی و یا ساختن سقف و بام منزل خود از بوته‌های بیابان استفاده می‌کنند، زیرا همراه این بوته‌ها امکان دارد انگورک وارد محل زندگی آنان شود و به افراد منزل آسیب رساند، کما اینکه تا کنون نظیر این اتفاق بسیار دیده شده است.

در کاشان می‌بایست گرمای شدیدی را تحمل کنیم ولی با وجود این، حال بیماران روبه‌بهبودی رفت و توانستند دوباره بر اسب سوار شوند. روز بیست و هشتم ژوئیه مجدداً آماده سفر شدیم و همزمان با بسر آمدن ماه که در آن وقت قرص تمام بود شهر راترک گفتیم. در این شب شش مایل پیچیدیم تا به کاروانسرای خواجه کاظم^۱ رسیدیم، چون این کاروانسرا کمی کوچک و کثیف بود، لذا در باغ بزرگ و زیبائی که در کنار آن کاروانسرا قرار داشت جای گرفتیم و در سایه درختان بلند سرو و انار که از میان آنها نهری با آب زلال از پستی و بلندی جاری بود و آوای خوشی داشت مشغول استراحت شدیم.

بیست و هشتم همین ماه به شهر کوچک و لی زیبای نطنز^۲ رسیدیم و در

۱ - اصل : Chotza Kassim - شاید هم خواجه قاسم - م.

۲ - Natens

کاروانسرای^۱ بزرگی نرسیده به شهر اقامت گزیدیم. این منطقه به سبب وجود آب خوب دارای میوه و درختان انگور بسیارست. روبرو در سمت راست دو کوه بلند با قله‌ای تیز قرار داشت که بر فراز نله یکی از آنها برجی بارأس صاف و مسطح دیده می‌شد. چون خسته و کوفته بودیم، از کوه بالا رفتیم. آنچه را که در زیر می‌خوانید از دفتر خاطرات روزانه ماندلسلو^۲ بیرون آورده‌ام و باز گومی‌کنم:

«مقابل شهر کوچک و زیبای نطنز کوه سنگی نوک تیزی قرار دارد. چون بر فراز قله یکی از آنها برجی دیده می‌شد، من باد و نفر از نو کرانم با این تصور که در آنجا چیز مهمی ببینم، با وجود خطر از کوه بالا رفتم. من چیزی جز یک برج^۳ در آنجا ندیدم که باخشت پخته ساخته شده بود. قسمت پائین برج هشت گوش بود که در بالا مدور شده و سقف آن را کاشی آبی رنگ پوشانده بود و انسان می‌توانست از آن بالا رود. این برج در قسمت پائین دارای هشت قدم قطر بود و به سبب داشتن تعداد زیادی در و پنجره از بیرون، درون آن دیده می‌شد. بر فراز کوه غیر از این ساختمان چند نوع درخت وجود داشت که من آنها را نمی‌شناختم.

از هیچ چیز تعجب نکردم جز زحمتی که برای حمل خشت پخته از پائین به بالای این کوه سنگی دورتادور صاف و صعب‌العبور متحمل شده بودند. من سه

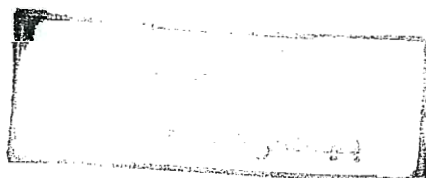
۱- کتاب «کاروانسراهای ایران و ساختمان‌های کوچک میان راه‌ها» صفحه ۱۳۰:
«التاریوس در این کاروانسرا (کاروانسرای نطنز) در ماه ژوئیه ۱۶۳۷ اقامت کرده است. در بالای سر در و رودی کتیبه زیبایی وجود دارد. متأسفانه این کاروانسرا اکنون به صورت قلعه‌ای برای استفاده روستائیان درآمده و بنابراین احتیاج آنان در برابر این کتیبه تیغه کشیده‌اند. بهر حال این کاروانسرا در زمان شاه عباس اول یا در زمان شاه صفی برپا شده است و در عهد پادشاه اخیر التاریوس در آن اقامت کرده است» - ۲.

۲- Mandelslo - در پانویس‌های پیشین این شخص به خواننده معرفی شده است - ۳.

۳- کتاب فوق‌الذکر، همان صفحه:

«شاه عباس برای قلعه» منظور کاروانسرای یاد شده است - ۴) برجی برپا کرد (این

برج هنوز برپاست) - ۴.



ساعت فقط برای بالا رفتن صرف کردم و از محلی دیگر که آنجا نیز خالی از خطر نبود پائین آمدم».

روز دوم اوت هنگام بر آمدن ماه دومایل دیگر پیش رفتیم تا به اقامتگاه^۱ شاهی واقع در يك باغ زیبارسیدیم. در پائین از میان کاخ نهری می گذشت که عمیق بود و کف آن را با سنگ های مکعب فرش کرده بودند و بایستی انسان از طریق پله خود را به آب نهر می رساند. این جا آخرین اقامتگاه شبانه ما در سفر به اصفهان بود.

۱- کتاب کاروانسراهای ایران و ساختمان های میان راهها صفحه ۱۳۰ :

«میدانیم که ناحیه نطنز مورد علاقه شاه عباس بود و در آنجا دو کاخ اختصاصی در باغ های سرسبز برپا نمود که اکنون وجود ندارند. بنا بر این می توانیم تصور کنیم که کاروانسرا نیز در همان زمان ساخته شده است.» - ۴.



فصل هفدهم - ورود به دارالسلطنه اصفهان و نزاع خونین با هندیان

روز سوم اوت سال ۱۶۳۷ (۱۰۵۸ ه.ق) سرانجام به یاری خداوند به هدف مسافر تمان که آرزوی آنرا داشتیم رسیدیم و وارد دارالسلطنه اصفهان شدیم. چند رأس اسب برای سواره رسیدن به داخل شهر برای ما فرستاده بودند، چند تن تیرانداز در معیت یکی از اعظام و خدمه شاه بنام عیسی خان بك^۱ و دو یست نفر سوار به استقبال ما آمدند و دوستانه خوش آمد گفتند. همراه او دو نفر از بزرگان و سرشناسان آرامنه به نام های سفر از بك^۲ و برادرش الیاس بك^۳، که نفر مسن تر، رهبر و فرمانده تمام بزرگان آرامنه بود، نیز آمده بودند. ما همراه این افراد به سوی شهر رانندیم. به سبب وجود گرد و خاک بسیار انسان قادر نبود شش قدمی خود و همینطور توده مردم و سوارانی را که جمع شده بودند ببینند. از میان کوچه ها و خیابان های بسیار شهر که

۱ - Isakhanbak - این شخص باید همان «عیسی خان قورچی» باشد. به صفحات

۱۱۹۳ کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی ایران رجوع فرمائید - م

۲ - Sefrasbek

۳ - Eliasbek - نویسنده اشاره نکرده که کدام يك از این دو برادر مسن تر است - م

مردم برای دیدن ما اکثراً بر بام خانه‌ها جمع شده بودند گذشتیم، مارا از برابر کاخ سلطنتی واقع در میدان شهر گذرانند و به محله جلفا^۱ که آرامنه^۲ و رومنند در آنجا سکونت دارند بردند و اسکان دادند. هنوز کاملاً جا به جا نشده بودیم که مهماندار ویژه فرستاده شده از سوی شاه با پیام خوش آمد وی رسید. در اطاق مخصوص سفر چندین سفره ابریشمین قشنگ پهن کردند و بروی آن مربای هندوانه، لیمو ترش، به، گلابی و چند نوع شیرینی ناشناخته و نیز میوه‌های تازه که در سی و یک ظرف طلا جا داده بودند چیدند. پس از ساعتی، خدمه دیگری آمدند و دوباره سفره‌هایی دیگر آماده کردند و بر آن غذاهائی از قبیل برنج‌های مختلف رنگارنگ و دم کشیده، گوشت گوسفند پخته و کباب شده، مرغ، ماهی، تخم مرغ و نان‌های بسیار و گوناگون گذاشتند. این غذاها درون ظرف‌های بزرگ گران وزن و زرین که تعداد آن‌ها به پنجاه عدد می‌رسید جای گرفته بود ولی ظرف‌های کوچک و بشقاب همراه آن نکرده بودند.

پس از صرف غذا نماینده حکومت هلند بنام نیکلاس یا کوب اورشی^۳ (این شخص بعدها فرمانده قلاع و استحکامات سیلان^۴ شد) که در اصفهان اقامت داشت، بیکمی نزد ما فرستاده بود تا بگوید که مایل است به ملاقات آقایان سفرای بیاید و ضمن نوشیدن شراب با آنان، خیر مقدم بگوید. با اینکه سفرای عذر آوردند و گفتند که چون اثاثه خود را باز نکرده‌اند، ترجیح می‌دهند که این ملاقات روز دیگر انجام گیرد، لکن او با خوشنونت وارد شد، گستاخانه شروع به صحبت کرد و گفت که از طرف دولت متبوع خود دستور دارد در کار و وظایف ما مداخله و نظارت کند و گرچه خود را دوست ما می‌داند ولی مأموریت مارا خلاف مصالح خود می‌داند و میل زیادی

۱ - Tjolfa

۲ - Nicolas Jakob, Overschi

۳ - Seilan

نیز به نوشیدن شراب^۱ دارد. علیرغم تمام جسارت و گستاخی، که وی هنگام صحبت از خود نشان داد به اتفاق همراهانش و به ترتیب مقام و منصبی که داشتند مورد پذیرایی قرار گرفتند و مرخص شدند.

اندکی بعد بین همراهان ما و چند نفر هندی نزاعی در گرفت که منجر به خونریزی شد. جریان از این قرار بود که ما در برابر خود سفیر هندوستان را به اتفاق گروهی متشکل از سیصد نفر که اکثر آنها از بک^۲ که افرادی دلیر و جسور بودند دیدیم. هنگامی که یکی از آنها مقابل اقامتگاه سفرا ایستاده و مشغول مشاهده چگونگی پیاده شدن بار و بسته ما از پشت چارپایان و انتقال آنها به درون اقامتگاه بود، یکی از زیردستان مهماندار ما بنام ولی خان^۳ که جوان تنومند و باشهامتی بود به مستخدم سفیر هندوستان می گوید که او نیز در جابجا کردن بار و اثاثه به دیگران کمک کند، اما هندی مزبور (او از مستخدمین صاحب عنوان و مهم فرستاده هندی بود) پاسخی همراه با توهین و دشنام می دهد و ولیخان هم با چوبدستی محکم به سراو می کوبد. جوان هندی به سوی یاران خود که نه چندان دور از معرکه زیر درختها نشسته بودند میرود و موضوع را با آنها در میان می گذارد. تعدادی از همراهان سفیر هند به طرف ولی خان حمله کردند و پس از آنکه وی را به زمین کوبیدند با سنگ هائی

۱- نفوذ دولت هلند در ایران بیش از سایر دولت های اروپائی بود و هلندی ها انحصار تجارت ابریشم را در آن زمان به دست داشتند و مایل نبودند رقیب دیگری را بر سر راه خود ببینند. بدرقتاری نماینده حکومت هلند با سفرای آلمانی که نویسنده در بالا اشاره کرده، ناشی از همین موضوع است. هلندی مزبور میخواست در بدو ورود از هیئت آلمانی زهرچشم بگیرد احتمال دارد که نزاع هندیان با آلمانی ها نیز زیر سر او باشد. برای آگاهی بیشتر در مورد رقابت های بازرگانی آن زمان به کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی صفحات ۱۱۶ تا ۱۲۶ رجوع فرمائید. - م

۲- Usbek

۳- Wellichan

که از خیابان برداشته بودند ضرباتی به او وارد کردند که منجر به ایجاد چند شکاف در سر او شد. وقتی که همراهان ما فریاد استمداد و لیخان را شنیدند برای دفاع از او وارد معرکه شدند. فرمانده نظامی هیئت با پنج نفر از سربازان و خدمه خود و مردم دیگر به سوی لیخان دویدند و با هندی‌ها که سی نفر بودند درگیر شدند و آنان را به عقب راندند. چند نفر از ایشان را زخمی کردند و یکی از آنان را تا پای مرگ کتک زدند. هندی‌ها با شمشیر، خنجر و سنگ از خود دفاع می‌کردند و چند تن از افراد ما را نیز آسیب رساندند، بالاخره تعدادی از هندی‌ها به سبب نداشتن سلاح از پیاده‌رو فرار کردند. افراد ما شمشیری زیبا و خنجری که به آن کیسه کوچک پول آویزان بود به عنوان غنیمت از هندی‌ها گرفتند و با خوشحالی بازگشتند و غنیمت را به دیگران نشان دادند که همین امر سبب به وجود آمدن فاجعه دیگری شد، زیرا هندیان می‌خواستند زیان توهمی را که متحمل شده بودند در موقع مناسب جبران کنند و خون را با خون بشویند. سروصدا همینجا خوابید تا روز سوم:

سفر اوقتی دریافتند که به سبب دور بودن اقامتگاه‌ها (مادر چند کوه و خیابان، اینجا و آنجا به طرزی پراکنده اقامت داشتیم) مستخدمین ما نمی‌توانند آن‌طور که باید و شاید به ما برسند، لذا بهتر دیدند که یک اقامتگاه بسیار بزرگ در شهر فراهم کنند و همگی در آنجا مستقر شوند.

روز هفتم اوت تغییر محل اقامت انجام شد و بخشی از بار و اثاثه بر پشت شترها قرار گرفت و همراه چند تن ملوان و یک نفر از افراد زیر دست فرمانده نظامی جلو تر حرکت کرد. این شخص کمی آهسته و پشت شترها اسب می‌راند، ربع مایل مانده به شهر چند نفر هندی که زیر چادری دراز کشیده و مراقب اسب ارباب خود بودند راه را بر او گرفتند و چون هنگام زد و خورد چند روز پیش او را دیده بودند بر سرش ریختند و گرچه با اسلحه کمری و خنجر به گفته دیگران مردانه از خود دفاع کرده بود، لکن چنان هدف تیر و تفنگ هندی‌ها قرار گرفته بود که آن‌ا جان سپرد، سر او را از بدن جدا کردند و کله‌اش را در هوا برای دیدن دیگران چرخاندند.

در بیان این ماجرا چه چیزهایی گفته شده معلوم نیست، فقط می دانیم که بدن او را به پای اسب بستند و اسب را می کردند. پترولتر که انسانی نجیب و آرام بود، این چنین توسط هندیان جنایتکار به پایان زندگی خود رسید و بدون شك باقی مانده جنازه او طعمه سگ های وحشی و گرسنه شده است.

وقتی که خبر این جنایت به ما رسید، دریافتیم که باید از اقامتگاه خود دژی مستحکم بسازیم و بیشتر هشیار باشیم. برای اینکه احتیاط بیشتری انجام دهیم تصمیم گرفتیم که همگی در حیات اقامتگاه سفرا گرد آئیم. مأمور سفرا نتوانست به تندی نزد ما بیاید، زیرا خیابانی که اقامتگاه فرستادگان در آن قرار داشت توسط هندی ها چنان محاصره شده بود و پیوسته تیراندازی می شد که هیچکس بدون مواجهه با خطر قادر به نزدیک شدن نبود و چون به طور پراکنده از یکدیگر قراردادشیم، بین بیم و امید به سر می بردیم و تصمیم گرفتیم چند تن نزد سفرا بروند.

اقامتگاه فرستادگان در کوه تنگی قرار داشت، از این کوه گذشتیم و چند نفر از ما توانستند از گوشه ای خود را به درون منزل سفرا برسانند، ولی چند تن از آنها به طرز مرگباری آسیب دیدند. من نیز همین که خواستم به طرف در منزل ببرم از کنار صورت تیری صغیر زنان گذشت و به دیوار فرورفت. تیر آنها از نی باریک و به سبک هندی دارای پیکانی آهنین و دو شاخه، خوش دست و نافذ بود. غیر از این سلاح، تفنگ لوله دراز ایرانی داشتند که می توانستند با آن گلوله های کوچک را دقیقاً و به طور مطمئن به هدف بنشانند. وقتی که مجبور شدیم در این جنگ پیش بینی نشده شرکت کنیم، چند نفر از افسران با سربازان و تعدادی از همراهان دیگر ما به منظور دفاع پشت در و پنجره ها سنگر گرفتند و با تفنگ شروع به تیراندازی به طرف هندی ها کردند، حتی باتوپ نیز یک گلوله سنگی به سوی آنها انداختند. اینجا برتری با هندیان بود، زیرا پشت دیواری که باغ را محصور کرده بود سنگر گرفته و سوراخ هایی برای تیراندازی در آن ایجاد کرده بودند و ما نمی توانستیم به سادگی آنها را

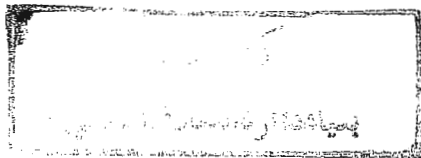
هدف قرار دهیم. همزمان ما که از دیوار به عنوان سنگر استفاده نکرده و تنها و پراکنده ایستاده بودند، در نظر داشتند از چمدان‌ها، صندوق‌ها و سایر ائانه که هنوز در برابر منزل افتاده بود نیز سنگر بسازند. در اثنای که افسران دستور دادند افراد مزبور فعالیت خود را متوقف سازند و برای حفظ جان خود بیشتر بکوشند، یکی پس از دیگری به زمین افتادند. ابتدا کلاوس کلاوزن^۱ که شغل اصلی وی پلیس ولی در هیئت کار او ملوانی بود، هنگام آماده کردن گلوله سنگی توپ تیری از پیشانی اش گذشت. گروه‌بان مورهای^۲ دست به کار قهرمانانه‌ای زد، او پس از مرگ همکارانش و نیز کینه‌ای که نسبت به جسارت دشمن در درونش راه یافته، چنان تحریک شده بود که تفنگ سر بازی را که پیش پایش افتاده بود برداشت و به سوی چند تن از هندیها که به سبب فراوانی تعدادشان همگی در پشت دیوار سنگر نگرفته و پراکنده بودند، شلیک کرد و آن‌ها را هدف قرار داد، اما وقتی که می‌خواست تفنگ را دوباره پر و آماده شلیک کند، پیکانی بر سینه اش نشست که فوراً آن را از جای در آورد و به کناری انداخت و همان لحظه ماشه را کشید و سپس بر زمین افتاد.

ارامنه مسیحی که از پنجره‌ها و پشت بام‌های روبرو شاهد این درگیری بودند اشکشان کمتر از خون ما جاری نبود. از آنجا که تیر و گلوله مانند تگرگ به زمین فرو می‌ریخت و می‌دیدیم که در برابر نیروی هندیان کاری از پیش نخواهیم برد و بیش از این نباید افراد خود را قربانی کنیم، پس به هندی‌ها گفتیم که وارد حیاط شوند و خود درو پنجره‌ها را قفل کردیم. هندیان بر سر ائانه و بارهای ما ریختند و شروع به غارت آنچه که بود کردند. ضرر این چپاول مانند دیگران به من نیز رسید و آنچه که به تن و با خود داشتم برایم باقی ماند.

دشمنان ما که هنوز از غارت و دزدی آشکار سیر نشده بودند، به یک خانه اعیانی که نزدیک اقامتگاه سفر اقرار داشت ریختند و دست صاحب‌خانه را که از ورود آن‌ها

۱ - Claus Clausen

۲ - Sergant Morrhoi



جلوگیری می کرد قطع کردند، اورا بر زمین انداختند و به پشت بام یعنی جائی که حیاط خانه سفراء را به خوبی می توانستند زیر آتش بگیرند رفتند. در حیاط کسی نبود. چند نفر از مانیز پشت بام ها پناه بردند و با برتری کم و بیشی که داشتند توانستند چند نفر از هندوان را هدف قرار دهند. تیری که از سلاح کمبری ماندلسلو خارج شد، فرمانده مهم و دوست نزدیک سفیر هندرا به زمین انداخت. توده ای بزرگ از آنان بالاخره با فشار وارد حیاط شدند و شروع به خرد کردن آنچه که دم دستشان می رسید کردند. آن ها تشنه خون ما بودند و کوشش داشتند که خون همه ما را بریزند. سفرا که خطر بزرگی را در برابر خود دیدند ترجیح دادند که فرار کنند، بنابراین دیوار اطاق خود را که به خانه همسایه متصل بود خراب کردند. ارامنه به آن ها کمک کردند و حتی نردبانی نیز تهیه دیدند و به دیوار مشترک حیاط و کلیسای جنب منزل قرار دادند تا هنگام خطر جدی سفرا و دیگران بتوانند از آن بالا روند و به محل امنی در کلیسا وارد شوند. ارامنه در هنگام نیاز و خطر افرادی وفادار و خدمتگزار بودند. وقتی که دیوار را سوراخ کردیم به باغ زیبا و قشنگی پانهادیم، ولی از دیدن این باغ احساس خوشی به ما دست نداد، زیرا یکی از افراد ما از فراز برج طلائی هدف قرار گرفت و کشته شد. همان موقع که با نگرانی در باغ ایستاده بودیم و نمی دانستیم که فرجام کار چه خواهد شد، افسر عالی رتبه ای که از طرف شاه فرستاده شده بود رسید و آرامش را برقرار کرد.

سروصدائی که ناشی از این زد و خورد بلند شده بود و نیز روال ماجرا، شایعات گوناگونی را در شهر پراکنده و سبب شده بود اهالی که تاکنون چنین شورش و غوغائی را ندیده و نشنیده بودند دچار اضطراب و هراس شوند و شهر به جنبش در آید شاه ابتدا توسط فرمانده نظامی از هندی ها خواسته بود که رعایت نظم و آرامش را بکنند، ولی وقتی که نه هندوان و نه سفرای مسا به خواسته افسر ایرانی اعتناء نکردند، شاه دوباره چند صد نفر سوار مجهز و مسلح را به کمک او فرستاد که در جریان زد و خورد مداخله و آرامش را برقرار کنند. همراه این سربازان، جمعیت نیمی از

شهر نیز به راه افتاده بودند. هنگامی که هندی‌ها توده مردم را دیدند که مانند رودخانه‌ای
خروشان در حرکتند و به سوی ما می‌آیند، از وجود گرد و غبار استفاده کردند و محل
حادثه را ترك گفتند.

بعد از گذشت ماجرا به ما گزارش دادند؛ زمانی که شاه از این زد و خورد
خونین آگاه شده بود از سفیر هند خواسته بود که به نزاع خاتمه دهد و آرامش را
دوباره برقرار سازد، ولی سفیر هندوستان از این کار سر باز زده بود. شاه که به‌وی
مشكوك شده بود، دستور داد که سر او را برایش بیاورند، اما صدر اعظم او را از این
کار باز داشته بود (زیرا هر دو سفیر مهمانان شاه بودند و صدر اعظم در نظر داشت
مجازات مناسب‌تری اعمال کند)

فصل هیجدهم - چگونه در شهر اصفهان بدسر بردیم و شرحی درباره سفیر هندوستان.

پس از آنکه ماجرای زد و خورد به پایان رسید و توانستیم بدون خطر رفت و آمد کنیم، از وسایل خود چیزی جز چمدانهای خرد شده و ژامبون، کالباس و زبان دود زده که از بکهای پیرو حضرت محمد (ص) آنها را ناپاک می دانستند نیاقتیم.

خساراتی که از این رهگذر به ما رسیده بود حدود چهار هزار تالر تخمین زده شد. شاه خواسته بود که این زیان دقیقاً حساب شود، با این پیشنهاد که آنرا جبران کند و مبلغ مورد نظر را به ما باز گرداند، ولی به سبب دلایل مشخص و عملی که ما بدان واقف بودیم جبران خسارت انجام نشد.

در جریان زد و خورد که افراد ما به مدت چهار ساعت دفاع می کردند، پنج نفر در جا کشته و ده نفر زخمی شده بودند که بعداً چندتن از آنان نفر فوت کردند. برابر گزارش ایرانیها بیست و چهار نفر از هندیان کشته و بیش از این تعداد مجروح شده بودند.

این بزرگترین فاجعهائی بود که ما در تمام مدت مسافرت خود داشتیم. در

طول سفر بارها با خطراتی مواجه شده و از میان جرامیان بدون اینکه زیانی به ما وارد شده باشد گذشته بودیم، اما در پایتخت شاه که باید از امنیت کامل برخوردار باشد، بزرگترین زیان را چه از نظر نفقات و چه از نظر مادی متحمل گشتیم.

پس از این واقعه به سفیر هندوستان دستور خروج دادند و می‌بایست ظرف چند روز ایران را ترک گوید. این فرستاده یک میرزا یا شاهزاده هندی بود که از طرف پادشاه هند که او را مغول بزرگ^۱ می‌نامیدند اعزام شده بود.

سفیر مذکور در شکوه فراوان زندگی می‌کرد و معمولاً با تخت روان هندی که در آن انسان بهتر می‌تواند بلند ناینگه بنشیند، به این طرف و آن طرف می‌رفت. این تخت روان که از میله‌های بلند پرپیچ و خم آهنین ساخته شده بود توسط چند برده حمل می‌شد. او سه سال تمام پس از باریافتن به حضور شاه در اصفهان اقامت داشت و باشکوه و جلال از او پذیرائی کرده بودند. کمی پیش از رسیدن ما به اصفهان شاه سه هزار تومان برای او فرستاده بود، زیرا بر اساس ادعای شخص سفیر هند این مبلغ را خرج کرده بود. او قبل از حرکت به هندوستان چند رأس از بهترین اسب‌های ایرانی را خریده (زیرا گویا در هندوستان اسب خوب یافت نمی‌شود) و جلوتر از خود به هند فرستاده بود. ایرانی‌ها که این موضوع را می‌دانستند به حاکم هرات^۲ (مهم‌ترین راه به هندوستان) یعنی حسن خان^۳ مخفیانه اطلاع داده بودند که نباید اجازه دهد حتی یک رأس اسب از آنجا عبور کند و چنین هم شد. سفیر هند با توجه به حقوق و امتیازات سفرا و نیز اجازه شاه که از خرید اسب جلوگیری نکرده بود، به حسن خان اعتراض و وی را تهدید کرده بود که مورد مؤاخذه شاه قرار خواهد گرفت، ولی حسن خان در پاسخ گفته بود که این کار تجارت است و ربطی

۱ - Grosser Mogul

۲ - Herat

۳ - Hassan khan - این شخص باید «حسن خان شاملو» باشد. به صفحات ۷۵

تا ۸۰ کتاب «اسناد و مکاتبات سیاسی ایران» رجوع فرمائید - م.

به حقوق و امتیازات ویژه سفرای خارجی ندارد و اینکمه شاه اجازه داده است
نقشی بازی نمی کند، زیرا درهرات شاه اوست و باید مردم این سرزمین تحت فرمان
وی باشند و به همین جهت نمی تواند اجازه دهد که از این محل وسائلی خارج شود
که امکان دارد در آینده علیه کشور او بکاررود، لذا توجهی به کم لطفی شاه ندارد
و فقط اسب عطیه شاهانه را اجازه عبور می دهد. سفیرهند مجبور شده بود اسب
های خریداری شده را دوباره بفروشد.

هندی ها طبیعتاً مردمی خونگرم و معاشرتی هستند، با آنها می توان حتی
دوستی و آمیزش کرد ولی اگر انسان به سببی آنان را خشمگین کند، خشمشان جز
باخون فرو نمی نشیند. این موضوع را نه تنها از دیگران شنیدیم، بلکه مثال خود ما
و آسیب و زیانی که به ما رساندند مؤید این ادعاست.

وقتی که روز دیگر یعنی هشتم اوت پس از آن در گیری به اقامتگاه جدید
رفتیم به تمام هندی ها چه بازرگان و افراد معمولی که تعدادشان در اصفهان دوازده
هزار نفر بود و چه عوامل سفیرهندوستان ابلاغ شده بود که چنانچه در کوچه و
خیابان بر سر راه ما آشکار شوند سر خود را از دست خواهند داد. با توجه به این
موضوع همراه يك کاروان از افراد مسلح و مجهز به شهر رفتیم.

اقامتگاه جدیدسفر بسیار وسیع و گسترده بود. جنب چهار حیاط بامساحت
های مختلف اطاق های زیاد و خوش ساختی وجود داشت که همگی می توانستیم
آنجا زندگی کنیم، يك نهر آب به پهنای بیست و پنج پا که دو طرف آن را درختان
بلند چنار و درخت های کوتاه دیگر فرا گرفته و گردشگاه زیبایی را به وجود آورده
بود، از میان دو حیاط با چند خانه و اطاق قشنگ و نیز ساختمان اصای، جریان
داشت. در وسط ساختمانی که سفر آنجا اقامت داشتند يك تالار هشت گوش بزرگ
بادیوارهای بلند وجود داشت. میان این محوطه حوضی که آن نیز هشت ضاعی بود
و از سنگ های مکعب ساخته بودند وجود داشت که انسان در وقت مایل بود می-
توانست جوئی را از نهر منشعب و آب آن را به این حوض هدایت کند. در تمام

اطراف تالار درهائی بود که به اطاق‌های جنب آن باز می‌شد. در طبقه بالا نیز دور تادور، اطاق‌هائی بود که پنجره‌های آن حکم در را داشت و به راهروها و برخی از آنها به حیاط و بعضی رو به تالار باز می‌شد، به طوری که انسان از تمام اطاق‌ها کل ساختمان و تالار را می‌توانست ببیند. دیوارها حالتی ویژه داشتند، پائین تالار بر دیوارها نقوش برجسته طلاکاری از گل و پرندگان انداخته بودند که بیشتر دارای ارزش مادی بود تا جنبه هنری.

از آنجا که هندیان ما را تهدید به قتل و نابودی کرده بودند، بنا بر پیشنهاد ایرانیان کلیه نقاط اقامتگاه را که آسیب‌پذیر بود در چند جا محکم و چند جای دیگر را سنگ‌چین کردیم و در آنجا به طور دائم نگهبان گماردیم تا اینکه سفیر هند از اصفهان خارج شد.

بنا به فرمان شاه تا زمانی که در اصفهان بودیم روزانه شانزده رأس گوسفند، یکصد مرغ، دویست باتمن شراب و در کنار این هامیوه و ادویه برایمان می‌فرستادند، به طوری که آشپزخانه و زیر زمین اقامتگاه ما چنان پر از آذوقه شده بود که قادر نبودیم تمام آنرا به مصرف برسانیم، لذا بنا به دستور قبایلی یکی از بزرگان (منظور یکی از بزرگان هامبورگ^۱ است) مواد خوراکی مزبور را در محلات فقیرنشین ارمنی بین اهالی بخش می‌کردیم و این کارگاهی اوقات تا آنجا انجام می‌شد که افراد کمیته فقط يك وعده از این غذاها را می‌خوردند. این حقیقتی بود که باید گفته می‌شد.

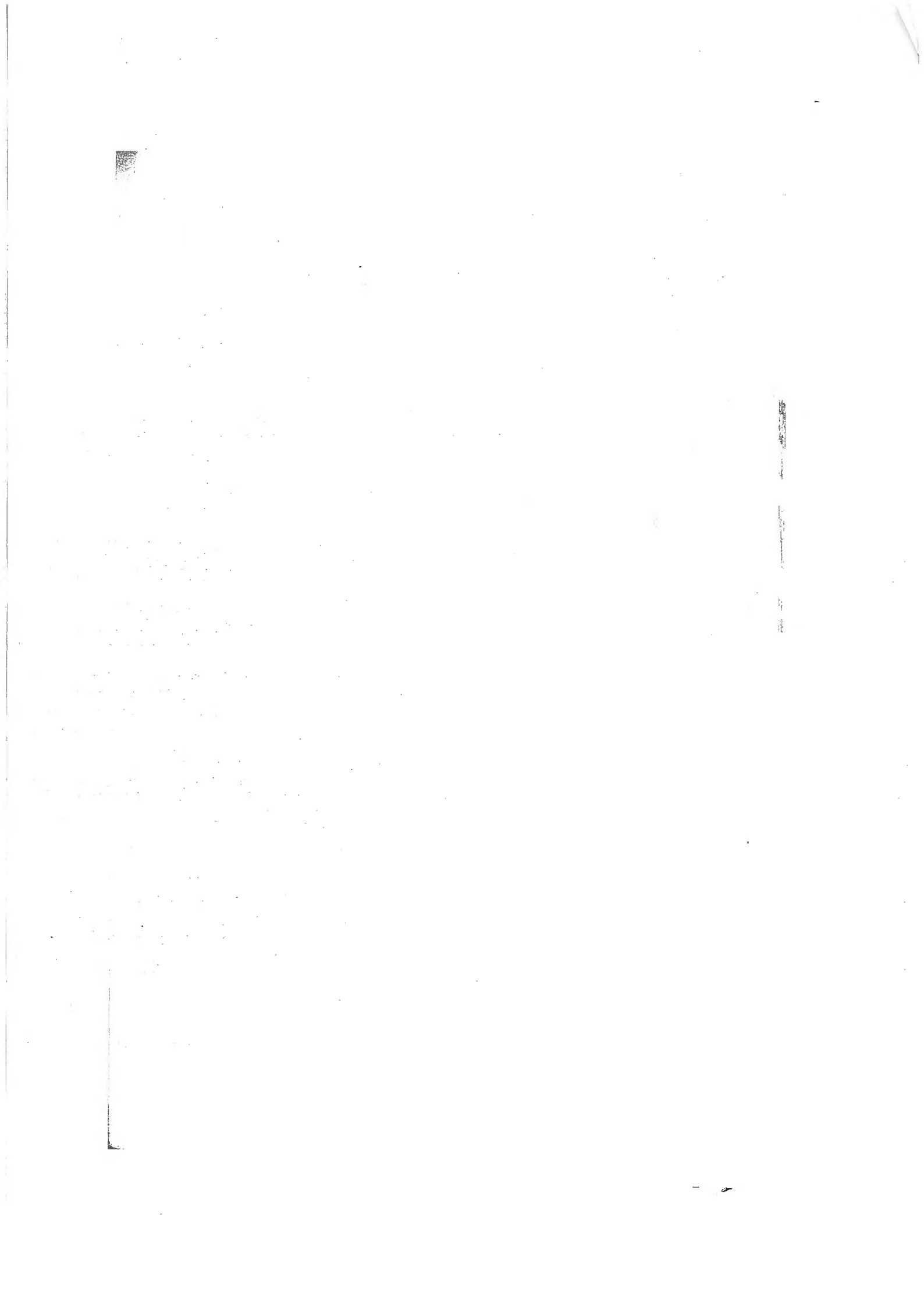
در این روز چندتن دیگر از افراد ما که در جریان زدو خورد با هندیان شرکت

۱- نویسنده معلوم نیست که چرا این شخصیت را معرفی نکرده است. ضمناً شاید مرحمت آنان به دارا منته از این جهت باشد که در آن زمان تجارت و معاملات ایریسم عمدتاً در دست تجار ارمنی بود و مخصوصاً شاه عباس کبیر در این زمینه آن‌ها را حمایت می‌کرده است. لذا هیئت المانی از این جهت و برای کسب امتیاز از آنان احتمالاً مسیحیان ارمنی را این چنین مورد لطف قرار می‌دادند - م.

داشتند و مجروح شده بودند فوت کردند، از آن جمله یکی از نگهبانان مخصوص سفرا بود که گلوله زهر آگینی به زانوی او فرورفته و موجب مرگ او شده بود. غیر از او روز پانزدهم همین ماه نیکلاوس گوشگه^۱ مسئول تدارکات و اسکان ما از اهالی اشتاپل هولم^۲ فوت کرد. او انسانی سرزنده و دلیر بود که در هنگام مسافرت چند هفته دچار تب شده بود و هنگامی که به زحمت تب او برطرف شد اسهال خونی به هلاکتش رساند و در عبادتگاه آرامنه جلفا در کنار سایر افراد ما دفن گردید.

۱ - Nikolaus Goschge

۲ - Stapelholm



فصل نوزدهم - بارعام شاه و تقدیم هدایا و پیشکش به او.

روز شانزدهم اوت شاه فرستادگان شاهزاده نشین هلستاین را به بار حضور و صرف نهار خواند. برای کسانی که بایستی در صنف مقدم حرکت کنند، چهل رأس اسب تشریفاتی زیبا و تمیز فرستاده بودند که چند رأس از آنها دهنه و یراقشان با زر ناب طلا کوب شده بود، بر این چند رأس اسب سفرا و افراد طراز اول کمیته سوار شدند و دیگران با ترتیب مرسوم به دنبال آنها راه افتادند.

پس از آنکه ساعت دست ساز و گران بهائی که قرار بود به شاه ایران تقدیم شود به علت شکستن کشتی در دریای بالتیک از بین رفته بود، پیشکش ها و هدایای زیر تقدیم شد:

- ۱- دو خفتان عالی کاردست که در آن طلا به کار رفته بود، یکی کامل و دیگری نیم تنه که توسط سه نفر جلوتر از تمام هدایا حمل می شد.
- ۲- چهل قبضه تپانچه با جلد و کمر بند که به طرزی عالی آنها را آراسته بودند، همراه با سایر متعلقات آن، به وسیله چهل نفر حمل می شد.
- ۳- دو قبضه شمشیر که نیام آنها با عقیق و کهر با (این دو جواهر نزد ایرانیان بسیار مهم و گران بهاست) به شیوهئی هنرمندانه بر روی زمینه طلا کار شده بود، همراه با روپوش اعلا که توسط چهار نفر حمل می شد.

۴- چهار قبضه شمشیر دیگر با غلاف نقره‌ای که روی آن را طلا کشیده و با کهر با کار کرده بودند، بدون روپوش به وسیله چهار نفر حمل می‌شد.

۵- دو عدد عصا که روی آن را با کهر با زینت داده و هنرمندانه ساخته بودند، همراه با روپوش زیبا که به وسیله چهار نفر حمل می‌شد.

۶- دو عدد چراغ زیبا از کهر با که به وسیله چهار نفر حمل می‌شد.

۷- دو عدد صندوقچه زیبا از کهر بای سفید و زرد رنگ که به وسیله دو نفر حمل می‌شد.

۸- یک دو لایحه گران بها با داروهای شیمیائی که جعبه‌های دوا در داخل آن اکثرآ از طلا و قسمت بالای آن‌ها را با سنگ‌های قیمتی زینت داده بودند. بدنه دو لایحه از چوب آبنوس بود که روی آن را نقره و طلا کوب کرده بودند و بر پایه‌های محکم نقره‌ای استوار بود و توسط چهار نفر حمل می‌شد.

پیشکش‌های یاد شده وسیله‌مأموران مسئول ایرانی جلوتر حمل شد و با اینکه از قبل ترتیب حرکت آنان مشخص شده بود، اما هنگام راه رفتن نظم را بهم زدند و بین یکدیگر می‌لویدند. به‌طور کلی ایرانیان در مراسم عمومی نظم و ترتیب را رعایت نمی‌کنند.

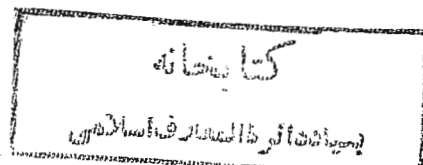
در پی این عده، آقایان سفرا و تمام اعضای کمیته به ترتیب زیر روان بودند: پانزده نفر تفنگدار بالباس متحدالشکل، ویژه مستخدمین، سه‌به‌سه در یک یکان.

مارشال.

نجیب‌زادگان دربار، سه‌به‌سه در یک یکان.

هشت نفر محافظ مخصوص سفرا در دو یکان.

سپس آقایان سفرا دربار شاهزاده‌نشین شلسویک هلشتاین که از طرف هشت نفر نیزه‌دار احاطه شده بودند و دو نفر مترجم در پشت سر آنان حرکت می‌کردند. هشت غلام بچه بالباس‌های متحدالشکل بسیار زیبا، ویژه مستخدمین به دنبال



دیلماج‌ها بودند که در پی اینها سایر افراد عادی کهنه، سه‌به‌سه، درهشت یکان حرکت می‌کردند.

وقتی بسا ترتیب یاد شده که تعدادی قزلباش^۱ و سواران سلطنتی نیز از پشت سر ما را همراهی می‌کردند به میدان شهر برابر کاخ شاهی رسیدیم هدایا و پیشکش‌ها در کناری نهاده شد و در این هنگام مقابل دروازه کاخ سلطنتی «یساول صحبت»^۲ یا رئیس تشریفات سلطنتی به استقبال ما آمد و به سفر اعراف کرد که زیر طاقی^۳ راهروی ورودی که دیوان بیگی^۴ یا قاضی به داوری می‌نشیند اندکی استراحت کنند.

۱ - Kiselbasch

۲ - اصل : Jesual Söhöber - تذکرة الملوك صفحه ۲۷ :

«یساولان صحبت بغیر از امرآزاده معتبر دیگر کسی نبود و در قدیم هشت نفر بیشتر نبوده‌اند، در مجلس خاص ایشان بجای ایشیک آقاسی باشی خدمت و در مجالس عام در برابر پادشاه ایستاده می‌شوند و خدمت مجلس را ایشیک آقاسیان می‌نمایند و همگی تائین ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی، و تصدیق مواجب و خدمت ایشان بعالیجاه، مشارالیه متعلق است» سفرنامه کمپفر صفحه ۱۰۵ :

«صحبت یساول باشی (رئیس تشریفات) که به نشانه منزلت چوبدستی همیشه در دست دارد در میهمانی‌های رسمی جایش بلافاصله بعد از ایشیک آقاسی باشی است و کارش تا اندازه‌ای مکمل کار اوست...» - م.

۳ - تذکرة الملوك صفحه ۲ :

«عالیجاه صدر خاصه روز شنبه و یکشنبه با دیوان بیگی در کشیک‌خانه عالی قاپو به دیوان می‌نشیند...» بنا بر این طاقی راهروی ورودی همان کشیک‌خانه است - م.

۴ - Diwanbeki - تذکرة الملوك صفحه ۱۲ فصل هفتم از باب دوم. در بیان شغل

عالیجاه مقرب الخاقان دیوان بیگی :

«مشارالیه از جمله امرآء اعظام و ضابطه در منصب مزبور آنستکه هر هفته چهار روز بد اتفاق صدور به کشیک‌خانه که مختص دیوان بیگیان بوده است آمده، احداث اربعه را که

همزمان با این توقف و استراحت کوتاه، مأموری نزد شاه رفت تا رسیدن ما را به استحضار او برساند. پس از مدتی کوتاه، شاه چند نفر از بزرگان دربار را مأمور کرد که ما را به حضورش ببرند. از طریق يك حیاط دراز و باریك كه دیوار کوتاهی در هر دو طرف، در فاصله‌ای اندك از دیوار اصلی آن را احاطه کرده بود ما را گذراندند. پشت این دیوارها درختان چنار به‌طور منظم در خطی راست و نیز درخت‌های بلند سرو دیده می‌شد.

جلوی دیوار چند نیزه‌دار ایستاده بودند که برخی از آنان کلاه بلند و شق و رق نوک تیزی که با دسته‌ای از پرپرندگان آراسته بود، بر سر داشتند، همین‌طور تعداد زیادی تفنگچی که به‌طور منظم در هر دو طرف ایستاده بودند و ما از میان آنان گذشتیم. منظرهٔ زیبایی بود، این راهرو و نظایر آن را خیوان^۱ می‌نامند. در انتهای این حیاط و در پهنای آن محوطه‌ای باز وجود داشت که جایگاه بارعام شاه بود. چون شاه در این مکان مأموران خطای دولت را به محاکمه می‌کشد و داوری می‌کند. لذا دیوان‌خانه^۲ یا عداالت‌خانه‌اش می‌نامند.

شاه خلاف تزار در مسکو از کاخ جداگانه و ویژه‌ای برای باردادن به سفرای خارجی استفاده نمی‌کند، بلکه برای این منظور اماکن و کاخ‌های گوناگونی را در نظر گرفته است. نه‌چندان دور از دیوان‌خانه، پشت درخت‌ها پنجاه رأس اسب متعلق به پادشاه ایستاده، که بر پشت آنان رواندازی زربفت و دست‌بافت انداخته بودند. نزدیک دیوان‌خانه چند رأس اسب عربی زیبا با زین و برگ و دهنه‌ای از

← عبارت از قتل و ازاله بکارت و کور کردن چشم و شکستن دندان است از گناهکاران به حکم صدور بازخواست نموده... و اجرای احکام شرعیه، و ضبط و نسق شهر که از اقویا برضعفا ستم و زیادتی واقع نشود نیز به دیوان بیکیان متعلق است» به صفحه ۹۹ سفرنامه کمپفر نیز رجوع فرمائید - ۴.

۱ - Chaiwan - احتمالاً «خیابان» باشد - ۴.

۲ - Diwanchane

طلای ناب و جواهر نشان، در محوطه‌ئی باز آماده سواری ایستاده بودند و به‌محض پای هر يك از آنان ریسمانی بود که به‌میخ طویله‌ای در زمین بسته بودند. ران و شکم اکثر آنها با رنگ نارنجی رنگ آمیزی^۱ شده بود، کنار آنها ظرف‌های زرین گذاشته بودند که اسب‌ها از آن آب می‌خوردند. کمی دورتر از این محل دو ظرف بزرگ زرین، شبیه بشکه هر يك به اندازه يك ساعد قرار داشت که در آن‌یخ برای خنك کردن شراب ریخته بودند.

دیوان‌خانه به اندازه سه پله بلندتر از کف حیاط قرار داشت و دارای درازائی برابر با بیست و يك متر، پهنای چهارده متر و ارتفاع یازده متر^۲ بود. در قسمت جلوی این محوطه پرده قرمز رنگی از کتان آویخته بودند که وسیله ریسمانی باز و بسته می‌شد. چوب پرده هشت ضلعی بود که آنرا رنگ زده و طلا کوب کرده بودند، همینطور تمام دیوار محوطه با نقوشی از گل و شاخ و برگ گیاهان از طلا آرایش شده بود. بر دیوار چپ سه تابلو نقاشی اروپائی که نمایانگر وقایع تاریخی بود آویزان کرده بودند. کف دیوان‌خانه با قالی‌های بسیار گران بها مفروش بود. در میان کاخ حوضی چهار گوش دیده می‌شد که در آن گل، لیموترش، نارنج، انار، سیب و سایر میوه‌ها شناور بود. مقدار زیادی صراحی شراب با گردنی کشیده و باریك از جنس شیشه و طلا در حوض چیده بودند، گردن صراحی‌ها کنده کاری شده بود

۱- با توجه به اینکه نویسنده در صفحات آینده از «حنا» و «حنابستن» یاد خواهد

کرد، احتمالاً بدن اسب‌ها نیز با حنارنگ می‌شده است. - م.

۲- نویسنده در این قسمت از معیار سنجش درازا بنام Klafter (کلافترا) استفاده

کرده است. این معیار به قدری منسوخ شده که حتی در دائرة المعارف‌های مهم آلمانی نیز رقم برابر آن دیده نمی‌شود. این واژه معنای دودست کشیده آدمی را به محاذات‌شانه می‌دهد.

ارقام فوق به استناد معنای حقیقی لغت به وسیله مترجم مشخص شده که می‌تواند تقریباً

درست باشد. - م.

و یا حلقه‌ئی از گل به آن کرده بودند.

پشت حوض کنار دیوار، شاه بر تشکی ابریشمین، چهارزانو، مانند ایرانی-های عادی بر زمین نشسته بود. آقائی^۱ بیست و هفت ساله، خوش هیكل، تازه روی و سفید چهره می نمود. او همچون اغلب ایرانی‌ها بینی عقابی و سیلی کوچک و پر-پشت داشت که مانند سیبل دیگران آویزان نبود، لباسی زربفت پوشیده بود که تفاوت چندانی بالبسه متداول در ایران نداشت، جز اینکه بردستارش گوهری زیبا می درخشید و یک پرمرغ ماهیخوار آن را آراسته بود و همچنین روی کردیش^۲ که معمولاً بدون آستین است یک جفت پوست سمور سیاه سیبیریئی از دوریقه تا لبه نیمته دوخته شده بود. چنین کردیئی را بعداً برتن سایر بزرگان و سرشناسان ممالک نیز دیدیم. شمشیری در کنار داشت که باطلا و جواهر مزین بود.

پشت سر شاه تیرو کمان وی سه چشم می خورد. در طرف راست او بیست نوجوان ایستاده بودند که غلام بچه‌هایش بودند و ظاهراً بایستی فرزندان خوانین و سلطان‌هائی باشند که حکام ایالاتند، بعضی از آنان مقطوع النسل شده‌اند. یکی از این غلام بچه‌ها که صورتی ظریف داشت بادبزی تقریباً به شکل دم اسب که از اندام‌های یک جانور دریائی به نام ماهری کوتاس^۳ درست می کنند و از هندوستان می آورند - داشت و با آن شاه را باد می زد.

نزدیک غلام بچه‌ها، مهتر^۴ یا پیشخدمت مخصوص شاه و روبروی شادصفی ایشیک آقاسی باشی^۵ که یکی از بزرگترین مقامات حکومتی است، با کمی فاصله

۱ - نویسنده در اینجا واژه آلمانی Herr به معنای آقا را به کار برده و به این ترتیب

از شاه صفی به احترام یاد کرده است - ۴.

۲ - Kurdi - «جامه پشمین ضخیم، گلیم، پلاس» - فرهنگ فارسی عمید - ۴.

۳ - Maheri Kutas

۴ - Meheter

۵ - Eschik agasi baschi - تذکره الملوک صفحه ۵ :

نشسته بود و عصائی که سراپا در زر گرفته شده و سر آن گلوله شکل بود در دست داشت. در پهلوی چپ شاه حدود چهار قدم دورتر، صدراعظم که او را اعتمادالدوله می‌نامند، نشسته بود و پس از او ملازمان و هم‌نشینان شاه، یعنی خوانین و شاهزادگان فرار گرفته بودند.

«اولا باید دانست که امراء در دولت‌خانه چهارنفر و ارکان دولت قاهره می‌نامند. اول قورچی باشی دوم قوللر آقاسی سوم ایشیک آقاسی باشی چهارم تفنگچی آقاسی و این چهارنفر با وزیر اعظم و دیوان بیکی از قدیم‌الایام داخل امراء جانقی بوده‌اند» صفحات ۸ و ۹ : «مشاریه ریش سفید کل یساولان صحبت و ایشیک آقاسیان دیوان و آقایان قاپو-قچیان دیوان و یساولان و جارچیان دیوان و امور نسق مجلس از جماعت مجلس نشین و ترتیب مجلس نشینان و ایستادگان مجلس از اعلی تا ادنی متعلق به ایشیک آقاسی باشی دیوان و اگر خلاف قاعده در ترتیب قواعد مجلس بهم‌رسد از ایشیک آقاسی باشی بازخواست ... و اعلام پای بوس مناصب و پای بوس فرمودن در باب مناصب و جمعی دیگر که در مجلس بهشت آئین مأمور بدپابوسی میگردند شغل مزبور مختص عالی‌جاه معظم‌الیه و دیگری را دخل و نسبتی نیست» به صفحات ۹۹ و ۱۰۰ سفرنامه کمپفر نیز رجوع فرمائید - م.

۱- Ehtmad dōwlet - صفحه ۵ و ۶ تذکره الملوك :

«در بیان تفصیل شغل وزارت اعظم : عالی‌جاه وزیر اعظم دیوان اعلی و اعتمادالدوله ایران، عمده‌ترین ارکان دولت و قاطبه امراء در گاه معلی و سرحدات ولایات محروسه و داد و ستد کل مالیات دیوانی و وجوهات انفادی خزانه عامره و غیره بیوتات از کل ممالک ایران و دارالسلطنه اصفهان بدون تعلیق و امر عالی‌جاه معظم‌الیه داد و ستد نمی‌شود و ارقام تعیین مناصب و ضمن کل ارقام البته باید اولاً به مهر عالی‌جاه معظم‌الیه رسید، ثانیاً به مهر مهر آثار اقدس اعلی مزین گردد...» صدراعظم یا اعتمادالدوله کسه نویسنده در بالا اشاره کرده است همان ساروتقی یا تقی زردمو معروف است. برای آگاهی از زندگی این ناناوا زاده شایسته که بر اثر کوشش و لیاقت به عالیترین مناصب زمان خود رسیده است به صفحات ۲۴ تا ۵۱ سفرنامه شاردن بخش اصفهان رجوع فرمائید - م.

در قسمت جلو ، طرف چپ در ورودی دیوان خانه سفیر کشور یمن^۱ که اربابش به سبب ضدیت با ترکها به تقاضای خود از حمایت شاه ایران برخوردار بود. کنار وی سفیر روسیه یعنی الکسئی ساونیویچ نشسته بودند. پائین تر از این دو، مطربان و خنیاگران مستقر شده بودند.

وقتی به سفرای ما تعارف شد که به صدرتالار بروند، دو شاهزاده یعنی جانی خان قورچی باشی^۲ و علیقلی بیک دیوان بیکی^۳ به سوی آنان آمدند و بازویشان را گرفتند و یکی را پس از دیگری به حضور شاه راهنمایی کردند. گرفتن بازوان فرستادگان توسط شاهزادگان که این عمل را بادو دست خود انجام می دهند و در واقع آنان را دربغل می گیرند- کرداری است مرسوم که در مورد تمام سفرای خارجی اعمال می شود و گویا ضمن اینکه نشانه عالی ترین مراجع شاهانه است ، نوعی

۱- Jemen

۲- Tzanikhan Kurtzibaschi - تذکره الملوك صفحه ۷ :

«در بیان تفصیل شغل رکن السلطنه القاهره قورچی باشی : مشارالیه عمده ترین امراء ارکان دولت باهره و ریش سفید قاطبه ایلات و اویماقات ممالک محروسه و تیول و همه ساله و تنخواه قاطبه قورچیان ملازم دیوان ... و امور مربوط به قورچیان را ریش سفید مذکور که عالیجاه قورچی باشی است، به حقیقت رسیده و قطع و فصل می داد و قورچی باشیان عمده ترین ارکان دولت قاهره اند...» صفحه ۵۹ کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی :

«قور مخفف قوران به معنای سلاح وچی = دارنده و مفهوم آن سلاح دار است، (آنندراج) صحیح تر آن کورچی به معنای سرکش دار و کمان دار است (سازمان اداری صفویه) از خاصه های ایشان کلاه قزلباش و سیبل های پر پشت بود».

این جانی خان قورچی باشی باید همان قاتل ساروتقی صدر اعظم شاه صفی باشد که بعدها به اتهام قتل تقی زردمو کشته شده است. در این باره به صفحه ۲۴ تا ۵۱ «سفرنامه شاردن بخش اصفهان» و صفحه ۸۴ کتاب (سیاست و اقتصاد عصر صفوی) رجوع فرمائید - م.

۳- Ali Kulibek Diwanbek

احتیاط در برابر سوء قصد احتمالی نسبت به جان شاه نیز هست، زیرا ظاهراً در زمان شاه عباس بزرگ قرار بود که سوء قصدی توسط يك هیئت سیاسی ترك به جان او انجام گیرد. من معتقدم که هدف از این کار وادار کردن سفرای خارجی به بوسیدن زانوی شاه است، بایادآوری این نکته که ایرانی‌ها موظفند که پای او را ببوسند.

سفرای ما وقتی به مقابل شاه رسیدند خم شدند و با تعظیمی در خور روی ادای احترام کردند. شاه نیز با حرکتی حاکی از خوشحالی و پائین آوردن سر خود از روی صمیمیت به آن‌ها پاسخ داد. آنگاه سفرای بی‌درنگ به نزدیک خوانین و شاهزادگان راهنمایی شدند و بر روی صندلی‌های کوتاه نشستند. پانزده تن از اعضای برجسته و سرشناس کمیته نیز در همین تالار جای داده شدند و ای غلام بچگان و سایر اعضای عادی کمیته بیرون از این محدوده در کنار سیزده رقاصه تمیز و زیبا که صور-تشان باز بود روی قالی نشستند. این رقاصه‌ها برخلاف تصور برخی از ما، از جانب شاه احضار نشده بودند، بلکه روسپیان سرشناس خاص دربار بودند که سالانه باج و خراج می‌دادند و در آن روز نیز در انتظار نشسته بودند تا مالیات خود را بپردازند.^۱

پس از اینکه سفرای اندکی آسودند، شاه توسط یکی از سران نظامی خود از نام و نشان آقاییان و اینکه چه کسی آن‌ها را فرستاده است، پرس و جو کرد. پس از اینکه سفراباشیوه‌ئی محترمانه هویت خود را ابراز کردند، هر دو از جای برخاستند و همراه مترجم به سوی شاه رفتند و پس از ایراد خطابه کوتاه (زیرا رسم نیست که در حضور شاه خطابه‌های طولانی ایراد شود) استوارنامه خود را که از طرف والاحضرت دوک شلسویگک هلمشتاین صادر شده بود تقدیم کردند که صدراعظم آن

۱- ظاهراً نویسنده موضوع دریافت مالیات از فاحشه‌خانه‌ها را (فصل دوازدهم، دفتر

دوم) با موضوع رقاصگان اشتباه کرده است.

را گرفت. سپس دوباره به آنها تعارف شد که برجای خود بنشینند و منشی^۱ دربار به آنها اطلاع داد که شاه در نظر دارد پس از ترجمه استوارنامه و آگاهی از مفاد آن در بارعام بعدی باسفرها به گفتگو بنشینند و ظرف این مدت فرستادگان استراحت کنند و خوش بگذرانند. بعد از این پیشکشها و هدایا پشت سرهم به خزانه شاهی که در طرف راست راهروی ورودی دیوانخانه قرار داشت حمل شد در این بین سفره‌هایی در سراسر شاه‌نشین مقابل میهمانان گسترده شدند و بر آنها میوه و شیرینی نهادند. ظرف بزرگ زرین نیز برای نوشیدن شراب بافاصله کنارهم چیدند و بیش از سیصد کوزه زرین شراب خالی کردند و برای به نمایش گذاشتن به گوشه‌ئی گذاشتند، هرگاه که انسان روی خود را برمی گرداند چیزی جز طلا نمی‌دید.

کوزه‌ها کاملاً براق و صیقلی بود و روی آن حکاکی نشده بود جز ظروف شاه یعنی صراحی^۲ و پیاله^۳ که در تمام بدنه‌شان فیروزه و عقیق نشانده بودند. هنگام صرف میوه چندبار شراب عالی شیراز را دور چرخاندند.

در این هنگام يك شعبده‌باز به صحنه آمد و انواع شعبده‌ها و تردستی‌های شگفتی آور را با مهارت به نمایش گذاشت.

۱- این شخص را نباید با مستوفی الممالک که بعداً شرح او خواهد آمد اشتباه کرد.

در صفحه ۲۵ تذکره الملوك چنین آمده است:

طغرای آب‌طلا و سرخی مختص قلم منشی الممالک، به دیگری نسبت ندارد. و از جمله مقربان دربار گیتی مدار و باریافتگان مجالس خاص و عام و تصدیق ملازمت و موجب مجرران و منشیان دارالانشاه، و اهلیت و قابلیت ایشان، به مقرب الخاقان مذکور متعلق است و همیشه در ازمنه سلاطین، منشیان ممالک معزز و بصفت کمالات آراسته

بودند...» - ۴

۲- Surahi

۳- Piali

پس از گذشت يك ساعت، شیرینی‌ها جمع شد و سفره‌ئی برای صرف غذا گسترده و دستمال سفره‌های زربفت بر آن نهادند. ده‌تن وارد شدند که غذاها را درون ظرف‌های بزرگ طلا به‌شکل کاسه و بادیه یا برسرو یا باوسيله‌ای شبیه زنبه که روی آن را ورقه‌ای از طلا کشیده بودند حمل می‌کردند.

سفره‌چی^۱ شاه با غذاها وسط سفره نشست و غذاها را در ظرف‌های متعدد ریخت.

ابتدا ظرفی از غذا را برابر شاه و سپس سفرا و دیگر بزرگان به‌ترتیب مقام و منصب آن‌ها گذاشت.

ظرف‌ها از برنج دم‌کرده پر بود که بر روی آن گوشت پخته‌گوسفند، مرغ بریان، خاگینه، اسفناج پخته، ترشی لپته و ماست قرار داشت.

در ردیف ما اکثراً، درون يك ظرف پنج‌گونه غذا بود، این رسم ناشی از يك نیاز و ضرورت است، زیرا ایرانی‌ها هنگام غذا خوردن برخلاف عادت ماروبروی یکدیگر نمی‌نشینند، بلکه همگی در يك ردیف کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و نتیجتاً بیش از دو یا سه نفر نمی‌تواند به‌ظرف غذا دسترسی داشته باشد و در ضمن ظرف مذکور را نباید جابه‌جا و به‌طرف دیگران دراز کرد، اینست که غذاهای گوناگون زیادی در ظروف مخصوص می‌ریزند.

علاوه بر این باید گفت که برخلاف رسم ما، آن‌ها هنگام غذا خوردن به‌رفت و آمد نمی‌پردازند.

در کنار این غذاهای مختلف ظرف‌های مخصوصی پر از برنج‌های رنگارنگ گذاشته بودند و نهار در سکو-وتی عمیق و بدون گفتگوی بخصوصی صرف شد. شخص شاه فقط دوسه یا چهار بار با صدر اعظم، آن‌هم به‌طور مختصر و کوتاه صحبت کرد. اما در بارعام‌ها و ضیافت‌های بعدی، شاه بسا سفرا دوستانه به‌گفتگو

می پرداخت.

ایرانی‌ها حتی هنگام غذا خوردن نیز میل به شنیدن موسیقی و دیدن نمایش داشتند. آلات موسیقی در دربار عبارت بود از تنبک، نی لبک، شیپور، عود و کمانچه. نوازنده تنبک آواز، می خواند که به گوش ما شبیدصدای شیون بود. رقاصه‌هایی که قبلاً به آن‌ها اشاره شده است با حرکات جالب و زیبا و کم نظیری به دوروبر می‌پریدند، ضمناً چند کشتی گیر ماهر و کار کشته هنر و مهارت خود را با انجام کشتی بسیار خوبی به معرض نمایش گذاشتند.

دراثنای صرف غذا و مراسمی که به آن اشاره شد متوجه شدیم که ایرانی‌ها در اطافی که در آن پشت قرارداداشت و جلوی آن پرده‌ئی آویخته شده بود، يك تن ایرانی آشنا به زبان‌های پرتغالی و ایتالیائی را پنهان کرده بودند تا از گفتگوی سفرا بایکدیگر و مترجمشان و نیز از داوری آنان درباره ایرانی‌ها آگاه شوند.

مترجم ما يك کشیش آگوستینی از اهالی پرتغال به نام پتر ژوزف آروزاریو (مردی چهل ساله، پرهیزگار، متدین، فهمیده و آماده خدمتگزاری و صمیمی) بود که به سبب بیست و چهار سال معاشرت با ایرانی‌ها از صفات، حس طنز و شیوه زندگی و کردار آنان بسیار آموخته بود و به همین جهت توانست به ما خدمت بسیار مؤثر کند. او با سفیر کروسیوس به زبان لاتین و با آقای بروگمان به زبان پرتغالی سخن می‌گفت.

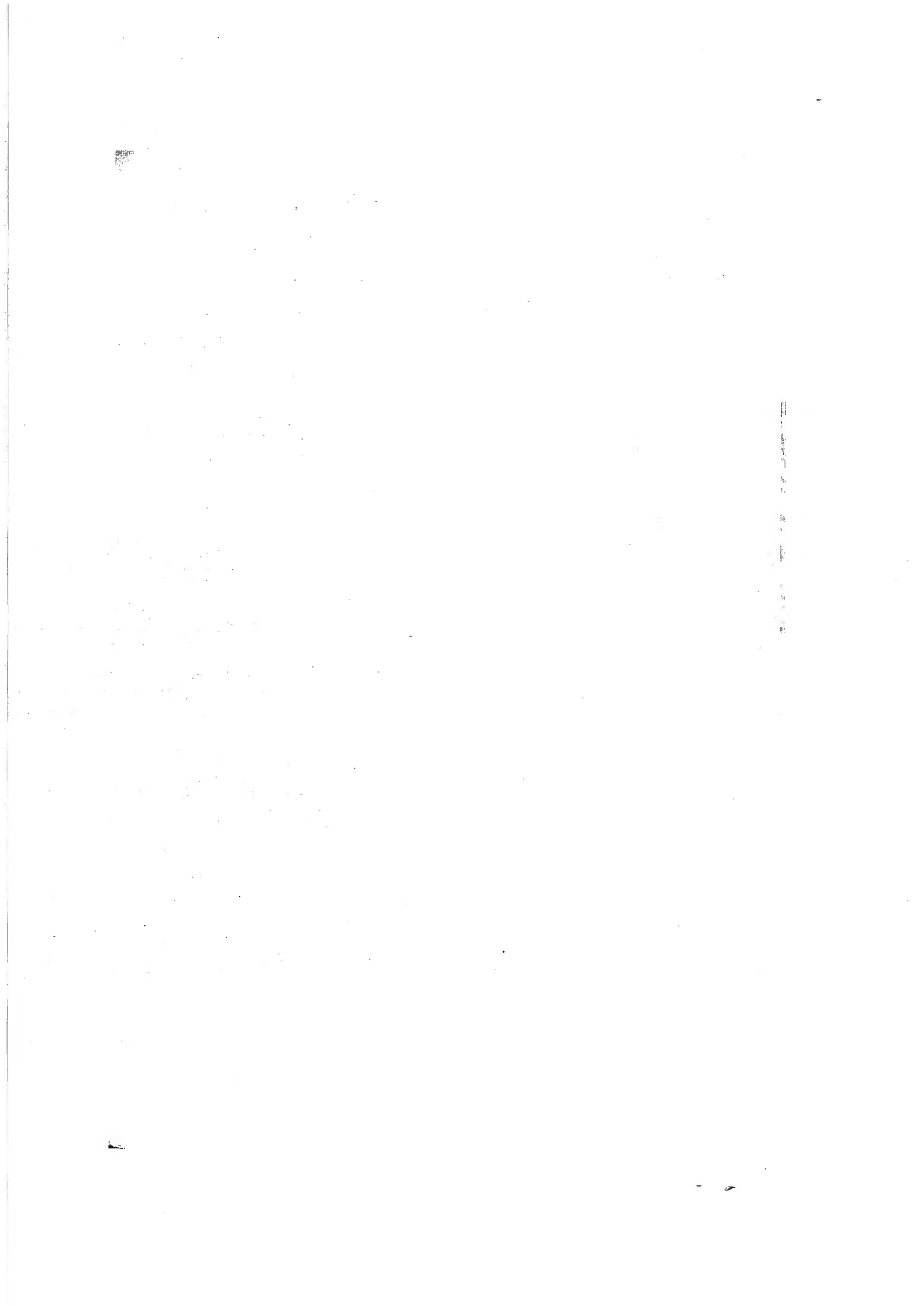
پس از گذشت حدود یکساعت و نیم که صرف غذا به طول انجامید، سفره‌ها برچیده شد و آب گرم برای شستن دست در آفتابه زرین آوردند و دورچرخاندند، سپس رئیس تشریفات شاه با صدای بلند گفت:

«خداوند این اطعام را پاداش دهد، نعمت و ثروت شاه را فراوانتر و سربازان او را نیرومند کند. خداوندا!! این آرزوی من است.»

سپس تمام حضار گفتند :
«الله ، الله» .

اندکی بعد میهمانان یکی پس از دیگری برخاستند و با ادای احترام مجالس
را ترك گفتند.

مهماندار ما نیز آمد و گفت گاه بدرود رسیده است، پس ما نیز برخاستیم
و هنگام بیرون رفتن از آن جایگاه به شاه تعظیم کردیم و دوباره سوار بر اسب به
اقامتگاه خود باز گشتیم.



فصل بیستم - شرح وقایع بعد از بارعام اول شاه در اصفهان، در باره ملاقات‌هایی که با ما انجام گرفت و ضیافت‌هایی که به افتخار ما داده شد.

پس از بارعام، ملت‌های مختلفی که در اصفهان اقامت داشتند مانند انگلیسی‌ها، پرتغالی‌ها، ایتالیائی‌ها و فرانسوی‌ها برای گفتگو نزد ما آمدند. ما بایکدیگر چنان آشنا و صمیمی شدیم که پس از آن نیز تا زمانی که در اصفهان بودیم چندین بار بایک‌یک آنان دیدار کردیم.

ابتدا بازرگانان انگلیسی آغاز کردند و روز دهم اوت با نماینده خود بنام فرانسیس کوس هانی‌وت^۱ که مردی زیرک و خون‌گرم بود برای دیدن سفر آمدند. آن‌ها با اینکه همواره لباس ایرانیان را می‌پوشیدند برای خوش آمد، در آن روز ردای رسمی آلمانی پوشیده بودند و تمام روز را به‌خوشی با ماسر کردند و مراتب دوستی و خدمتگزاری خود را ابراز داشتند و بعدها نیز با کردار خود بارها و بارها این موضوع را به اثبات رساندند.

در آغاز فصل پائیز گرمای شدید اصفهان فرو کاست و جای به‌شب‌های خنک

سپرد، به طوری که اگر به قدر کافی رخت خواب پیش بینی و تدارك نمی شد، سرما خودی به ما نشان می داد.

در یکی از این روزها، حاکم ارمنی بنام سفرازبک^۱ با دوبرادر خود برای آشنا شدن با سفرا به دیدارشان آمد، آنها مردمی خوش قلب و صمیمی بودند. سفیر بروگمان^۲ که می توانم از او به نیکی یاد کنم. ذاتاً انسانی بود که با این گونه کسان به بخشندگی و کرامت و بلند نظری رفتار می کرد وقتی چنین خصلت هایی را در آنان باز شناخت بهر کدام از دوبرادر بزرگتر يك قبضه تفنگ و به جوان ترین شان يك قبضه تپانچه هدیه کرد که موجب خشنودی شان شد، آنان نیز برای ابراز تشکر و صمیمیت روز هجدهم اوت ضیافت باشکوهی ترتیب دادند که برای شرکت در آن از سفرا و تمام اعضای کمیته دعوت کردند و برای بردن ما اسب مائی به همراه چند بازرگان سرشناس ارمنی فرستادند.

دو کشیش اسپانیائی که یکی از آنها پدر ژوزف سرمترجم ما بود فرستادگان را همراهی می کردند. ابتدا ما را به محله جلفا که اقامتگاه ارامنه است بردند و به کلیسائی هدایتمان کردند تا در آنجا شیوه عبادت، و مراسم مذهبی خود را به ما نشان دهند.

کلیسا را با نقاشی های عالی و زیبا آراسته و کف آنرا با قالی فرش کرده بودند. دور تادور، کنار دیوار برای ما صندلی گذاشته شده بود. اسقف کلیسا شخصاً مراسم را اجرا می کرد، ردای او سیم بفت بود و گل های زرین مروارید نشان روی آن دوخته شده و کلاه اسقفی او نیز به همین شکل زینت یافته بود.

۱ - Sefrasbek

۲ - گرچه نویسنده بخشندگی و کرم بروگمان را ستوده ولی این شخص به سبب رفتار ناشایست و گاهی غیر انسانی خود که خواننده در این اثر با آنها آشنا خواهد شد نام خوبی از خود به جای نگذاشته است. در این مورد به مقدمه و الترهینتس در کتاب سفرنامه کمپفر رجوع فرمائید - ۴.

سرود نیایش با ارگ دستی همراهی می‌شد، این آواز بیشتر به زوزه شباهت داشت تا به آوازی هم‌آهنگ. پس از پایان گرفتن مراسم مذهبی به محل میهمانی رفتیم که از ما بسیار صمیمانه استقبال کردند. ابتدا از میان دالانی با سقف ضربی و باغی زیبا گذشتیم تا وارد جایگاهی که با سلیقه ایرانی‌ها تزیین یافته بود شدیم، در اینجا به ما تعارف کردند که بر زمین بنشینیم.

سفره‌هایی زربفت در برابر ما پهن کردند و بر آن انواع میوه و شیرینی چیدند. اولین نوشیدنی که سفر از يك به ما تعارف کرد هژدئی شبیه براندی داشت. پس از آنکه شیرینی‌ها را برچیدند، رومی‌های کتان‌ی گونه‌گون نقشی گسترده که ساخته هندوستان و از بهترین نوع اینگونه سفره‌هاست، آنگاه انواع غذاهایی را که به طرز مناسب تهیه شده بود از قبیل گوشت گاو، خوک، گوسفند و مرغ بر آن نهادند.

پس از صرف غذا سفره به همان ترتیب برجا بود که ما را از میان محوطه‌ئی دیگر به تالاری در باغ هدایت کردند. سقف اینجا را باشیودئی هنرمندانه و گنبدی ساخته بودند. به دیوارها تابلوهای نقاشی مربوط به لباس زنانه اقوام و ملل مختلف آویخته بود و در میان تالار حوضی از سنگ مرمر به چشم می‌خورد که گل‌های زیادی بر آب آن ریخته و اطرافش را کوزه‌های شراب از شیشه، طلا و نقره چیده بودند.

کف تالار باقالی مفروش بود و دورتادور آن را مخده‌های رنگارنگ از مخمل کسه گل‌های زریسن و سیمین بر آن دوخته شده بود، گذاشته بودند و به ما تعارف کردند که بر روی آن‌ها بنشینیم. دوباره شیرینی و میوه آوردند، رقاصان و مطربان به میان آمدند، اسقف کلیسا و دو کشیش دیگر نیز وارد شدند. استفردائی ارغوانی از پشم گوسفند آنقره به تن داشت ولی دیگران بالاپوشی بلند پوشیده بودند و باشلق به سر داشتند. آنان کنار ما نشسته و بارفتار خود نشان دادند که از دیدن ما خشنودند. برادران حاکم برای اینکه موجبات خوشحالی و سرگرمی ما را فراهم

سازند شخصاً شروع به نواختن کردند.

الیاس بك که مردی سر حال و خوش طبع بود (به همین سبب نیز مورد توجه شاه بود و این امر موجب شده بود که او را ختنه کنند، شرح این ماجرا در جایی دیگر خواهد آمد) ابتدا شروع به نواختن تا مرا (به عود ایرانی گفته می شود) کرد. سپس با ریختن آب در هفت کاسه چینی، آن‌ها را طوری میزان کرد که بازدن دو چوب کوچک بر بدنه شان، نوایی چون نوای عود برخاست.

برادر بزرگتر یعنی سفر از بك اظهار کرد که می تواند موسیقی دیگری اجرا کند. او آن روز هنر خود را نشان نداد، در عوض برخاست و دو سینی بزرگ چوبی که روی آن‌ها تعداد زیادی لیوان بلور چیده شده بود آورد و با دو پسر بچه که لیوان‌ها را حمل می کردند به دوره افتاد و به حاضران شراب تعارف کرد که به سلامتی شاه صفی بنوشند.

وقتی که روز را چنین شاد و خوش به سر آوردیم، ما را به دالان زیبای دیگری در باغ بردند، جایی که سفره را برای شام با غذاهایی چون مرغ بریان، ماهی پخته و سوخاری و خاگینه، میوه های صحرا و باغ و دیگر خوراکی های لذیذ آماده ساخته بودند.

در چند جای باغ چراغ و مشعل های بسیاری کار گذاشته بودند که محوطه را روشن می کرد. دوباره بر زمین نشستیم و به سبب کمی اشتها اکثر غذاها دست نخورده باقی ماند. هنگامی که سرانجام پس از آن پذیرایی کامل و مفصل به سوی خانه خود روانه شدیم، الیاس بك همراه چندتن دیگر با چراغ بادی و مشعل تا درون منزل ما را بدرقه کرد و در آنجا با نوشیدن شراب لول و مست شد. در جلفا از ما چنان پذیرایی باشکوهی کردند و چنان به ما خوش گذشت که نظیر آن را ندیده بودیم، حتی در محضر شاه نیز این چنین نشنود و خرسند نبودیم.

روز بیست و پنجم همین ماه، بازرگانان انگلیسی سفرا و اعضای کمیته را به یک مهمانی دعوت کردند. محل ضیافت نه چندان دور از میدان، نزدیک بازار قراردادش و ساختمانی زیبا دارای اطاق‌های بسیار و باغی دلگشا بود، ابتدا در تالاری باز که مطابق سلیقه ایرانی آراسته شده بود با شیرینی و میوه و سرانندی پذیرائی شدیم و فراموش نکردیم که باده را به سلامتی بزرگان و وطنمان بنوشیم. هنگام نوشیدن می یکی از خدمه تجارانگلیسی با سمبالوی خوش آهنگی چند قطعه موسیقی اجرا کرد.

پس از صرف غذا برای شادی و خوشی ما سرگرمی دیگری ترتیب دادند. ما را به راهروئی در باغ بردند، شیرینی‌های خوش مزه اعلا را در کنار بهترین نوع شراب چیده بودند، از آنجا که می دانستند ما رقص رقاصه‌های ایرانی را چندین بار دیده‌ایم، تعدادی رقاصه هندی را برای دادن نمایش دعوت کرده بودند. شش زن جوان هندی که شوهران چندتن از آنها نیز در گروه نوازندگان و بازیگران بودند وارد شدند. چهره آنان گندمگون و اعضای بدنشان ظریف بود. گردن بند طلا و مروارید به گردن و گوشواره در گوش داشتند، همچنین سنجاق سینه نقره‌ای و سنگ‌های بزرگ طلائی برای بستن بعضی از تکه‌های لباس به یکدیگر، النگوهای آنان بعضی از مروارید بود، تعداد زیادی انگشتری بر انگشتانشان دیده می‌شد، از آن جمله بر انگشت شست آنان انگشتری بزرگ نقره‌ئی دیده می‌شد که روی آن فلز صیقل خورده‌ئی به رنگ روشن به بزرگی یک سکه تالر آلمانی نصب شده بود و آنرا به جای آینه به کار می‌بردند. لباس شان جلوه‌ای شگفت داشت و از پارچه ابریشمین نازکی دوخته شده بود که تقریباً تمام بدن از پشت آن نمایان بود، ولی زیر دامن شان شلوار چسبانی به پا داشتند. تعدادی از آنها کلاه مخصوصی بر سر گذاشته و تعدادی دیگر سرشان را فقط بانواری از پارچه نازک بسته بودند از شانۀ

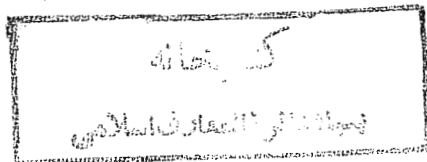
۱- Cembalo - آلت موسیقی که به بیان و شباهت دارد و از قرن ۱۵ تا ۱۸

نواختن آن در اروپا متداول بوده است - ۴.

آنان دستمال‌های بلند ابریشمین زردوزی شده تانزدیک میج پایشان آویزان بود. این دستمال‌ها را هنگام رقص به دو طرف بدن خود می نواختند. بر میج‌هایشان نوارهای قشنگ و تعدادی زیاد خلیخال برنجی بسته بودند و هنگام رقصیدن در شیوه قدم برداشتن آن چنان ماهر بودند که در موقع لزوم با بهم زدن خلیخال‌ها ضربی پدید می آوردند که می توانست جایگزین موسیقی شود. در دست چارپانه نیز داشتند که با بهم زدن آن‌ها به یکدیگر آهنگی ضرب دار به گوش می رساندند. برخی از رقصه‌ها با پای برهنه و برخی با کفش‌های غریب و کم نظیر قدم بر می داشتند. آلات موسیقی آنان عبارت بود از طبل هندی، سنج ایرانی، تنبک و فلوت. طبل هندی یک ساعد درازا دارد و باریک است و چون کوزه می نماید. بدنه این طبل هموار و یک اندازه نیست و به همین دلیل وقتی که آنرا از دو طرف با زدن دست به صدا در می آورند، آوای ضرب یک چهارم از آن بر می خیزد. چون باید طبل را از دو طرف و فقط با دست بنوازند، با تسمه‌ای از گردن در جلوی بدن خود آویزان می کنند.

رقاصان به هنگام رقص با پاها، دست‌ها و تمام بدنشان حرکات ماهرانه و شیفته کننده و کم نظیری نمایش می دادند و گاه گاه در برابر یکی از تماشاگران با حرکتی که ضمن آن دست خود را به معنای دریافت انعام دراز می کردند، می رقصیدند. بهر حال رقص آنان به مراتب زنده تر، ظریف تر و شاد کننده تر از رقص رقصه‌های ایرانی بود.

به من گفته شده بود که رقصه‌ها و بازیگران هندی معمولاً به موازین اخلاقی پای بند نیستند و چنانچه از آنان درخواست شود، رقص‌ها و حرکات شهوانی را بدون احساس قبح و شرم در حضور تماشاگران به نمایش می گذارند. خود من چند نابالو نقاشی از چنین اعمال قبیح جنسی را به دست آوردم که دیدن آن‌ها افراد مقید به اخلاق و بانجابیت را ناراحت می کند. این موضوع را از این جهت می نگارم که آدمیان متوجه شوند که چگونه شیطان ننگ در فرزندان کفر نفوذ می کند و بی-



اعتمائی به اخلاق و شرف را در آنها پرورش می‌دهد.
او آخر شب انگلیسی‌ها با تعداد زیادی سوار و چراغ مارا تا اقامتگاه بدرقه
کردند.

وقتی کسه شاد و نزدیکان او توسط سفر از بک ارمنی دریافتند کسه سفر را در
ضیافت‌های خود با خوراکی‌های مخصوص از جمله پاته گوشت، شیرینی و غیره
از مهمانان پذیرایی می‌کنند، اظهار تمایل کرده بودند که غذاهای مجلسی مزبور
را ببینند، سفر نیز با کمال میل پذیرفتند و به آشپزخانه کمیته دستور دادند چند نوع
غذای رنگارنگ تعارفی تهیه کنند. این غذاها فوراً مهیا و به حرم خاندشاه فرستاده
شد که برای آنها بسیار جالب بود، اما نمی‌دانم خورده هم شد یا خیر؟



Vertical text or markings on the right edge of the page, possibly a page number or a reference code.

فصل بیست و یکم - شرح مراسم شکار که در آن سفرای به دعوت شاه حضور داشتند و شکار ویژه شاه که زنان حرمسرا نیز در آن شرکت کردند و درباره سخاوت و آزادگی شاه

بامداد پگاه روز هفدهم اکثیر تعداد زیادی اسب برای سواری و شتر برای حمل بار به حیاط اقامتگاه سفرا آورده شد. سفرا با ملازمان خود يك گروه سی نفره تشکیل دادند و به راه افتادند، میهماندار مارا به میدان وسیعی در نزدیکی شهر برد. در اینجا شاه به اتفاق خوانین و بزرگان مملکت و چند صد سوار به سوی ما آمد. او تن پوشی سیم بفت در برداشت و دستارش را با يك دسته پرمرغابی وحشی آراسته بود. تعداد زیادی اسب زیبا که زین و برگشان از طلا بود به همراه داشت. شاه با تکان دادن سر، صمیمانه به سفرا سلام کرد و به آنها اجازه داد که در دست چپ او اسب برانند.

خوانین، بزرگان و نوکران پشت سر شاه بودند و هنگام سواری نظم و ترتیب معینی نداشتند، بلکه به طور درهم و برهم حرکت می کردند. منجم شاه نیز با او بود، وی اکثر اوقات همراه شاه است و باید او را قبلا از ساعات سعد و نحس آگاه کند.

در آن روز سه مایل راه پیمودیم تا به دهکده ئی ارمنی نشین رسیدیم. در طول راه شاه چند بار اسب و یک بار نیز لباس خود را عوض کرد، این کار را هر روز تا پایان مراسم شکار تکرار می کرد.

شکار آن روز توسط بازهای شکاری انجام گرفت. بازها به دنبال درنا، مرغابی غاز وحشی و کلاغ و پرندگان که شکاربانان پرواز می دادند، به هوا برمی خاستند و شکارشان می کردند. ظهر به دهکده ئی رسیدیم که از پیش چادرهای رنگارنگ بسیار در آنجا برپا کرده بودند که بسیار جالب و تماشائی بود. خوانین شادراتادرون خانه زیبائی همراهی کردند و چند لحظه بعد سفر با افراد سرشناس مملکت به همان خانه، کنار سفره هدایت شدند. بنا بر رسم معمول مهمانان ابتدا میوه و شیرینی صرف کردند، آنگاه انواع غذاهای رنگارنگ برزنبه های زرین سر سفره آوردند. غذای ظرف های مخصوص طلا برابر مهمانان نهاده شد.

روز هجدهم همین ماه پیش از طلوع آفتاب شاه به ما خبر داد که فقط همراه با چند تن می خواهد برای به دام انداختن مرغابی برود و از سفر خواهش کرد که علاوه بر خود حداکثر یک نفر را با خود همراه بیاورند تا مرغابی ها بر اثر سروصدای افراد فرار نکنند. سفراتنها سوار بر اسب روانه شدند. اندکی پس از فرار سیدن روز کاروان حرکت کرد و دیگران نیز به آنها پیوستند. بیش از این راهروئی مخفی در زیر زمین حفر کرده، جلوی آن دانه پاشیده و بدین ترتیب هشتاد مرغابی را به دام انداخته بودند. شاه پرهای چندتا مرغابی را به دستار خود فرو کرده بود و به هر یک از سفر نیز دو پیر اعطا کرد تا به کلاه خود نصب کنند، آنگاه به صحرای تاختند و توسط باز شکاری چند پرنده دیگر نیز شکار کردند. ناهار در همان دهکده صرف شد. نوازندگان درباری انتظار شاه را می کشیدند و او بسیار شاد و خوشحال می نمود. جوالی شب، شاه سفر و چندتن دیگر که جمعاً شش نفر می شدند برای شکار غاز وحشی به محلی حدود نیم مایلی دهکده رفتند. وقتی که به آنجا رسیدند شاه و سفر و همراهانش از اسب پیاده شدند و به طرف کلبه ئی دراز که از خشت ساخته

بودند رفتند. پشت این کلبه در کنار نهر کوچکی، توری پنهان از چشم گسترده شده بود، زیرا غذاهای وحشی طبق معمول بایستی در این مکان فرود می آمدند. همه افراد کلبه مذکور گرد شاه جمع شدند و کنار دیوار نشستند و چند بطری شراب نوشیدند، وقتی که تا نزدیکی های شب منتظر ماندند و پرنده ای به آنجا نیامد، همگی دوباره به اقامتگاه شبانه باز گشتند. شاه فرستادگان را به شام دعوت کرد، ظرف های طلا از قرمه گوسفند پر بود. کاسه بزرگی پر از ماست ترش گوسفند، ظرفی دیگر از پنیر نیز به چشم می خورد. در چند ظرف لیمو ترش، میوه های تازه و مربا گذاشته بودند.

روز بعد شاه ترتیب شکار وحوش را داد و سفر او تمام همراهان را با خود برد. تعداد زیادی بساز شکاری، سه یوزپلنگ تربیت شده و چند سگ در این شکار شرکت داشتند. پس از آنکه راه نسبتاً زیادی پیمودیم و شکاری نیافتیم، ما را به باغ وحش بزرگی که محیط آن برابر با یک مایل بود، بردند. این مکان را هزار جریب^۱ می نامند، یعنی جایی که می توان به اندازه یک هزار سطل بذر در آن کاشت.

این باغ وحش با دیوارهای بلند به سه بخش تقسیم شده بود. در قسمت اول گوزن، خرگوش و روباه، در دومی آهو^۲ و در سومی وحشی که آن را گورخر^۳ می نامند نگهداری می شد. شاه ابتدا یوزپلنگ ها را دنبال آهو دو اند که توانستند سراسر از آن ها را شکار کنند. هنگامی که به قسمت گورخرها رفتیم و یکی از آن ها را آرام ایستاده دیدیم، شاه سفیر بروگمان را نزد خود خواند و از او خواست که با تپانچه خود تیری به گورخر شلیک کند ولی تیر بروگمان خطا رفت. شاه در حالی که می خندید تیروگمان خود را به دست گرفت و چهار نعل به دنبال گورخر دیگری تاخت

۱ - Hesartjirib - برای آگاهی از جزئیات این باغ معروف به صفحه ۲۱۵ سفرنامه

کمپفر رجوع فرمائید - ۲

Ahu - ۲

۳ - اصل: Kurhan

و تیری به تهیگاه، سپس تیر دیگری در میان پیشانی و چند تیر بر نقاط دیگر بدن گورخر نشانند.

انسان به چشم خود می‌دید که شاه از به کار بردن تیر و کمان و شمشیر به‌طور ماهرانه‌ای آگاهی دارد و شایسته حمل این جنگ افزارهاست، او هیچگاه هنگامی که بر اسب نشسته بود تیر نمی‌انداخت، بلکه زمانی شکار را هدف قرار می‌داد که حیوان به سرعت بتازد و سرعتش با سرعت اسب شاه برابر باشد، در این حالت بود که شاه از کمان خود استفاده می‌کرد و تیر را به‌هدرنمی‌داد. او هنگامی که گور-خری را ایستاده و آرام دید که نمی‌خواست از جایش حرکت کند، پیاده خود را به حیوان رساند و شمشیرش را از میان کمر تا وسط شکم شکار فرو کرده و ضربه دیگری را به گردن گورخر وارد آورد، سپس یکی از خوانین شمشیر از گردن گورخر در آورد و به فرق سر حیوان فرو برد. بعد از این ماجرا همگی به اتفاق چند تیر انداز به محلی واقع در میان باغ وحش که شکارهای زیادی در آن جمع بودند، رفتیم. هنگام رفتن به آنجا برای دونفر از تیر اندازان شاه که تفنگ‌های لوله‌دار او را حمل می‌کردند واقعه‌ئی رخ داد. تیر انداز جوان‌تر به‌دستور شاه گلوله‌ای به طرف يك گورخر که تیری بر بدن او نشسته بود شلیک کرد، تیر انداز مسن‌تر که نمی‌خواست افتخار کشتن حیوان نصیب همکار جوان او شود، با عجله به سوی گورخر تیر خورده رفت و شلیک کرد، لکن تیرش خطا رفت و از این جهت مورد تمسخر دیگران قرار گرفت. پس از آنکه شاه اندکی از محل حادثه دور شد این شخص از شدت ناراحتی با شمشیر انگشت شست تیر انداز جوان را قطع کرد. جوان زخم خورده نزد شاه رفت و ماجرا را به او بازگفت، شاه دست‌ور داد که سرعامل این جنایت را برایش بیاورند ولی به سبب شفاعت یکی از هم‌راهان، زندگی را دوباره به او بخشید و قرار شد که به جای سر هر دو گوش او را قطع کنند. مجری فرمان عمداً گوش‌های مجرم را تانیمه برید ولی مرتضی قلی‌خان^۱ یکی از سران نظامی بزرگ، که متوجه این

موضوع بود سواره باز گشت، از اسب پیاده شد و با چاقوی خود گوش او را از ته برید. ماتعجب کردیم که چطور خوانین شاه یا شاهزادگان از اینکه وظیفه جلادان را انجام می دهند از کرده خود شرم نمی کنند.

در محلی که گفته می شد حیوانات جمعند، محوطه دیوار کشیده‌ئی مانند صحنه نمایش وجود داشت که شاه و همگی در آنجا مستقر شدیم. ابتدا شیرینی تعارف کردند و چند بار جام شراب را دور چرخاندند، سپس سی و دو رأس گورخر را به درون محوطه راندند. اول شاه چند تیر با کمان و شمشال به جمع آنان انداخت و سپس هر کس که مایل بود به طرف آنها تیر اندازی می کرد. به بدن بعضی از گورخرها ده تیر و یا بیشتر اصابت کرد، اینها وقتی که به سایر هموعان خود که سالم بودند تنه می زدند بایکدیگر درگیر می شدند و همدیگر را گاز می گرفتند. پس از آنکه بعضی از این سی و دو گورخر با تیر و بخشی با شمشیر از پای در آمدند، نوبت آمدن آهوها به صحنه رسید، تعدادشان سی رأس بود که بر آنان نیز همین ماجرا رفت. سپس تمام حیوانات کشته شده را کنار یکدیگر مقابل شاه قرار دادند که بعداً به آشپزخانه شاهی انتقال یافتند.

كرك يرك یا رئیس دربار شاه به نام محمد علی بيك که چندین ساعت در حضور شاه مشروب نوشیده بود مست شد و شروع به بلند حرف زدن کرد. شاه به دو نفر از ملازمان خود دستور داد که او را بر اسب نشانند و از آنجا دور کنند ولی او از سوار شدن سر باز زد و خواست فرار کند که شاه به سوی او رفت و بازویش را

۱- Kerekjerek - احتمالاً كرك يراق باشی است که در رستم التواریخ به عنوان

مسئول تهیه لوازم و سلاح و پوشاک آمده است - م.

۲- اصل : Mahumed Alibek - برای آگاهی از زندگی این چوپان خود

ساخته و شخصیت ممتاز که ناظر و رئیس دربار شاه صفی بوده است، به کتاب سیاست و

واقتصاد عصر صفوی صفحات ۹۹-۱۴۵ و ۱۶۵ و نیز سفرنامه تاورینده صفحه ۱۱۵ تا ۱۲۱

رجوع فرمائید - م.

گرفت و به طرف اسبش راند. رئیس دربار با جملاتی خشونت آمیز و موهن شاه را کنار زد. شاه با بیانی ملاطفت آمیز به او تعارف کرد که بر اسب نشیند و ای هنگامی که از سوار شدن خودداری کرد شاه شمشیر خود را به نشانه تهدید از نیام کشید. در اینجا رئیس دربار فهمید که ممکن است سر خود را بیازد، بنابراین شروع کرد به شیون و زاری و سبب شد که دیگران نیز وحشت کنند و به فکر سر نوشت تاخ محمد بیک بیفتند، زیرا گرچه رئیس دربار مورد مرحمت و توجه خاص شاه بود، ولی همه می دانستند که اگر شاه عصبانی شود رحم نمی شناسد و در این باب نمونه های خونینی به یاد داشتند، ولی این بار تمام ماجرا همچون یک شوخی بود؛ آن گاه که ترس و وحشت پای رئیس دربار را که از نشئه می سنگین شده بود، سبک کرد، دریافت که نباید وقت را تلف کند، بنابراین سوار بر اسب شد، از محمصه گریخت و شاه بالبی خندان دوباره بازگشت.

روزیست و یکم این ماه صبح زود شاه پیکی را نزد ما فرستاد تا خبر دهد برای شکار کبوتر همراه او برویم. ما را به برج مدور بلندی بسرند که بر دیوار درونیش سوراخ هایی بود که بیش از یک هزار کبوتر در آن ها آشیانه داشتند. به سر نقریک چوبدستی دادند که شبیه چنگال بود. ما به اتفاق شاه با این وسیله به راهروی برج رفتیم و مقابل پنجره های آن ایستادیم. در اینجا ترومپت زنان ما شروع کردند به راه انداختن سروصدا و هیاهو که ناگهان چند صد کبوتر از سوراخ ها به بیرون پریدند و اکثرشان با ضرب های شاه و دیگران از پا درآمدند، با فرو نشستن هوس شاه به شکار و کشتار کبوتران، مراسم شکار نیز پایان گرفت و دوباره در شهر اصفهان بازگشتیم. پیش از رسیدن به شهر، شاه ما را به باغ بزرگ و زیبائی به نام چارباغ آورد که نظیر آن را هیچگاه در ایران ندیدیم. در اینجا مجدداً مورد پذیرائی قرار گرفتیم. هنوز به اقامتگاه سفر نرسیده بودیم که شاه بیست و هشتاد و هشت کبوتر برایمان

۱ - مراد «کبوترخانه» است. به صفحه ۲۱۷ سفرنامه کمپفر رجوع فرمائید - ۴.

۲ - Tzarbach - به صفحه ۱۹۵ سفرنامه کمپفر رجوع فرمائید - ۴.

فرستاد که اینها به تندی سوی خانه‌های آرامنه پرواز کردند. پس از چند روز دیگر شاه دوباره به شکار رفت و این بار زنان حرمسرا همراه وی بودند. چند ساعت قبل از حرکت، جارچی^۱ در کوچه و خیابان‌های مسیر شاه و حرمخانه او جار می‌زد و اهالی تا زمانی که کاروان از آنجا دور نشده بود اجازه بیرون آمدن از خانه نداشتند. در ایران رسم است، هنگامی که شاه با زنان حرم خود بیرون می‌رود، هیچ‌کسی در خیابان یا از فاصله پرتاب یک تیر توپ مجاز به دیدن آن‌ها نیست و گرنه مانند سگی او را هدف تیر قرار می‌دهند؛ گرچه زنان شاه همگی در کجاوه‌های بسته بر پشت شتر می‌نشستند و دیده نمی‌شدند.

شاه به اتفاق درباریان نیمساعت جلوتر حرکت می‌کرد، زنان باخواجگان بعداً دنبال او می‌رفتند. زمانی که به شکارگاه می‌رسیدند، زنان سوار بر اسب می‌شدند و مانند مردان از تیروکمان و بازشکاری استفاده می‌کردند. تمام مردان و نوکران شاه در فاصله ربع مایل از زن‌ها دور بودند تا قادر به دیدن آن نباشند. ظرف این مدت مردان نیز به شکار مشغول می‌شدند و انتظار می‌کشیدند، تا زنان حرم به محل استقرار خود باز گردند و توسط یکی از خواجها به آنان دستور بازگشت داده شود. شاه روز ششم نوامیر از این شکار به دارالسلطنه اصفهان بازگشت. او مانند درباریان خود آن چنان مست بود که قادر نبود خود را پشت اسب نگاه دارد، شاه هنگام بازگشت به اصفهان به اتفاق خوانین خود بر روی پل^۲ نزدیک چارباغ اطراق کرد و شراب زیادی نوشید. زمانی که شراب اثر خود را بخشید، شاه از فرط خوشی شمشیر از غلاف کشید و بالای سر خود چسرخاند. همراه این کردار شاه،

* - نویسنده قبلاً اشاره کرده بود که مقدار زیادی از آذوقه کمیته به آرامنه فقیر داده

می‌شود. در اینجا موضوع با این طنز مجدداً یادآوری شده است - م.

۱ - Tzartzi

۲ - منظور سی‌وسه پل یا پل الله‌وردیخان است که در زمان حضور هیئت آلمانی در

اصفهان چندسالی از اتمام ساخت آن گذشته بود. به صفحه ۱۸۹ سفرنامه کمپفر رجوع فرمائید - م.

خوانین شروع به خواندن و رقصیدن کردند و شاه را از این عمل آنان چنان خوش آمد که به بعضی از آنها هدایائی مرحمت کرد. با اینکه شاه مردی خشن و سفاک بود، لکن هنگام شادی و خوشحالی به خصوص وقت نوشیدن شراب بسیار دست و دل باز می شد و آن قدر به اطرافیان خود هدیه و پول می بخشید که بعداً احساس پشیمانی می کرد.

هشت روز بعد واقعه دیگری رخ داد. شاه بار دیگر به باد نوشی نشست، پس از صرف غذا دستور داد ظروف بزرگی را پر از شراب کنند و برابر صدر اعظم بگذارند. ساروتقی که شرابخوار نبود اظهار داشت که حتی اگر بهای از دست

۱- کتاب «اسناد و مکاتبات سیاسی ایران» صفحات ۲ و ۳ و ۹.

... شاه عباس جانشینی نداشت مگر «سام میرزا» با این حال شاه عباس دستور داده بود که همدروزه یک نخود تریاک بدو دهند تا همیشه خمار و مست و بی حس باشد و بالنتیجه نتواند بزرگان دربار و سران سپاه را به خود علاقمند سازد.

چنین شاهزاده‌ای بر جای شاه عباس نشست و چون از اسم «سام» بدش می آمد، آن نام بدیک سو نهاد و خویشان را بدنام پدر خویش شاه صفی خواند. جاوس وی روزدوشنبه چهارم جمادی الثانی سال ۱۳۰۸ ه. ق. روی داد. در این روز به نام وی سکه زدند و میر محمد باقر داماد در مسجد شاه خطبه خواند.

... دوران سلطنت وی سیزده سال و دو ماه و شش روز طول کشید. در این مدت که چندان کوتاه هم نیست، هیچ واقعه افتخار آمیزی روی نداد بلکه در داخله کشور فقط خونریزی و کشتن و کور کردن شاهزادگان و امرا و بزرگان قوم و سران قزلباش بود و در مرزهای مملکت، در برابر دشمنان ایران یعنی ترکان عثمانی، تنها شکست و تسلیم.

«شاه صفی در سال ۱۵۰۲ ه. ق. بر اثر افراط در شراب خواری در گذشت. وقتی که مرد سی و دو سال بیشتر نداشت.»

شاه صفی معروف به «ایوان مخوف» ایران است. به صفحات ۱۴۱ و ۱۶۴ کتاب

«سیاست و اقتصاد عصر صفوی» نیز رجوع فرمائید - ۴.

دادن جانش هم تمام شود آنرا نخواهد نوشید. شاه شمشیر از نیام کشید و کنار ظرف شراب گذاشت و گفت یا باید شراب را تا آخر بنوشد یا اینکه خونس را خواهد ریخت. صدراعظم که در گفته شاه اجبار و زور دید، حاضر شد که شراب را بنوشد و حتی کمی از آن نوشید ولی از شاه خواست که به او وقت دهد. وقتی که شاه صورت خود را از او برگرداند و مشغول گفتگو بادیگری شد، صدراعظم به آهستگی از آنجا رفت و خود را پنهان کرد. شاه از این موضوع ناراحت شد، به او گفتند که همه جا را گشته‌اند ولی موفق به یافتن صدراعظم نشده‌اند. شاه در عوض دستور داد که جام شراب را به یکی از خواجه‌های حرم‌سرا بدهند تا بنوشد، وقتی که او نیز برای عذرخواستن نزد شاه آمد و اظهار کرد که مدت هاست شراب نخورد و حتی نوشیدن آنرا ترك کرده و اگر بنوشد منجر به سرگش خواهد شد؛ شاه همان‌طور که نشسته بود ضربه‌ای با شمشیر به پای مخنث بیچاره زد. مهتر شاه نیز که می‌خواست از کشته‌شدن خواجه جلوگیری کند ضربتی به دستش وارد شد، وقتی که هر دو نفر زخم خورده از جلوی شاه فرار کردند، شاه که نمی‌خواست جام شرابی را که دستور داده بود زیر دستانش بنوشند همان‌طور پرمماند، پس آن را به طرف یکی از غلام بچه‌هایش که فرزندخان قندهار بود دراز کرد و از این پسر بچه زیبا پرسید که آیا می‌تواند تمام شراب درون جام را سربکشد؟ پسر بچه پاسخ داد: از بنیه و نیروی خود برای نوشیدن این شراب آگاه نیست، ولی مایل است نهایت کوشش خود را برای اجرای فرمان شاه به عمل آورد. سپس در مقابل شاه زانو زد و تا آنجا که وقت اجازه می‌داد چندبار جام را به لب برد و جرعه‌ئی نوشید. نوشیدن شراب و صحبت‌های دوستانه شاه عواطف غلام بچه را تلطیف کرد و به او شهادت بخشید، به طوری که از جای برخاست و خود را به گردن شاه آویخت و بد زبان ترکی گفت:

«خداوند محض خاطر من به شاه عمر طولانی عطا فرماید»
شاه را از این سخن چندان خوش آمد که دستور داد از خزانه شاهی يك
شمشیر با نیام، قبضه و کمر بند جواهر نشان که بهای آن تخمیناً چند صد تومان بود
برای پسر بچه بیاورند و بدین ترتیب وی را مقتخر و رهین منت خود کرد.

۱ - Alla taala menum itzun tschok wersun - این جمله که به ترکی

آذری بسیار نزدیک است. معنای فوق را با اندکی اختلاف می‌رساند - م.

فصل بیست و دوم - درباره ضیافت صدر اعظم و دیدنی های آن و ماجرای ختنه کردن الیاس بك ارمنی

روز نوزدهم نسو امیر اعتماد الدوله، صدر اعظم، ضیافتی به افتخار سفر او در يك تالار باشکوه که از لحظه ورود زیبایی آن چشم را خیره می کرد، ترتیب داد. در میان محوطه جلوی تالار حوض بزرگی بود که آب از میان چند فواره به بلندی قدیک انسان فوران می کرد.

بر بالای دیوارهای تالار اصلی، مانند خانه سفر از يك تعداد زیادی تابلو از لباس های زنانه متعلق به ملل مختلف و نیز نقاشی های اروپائی آویخته بودند. پائین دیوارها آئینه کاری شده بود، به این ترتیب که چند صد قطعه آئینه کوچک را کنار هم به طور منظم و هنرمندانه نصب کرده بودند و هر کس که میان تالار نشسته بود در يك آن می توانست تصویر خود را در تعداد بسیاری آئینه مشاهده کند. نظیر این آئینه کاری، و شاید هم زیباتر از آن را گویا شاه در کاخ خود بر دیوارها و سقف تالاری در کنار اطاق همسرانش دارد که کار دست نیست و باید چیز دیگری جز آئینه باشد. غذاهائی که بسیار خوب تهیه شده بود درون ظروف نقرهئی قرار داشت. در اثنای صرف غذا مطربان شاه بار قاصدها منتظر ایستاده بودند. آن ها هنگام رقص

عملیات حیرت‌انگیزی نیز انجام می‌دادند. یکی از آن‌ها کاسه‌ئی را به بلندی حدود يك ساعد درجائی از صحنه گذاشت، لحظه‌ئی از روی آن به اطراف پرید و به يك چشم برهم‌زدن، کاسه را میان دو پای خود گرفت. او آن‌چنان به این طرف و آن طرف می‌پرید و خود را به زمین می‌زد که گوئی اصلاً کاسه‌ای میان پاهایش نگرفته، سپس همینطور رقص کنان دوباره با مهارت خاص کاسه را سر جای اولش گذاشت و به رقصیدن ادامه داد.

این قحبه‌ها نه فقط موجبات سرگرمی و تفریح مهمانان را فراهم می‌کنند، بلکه برای انجام کارهای دیگر نیز آماده به خدمت‌اند، زیرا میزبان از میهمانان خود می‌خواهد که برای اطفای شهوت و تفریح بیشتر از وجود این زن‌ها استفاده کنند. میزبان به این موضوع اهمیت زیادی می‌دهد و به همین جهت همه جا، در ضیافت‌های افراد سرشناس در کنار مطربان و بازیگران چنین رقصه‌هایی نیز حضور دارند، به جز اردبیل که مکانی مقدس است و شاه عباس بزرگ دستور داده بود تمام روسپیان را از شهر بیرون کنند.

میزبان در کنار نوشاندن شراب به میهمانان، از آن‌هامی‌خواهد، تا در صورت تمایل از نزدیکی بار قاصه‌های مورد پسند خود لذت ببرند، بنابراین اگر کسی بخواهد می‌تواند فاحشه مورد نظر خود را به اطاقی که از قبل جهت این کار آماده شده، ببرد و پس از انجام کار دوباره بدون احساس شرم در برابر دیگران به جای خود باز گردد و رقصه نیز به رقص خود ادامه دهد. اما اگر میهمان مایل به چنین عملی نباشد به میزبان تعظیم می‌کند و بدین ترتیب مراتب تشکر خود را از تعارف او ابراز می‌دارد. روز بیست و نهم همین ماه دو برادر محترم ارمنی یعنی سفراز بك والیاس بك برای ملاقات سفر آمدند و تعریف کردند که هر دو نزد شاه صفی دارای قرب و منزلت‌اند. همچنین پدرشان مورد توجه شاه عباس بزرگ بوده و موقعیتی همتای آنان داشته است. آنچه درباره الیاس بك گفته می‌شود، از يك شوخی و حشتناك

حکایت می‌کند که انسان را به تأمل و تفکر وا می‌دارد :

شاه يك زمان که حالی خوش داشته، برای اینکه مراحم خاص خود را به الیاس بك نشان دهد از او می‌خواهد که به‌دین محمدی (ص) بگردد و بگذارد که او را ختنه کنند. الیاس بك در پاسخ از سر شوخی می‌گوید، «این کار زمانی انجام خواهد شد، الحال شاهنشاه از سر شوخی چنین فرمانی صادر می‌فرمایند». موضوع به‌دست فراموشی سپرده می‌شود، تا اینکه شاه به‌مناسبت خاصی کسی را نزد الیاس بك می‌فرستد و با توجه به شوخی گذشته از او می‌خواهد که ختنه‌اش کنند، الیاس بك از فرمان شاه سرباز می‌زند ولی بالاخره او را به‌زور ختنه می‌کنند، اما الیاس بك باطناً يك مسیحی متعصب باقی می‌ماند. او با اینکه طبیعتاً انسانی شاد و سر حال به‌نظر می‌رسد ولی هنوز از ته قلب از این موضوع ناراحت و دژم است.



کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فصل بیست و سوم - درباره شاه و دیگر بزرگان، هدایائی که به سفرا و چندتن از ما اعطا شد و آخرین بارعام

روز دوم دسامبر عباسقلی بك میهماندار هدایای شاهانه را به شرح زیر برای
ما آورد:

- ۱- برای هر يك از سفرا يك رأس اسب با ابراق و دهنه. برزین و برگ و کشی
ضخیم از طلای ناب کشیده و دهنه و سر بند را با گلوله‌هایی از طلا تنگ در کنار
هم آراسته بودند. اسب سفیر برو گمان سلامت نبود.
- ۳- دودست لباس زربفت از بهترین بافته‌های ایران با متعلقات آن یعنی
دستار و میان‌بند^۱ زیبا.
- ۴- یکصد و پنج قواره پارچه ابریشمین گوناگون مانند اطاس^۲ دمشقی^۳ و
دارائی^۴، پارچه‌های کتان و پانزده قواره از انواع پارچه‌های دیگر.

۱- Mianbend

۲- Atlas

۳- Demast - داماس یا دمشقی - م

۴- Darai - نوعی از پارچه ابریشمی موج‌دار - فرهنگ عمید - م

دویست تومان که برابر با سه هزار و سیصد و سی و سه تالار است، جهت هزینه سفر فرستاده شد که سفیر بروگمان آن را نزد خود نگاه داشت و بعداً بخشی از آن را به افراد عادی کمیته که نیاز مبرم داشتند داد و قسمت دیگر از این مبلغ را به دوستان ارمنی به عنوان مرحمتی و انعام بخشید.

هدایای شاهانه به اعضای کمیته عبارت بود از پنج جقه اطلس و پنج جقه دارائی برای مقامات بعد از سفر ادر کمیته، به این جقه ها گل های رنگارنگ و طلائی بافته شده بود. بهر کدام از اصیل زادگان و نجیبای عضو کمیته نیز یک جقه از پارساچه زربفت اعطا شد، به اعضای پائین تر کمیته اصلاح چیزی داده نشد.

روز بعد یعنی سوم دسامبر، شاه برای آخرین بار آقایان فرستادگان را به اتفاق تمام اعضای کمیته برای صرف نهار دعوت کرد.

شاه مانند دفعه پیش در تالار دیوان خانه با همان شکوه گذشته نشسته بود و مراسم صرف نهار نیز بدون کوچکترین تغییری مانند دفعه اول یعنی نخستین بار حضور، برگزار شد.

پس از صرف غذا سفر مجدداً وسیله سرمیهماندار و قورچی باشی به سوی شاه هدایت شدند تا با او وداع کنند. شاه ضمن اعطای تذکره^۱ بازگشت به سفر درودهای صمیمانه خود را به والا حضرت شلسویک هاشتاین ابلاغ کرد و وعده داد که با اعزام نماینده مخصوص خود به دربار آن شاهزاده در تحکیم روابط مودت آمیز بکوشد. فرستادگان با تعارفات محترمانه و شایسته به لحاظ دریافت تذکره و نیز ابراز تشکر از پذیرائی گرم و برخورد دوستانه شاه تالار را ترک گفتند و مجدداً سواره به اقامتگاه خویش بازگشتند.

۱- این تذکره از یک طرف اجازه عبور و از طرف دیگر دستوری به حکام محلی بود که به اعتبار آن موظف به ایجاد تسهیلات در مورد دارنده تذکره بودند. ضمناً نوعی مصونیت سیاسی را نیز برای سفراء تأمین می کرد - م

امروز مهماندار با این خبر نزد ما آمد که قرار است شاه برای مدت هشت روز به کاشان مسافرت کند، حال اگر آقایان سفر امایل باشند می توانند همراه او بروند و از آنجا مسافرت خود را به آلمان ادامه دهند و یا به اصفهان باز گردند. ما کم کم خود را آماده سفر کردیم و روز دوازدهم مجدداً ضیافتی برای وداع ترتیب دادیم. پس از صرف غذا مهمانان در میدان اسب دوانی گرد آمدند. در آنجا یک نفر نماینده بازرگانی از اهالی اسپانیا، که ولیعهد گوا در هندوستان وی را به عنوان نماینده خود در ایران تعیین کرده بود، نیز حضور داشت. این شخص يك يهودی ثروتمند بود که بین هندوستان و قسطنطنیه به تجارت اشتغال داشت.

ترومپت و طبل نوای دلنشینی سرداده بود. چند صد تن ایرانی و مرد وزن ارمنی روی دیوار خانه های اطراف میدان نشسته بودند تا این منظره جالب را تماشا کنند. دو حلقه در میدان قرار دادند تا هر کس که مایل باشد سواره از میان حلقه بگذرد. هر کس که موفق می شد بایستی به سلامتیش شراب نوشید. علاوه بر آن، به دستور سفیر بروگمان برای هر بار رد شدن اسب سوار از حلقه، به افتخار او يك تیر توپ نیز شلیک شود. موفقیت سواران و شلیک تیر توپ آنچنان بی درپی بود که پدر ژوزف مترجم در بار اظهار داشت، چون در قصر دار السلطنه اصفهان صدای شلیک توپ شنیده می شود، امکان دارد شاه از این موضوع ناراحت شود و چون مردی سفاک است، هر چیزی بی اهمیتی او را غضبناک می کند. به همین سبب پدر ژوزف تقاضا کرد که محض خاطر عیسی مسیح (ع) کم تر هیاهو و شلیک کنند ولی بروگمان به خواست پدر ژوزف اعتنائی نکرد و چند لحظه دیگر به این بازی ادامه داد. بعداً دریافتیم که شاه از این موضوع و حتی موضوعات دیگر آنچنان از بروگمان ناراحت و عصبانی شده بود که اگر فرستاده شاهزاده ی هلاشتاین و رئیس هیئت نمایندگی وی نبود، سرش را از بدن جدا می کرد. ضمناً شاه به سبب پیشامدی که شرحش در زیر می آید نیز

احساس می کرد که مورد اهانت قرار گرفته است:

واقعه آن روز چنین بود که یکی از افراد سطح پائین کمیته به نام لیون برنولدی^۱ از اهالی برابان^۲ بدون اجازه سفر با نمایندگان تجارتی هلند تماس گرفته و هدایائی دریافت کرده بود، بنابراین بروگمان دستور داد که او را تا زمانی که در اصفهان اقامت داریم به غل و زنجیر بکشند. این شخص توانسته بود خود را رها کند و به آلاکاپی^۳ یا بست خانه که در کاخ سلطنتی بود پناه برد. سفر ابتدا کسی را نزد شاه فرستادند و از وی تقاضای استرداد مجرم را کردند، شاه در پاسخ گفته بود که نه او نه هیچکس دیگر نمی تواند فردی را که حتی به شاه حمله کرده باشد پس از فرار به بست خانه پناهنده شود به زور از بست خارج کند، ولی چنانچه فراری چیزی دزدیده و با خود نگه داشته باشد (عنوان دزد برای فراری ساختگی بود) می بایستی شیء مسروقه گرفته و پس داده شود. بروگمان جریان واقعه را که تا آن زمان مخفی داشته بود برای همگان آشکار کرد و مصمم شد لیون برنولدی را در کاخ شاهی بسا تیر بزند. از آنجا که

۱- Lyon Bernoldi. ماجرای این شخص خود نشانه ای از عمق رقابت های تجارتی

و سیاسی در عصر صفویه است - ۴

۲- Brabant - ایالتی در جنوب بلژیک - ۴

۳- Allakapi - صفحه ۲۰۵ سفرنامه کمپفر:

«بست مملکت اسم خود را از زبان ترکی که رایج در بارست گرفته و روشن تر بگوئیم به آن عالی قاپو یعنی دروازه علی، یا حتی الله قاپو یعنی دروازه الله و درست تر الاقاپی یعنی دروازه رنگین نام داده اند...»

به طوری که از توضیح و شرح الثاریوس استنباط می شود بست خانه درون کاخ سلطنتی بوده است و با توجه به این موضوع و شرحی که کمپفر می دهد این قصر به مرور زمان نام عالی- قاپورا به خود گرفته و در آن زمان به این نام خوانده نمی شده است. برخی معتقدند که شاه عباس دوم عمارت فعلی عالی قاپورا ساخته است ۴

محمتمل بود متهم شبانه از بست خارج شود و به جای دیگر برود (بروگمان يك ارمنی را به عنوان نماینده خود نزد برنولدی فرستاده بود که با توسل به حمله از نقشه و تصمیم وی آگاه شود) بروگمان بیست نفر سواره و پیاده را مسلح کرد و او را شب آنان را با فانوس و مشعل به مقابل دروازه قصرشاهی فرستاد تا شخص فراری را زنده یا مرده از بست خانه بیرون بیاورند. بروگمان به خطرات ناشی از این کار که توسط سفیر کروسیوس به وی گوشزد شده بود و امکان داشت برای همه ما درد سر ایجاد کند اعتنائی نکرد. وقتی افراد بروگمان به مقابل دروازه کاخ رسیدند (شاید بیش از بیست نفر را برای این منظور جمع کرده بود) و حالت تعرضی به خود گرفتند و به هشدارهای نگهبانان قصر توجهی نکردند و حتی نسبت به شاه که از همه و سروصدا بیدار شده بود و می خواست از وقوع جریانات ناگوار جلوگیری کند نیز اعتنائی نشان ندادند، دروازه ای که اگر انسان از آن رد می شد، به آزادی می رسید و تا آنجا که مردم به یاد داشتند هیچگاه بسته نشده بود، به دستور شاه بسته شد. این کار آن چنان شاه را ناراحت و عصبانی کرده بود که روز بعد به مشاوران خود گفته بود که از دست آلمانی ها نمی تواند شب ها در آرامش و امنیت استراحت کند و اگر دستور نداده بود در بست خانه را ببندد اصفهان یسا جای شاه بود و یا جای سفرای آلمانی.

بروگمان دیگر بار دست به عملی زد که سبب ناراحتی شاه شد، به این ترتیب که از ورود مأموران شاه به خانه دختران با کره^۲ ارمنی (که بسیار اتفاق افتاده است) جلوگیری کرد. جریان از این قرار بود که وقتی مترجم ارمنی بنام شوان (که مرد ابله‌ی بود) با ناراحتی نزد بروگمان آمد و شکوه کرد که در جریان بازدید مأموران

۱- این مأمورین کسانی بودند برای حرم سرای شاه دختران با کره و زیبای ارمنی

را شکار می کردند - ۲

Schuan - ۲

شاه از خانه دوشیزگان ارمنی، محبوبه عزیز او نیز به مخاطره خواهد افتاد، بروگمان
به او پیشنهاد خطرناکی کرد و گفت در برابر مأموران شاه ایستادگی کند.
اگر چنین می شد خطر بزرگی در انتظار ما بود و بروگمان شاید هم همگی
مابده سواری زنده از ایران خارج می شدیم.

دفتر دوم - شرح جدید سفر به ایران

در باره

امپراطوری و مردم ایران



فصل اول - کلیاتی درباره کشور شاهنشاهی ایران ، دارالسلطنه اصفهان و دیدنی های درون و برون آن.

امپراطوری ایران که گویا نام خود را از پرسئوس^۱ یکی از قهرمانان یونان قدیم دارد ، در گذشته امپراطوری پرشکوه و حکومت پادشاهی معروفی بوده است که فرمانروایان آن را پادشاهان بزرگ و یا به گفته بهتر شاه شاهان می نامیدند. با چنین وضع پرشکوه و پر جلالی در این سرزمین دویست و سی سال پادشاهی برقرار بود، تا اینکه داریوش^۲ در آخرین نبرد خود با اسکندر در آربلا^۳ شکست خورد که به سقوط امپراطوری ایران انجامید.

۱ - Perseus - آلمانی ها به طوریکه هنوز هم کم و بیش متداول است ایران را پرزین (Persien) می خوانند و از اینجهت نویسنده ریشه این نام را مورد بررسی قرار داده است ولی ریشه لغتی که او به دنبال آن می گردد «پارس» ایرانی است نه پرسئوس یونانی ! - ۲.

۲ - Darius. III - داریوش سوم شاه ایران از ۳۳۰ تا ۳۳۵ ق - ۲. در سال ۳۳۱ ق. م در محل آربلا از اسکندر شکست خورد - و - آ.

۳ - Arbela - همان اربیل در منطقه کردنشین کشور جمهوری عراق - ۲.

پس از این واقعه، ایران به سبب جنگ‌های، چه بین حکمرانان داخلی و چه با حکام خارجی، رو به ضعف نهاد و چندبار کاملاً سقوط کرد و به زیر فرمان بیگانگان درآمد، تاجایی که حتی از اعراب نیز شکست خورد و زیر دست آنان گردید و نام ایرانی را از خود برداشت و خویش را عرب نامید. ایرانی‌ها چندبار توانستند دوباره کمر راست کنند و تحت تسلط پادشاهان خودی قرار گیرند و سرزهای امپراطوری و پهنه حکومت خود را از نو گسترش دهند.

در حال حاضر از شمال تا باختر، تمام سرزمین‌هایش که بین دریای خزر و خلیج فارس یا سینوپرسیکو^۱ قرار دارد و سرزمین‌هایی که از خاور به باختر، یعنی از فرات^۲ (یا مرآت سو)^۳ تا مرزهای قندهار گسترده است به امپراطوری ایران تعلق دارد.

در باختر دریای خزر پهنه فرمانروایی ایرانیان تا کوهستان‌های ارمنستان کشیده شده و از نیمه دریای خزر به طرف خاور تا رودخانه کورکان^۴ (در قدیم اوکسوز^۵ نامیده می‌شد) نیز، از آن ایران است، که بر کرانه شمالی آن از بلک‌ها یا تاتارهای بخارا نشسته‌اند و به شاه ایران خراج می‌پردازند.

اصفهان کمی پیش از زمان تیمور لنگت سپاهان^۶ نامیده می‌شد ولی من بدون اینکه تفاوتی در آن‌ها بینم اسپاهان^۷ و گاه اصفهان^۸ نیز شنیده‌ام. این شهر بردشت

۱ - Sinu Persico

۲ - Euftrat

۳ - اصل : Morat Su مرآت سو - ۴.

۴ - Ruthkhane Kurkan - آمودریا. و - آ.

۵ - Oxus

۶ - Sepahan

۷ - Ispahan

۸ - Isfahan

همواری قرار دارد، رشته کوههائی رامی توان در سه یا چهار مایلی شهر دید. محیط اصفهان با دهکده‌های اطراف آن برابر هشت مایل آلمان است، زیرا اگر کسی در یک روز دور شهر اسب بر اند مسافتی بیشتر از آنچه که اشاره شد نمی تواند بپیماید. حصار دور شهر نامناسب و فقط از گل ساخته شده است. پائین حصار شش ساعد و بالای آن فقط به اندازه يك پا قطر دارد. باروهائی که بر روی این حصار ساخته اند فقط از خشت و گل است که در حرارت آفتاب پخته و کنار و روی هم چیده شده است. خندق شهر خراب است، به طوری که در بیشتر نقاط چه زمستان و چه تابستان با پای پیاده می توان از آن گذشت.

در جنوب باختری و در سمت جنوبی شهر رودخانه^۱ نسبتاً بزرگی جریان دارد که از رشته کوه‌های دماوند^۲ سرچشمه می گیرد. از این رود نهرهای کوچکی منشعب می شود که به چند مخزن آب باران که آن را حوض^۳ و برکه^۴ می نامند می ریزد و از آنجا به تمام خانه‌های شهر هدایت می شود؛ اگر چه در حیاط خانه‌ها چاه آب وجود دارد.

شاه عباس چهارده سال کوشید تا از آبی که در طرف دیگر کوه دماوند جاری است، از میان کوه به رودخانه زنده رود جریانی برقرار کند^۵، برای این منظور هر روز هشتصد تا یک هزار تن را به طور بیست و چهار ساعته به کار گماشت و دستمزد آن‌ها را روزانه نیم عباسی برابر با چهار گروشن آلمان تعیین کرد، ولی به سبب طولانی شدن سرمای شدید و ریزش برف در قسمت شمالی کارگران بیش از سه ماه در سال

۱- منظور زنده رود است. و-آ.

۲- Demawend

۳- Haus

۴- Burke

۵- برای آگاهی بیشتر در این مورد به صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸ کتاب «سیاست و اقتصاد

عصر صفوی» رجوع فرمائید -م

قادر به کار نبودند. خوانین و بزرگان مملکت برای خوش خدمتی هر يك قسمتی از انجام کار و حفر کوه را به عهده گرفتند. سنگ این کوه بسیار سخت است و قسمتی که باید در آن کار می شد ارتفاعی برابر با یکصد ساعد دارد، با اینهمه حدود یکصد ساعد در کوه حفاری کردند. در این هنگام شاه عباس فوت کرد و شاه جوان بعدی نیز تر جیح داد که در آغوش گرم و نرم زنان حرم خود خوش بگذراند تا اینکه خویشتن را با سختی سنگ کوه در گیر کند، بنابراین کار ناتمام باقی ماند.

شهر اصفهان دوبار بدست تیمور لنگ با خاک یکسان شد، اول بار زمانی که آنجا را تصرف کرد و بار دوم به سبب شورش مردم. چنین ویرانی‌ئی را اصفهان يك بار نیز در زمان چنگیز خان مغول به خود دیده بود که نه تنها ساختمان‌های بسیاری از دست رفت بلکه از جمعیت شهر نیز بسیار کاسته شد.

در زمان شاه اسماعیل اول اصفهان دوباره جان گرفت. شاه عباس زمانی که مصمم شد پایتخت شاهی را از قزوین به جای آرام‌تر و زیباتری منتقل کند، اصفهان را برگزید و نه تنها شهر را با ساختمان‌های باشکوه آراست، بلکه از بسیاری ایالات

۱- منظور شاه صفی نوه شاه عباس است که در دهم جمادی‌الاول سال ۱۰۳۸ ه.ق به تخت سلطنت نشست و نویسنده در زمان او به ایران آمده است. در مورد روز و ماه جلوس شاه صفی اقوال متفاوت است - م

۲- «Schah Ismael I». شاه اسمعیل اول از اخلاف شیخ صفی است که در شیروان رهبری ایرانیان را به عهده گرفت و کیش شیعه را رواج داد. هنوز هم سایر مسلمانان وی را بدعت گذارنده در دین اسلام می‌شناسند و ارجحی به او نمی‌نهند. او مذهب شیعه را مقام والائی داد و مذهب رسمی کشور اعلام کرد. در سال ۱۵۰۲ میلادی توانست عنوان شاه را بر خود نهاد و در سال ۱۵۰۸ میلادی سلطنت را به چنگ آورد و از هرات تا بغداد سرزمین حکومت خود را گسترش دهد. و-آ» ویرایشگر آلمانی در مورد تاریخ جلوس شاه اسمعیل اول دچار اشتباه شده، او در دوم رمضان سال ۹۰۷ ه.ق برابر با ۱۵۰۹ میلادی به تخت نشسته است. - م

دیگر خلق‌ها و اقوام بسیاری را به آنجا کوچاند که امروز اصفهان همچون جهان^۱ کوچکی می‌ماند که بیش از پانصد هزار نفر جمعیت را می‌توان در آن شماره کرد. در خانه‌های شهر يك و برخی دوباغچه وجود دارد که به گسترش شهر کمک می‌کند ایرانی‌ها به بودن باغچه در خانه خود بسیار اهمیت می‌دهند و برخلاف اروپائیان باغچه را با گل نمی‌آریند، بلکه درختان گوناگون میوه و انگور را به‌طور منظم و مرتب در کنار هم می‌کارند. آنان مخصوصاً از جهت زیبایی و سایه افکندن به درخت چنار علاقه خاص دارند. این درخت در آلمان ناشناخته است. درخت چنار به بلندی و راستی سرو است، قطر آن به نیم ساعد و گاه به يك ساعد تمام می‌رسد، برگ‌هایش پهن و شبیه برگ درخت مو است. میوه‌اش بزرگ و شبیه میوه درخت بلوط است و روی آن را کرک پوشانده هسته ندارد اما مورد استفاده نیست. چوب این درخت قهوه‌ئی رنگ و تخته بدست آمده از آن زیبا و موجودارست که برای ساختن در و پنجره به کار می‌رود و وقتی به آن روغن می‌مالند بسیار زیبا به نظر می‌رسد.

آرایش دیگری که ایرانی‌ها بعد از درخت‌های یاد شده به باغ خود می‌دهند حوض‌هایی است که دور آن‌را حاشیه‌ئی کشیده‌اند و جوی‌های منظمی برای آن‌ها ساخته‌اند که آب را از این حوض به آن حوض جاری می‌کند. به‌طور کلی يك حوض بالاتر از حوض دیگر قرار گرفته است و آب آن‌ها را برای سیراب کردن درختان و گیاهان به باغچه هدایت می‌کنند. ثروتمندان در باغ خود راهروهای نسبتاً پهن می‌سازند و نیز آلاچیق‌های زیبایی که حتی از خانه مسکونی‌شان بهتر و قشنگ‌تر آراسته شده، بنا می‌کنند. در شهر کنار خانه افراد معمولی کاخ‌های زیبایی دیده می‌شود که از بیرون مانند خانه‌های نوساخته به نظر نمی‌رسد.

محوطه روباز بالای منزل را که نرده کوتاه جلوی آن نصب کرده‌اند ایوان^۲

۱- شاید اشاره به «اصفهان نصف جهان» باشد - م

۲- Eiwān

می‌نامند که گاهی در چهار طرف خانه دیده می‌شود. در تابستان گرم برای اینکه در جریان باد و هوای خنک قرار گیرند از ایوان به جای اطاق خواب استفاده می‌کنند. پنجره اطاق ایرانی‌ها به بزرگی دراست و تا کف اطاق می‌رسد و به جای شیشه دارای شبکه‌های چوبی است که در زمستان روی آن را کاغذ چرب می‌چسبانند، از اطاق‌های پائین منزل برای زمستان استفاده می‌کنند. از آنجا که در اصفهان نیز مانند بسیاری از نقاط دیگر ایران چوب و هیزم کمیاب است، نیاز به گرما سبب شده است که در زمستان اطاق‌های خود را به طریق خاصی گرم کنند، به این ترتیب که کف اطاق را کنده و در آن تنور^۱ ساخته‌اند، تنور سوراخ گردی است که دیگ بزرگی را می‌ماند، در تنور ذغال سرخ شده نگه می‌دارند و روی آن یک صندلی کوتاه یا یک میز قرار می‌دهند و روانداز بهنی که تمام دور برآ می‌پوشاند بر آن می‌اندازند، دور آن می‌نشینند و پاهارا زیر کرسی^۲ فرو می‌برند و لحاف را روی نیمه از بدن خود می‌کشند و به این ترتیب تا صبح می‌خوابند. بامقدار اندکی ذغال گرمای مطبوعی حاصل می‌شود، گاهی اوقات آنقدر گرم می‌شود که انسان عرق می‌کند. ایرانی‌ها کرسی را وسیله سالمی می‌دانند، زیرا در طول شب یا روز سر انسان بیرون از لحاف است و از هوای آزاد بهره‌مند می‌شود. برای جلوگیری از پخش گاز ذغال، تنور را از طریق لوله‌ای از زیر زمین به حیاط مرتبط ساخته‌اند. از تنور برای پختن نان و غذا، مانند اجاق استفاده می‌کنند.

معمولاً خانه‌ها یک حیاط جلوئی دارند که از میان آن می‌توان به اطاق‌های مسکونی و سایر محوطه‌های منزل می‌رسید. کوچه و خیابان‌های بین خانه‌ها قبلاً چنان بزرگ و پهن بودند که بیست نفر یا بیشتر می‌توانستند کنار یکدیگر اسب برانند. در زمان شاه عباس بزرگ به سبب ساختن منازل بسیار، بیشتر کوچه‌ها و خیابان‌ها چنان تنگ شد که مخصوصاً نزدیکی‌های میدان و بازار که رفت و آمد

Tenur - ۱

Kursi - ۲

زیادست، عابران به زحمت می‌توانند از کنار یکدیگر بگذرند و گاهی اوقات اگر کسی به یک خربنده^۱ (آنان خرخکچی را چنین می‌نامند) که ده، بیست و بیست و یک بار با بار را پشت سر هم می‌رانند برخورد کند باید بایستد تا این قطار بگذرد، در عوض میدان^۲ یا مکان بزرگ تجارت و تفریح آنقدر بزرگست که نظیر آن را هیچ‌جا ندیدیم. در سمت مغرب که کاخ و دربارشاهی قرار دارد، در طول میدان حجره‌های دو طبقه با سقف گنبدی به‌طور منظم با ایوان و دالان ساخته شده است که در آن‌ها طلاسازان، جواهر فروشان و دیگران به‌کار مشغولند.

در مقابل این حجره‌ها درختان زیبا و راستی را به‌طور منظم کنار هم کاشته‌اند که سایه‌خوشایندی بر زمین می‌افکنند. روبرو یعنی در شرق میدان دالانی بزرگ با سقف قوسی شکل از بالا تا پایین کشیده شده که در طاق نماها و زیر ستون‌های آن کارگران صنایع دستی گوناگون مشغول کارند. اصناف مختلف از یکدیگر مجزا بودند و هر کدام کارگاه مخصوص به‌خود داشتند. ایرانی‌ها اصلاً در خانه خود کار نمی‌کنند، شاید در موارد بسیار نادر و از آنجا که کار خود را در ملاء عام انجام می‌دهند، برای عابرین دیدن آنان به‌هنگام کار جالب است.

کاخ شاه را ایرانیان دولت‌خانه^۳ و خانه شاه^۴ می‌نامند. در مقابل در کاخ چند توپ بزرگ قرار داده‌اند که شبیه توپ‌های کوچک و بزرگ ایتالیائی‌اند و ساختنی نامناسب و زمخت دارند که برای محافظت در کاخ در آنجا مستقر شده‌اند. حیاط کاخ در مقابل خطرات و فشارهای شدید آنچنان مستحکم و امن نیست و فقط بایک حصار بلند احاطه شده است. درهشتی حیاط، حدود چهل قدم دورتر از دروازه کاخ، دست

۱- Charbende

۲- منظور میدان شاه اصفهان است که وسیله شاه عباس کبیر هم‌زمان با بنای کاخ عالی قاپو

و مسجد شاه ساخته شده است. به صفحه ۱۹۳ سفرنامه کمپنر رجوع فرمائید - ۴

۳- Dowelt Khane

۴- Khane Shah

راست دری است که به باغ بزرگی بازمی شود. در میان این باغ عبادتگاه کوچکی قرار دارد. این باغ يك بست خانه یا پناهگاه بزرگ است که آنرا آلاکاپی^۱ یا «دروازه خدا» می نامند. مقروضین، قاتلین و سایر خلافکاران به اینجا پناهنده می شوند و تا زمانی که بتوانند با هزینه شخصی در آنجا بمانند از مجازات مصونند، ولی دزدان را اجازه نمی دهند که سه مدتی طولانی در اینجا بمانند. زمانی که ما در اصفهان بودیم يك «سلطان» که مورد بی مهری شاه قرار گرفته بود و می ترسید که زندگی خود را از دست بدهد با کسان خود زیر خیمه‌ئی در همین باغ بست نشسته بود،

در قسمت جنوبی میدان مسجد بزرگ^۲ و فوق العاده عالی و باشکوهی قرار دارد. غیر از این در اصفهان مساجد و عبادتگاه‌های بسیاری هست.

در قسمت شمالی میدان چند میخانه دیده می شود. شیره خانه^۳ همان پیاله فروشی و میخانه است که در آن معمولاً افراد بی سرو پا می نشینند و در برابر انسان سورکرها^۴ یا پسر بچه‌های رقص با حرکات و نمایش‌های شهوت انگیز می رقصند. زمانی که احساسات شهوانی مشتریان به جوش آمد و شراب کار خود را کرد بایکی از این پسر بچه‌ها به گوشه‌ای می روند و یا اینکه به فاحشه‌خانه‌های عمومی شهر سر می زنند. در جای چتائی خانه^۵ آب داغ^۶ ناشناخته‌ئی می نوشند. از این نوشیدنی بسیار

چتائی

۱- Allakapi در مورد این محل به پانویس‌های پیشین رجوع فرمائید - م.

۲- منظور مسجد شاه اصفهان است - م.

۳- Schire Khane

۴- Surker - شاید «سورگر» به معنای عمده مهمانی [سور] باشد - م.

۵- Tzai Chattai Khane - «چتائی منظور چین است. و-آ» بنا بر این می-

توان از این «چای خانه چینی» را استنباط کرد - م.

۶- معلوم می شود که در نیمه اول قرن هفدهم هنوز «چای» در اروپا شناخته شده نبوده

است - م.

مصرف می‌شود. در ضمن نوشیدن چای به بازی تخته‌نرد و همچنین شطرنج نیز مشغولند. شطرنج را نسبت به روس‌ها با مهارت بیشتری بازی می‌کنند و دارای تمرین بسیارند و ادعا می‌کنند که شطرنج را برای اولین بار ایرانی‌ها ابداع کرده‌اند. در قهوه‌خانه مصرف کنندگان تنباکو و نوشندگان قهوه گرد می‌آیند. در سه قهوه‌خانه شهر شعرا و نقالان - که من خود آنان را میان محوطه برصندای بلندی نشسته دیدم و افسانه‌ها و داستان‌ها و شعرهای گوناگون آنان را شنیده‌ام - حضار را سرگرم می‌کنند. هنگام نقل داستان از چوبدستی کوچکی برای ایجاد تخیل بیشتر در شنونده استفاده می‌کنند که این کار شباهت بسیاری به عمل شعبده‌بازان و تردستان دارد.

نه‌چندان دور از محل بالادونوع سلمانی مشغول کارند. که درد که‌های کوچک خود و یادر کنار دیوار نشسته‌اند برخی از آنان را جراح^۱ می‌نامند که فقط زخم را مداوا می‌کنند، البته نه اینکه آنرا تمیز کنند و ببندند، سلمانی دیگر بیمار معالجه نمی‌کند، بلکه فقط می‌تواند موی مشتری را قیچی کند و بیاراید، این اشخاص را دلاک^۲ می‌نامند که ختنه نیز می‌کنند. دلاک مشتری زیاد دارد، زیرا رسم است که مردان سر خود را از ته می‌تراشند. هر مشتری قیچی متعلق به خود را همراه دارد، چون که از مرض کشی^۳ (آنها بیماری فرانسوی^۴ را چنین می‌نامند) واهمه دارند و به همین سبب نمی‌گذارند سرشان را با قیچی دیگران اصلاح کنند. قسمت پائین و شمالی میدان به بازار اصلی منتهی می‌شود که قیصریه^۵ بزرگ

۱ - Kahwe Khane

۲ - Tzerrah

۳ - Dellak

۴ - Keschi - یعنی کاشی منسوب به کاشان. نویسنده در صفحات آینده در این باره

بیشتر بحث خواهد کرد - ۴.

۵ - منظور بیماری سفلیس است - ۴.

۶ - Kaiserie

با اجناس و کالای گران بها در آنجا واقع است. بر بالای محل ورودی بازار ساعت بزرگی نصب شده است. این ساعت را زمان شاه عباس گویا يك نفر انگلیسی بنام فسی^۱ ساخته بود. او ایل چون در ایران نه ساعت ناقوس دار وجود داشت و نه ساعت بزرگ شهری، بنابراین ساعت مزبور برای مردم اصفهان جالب و شگفت انگیز بوده است. زمانی که ما در اصفهان بودیم این ساعت از کار افتاده و به کلی خراب شده بود و تنها استاد ساعت ساز در ایران نیز به جرم کشتن يك نفر ایرانی اعدام شده بود^۲.

در اصفهان ملل و اقوام گوناگونی هستند که به بازرگانی و پبله‌وری اشتغال دارند. تعدادی از اینها تاجر عمده و دیگران خرده فروشند. در کنار ایرانی‌ها، هندی‌ها، تاتارها، شاخه‌های مختلفی از ترک‌ها، یهودیان، ارمنه، گرجی‌ها، انگلیسی‌ها، هلندی‌ها، فرانسوی‌ها، ایتالیایی‌ها و اسپانیایی‌ها زندگی و کار می‌کنند.

بیش از همه هندیان هستند که به پبله‌وری و خرازی‌فروشی در بازار مشغولند. اجناس ابریشمی و کتان‌ی هندی از نوع ایرانی آن برتر است. تعداد همیشگی آن‌ها دوازده هزار نفر در شهر اصفهان است. اکثرشان خطی بر پیشانی در بالای دماغ به طور عمودی، به بلندی و پهنای يك انگشت بازعفران^۳ کشیده‌اند که من نتوانستم مفهوم این کار را دریابم. بیشتر هندی‌ها مسلمان و تعدادی کافر هستند که گروه اخیر-

۱- سفرنامه تاورنیه صفحه ۳۹۰ :

«در وسط بدنه شمالی در گاه بزرگی است که بالای آن ساعتی را شاه عباس در فتح هرمز از پرتغالی‌ها گرفته بود نصب کرده‌اند؛ اما این ساعت چیز بی‌صرفی است زیرا کار نمی‌کند و معلوم هم نیست که کسی به خیال راه انداختن آن باشد...».

۲- ساعت‌ساز مورد بحث رودلف اشتیدلر از اهالی زوریخ بود که به حکم شاه صفی اعدام گردیده است برای آگاهی بیشتر به سفرنامه تاورنیه صفحه ۵۲۶ رجوع فرمائید. ضمناً معلوم نیست که چرا ال‌تاریوس در سفرنامه خود نامی از رودلف اشتیدلر نبرده و به آشنائی و ارتباط او با سفرای هلشتاین اشاره نکرده است - ۴.

۳- Safran

الذکر هیچگاه ختنه نمی کنند و مردگان خود را باهیزم درخت زردآلو که آن را مش مش^۱ می نامند می سوزانند. زمانی که در اصفهان بودیم خود این مراسم را دیدیم. پول رایج در بازار مسکو کات نقره ای و مسین است. کمتر دیده می شود که باطلا معاملات خود را انجام دهند. یک عباسی^۲ از نظر ایرانی ها ارزشی برابر با یک تالر امپراطوری آلمان و نسبت به سکه رایج شهر مایسن^۳ هشت گروشن و هشت فنینگک دارد^۴، ولی در حقیقت ارزش یک تالر با چهار عباسی مساوی است. اجناس گران - قیمت با تومان معامله می شود. یک تومان از پنجاه عباسی تشکیل شده است. وجه تسمیه عباسی از ضرب کننده آن یعنی شاه عباس بزرگ است.

مسکو کات مسین را به طور اعم پول^۵ و به طور اخص قازبیکی می نامند. یک عباسی برابر با چهل قازبیکی است. چنانچه اروپائیان با ایرانی ها وارد معامله شوند و بخواهند نقداً جنسی را بخرند، باید تالر امپراطوری را عرضه کنند که تبدیل به مسکو کات آنان می شود.

تعدادی صراف در میدان مشغول به تعویض پول اند. ضراب خانه^۶ نیز از بازار چندان دور نیست. صرافان که مقدار زیادی از مسکو کات را به طور واگذاری و اجاره^۷ در اختیار دارند می توانند با توجه به شرحی که در بالا رفت سود زیادی از طریق تبدیل

۱ - Meschmesch - مشمش = زردآلو. واحدش مشمشه. فرهنگ فارسی عمید - م.

۲ - اصل : Abbas

۳ - Meissen - شهری در آلمان شرقی که چینی آلات آن از سال ۱۷۱۰ میلادی

به سبب کیفیت عالی شهرت جهانی دارد - م.

۴ - برای آگاهی بیشتر رجوع به این مجتبه صفحات ۱۸۸ تا ۲۰۰ کتاب سیاست

و اقتصاد عصر صفوی رجوع فرمائید - م.

۵ - pul

۶ - Seraf

۷ - Serabfhane

۸ - در این مورد به صفحه ۲۴ تذکره الملوك رجوع فرمائید - م.

تالر به سکه رایج ایران ببرند. این افراد رتال^۱ اسپانیا را نسبت به تالر برتر می دانند و بار غبت بیشتری می پذیرند.

مسکوکات مسین وضعی به شرحی زیر دارند:

هر شهر بزرگ سکه خاص خود را دارد و در هیچ جای دیگر جز در همانجا که ضرب شده است اعتبار ندارد، و این اعتبار فقط برای يك سال است، زیرا نقش روی سکه هر سال تغییر می کند. این نقوش و نشانه‌ها عبارتست از گوزن، بز کوهی یا گل، اهریمن، ماهی، مار و از این قبیل، زمانی که در شماخی بودیم يك شیطانك، در کاشان يك خروس، در اصفهان يك شیرنر و در گیلان يك ماهی بر روی سکه نقش کرده بودند. حال اگر سال جدید حلول کند، یعنی برابر تقویم ما در ماه فوریه قازبیکي های سال قبل از اعتبار ساقط می شود و حتی به زحمت دو عدد از آن‌ها را بایک عدد سکه جدید تعویض می کنند و باید تمام سکه‌های بی اعتبار در کوره ذوب شود و بانقش نشانه‌های جدید دوباره رواج یابند و وارد بازار شوند.

چون که در اصفهان تجارت و معاملات بزرگی انجام می گیرد، کاروانسرا- های بزرگ وجود دارد که مرکز رفت و آمد و معاملات تجار عمده است. در مورد کاروانسرا قبلا شرحی داده شده است.

بیرون از شهر در قسمت جنوبی، نه چندان دور از پل آ، چارباغ قرار دارد که قبلا به شکوه و زیبایی آن اشاره شده است و گفتیم که در تمام ایران نظیر آن را دیگر ندیدیم. وجه تسمیه چارباغ از آن جهت است که به وسیله رودخانه صلیب وار به چهارباغ آهمسان تقسیم شده است. محیط آن يك چهارم مایل است و باغ به صورت

۱- Real - سکه نقره‌ای قدیمی رایج در اسپانیا، پرتغال، برزیل و مکزیک. شاید ریال نیز ریشه از رتال داشته باشد - ۴.

۲- منظور پل اللهوردیخان است که به سی و سه چشمه، سی و سه پل و پل چارباغ نیز معروف است - ۴.

۳- در مورد چارباغ به صفحات ۱۹۴ و ۱۹۵ سفرنامه کمپفر هم رجوع فرمائید - ۴.

چهار گوش ساخته شده که هر ضلع آن دارای يك دروازه است. در ضلع جنوبی تپه‌ای وجود دارد که اطراف آن را صاف کرده‌اند و بر آن جا سکوهائی ساخته‌اند در هر دو طرف و میان باغ، آبی که به وسیله آب روی زیرزمینی از زاینده رود به آن جا هدایت شده است از میان جوی‌هائی می‌گذرد و از کف حوض‌هائی می‌جوشد آب این حوض‌ها به استخر بزرگی در قسمت پائین می‌ریزد که فواره‌ئی در میان آن، آب را به بلندی دوازده ساعد به بالا می‌پرانند. کنار استخر یکی از چهار کلبه زیبائی که در چهار گوشه باغ ساخته‌اند، قرار دارد که درون آن‌ها باشکلهای زینتی شاخ و برگ و گل و درختان مختلف از طلا، آراسته شده است. سراسر خیابان‌های باغ که محل تفریح و پیاده روی است با درختان بلند آتش که تعداد آن‌ها به چند هزار اصله می‌رسد آرایش یافته است. در کنار این درختان تعداد زیادی درخت میوه و تاک که شاه عباس بانی این باغ، از سایر مناطق و ایالات ایران به اینجا آورده دیده می‌شود که عبارتست از انواع گوناگون درخت سیب، گلابی، بادام، انجیر، زرد آلو، هلو، انار، لیمو ترش، نارنج، بلوط، فندق، آلبالو و بسوته‌های تمشک و نیز انواع انگور که در ازای حبه آن گاهی به يك انگشت شست می‌رسید. يك نوع از این انگورها که قهوه‌ئی رنگ، بدون هسته و گوشت آن سفت است حلاقه نامیده می‌شود. چهل باغبان مأمور مراقبت و رسیدگی به درختان و گیاهان تمام چهار باغ هستند. وقتی که میوه‌ها می‌رسد همه کس با پرداخت چهار قاز بیکی می‌تواند تاسر سیری از آن‌ها بخورد ولی اجازه ندارد با خود میوه از باغ بیرون ببرد. تابستان به ویژه در ماه ژوئن و ژوئیه هوا به شدت گرم می‌شود ولی اهالی اصفهان با استفاده از اتاق‌های سقف گنبدی و خنک خود که در میان آن آب، و از چهار طرفش هوا جریان‌دار از سختی ورنج گرما می‌کاهند. جز این، یخچال‌هائی در زیرزمین دارند که از آن برای تابستان استفاده می‌کنند. در زمستان یخ‌بندان و برف اندک است و درجه سرما به قدری پائین است که یخ فقط به اندازه قطر يك انگشت می‌بندد ولی

حدود ظهر دوباره آب می شود، با این همه قادرند قطعات یخی به قطر نیم ساعد تهیه کنند
به این طریق :

در مکانی سرد به طرف شمال قطعه زمین سرایشی را سنگ فرش می کنند و
هنگام یخبندان هوا در طول شب بر روی این سنگ فرش آب روان می کنند و به این
طریق در یک شب یخی به قطر نیم ساعد به دست می آورند. روز بعد پیش از آنکه
گرمای آفتاب سر برسد. روی این مکان را می پوشانند و شب همان روز کار پیشین را
ادامه می دهند. زمانی که یخ به اندازه کافی قطور شد آن را خرد می کنند و در طول
تابستان به بهای اندک می فروشند.

فصل دوم - درباره ویژگی‌های هوا شرح بیماری‌ها، استعداد خاک؛ و میوه‌های ایران

ایران در بیست و پنج درجه از خط استوا واقع شده و تاسی و هفت درجه به طرف شمال امتداد می‌یابد، بنابراین در منطقه معتدله واقع است. سلسله جبال تاوروس^۱ از میان ایران می‌گذرد و رشته‌های خود را بر مناطق مختلف این سرزمین گسترده است و در نواحی متفاوت اسامی گوناگون دارد. آب و هوای این کوهستانها در ایالات مختلف نیز دارای ویژگی متفاوت است؛ به این ترتیب که چنانچه کوهستان در قسمت شمالی منطقه قرار داشته باشد هوایش در تابستان بسیار گرم است، ولی اگر کوهستان در جنوب ناحیه‌ای واقع شده باشد آب و هوایی عالی و معتدل دارد از این جهت است که شاهان قدیم ایران در فصل‌های معینی از سال مقر خود را تغییر می‌دادند و در مناطق مختلف اقامت می‌کردند و به این ترتیب از نظر آب و هوا دچار ناراحتی نمی‌شدند. آن‌ها در تابستان به اکباتانا^۲ (که امروز آن جا را تبریز می‌نامند)

۱ - Taurus - منظور رشته کوه‌های تاوروس و آنتی تاوروس در ترکیه فعلی است. م.

۲ - Ekbatana - بدیهی است که نویسنده منطقه همدان را با تبریز اشتباه کرده

است - م.

نقل مکان می کردند، زیرا آنجا به سبب وجود کوهستان در جنوب باختری دارای هوای خنک و مطبوع است. زمستانها به شوش^۱ در خوزستان^۲ امروزی می رفتند، زیرا این منطقه در شمال کوهستانی است و زمانی که آفتاب به کوه می تابد، بازتاب آن سبب ایجاد هوای گرم می شود و از این جهت است نام سوسا^۳ را که به فارسی معنای گل زنبق می دهد به این منطقه گذاشته اند. پائیز و بهار را در پرسپولیس^۴ و بابل^۵ می گذراندند.

اصفهان مقر فعلی شاه در تابستان و زمستان جای مناسبی برای زندگی است، زیرا بردشت گسترده ئی واقع شده و کوهستان در فاصله سه مایلی شهر است که سبب می شود هوای ملایم و مطبوعی در این منطقه جریان پیدا کند و نیز همان طور که قبلا شرح داده شد، در این شهر اطاق های خانه ها خنک و قابل زندگی است.

مانیز در طول سفر خود تغییرات اقلیمی را در نقاط مختلف همراه بادشواری و ناراحتی احساس کردیم، زیرا روزها به سبب وجود گرمای شدید مسافرت نمی کردیم، بلکه فقط می توانستیم شبها از میان کوهستان ره بسپاریم.

چند گاهی که باد از سمت جنوب می وزید، چنان گرم بود که گوئی از تنور نانوایان برخاسته است، گاهی نیز چنانچه راهی باختر بودیم، وقتی هوا از جانب شمال جریان پیدا می کرد، چنان سرمائی احساس می کردیم که اگر حوالی سحر گاهان به مقصد خود می رسیدیم سرمازده می شدیم، بیشتر افراد ما به دشواری می توانستند از اسب فرود آیند و پیاده راه روند.

۱- اصل : Susa

۲- Khusistahn

۳- Susa - سوسا همان شوش یا شوش است. امروز هم زنبق را سوسن می خوانند.

گل زنبق نزد آلمانی ها تمثیلی از پاکی و معصومیت است - ۴.

۴- Persepolis

۵- Babylon - عراق عرب امروز - ۴.

باتوجه به چنین اقلیم و آب و هوایی که دائماً در حال تغییر است، می‌توان به آسانی بررسی کرد که، کدام مناطق در ایران جاهای سالم و ناسالم و بیماری‌های عادی و خطرناک وجود دارد. در شیروان و گیلان بیماری تب زیاد شایع است. ولی هوای تبریز به‌باور ایرانیان از همه جا سالم‌تر و موجب بهبودی بیماران است، زیرا اهالی آنجا هیچگاه از بیماری تب رنج نمی‌برند. غیر از این میان ایرانی‌ها بیماری‌های دیگر نیز مشاهده می‌شود مانند اسهال. چندبار طاعون نیز دیده شده است نه آن‌چنان فراوان مانند آلمان. ایرانی‌ها بیشتر از هر چیز از بیماری سیفلیس می‌نالند، زیرا به سبب مزاج گرمی که دارند، بناچار برای اطفای شهوت به اعمال ناشایست مبادرت می‌کنند و از این رهگذر شخصاً زمینه‌ها را برای ابتلاء به این بیماری فراهم می‌آورند. همان‌طور که در اروپا نام این بیماری به فرانسویان برمی‌گردد در ایران نیز آن را شمت‌کاشی یعنی «رنج‌کاشانی» می‌نامند، زیرا این بیماری بیش از هر جای دیگر در کاشان رایج است؛ به این دلیل که در کاشان به آن زیبائی، هوای سالم وجود ندارد. آب خوب و گوارا نیز در آنجا پیدا نمی‌شود در عوض حشرات موذی مانند عقرب‌های بزرگ و سمی و رتیل یافت می‌شود.

در گیلان بیش از سایر امراض بیماری ورم روده و استسقاء شایع است، مبتلایان به سنگ کلیه کمتر دیده می‌شوند و کسی که از نقرس بنالد اصلاً وجود ندارد (این موضوع باعث شگفتی است).

به‌طور کلی بین ایرانی‌ها افرادی دیده می‌شود که نزدیک یکصد سال و گاه چندتن بیش از این عمر دارند. آن‌ها عموماً به غذای اندک و ساده قناعت می‌کنند و اغلب عمرشان به حد متعادل و معمولی می‌رسد.

خاک مناطق هموار و غیر کوهستانی را به‌جز گیلان، معمولاً خشک و مخلوط

۱- در اصل «بیماری فرانسوی» نوشته است - ۴.

۲- Schemet Kaschi

باریگگ و سنگریزه‌های سرخ دیدیم که در آن چیزی جز بوته‌های خار و گیاهان خشک نمی‌روید و چون در این گونه مناطق هیزم و چوب کمیاب است، بوته‌های خار و گیاهان خشک صحرائی را جمع می‌کنند و برای اجاق آشپزی به کار می‌برند، اما خاک زمین‌هایی که کوه در کنار آن‌ها واقع شده و نیز دره‌ها که اکثر دهاات در این مناطق قرار دارد، سرسبز و حاصلخیز است، زیرا ایرانی‌ها به شیوه آوردن آب از کوه به خوبی آشنائی دارند. آب چشمه‌های کوهستانی را در جوئی که پهنای آن بیش از دو ساعد نیست جمع و به دامنه کوه (این مسافت معمولاً نیم مایل است) سرازیر می‌کنند و با این طریق مزارع و باغات را سیراب می‌کنند. چون در ایران بارندگی کم است. نحوه آبیاری زمین به این شیوه است که مزارعی به مساحت چهل تا شصت متر مربع و اکثراً کمتر از این اندازه رایکی در کنار دیگری آماده ساخته‌اند، و بین هر کدام از این کشتزارها آب‌بند کوچکی به ارتفاع یک پا بسته‌اند که پس از باز کردن آب‌نهر، یکی پس از دیگری آبیاری می‌شوند و در صورت لزوم تمام شب کشتزارها زیر آب قرار می‌گیرند و روز بعد، زمانی که آفتاب گرم اثر خود را بر این مزارع گذاشت، آن وقت است که گیاهان به طور خارق‌العاده رشد می‌کنند و میوه‌ها می‌رسند.

برای شخم زدن زمین‌های چسبنده و سخت در ایران و ارمنستان از گاو - آهن‌های بزرگ استفاده می‌کنند که چهار نفر و یا بیشتر بر آن می‌نشینند و دوازده تا بیست رأس گاو نر به آن می‌بندند. شیارهایی را که با این وسیله حفر می‌کنند دارای ژرفائی به اندازه یک پا و پهنائی به اندازه دو پا است. غلاتی که کشت می‌کنند اکثراً عبارتست از برنج، گندم و جو.

به زراعت چاودار اهمیت نمی‌دهند و کشت هم نمی‌کنند. گیاهان خودرو و زیان‌آور، فوراً وجین می‌شود و از کشتزارها به‌در می‌آورند، جو سیاه را اصلاً

۱ - IRAN - این اولین بار است که نویسنده از واژه «ایران» استفاده کرده است.

تاکنون لغت Persien (پرسی) را بکار برده بود - ۴.

نمی‌شناسند، ارزن، عدس، لوبیا و نخود بسیار کشت می‌کنند. ایرانی‌ها نیز مانند ما کنجد^۱ زیادی زراعت می‌کنند و از دانه آن روغن شیرین و مطبوعی می‌کشند که آن را شیر بخت^۲ می‌نامند و برای پختن غذا بکار می‌برند. دهاتی‌ها دانه^۳ کنجد را با کشمش سیاه و نخودچی مخلوط می‌کنند و به عنوان شیرینی می‌خورند.

پنبه تقریباً در تمام ایالات به عمل می‌آید. بوته پنبه به بلندی یک ساعده می‌رسد. برگ آن شبیه موی بسیار کوچکترست، برنوک بوته قوزه‌ای به بزرگی یک فندق دیده می‌شود. وقتی پنبه رسید، قوزه در چهار یا شش جا شکاف برمی‌دارد و از لای آن الیاف پنبه بیرون می‌زند، این الیاف را می‌ریسند و از آن انواع گوناگون پارچه^۴ پنبه‌ئی می‌بافند و غیر از این به مصارف دیگری رسانند و با آن معاملات عمده انجام می‌دهند. چند شهر و دهکده وجود دارد که اهالی آنجا فقط از کشت پنبه امرار معاش می‌کنند. در گیلان پنبه نمی‌روید و به جای آن کتان^۵ کشت می‌کنند و از الیاف ساقه آن پارچه‌ای برای تهیه پیراهن می‌بافند.

۱ - Kuntzut

۲ - Schirbacht - به صفحه ۸۱ کتاب «آشپزی در دوره صفوی» رجوع فرمائید - ۴.

۳ - اصل : Kattun



62



فصل سوم - درباره احشام و چارپایان باربر

احشام و چارپایان باربر در ایران عبارتست از گوسفند، بز، گاو میش، گاو معمولی، شتر، اسب و الاغ. به گوسفند اهمیت زیادی می‌دهند و از این رو گله‌های بزرگ آن به تعداد بسیار وجود دارد، زیرا اکثر گوشت گوسفند به‌طور روزانه مصرف می‌شود.

نوع گوسفند ایرانی و طعم گوشت آن غریب است. در بعضی مناطق گوسفند ایرانی به بزرگی گوسفندان معمولی مسا است و در چند جای دیگر بزرگتر از نژاد گوسفند دیتمار می‌شود. اکثر و بهترین آن‌ها دارای دماغی برآمده و بلند و گوش‌های آویزان مانند سگ‌های پشمالوی ما هستند. دم آن‌ها دارای وزنی برابر ده، بیست، تا سی پوند و فقط از چربی است و در عوض بدن آن‌ها چندان چربی ندارد. دم یادشده دارای استخوان و سایر مشخصات مانند گوسفندان اروپایی است، ولی چربی به اطراف آن جمع شده و دنبه را به شکل کلاه ملوانان هلندی در آورده است که از پشم به‌طور درهم‌وژولیده درست کرده باشند و به همین دلیل گوسفندان ایرانی توانائی تند دویدن و پریدن را ندارند.

ایرانی‌ها گله‌های بز نیز دارند و از گوشتش برای طبخ استفاده می‌کنند. پیه این حیوان را (از يك بز بیست و پنج پوند پیه بدست می‌آورند) برای روشنائی بکار می‌برند و از پوست آن سفیان^۱ درست می‌کنند که از طریق مسکو و لهستان به دست ما نیز می‌رسد.

گاو میش نیز بسیار دارند. بخصوص در بخش‌های شمالی کنار دریای خزر بعضی از اهالی صاحب چهار، شش و گاهی صد رأس گاو میش هستند. گاو میش بایستی در جای مرطوب زندگی کند، شیرو کره این حیوان دارای طبیعت بسیار سردی است.

در کنار گاو میش، مانند اروپائیان گاو معمولی نیز دارند. گاوهای گیلان مانند گاوهای هندوستان، بر بالای گردن، نزدیک شانه دارای کوهانی از چربی‌اند. يك بار کسی بر اینم موضوع خنده‌داری تعریف کرد؛ ظاهر آگاو ماده ایرانی دارای این ویژگی است که اگر هنگام دوشیدن شیر او گوساله‌اش در کنار نباشد احساس راحتی و آرامش نمی‌کند و اگر گوساله‌اش بمیرد (گوساله را ایرانی‌ها ذبح نمی‌کنند و گوشت آن را نمی‌خورند) باید پوست او را پراز گاه کنند و رویش نمک بریزند و نزد مادرش بیاورند. وقتی که ماده گاو گوساله‌اش را لیسید آنگاه راضی و آرام می‌شود، در غیر اینصورت ناراحت می‌شود و نمی‌گذارد که شیرش را بدوشند.

ایرانی‌ها اصلاً گوشت خوک نمی‌خورند و پرورش نمی‌دهند. تعداد اندکی از آنان گوشت خوک را می‌خورند، حتی ارمنه مسیحی که در کنار ایرانیان زندگی می‌کنند، گوشت خوک نمی‌خورند و فقط ارمنه‌ئی که در جامعه‌ئی خودی مانند جلفا به سر می‌برند از این گوشت به مقدار کم مصرف می‌کنند.

ایرانی‌ها شتر بسیار دارند که نژاد آن گوناگون است. تعدادی از شتران دارای

۱- Saffian - یا ساختیان یا سختیان. پوست بز دباغی شده یا تیماج - م

دو کوهان‌اند که بوغور^۱ و آنان که يك کوهان دارند شتر^۲ نامیده می‌شوند که این دسته نیز به انواع دیگر تقسیم می‌گردد. این تفاوت در کار آئی و ارزش حیوان است بهترین نوع از جنس مذکور این چارپارانر^۳ می‌نامند. حیوان ملده را از جفت‌گیری يك بوغور یا شتر دو کوهانه با يك شتر يك کوهانه که تا آن موقع شتر نری با او نزدیکی نکرده باشد به دست می‌آورند که مایه^۴ نامیده می‌شود. شترهای نر نیر و مند هستند به طوری که می‌توانند سیصد، چهارصد تا پانصد کیلومتر بار حمل کنند. زمانی که میل به نزدیکی با جنس ماده در آنها به نهایت می‌رسد و چهل روز طول می‌کشد، بسیار کم می‌خورند و کف زیادی در دهانشان جمع می‌شود و به شدت عصبانی‌اند. در این حالت باید پوزه حیوان را تا پایان دوره مستی با پوزه بند آهنین، که عقرب^۵ نام دارد، بسته نگاه داشت. این چنین شتری یکصد تا هزار ارزش دارد. وقتی بچه‌دار می‌شود کره شتر همیشه مانند پدرش تندرو و نیرومند نیست و هنگام حمل بار بد رفتاری می‌کند و فرمانبردار نیست و ترجیح می‌دهد در جای خود بماند تا به سفر رود، از این رو گروه مزبور را به ترکی یورد کاید^۶ یعنی شتری که همیشه به طولیله اش فکر می‌کند می‌نامند. این نوع شتر را می‌توان به بهای سی یا چهل تا ارباب خریداری کرده سومین نوع شتر را لوك^۷ می‌نامند، گرچه این شتر نیز مانند دیگران مست می‌شود، ولی با این همه برای جفت‌گیری ارزش بوغور را ندارد

۱ - Bugur

۲ - Schuttur

۳ - Ner

۴ - Maje

۵ - Agrab

۶ - Jurd Kaidem به ترکی آذری از دو واژه یورد به معنای وطن و خانه و کاید

به معنای بازگشت که منظور علاقه به بازگشت به خانه و وطن است تشکیل شده است - م

۷ - Lohk

ضمناً مانند نر شتر کف بدهان نمی آورد ولی از گلوی خود حباب قرمز رنگی بیرون می دهد و دوباره آن را به درون می کشد. ظرف مدتی که مست است، سر خود را بالا نگه میدارد و خرخر می کند. این دسته شتران نیز نیرومند و پراستقامت نیستند و می توان آنها را به شصت تالر خرید. ایرانی ها مرد دلیر و شجاع را نر شتر و آدم ترسو و بچه ننه را لوك می نامند.

چهارمین و جالب ترین نوع شتر را شتر باد^۱ و بهتر کی یلدووزی^۲ می نامند این شترها دارای جثه کوچکی و از سایرین تندتر می دوند. شترهای دیگر قدم به قدم راه می روند، ولی این ها مانند اسب و اغلب تندتر از اسب می دوند. شاه و خوانین چند قطار از این شترها دارند که در هر قطار هفت نفر شتر را پشت هم بسته اند. از این قطارهای شتر برای آوردن سفره استفاده می کنند. بر پشت شتران روپوش مخمل می اندازند و برگردن آنان گردن بندی که تا روی سینه شان را می گیرد، می آویزند و بر پشت، زین طلاکاری شده دارند.

مورد استفاده این قطار شترها در عملیات جنگی است. در هنگام عقب نشینی. های سریع می توان مهمترین جنگ افزارها و لوازم جنگی را به وسیله این شترها با سرعت از معرکه خارج کرد. برخی از آنان به قدری تند حرکت می کنند که شتربان که بر روی پشنگ^۳ یا اولین شتر نشسته است، باید خود را محکم به حیوان ببندد زیرا از آنجا که این شترها هنگام دویدن به این طرف و آن طرف تساب می خورند و ضربات سخت را سبب می شوند، بنابراین هیچکس بدون آنکه خود را به حیوان بسته باشد نمی تواند مدت زیادی استقامت کند. هنگام دویدن، شتر سر خود را

۱ - Schutturi baad

۲ - Jeldowesi بهتر کی یل یعنی باد و دوو به معنای شتر و زی علامت اضافه است

یعنی همان شتر باد - ۳

۳ - Peschenk. مخفف پیش آهنگ، پیشاهنگ، پیشرو، پیشرو قافله - فرهنگ فارسی

عمید - ۴

بالا میکشد و سوراخ‌های بینی را بازو گشاد می‌کند، در این حالت است که هیچکس را یارای ایستادن او نیست.

در ایران با بودن شتر، انسان به راحتی می‌تواند مسافرت کند، بارهای گران وزن را می‌توان در مقابل کرایه‌ئی ارزان جابه‌جا کرد. یک شتر بان می‌توان هفت نفر شتر یا بیشتر را هدایت کند، زیرا آن‌ها را پشت سر هم به یکدیگر می‌بندد و خود بر اولین شتر می‌نشیند و یا جلوی او پیاده راه می‌رود. چنانچه کسی مایل نباشد به تنهایی مسافرت کند، به بیش از یکصد کاروان‌دار^۱ و یامؤسسانی در کشور که به انتقال بار و مسافر مشغولند رجوع می‌کند، زیرا مسافرت از این طریق مطمئن‌تر است.

طول راه پیمائی شتر مشخص است، این حیوان در روز هشت تا ده مایل راه می‌پیماید تا به محل اطراق که ده‌کده و یا کاروانسرا است برسد. در برخی از کاروانسراها علیق برای چارپایان موجود است، ولی در بعضی از آن‌ها فقط طویله وجود دارد که این مکان‌ها را قافله سالاران به خوبی می‌شناسند و از قبل علوفه بسا خود می‌آورند.

شتر بسا علیقی نامناسب تغذیه می‌شود، و خار، گزنه و سایر گیاهان خودرو را می‌خورد. گاهی اوقات بین بوته‌های خارنوعی حلزون سمی بنام مهره وجود دارد که بینی شتر را می‌گزرد و سبب سقط شدنش می‌شود، از این جهت است که وقتی ایرانی‌ها از تنبلی شتری که بر او سوارند به ستوه می‌آیند می‌گویند: «امیدوارم که مهره ترا بگزد!» غیر از علوفه سبوس و آرد جو را بساهم مخلوط می‌کنند و از آن خمیر سفتی فراهم می‌آورند، این خمیر را به اندازه یک نان بلند به وزن تقریباً سه پوند لوله و به گلوی حیوان فرو می‌کنند^۲. من خود دیدم که پنبه‌دانه‌ها نیز، که به بزرگی یک نخود است و مزه‌ئی شیرین مانند مغز گردو دارد، بسا خمیر یاد شد

۱ - Karawan

۲ - Mohera

۳ - منظور نواله است -

مخلوط کردند. با خوردن این غذا شتر می‌تواند دوروز یا بیشتر تشنگی را تحمل کند. طبیعت بدن حیوان را چنان ساخته‌است که می‌داند هنگام پیمودن صحراهای بی‌آب و علف و خشک‌چگونه در برابر عطش مقاومت کند. شتر به راحتی و با رضایت بار را بر پشت خود می‌پذیرد، کافی‌است که با تر که ضربه‌ئی آهسته به زانوی او وارد سازند و یا با دهان صدای مخصوصی در آورند، در این وقت است که شتر زانو می‌زند و شکمش بر زمین می‌افتد و می‌گذارد با او آنچه می‌خواهند انجام دهند شتران اگر هنگام حمل بار آواز خوش یا صدائی مطبوع بشنوند، راحت‌تر و راضی‌تر کار خود را انجام می‌دهند، لذا ایرانیان بر پای آن‌ها چند جفت پابند و بر گردنشان زنگ می‌بندند که هنگام راه رفتن از بهم خوردن پابندها و حرکت چکش زنگ صدای مورد پسند برخیزد. اعراب باید هنگام عبور از صحرا باشتر، طبل نیز با خود داشته باشند. شگفت‌آور اینکه شتر حافظه‌ئی قوی و میلی شدید به انتقام گرفتن از کسی دارد که به او بد کرده‌است و از این رو برای مدتی طولانی کینه آن شخص را به دل می‌گیرد. اگر با او به جبر و زور رفتار کنند و یا به شدت کتکش بزنند، شتر این عمل را فراموش نمی‌کند و مدت‌ها شاید بیش از یک سال در انتظار می‌ماند تا فرصت مناسب را بیابد و تلافی کند، از این جهت ایرانی‌ها به افرادی که در حقشان بدی شده و به آسانی تن به آشتی نمی‌دهند می‌گویند «کینه شتری دارد».

چون شتر حیوانی سودمند و برای بارکشی بسیار مناسب‌است، حتی المقدور از ذبح او می‌گذرند، فقط زمانی که حیوان زیر بار خسته و رنجور شود، یا اینکه در حین حرکت بر راه‌های لغزنده به زمین افتد و پایش بشکند، یا وسیله مهره گزیده شود و یا به نحوی دیگر بیمار شده باشد، در این صورت ذبح و گوشش خورده می‌شود.

در حال حاضر ایرانی‌ها اسب بسیار دارند، اکثر آن‌ها دارای سرو گوش و

گردن و پاهای زیبا هستند. گرچه اسبان مادی^۱ به خصوص اسب‌های ارشک^۲ (نزدیک اردبیل) نژاد خوبی هستند، ولی ایرانی‌ها به اسب تازی ارزش بیشتری می‌نهند و این اسب‌ها در میان اسب‌های شاه اهمیت بیشتری دارند. ایرانیان از اسب برای سواری، و کمتر برای بارکشی استفاده می‌کنند و به گاری می‌بندند. گاری چهار چرخ اصلاً ندارند، پای اسب را یا با پابند و یا با طنابی به میخ طویله که بر زمین استوارست می‌بندند و می‌گویند این کار از این جهت است که وقتی تعدادی اسب در یک جا جمع هستند به یکدیگر لگد نزنند. ایرانیان اسب برای تند دویدن، و نه کاردیگر، تربیت می‌کنند. اسبی را که بسیار تند می‌دود بادپای^۳ می‌نامند.

ایرانی‌ها به آرایش ظاهر اسب توجه خاص دارند، آنان که ثروتی دارند یراق و دهنه و پشت انداز اسب خود را نقره کوب و یا طلا کوب می‌کنند. اعطائی شاه و بزرگان مملکت به سفرای ما نیز از همین وسایل بود، استر و قاطر را نیز بسیار به خدمت می‌گیرند، مخصوصاً برای مسافرت، بزرگان و حتی شخص شاه نیز از این حیوان برای سواری استفاده می‌کنند. زمانی که ما سفر می‌کردیم و خسته و رنجور شده بودیم؛ از آنجا که حتماً بایستی طی طریق می‌کردیم این حیوان بانرم راه رفتنش کمک بزرگی به ما کرد قیمت استر و قاطر هم مانند اسب گران است، نوع خوب آن به بهای یکصد تالر خرید و فروش می‌شود.

خربارکش همیشه در قاره آسیا بیش از سایر نقاط جهان یافت می‌شود و به گمان من ایرانی‌ها بیش از مردم سایر کشورهای مشرق زمین از این حیوان استفاده می‌کنند. ما این الاغ‌های بارکش را در اصفهان به فراوانی دیدیم، زیرا در شهرها رسم نیست که با گاری بار حمل و نقل کنند، از این جهت در کوچه و خیابان تعداد

۱- منظور اسب‌های منطقه ماد، شامل همدان، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان فعلی

است - ۲

۳- Erschek - ارچوان فعلی و- آ

۳- Bad pay

زیادی خر که بار حمل می کنند دیده می شود. خر کچی ها (چاروادار)^۱ برزنجیری که به جای شلاق به کار می برند سیخی وصل کرده اند و دائماً از برخورد زنجیر به سیخ صدائی درمی آورند و لاینقطع با هین کردن الاغ به حرکت وادارش می کنند براساس این کردار ضرب المثلی دارند که می گوید:

«خر تنبل و زن تن پرور را تا سیخ نرنی از جا نمی جنبند»

فصل چهارم - درباره درختان باغ و میوه آنها.

از آنجا که ایران سرزمینی گرم است و تابستان‌هایی طولانی‌تر از زمستان دارد؛ میوه‌های عالی در آنجا پرورش می‌یابد که نه تنها خوردنشان مطبوع است، بلکه گاهی از این میوه‌ها برای طبخ نیز استفاده می‌شود. همه‌گونه سبزی که در آلمان در تهیه غذا به کار می‌رود، کشت می‌کنند که بسیاری از آنها بزرگتر و خوش مزه‌تر از سبزی‌های ماست. از این جمله می‌توانم پیاز را ذکر کنم:

پیاز منطقه تارم^۱ در مرز خلیخال آنچنان بزرگ است که وزن یکی از آنها به سه پوند می‌رسد. کلم پیچ نیز بزرگ است، به خوبی می‌پزند و مزه مطبوعی دارد.

خریزه زیاد کشت می‌شود و از شکر شیرین‌تر است و بدون استفاده از شکر خورده می‌شود. وقتی که شنیدند ما خریزه را باشکر می‌خوریم به ما خندیدند. آنها دو نوع خریزه دارند که عبارتست از خریزه زمستانی و تابستانی خریزه تابستانی که

نام خود را از گرم^۱ دارد و گرمک^۲ نامیده می شود زودتر به دست می آید و در ماه ژوئن می رسد. رنگ آن زرد و شیرین ترین نوع خربزه است.

خربزه پسی^۳ در پائیز می رسد، بزرگ است و تاسی، چهل و پنجاه پوندوزن دارد. نه تنها در زمستان بلکه تمام سال قابل نگهداری است. ایرانی ها به خوبی می دانند که چه کار کنند تا این میوه تروتازه بماند و بقدری این میوه خوب نگهداری می شود که هنگام آمدن محصول جدید به بازار، ای بسا آدمی را در خرید دچار اشتباه کند و میوه سال قبل را به جای میوه امسال بخرد. تفاوت فقط در وقت فشار دادن به پوست میوه احساس می شود.

شیوه تازه نگهداشتن خربزه این است که وقتی خربزه هنوز سبز است آنرا می چینند و بین پوشال و یانی آویزان نگه می دارند. با همین روش انگور و سایر میوه ها را نیز می توانند در طول سال نگهداری کنند.

نوع مخصوص دیگری از صیفی وجود دارد که آنرا شمامه^۴ می نامند، این میوه بزرگتر از یک نارنج نیست و خطوط قرمز، زرد و سبز بر روی پوست آن دیده می شود. شمامه طعم شیرین ندارد ولی دارای بوی خوشی است و به سبب رنگ و بوی مطبو عش آنرا به دست می گیرند و می بویند و بازی می کنند. شعرای ایرانی در بیان زیبایی پستان دوشیزگان، آنرا به شمامه تشبیه می کنند.

در ایران انواع گوناگون کدو یافت می شود. یکی از آنها را که ما در آلمان نمی شناسیم و فقط در مجموعه گیاهان خشک شده آنرا به نام کدوی بطردای شکل می یابیم، کباخ^۵ است.

۱- اصل : Kerm

۲- اصل : Kermak

۳- Charbusei Pasi

۴- Schammame - دستبوی. به پانویس های قبلی رجوع فرمائید - ۲.

۵- Kabach - به ترکی یعنی کدو - ۲.

این کدو از سربك انسان بزرگتر، دارای گلوئی مانند گلوی غاز و کله‌ای بالای آن است. وقتی که هنوز سبز و نرسیده است برای طبخ مورد استفاده قرار می‌گیرد و زمانی که کاملاً رسیده است پوستش مانند پوست درخت و به سفتی چرم و گوشتش جمع و خشك می‌شود و درون آن فقط تخم‌هایش باقی می‌ماند و در این حالت است که آنرا به جای بطری برای نوشیدن آب به کار می‌برند.

شراب ایرانی عالی است و در تمام ایالات می‌توان آن را که از انگورهای دانه‌درشت و شیرین تهیه شده است یافت. در ایران به پیروی از دین محمدی (ص)، هیچکس مجاز نیست از انگور شراب بگیرد و بنوشد، گرچه بسیاری هستند که این ممنوعیت را مراعات نمی‌کنند.

از آنجا که نوشیدن شراب برای ایرانیان مطبوع است و ضمناً مایلند تا اندازه‌ای دستورات دینی خود را رعایت کنند؛ لذا خود مستقیماً شراب نمی‌اندازند بلکه از ارامنه که مسیحی هستند و تاحدی این ممنوعیت را در تمام شهرها و دهات رعایت می‌کنند می‌خرند. آنان در تهیه شراب ورزیدگی و مهارت اروپائیان را ندارند.

شراب در خمره‌هایی که ظرفیت آن يك اهم^۱ و بیشتر است در زیرزمین‌های کوچک و تنگ و یا زیر خاک نگهداری می‌شود، بدون آنکه آن را در شیشه و یا ظرف‌های دیگر بریزند و نگهداری کنند. شراب سفید اصلاً نگهداری نمی‌کنند و به آن زعفران می‌زنند تا قرمز شود.

چون شاه به اتفاق درباریان خود در نوشیدن شراب نسبتاً زیاده‌روی می‌کرد، از این رو صدر^۲ بالاترین مقام روحانیت چندبار دستور داد تا خمره‌های شراب

۱ - Ohm - معیار سنجش مایعات که برابر با یکصد و پنجاه لیتر است. - و. آ.

۲ - Sedder - تذكرة الملوك صفحه ۲ :

«در بیان شغل صدرات عامه و خاصه : مجملاً لازمه منصب مطلق صدارت، تعیین حکام

ارامنه را خرد کنند.

ایرانی‌ها نسبت به خوردن دوشاب^۱ که از شیرۀ انگور تهیه می‌شود علاقه دارند شیرۀ انگور را تا جایی می‌جوشانند که یک قسمت از شش قسمت آن باقی بماند و مانند روغن سفت و غلیظ شود، سپس آن را با مقداری آب و کمی سرکه مخلوط می‌کنند و این نوشابه مطبوع را می‌نوشند.

گاهی اوقات دوشاب را آن قدر می‌گذارند بپزد که می‌توان آن را با چاقو برید. مسافران این نوع دوشاب را خشک می‌کنند و در مسافرت آن را با آب مخلوط می‌کنند و پس از حل شدن در آب می‌نوشند.

در تبریز از دوشاب یک نوع شیرینی درست می‌کنند که حلوا^۲ نام دارد. دوشاب را با بادام خرد شده، آرد گندم و مغز گردو مخلوط می‌کنند و در کیسه‌های دراز تحت فشار قرار می‌دهند تا سفت و محکم شود به طوری که در زمستان باید آن

شرع و مباشرین اوقاف تفویضی، ریش سفیدی جمیع سادات و علما، مدرسان و شیخ الاسلامان و پیش‌نمازان و قضات و متولیان و حفاظ و سایر خدمه مزارات و مدارس و مساجد و بقاع الخیر... و دیوان احداث اربعه را که عبارت از قتل و ازاله بکارت و شکستن دندان و کور کردن است... و حکام دیگر شرع را مدخلیت در احداث اربعه نیست و امور شرعی سرکار فیض آثار متعلق و مختص به عالیجاه صدر خاصه است و صدر ممالک را مدخلیتی در آن نیست... عالیجاه صدر ممالک صاحب اختیار تعیین حکام شرع و مباشرین موقوفات از مزارات و مدارس و مساجد و غیرهم از کل ممالک محروسه... میباشد و سوای آنچه در تحت اسم صدر خاصه تفصیل یافته؛ صدر ممالک است... در بعضی ازمنه سلاطین صدرات خاصه و عامه بایک شخص بود...» توضیح آنکه منظور نویسنده در اینجا همان صدر خاصه است - م.

Duschab - ۱

Helwa - ۲

را با چکش و تیشه خورد کرد؛ از این خمیر لوله‌ای مانند کالباس می‌سازند که سو جوخ^۱ نامیده می‌شود، از میان سو جوخ نخعی از کتان گذرانده‌اند که مانند ریسمان بادبان کشتی سبب نگهداشتن آن می‌شود.

در ایران انواع گوناگون انگور وجود دارد. بهترین و شیرین‌ترین آنها در تبریز و شیراز یافت می‌شود.

درخت انار، بادام و انجیر در چند نقطه به‌ویژه در جنگل‌ها و کوهستان‌های گیلان به‌طور وحشی می‌روید.

انار ترش مزه است، دانه‌های آن را در می‌آورند و پس از خشک کردن می‌فروشند. از این دانه‌ها برای آشپزی استفاده می‌شود، طعم غذا را ترش و رنگ آن را سیاه می‌کند. دانه‌های انار را در آب خیس می‌کنند تا نرم شود، سپس از پارچه می‌گذرانند و آب آن را به‌مصرف می‌رسانند. آب انار تازه را می‌جوشانند و آب حاصل از آن را نگه می‌دارند و معمولاً برنج را به‌وقت ضیافت و مهمانی با این رب رنگ می‌کنند و به‌پلو مزه مطبوعی می‌بخشند.

ایرانی‌ها همچنان که رسم آنانست با غذا مایعات ترش می‌خورند و به این ترتیب با بیماری اسکوربوت^۲ که در آلمان رواج دارد مبارزه می‌کنند.

من درخت توت^۳ را در ردیف درختان میوه قرار می‌دهم، چون که ایرانی‌ها باغ‌های مجزا و زیادی پر از این دارند. این درخت چیزی جز درخت توت سفید و قرمز نیست که آن‌ها را چنان تنگ کنار یکدیگر می‌کارند که یک انسان به دشواری می‌تواند از میان آنها رد شود. این درختان را نمی‌گذارند بیش از شش و نیم قدم بلند شوند تا دستشان به شاخه‌ها برسد و آن‌ها را قطع کنند. برگ این درخت را به‌شرعی

۱ - Sutzuch - یاسجوق هنوز هم در آذربایجان تهیه می‌شود. منتها آن‌طور که

نویسنده در بالا اشاره کرده سفت و سخت نیست و شبیه باسلق است - ۴.

۲ - Skorbut - بیماری ناشی از کمبود ویتامین «ث» در بدن - ۴.

۳ - در اینجا نویسنده «درخت توت» را «درخت ابریشم» نامیده است - ۴.

که در زیر بیان می شود برای تغذیه به کرم ابریشم می دهند:

هنگامی که درخت توت در بهار برگ می دهد، تخم کرم ابریشم را درون کیسه کوچکی يك نیمروز و یا تمام روز زیر بغل حمل می کنند. به سبب گرمای کرم درون تخم بیدار می شود و به بیرون می لولند، سپس آنها را روی برگ های درخت توت در يك کاسه چوبی رها می کنند. هر روز برگ تازه در اختیار کرم می گذارند و باید مراقب باشند که این برگ ها خیس نباشد. کرم ها پنج روز روی برگ ها می لولند و از آن تغذیه می کنند و سپس سه روز می خوابند. در این زمان است که اندازه هر کدام از آنها به درازای يك لارو پنیر^۱ می رسد.

کرم ها را پس از خواب سه روزه به انبارهای غله و یا محوطه های تمیزی که از قبل برای آنها ساخته اند، منتقل می کنند. در گیلان خانه هایی برای کرم ساخته اند که شبیه به انبارهای غله آجری ماست. این مکان روباز است و سقف ندارد. از روی لبه این دیوار به دیوار رویو تر که و یا چوب های نازک انداخته اند، از همان نوع تر که هایی که مایه دور بشکتهای چوبی خود می بندیم تا قطعات تخته های دیگر را کنار هم محکم نگاهدارد. روی این چوب شاخه های پر برگ درخت توت انداخته می شود و کرم های ابریشم را بر روی آن می گذارند و هر روز شاخه های قبلی را با شاخه های تازه عوض می کنند. کرم ها وقتی بزرگ تر شدند بیشتر می خورند، لذا روزانه دو یا سه بار برگ های تازه برای آنها آورده می شود. در این روزهاست که کم کم شکل ظاهری لارو پروانه به خود می گیرند، سپس محل زندگی کرم ها را با تور می پوشانند تا از گزند پرندگان در امان باشند فقط سوراخ و يك محل ورود به محوطه را باز می گذارند.

در این هنگام، قبل از اینکه کرم ها به طور کامل رشد کنند و آماده تنیدن شوند، دوباره برای هشت روز به خواب می روند. باید مواظب بود که در این اوقات مرد یا زن ناپاک و نجسی به این مکان راه نیابد و گرنه کرم ها می میرند و در مایعی که از خود

۱ - لارویا «کرمینه» پنیر درازیش به ده میلی متر می رسد و از خود پنیر به وجود می آید.

آن‌ها ترشح می‌شود تحلیل می‌روند و آب می‌شوند و اکنون پس از هفت هفته که کرم‌ها به‌طور کامل خورده و خوابیده‌اند، هنگام تنیدن آنان فرامی‌رسد و دیگر قادر به خوردن هم نیستند زیرا تاری از گلوی آنان بیرون می‌آید که همین سر رشته پبله‌ئی است که بعداً به‌دور خود می‌تنند.

در این هنگام است که جایگاه کرم‌های ابریشم به‌شدت زیر نگاهبانی و مراقبت قرار می‌گیرد تا بیگانه‌ئی به آنجا دسترسی پیدا نکند. پس از گذشت دو از د روز در محوطه‌ها را بازمی‌کنند که در آنجا پبله‌های بسیار به شکل و بزرگی آلوده دیده می‌شود. پروانه پبله‌های بزرگ را برای تخم‌ریزی آزاد می‌کنند، ولی پبله‌های دیگر را که تعداد آنها به هزاران عدد می‌رسد در یک بشکه حلبی پر از آب جوش می‌اندازند و سپس با ترکه یا جاروبی که برای این کار تهیه کرده‌اند بر پبله‌ها می‌کوبند و به این ترتیب تارهای ابریشم از ترکه و جاروب آویزان می‌شود که بعداً آنها را جمع و کلاف می‌کنند. جلد باقی مانده بدن کرم را که بسیار نازک است به‌دور می‌اندازند. پبله‌هایی که پروانه‌های درون آن باید تخم‌ریزی کنند بر روی میزی چیده می‌شود و قبل از چهارده روز پروانه سفیدرنگی با شکافتن پبله از آن سر بیرون می‌کشد. پروانه‌های نرو ماده در کنار یکدیگر حرکت می‌کنند، پروانه ماده بیش از یک صد تخم می‌گذارد که هر کدام به اندازه یک دانسه خشخاش است. پس از تخم‌گذاری هر دو پروانه می‌میرند. این تخم‌ها را در مکانی نه‌خیلی گرم و نه‌خیلی سرد تا فرا رسیدن بهار نگاهداری می‌کنند تا دوباره به پرورش کرم و تهیه ابریشم پردازند. دیدن کار تغییر و تحول و تخم‌گذاری این کرم کوچک نشانی است از یکی از رازهای بزرگ و شگفت‌انگیز طبیعت. ابریشم‌ثروت هنگفتی را برای ایرانیان به‌ویژه آنان که چندین محوطه برای پرورش کرم ابریشم دارند به‌ارمغان می‌آورد.

این بود شرحی درباره دو منبع از منابع طبیعی ایران یعنی میوه و ابریشم که برای تغذیه و گذران زندگی در اختیار مردم این دیار قرار دارد. چشمه‌های نفت باکو، کوه‌ها و معادن نمک را که نیز در تمام کشور یافت می‌شود باید جزو منابع

طبیعی به حساب آورد.

کار استخراج معدن در ایران چندان رواجی ندارد. معدن آهن درماسوله^۱ و گنجه^۲ وجود دارد بهترین آهن درماسوله است، که حتی قطعات کوچک آن بدون اینکه لازم باشد در کوره گرم شود، زیر چکش به آسانی شکل می گیرد. بین سراب^۳ و میانه^۴ معادن شناخته شده طلا و نقره وجود دارد ولی گفته می شود که استخراج آن ها هزینه بسیاری بر می دارد، زیرا این منطقه فاقد چوب برای گرم کردن کوره و ذوب این فلزات است.

Massula - ۱

Kentze - ۲

Serab - ۳

Miane - ۴

فصل پنجم - درباره خورد و خوراك، مخصوصاً غذا و نوشیدنی ایرانیان و نیز سایر چیزهایی که در ایران دیده می شود، مانند تریاك، تنباکو، قهوه^۱ و چای

ایرانی ها عموماً توجهی به غذاهای گران و پرزرق و برق ندارند. اگر گرفتار موضوع تعدد زوجات نباشند، ضرورتی نیز جهت بخت و بزم متنوع و فراوان و پر کردن زیرزمین های خود از آذوقه و نوشیدنی نمی بینند.

پارچه های کتان و ابریشمی به سبب اینکه در این سرزمین تهیه و تولید می شود ارزان است. وسایل منزلشان اندک است، نه صندوق دارند و نه قفسه و گنجینه، در حالیکه کف اطاق هایشان با قالی^۲ فرش شده است.

در منزل همیشه برنج دارند و خرید آنها فقط گوشت است که به وفور یافت می شود، جز در اصفهان که به سبب داشتن جمعیت زیاد باید سایر مواد خوراکی نیز از ایالات دیگر به آنجا آورده شود. اهمیت میوه (که بسیار مصرف می کنند)

۱- اصل: Kahwe und Tzai chattai wasser - آب قهوه و چای چینی - ۴

۲- در اینجا نویسنده می خواهد اهمیت قالی را نزد ایرانیان بیان کند - ۴

آن چنانست که برای تهیه و نگهداری آن باید همواره جوی آب یا چشمه در باغ و زیرزمین منزل وجود داشته باشد. اطاق‌های آنان به وسیله قالی فرش شده است و نباید هیچ چیز کثیف و همچنین سنگ وارد خانه آنها شود. به همین دلیل برای حفظ و مراعات نظافت ظرف مخصوصی را که توفتان^۱ نامیده می‌شود همیشه در کنار دارند که هنگام خوردن غذا و یا میوه پوست و آشغال و نیز آب دهان خود را آن می‌اندازند. در ضیافت و مهمانی‌ها از توفتان بسیار استفاده می‌کنند و بین هر دو نفر یک عدد توفتان قرار می‌دهند.

ایرانی‌ها برای آشپزی از ظرف فلزی و نیز مسین که بسا قلع سفید شده است استفاده می‌کنند. اجاق آشپزی آنان در زمین تعبیه شده و در چند جا اجاق‌های بهتری دیدیم که دور آن را دیوار کی کشیده بودند و شباهت به کوره‌های تقطیر مایعات ما داشت.

موادی که برای گرم کردن اجاق به کار می‌برند بستگی به مکان تهیه آنها دارد و عبارتست از هیزم، بوته خار، تپاله گاو و شتر. کاسه‌های آنان نیز از مس است که بسیار خوب ساخته‌اند و بسا قلع چنان سفید کرده‌اند که انسان تصور می‌کند این ظرف‌ها از نقره ساخته شده است. از کاسه و ظروف چینی نیز بسیار استفاده می‌کنند، دردهات اکثراً ظروف سفالی بکار برده می‌شود. به غذای کم بسنده می‌کنند و خوراک‌های متنوع نمی‌پزند.

بسیاری از آنان توجهی به یک نهار کامل و مناسب در روز ندارند و مقدار اندکی کره، پنیر و میوه می‌خورند.

من خود ضمناً چند تن را دیده‌ام که در یک روز دوبار غذای پخته صرف

۱ - Tuftahn با شرحی که نویسنده در این قسمت داده است، شاید منظور «تف‌دان»

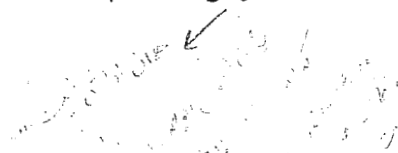
می کردند. غذای متداول ایرانی‌ها که همیشه باید بر سفره‌شان باشد و قبل از هر چیز دیگری می‌خورند عبارتست از برنج نپخته‌ئی بد که آن را پلاو^۱ می‌نامند و معمولاً روی آن گوشت پخته گو سفند می‌گذارند. برنج را به انواع گوناگون آماده می‌سازند، به این ترتیب که به آن کشمش ریز و بادام می‌زنند و بارب انار یا آلبالو و زعفران رنگ می‌کنند. ما بر سفره شاه چهار رنگ برنج را در یک ظرف دیدیم و خوردیم. برنج را با مرغ و ماهی سرخ شده نیز صرف می‌کنند و از اسفناج، آلبالوی ترش و کلم پیچ نیز پلو درست می‌کنند ولی از کلم قرمز استفاده نمی‌کنند. ایرانی‌ها انواع پرنده‌گان را در کشور خود دارند که مانند ما آنها را طبخ می‌کنند.

ایرانیان برنج را به جای نان مصرف می‌کنند ولی انواع مختلف نان هم دارند که از آرد گندم تهیه می‌شود. نان یو خا^۲ مانند پوست حیواناتی که برای نوشتن بکار می‌برند نازک است، درازای آن تقریباً یک ساعد و پهنایش نیز همین اندازه است. در ابتدا آن را به جای دستمال سفره برای پاک کردن انگشتان چرب خود به کار می‌برند، زیرا پلو را بین چهار انگشت خود می‌گیرند و از ظرف به دهان می‌برند. همینطور با انگشتان خود گوشت را پاره می‌کنند و کمتر دیده می‌شود که از کارد برای این منظور استفاده کنند.

پس از آنکه انگشتان دست خود را با نان یو خا پاک کردند، آن را پاره و چند قطعه می‌کنند و تکه‌ای گوشت یا مقداری پلو در آن می‌گذارند و می‌پیچند و یا تکه‌های نان را خالی می‌خورند.

۱ - Plau - تلفظ آن زمان «پلو» رجوع فرمائید به کتاب «آشپزی دوره صفوی» . محتوای این کتاب نشان میدهد که گذشتگان ما در آن زمان مردمان بدسلیقه‌ای در مورد تهیه غذا نبوده‌اند. وجود کتاب مذکور و بسیاری کتب آشپزی دیگر متعلق به زمان‌های گذشته مؤید این نظر است در ضمن مردم آلمان، اکنون نیز برنج شفته و کته مانند را به برنج دم کشیده یا پلو تر جیح می‌دهند - م

۲ - Jucha - با توجه به شرحی که نویسنده از مشخصات این نان داده است شاید همان نان «لواش» باشد - م



برای خوردن غذاهای آبکی برخلاف ما از قاشق نقردای استفاده نمی کنند بلکه همه، حتی بر سر سفره شاه نیز قاشق چوبی نازک و بیضی شکلی که قد آن به نیم ساعد می رسد به کار می برند.

نوشیدنی اکثر مردم به خصوص افراد عادی فقط آب است که گاهی اوقات با دوشاب و اندکی سرکه مخلوط می کنند^۱. شراب چندان گران نیست، چون که در ارک، آذربایجان و شیروان بهای یک لولین^۲ (بزرگی آن به اندازه قوری های بزرگ و ظروف اندازه گیری مایعات ماست) شراب برابر با دوپاسه گروشن است. تعداد افرادی که از نوشیدن شراب با توجه بدقوانین و موازین شرعی خودداری می کنند بسیار است، و از آن جمله: حاجی ها^۳ یعنی کسانی که به مکه و مدینه مشرف شده اند و مرقد حضرت محمد (ص) را زیارت کرده اند. این افراد به خود اجازه نمی دهند در طول زندگی لب به شراب زنند، برعکس بسیار کسانی هم بین ایرانی ها به ویژه در باریان پیدا می شوند که به نوشیدن شراب علاقه زیاد دارند و می گویند گناه شرابخواری هم مانند دیگر گناهان که با انجام اعمال مخصوص بخشیده می شود، قابل عفو و بخشایش است، به ویژه آنکه خود اقدام به تهیه شراب نکنند به همین دلیل شراب را از دیگران می خرند و در ضیافت های خود با شراب زیاد از میهمانان پذیرائی می کنند.

پس از صرف غذا همیشه واکثر آدر مهمانی ها آب گرم با آفتابه به حضور مهمان ها آورده می شود تا دست های چرب خود را دوباره تمیز کنند.
یکی دیگر از رسوم ایرانی ها، نه همه افراد بلکه بسیاری از آن ها اینست که

۱- این نوشیدنی همان سرکه شیره امروزیست که ما نیز با آب مخلوط کرده و

می نوشیم - ۲

۲- Lullein ظرف سفالی لوله دار شبیه آفتابه، ابرق لوله هنگ و لوله هنگ هم گفته

شده - فرهنگ فارسی عمید - ۳

Hadschi - ۳

تریاك^۱ مصرف کنند و آنرا افیون^۲ نیز می نامند. از تریاك حبه‌ای کوچک به اندازه يك نخود درست می کنند و می بلعند.

معتادین به تریاك قادرند نیم کوئنتین^۳ و بیش از این مقدار را مصرف و تحمل کنند. برخی تریاك را هر روز می خورند زیرا مایلند همواره نشئه باشند. عطاران از فروش تریاك سود بسیار می برند زیرا تریاك به وفور مصرف می شود. توتون نیز بسیار مصرف می شود و علاقمند بسیار دارد. همه جاحتی در مساجد مردم ایستاده و نشسته به کشیدن توتون مشغولند.

توتون را از بغداد^۴ یا بابل^۵ و کردستان، جایی که بسیار کشت می شود می آورند ایرانی‌ها از آماده کردن توتون برای کشیدن سردر نمی آورند و آن را مانند سایر گیاهان فقط خشک می کنند. در بساط دستفروشان و خرازی‌ها تنباکو^۶ بسیار یافت می شود. برگ‌های توتون را به همان بزرگی در کیسه گذاشته‌اند و موقع فروش خرد می کنند و به مشتری می دهند. توتون اروپائی را بسیار دوست دارند و آنرا انگلیس تنباکو^۷ می نامند زیرا اغلب انگلیسی‌ها آنرا به ایران می آورند. به خاطر دارم زمانی که در شماخی يك قطعه کوچک تنباکو به درازای يك انگشت به معلم زبان خود هدیه کردم او از این بخشش من بسیار خوشحال شد. شیوه متداول برای مصرف تنباکو به شرح زیر است:

Tiriak - ۱

Offiun - ۲

Quent یا Quint و نیز Quint معیار پیشین آلمانی در سنجش وزن هنگام

خرید و فروش جنس که ابتدا $۳\frac{۲}{۳}$ گرم و بعدها $۱\frac{۲}{۳}$ گرم بوده است - ۳

Bagdad - ۴

Babylon - ۵ - عراق عرب - ۵

Tambaku - ۶ - اصل:

Inglis Tambaku - ۷

بیش از نیمی از يك بطری شیشه‌ای، یا يك كوزه سفالی و یا پوست گردوی هندی بنام کباه^۱ (پوست سفت گونه‌یی ویژه از کدو) را با آب تازه^۲ پرمی کنند و از بالا، لوله‌یی^۳ را به درون آب فرومی‌برند. بر سر این لوله^۴ حقه‌یی قرار دارد که تنباکو درون آن است. روی تنباکو يك قطعه ذغال سرخ می‌گذارند. يك لوله چوبی^۵ نی به درازای يك یا دو ساعد در قسمت بالای بدنه کوزه فرومی‌کنند و با این نی هوای درون کوزه را به دهان می‌کشند. چون نی قلیان کاملاً به سوراخ کوزه چسبیده و از جای دیگر هوا بیرون نمی‌رود، دود تنباکو از میان آب می‌گذرد و از راه قلیان وارد دهان قلیان کش می‌شود. آب کوزه ماده سیاه و چرب تنباکورامی گیرد و نگه می‌دارد. برخی به سبب نداشتن قلیان توتون را به شیوه ماباچق چوبی دود می‌کنند. بر سر این چقق دهانه‌ای از گل قرار داده‌اند. همراه با کشیدن قلیان قهوه سیاه می‌نوشند. قهوه میوه‌ئی است که ایرانی‌ها از مصر^۶ و مخصوصاً ترکیه وارد می‌کنند. دانه قهوه شبیه گندم و به اندازه يك لوبیا و آرد آن سفید رنگ است.

دانه‌های قهوه را در يك تاوه خشك بومی دهند و تاحدی می‌سوزانند، سپس آن را ریزمی‌کنند، می‌جوشانند و آب آن را می‌نوشند. قهوه دارای طعمی تند و مطبوع است و گویا سردی بسیار را سبب شود و مزاج را خنثی سازد و به همین دلیل اکثراً آن را می‌نوشند. اگر کسی قهوه زیاد بنوشد آتش میل شهوانی او خاموش

۱- Kabah باید همان کدو باشد که در صفحات قبل نویسنده از آن یاد کرده

است - ۲

۲- کوزه قلیان - ۳

۳- میلاب قلیان - ۴

۴- سر قلیان

۵- نی قلیان

۶- سرچق

۷- Misser

می‌شود، از سلطان محمود غزنوی^۱ که قبل از تیمور لنگک بر ایران حکومت می‌کرده است حکایت می‌کنند که تا آن اندازه به قهوه علاقه‌مند و معتاد شده بود که حتی همسر خود را نیز فراموش کرده بود و یک بار قبل از هم‌خوابگی با او به عادت نوشیدن زیاد قهوه دچار حالت بدی شد که تنفر وی را برانگیخت. پس از چند روز همسر شاه کنار پنجره نشسته بود و همینطور که بیرون را تماشا می‌کرد، دید که یک رأس اسب نر را بر زمین خوابانده‌اند و می‌خواهند اخته‌اش کنند. ملکه از نزدیکان خود پرسید با این اسب چه کاری کنند؟ در پاسخ با کلماتی مؤدبانه و شایسته به او گفته شد که می‌خواهند با اخته کردن حیوان میل جنسی و غریزی او را از بین ببرند که بعد از این نتواند بر روی مادیان برود. ملکه اظهار داشت لزومی ندارد که این کار را با این دشواری انجام دهند، کافیست که به اسب از این قهوه لعنتی بنوشانند تا خیلی زود مانند شاه ناتوان و بی‌حال شود.

از آن‌جا که افراط در نوشیدن قهوه سبب از بین رفتن میل جنسی که طبیعت به مقدار زیاد در وجود ایرانیان نهاده است و اکثر آنان به این میل سوموم بونوم^۲ اهمیت زیاد می‌دهند لذا شعرا در نکوهش قهوه بیت^۳ زیر را سروده‌اند:

ای سیه رو که نام تو قهوه قاتل نوم و قاطع شهوه^۴

در میدان اصفهان به غیر از میخانه‌ها، چای خانه چینی هم وجود دارد. در اینجا همچنین مکان‌های دیگر، آب سیاه رنگ داغی می‌نوشند که از پختن گیاهی که

۱- اصل Sultan Mahmud Kasnin

۲- Summum bonum - به معنی بزرگترین ثروت و دارائی. و-آ. با تحقیقی که

انجام شد ریشه و معنی این دو واژه شناخته نگردید - م. *عشق و لذت در ایران* نصرانی

۳- Beit

۴- نویسنده با کمی اختلاف این شعر را به آلمانی آورده است و ما اینجا اصل شعر

را آورده‌ایم؛ از مقاله تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران - کتاب مقاله‌های تاریخی و ادبی

تألیف نصراله فلسفی، انتشارات وحید مجلد دوم چاپ اول حاشیه صفحه ۱۲۶-۱۲۷

تاتارهای ازبک از چین^۱ می آورند به دست می آید. چای عبارتست از برگ‌های بلند نوک تیز که یک زول درازا و نیم زول پهنا دارد. این گیاه وقتی که خشک است سیاه، لوله شده و مانند یک کرم به نظر می آید و همان گیاهی است که چینی‌ها «ت»^۲ و ژاپنی‌ها و هندی‌ها چیا^۳ و چا^۴ می نامند و این ملل به گیاه موصوف ارزش بسیار می نهند.

ایرانی‌ها چای را در آب زلال و تمیز دم می کنند و بادبان یا رازیانه و برخی میخک به آن اضافه می کنند و پس از آنکه چای را با شکر شیرین کردند، می نوشند چای دارای خاصیت دم کشیدن و غلیظ شدن است. این نوشیدنی به اعتقاد ایرانی‌ها چینی‌ها، ژاپنی‌ها و هندی‌ها خاصیتی آرامش دهنده و مؤثر در انسان دارد و برای معده، شش، کبد، خون و بطور کلی تمام امعاء و احشاء آدمی مفید است و نیز سبب شستن و تقویت اندام‌های داخلی بدن می شود، سنگک کلیه را خرد می کند، سر در در تسکین می دهد و رطوبت را که سبب خمودگی و خواب بيموقع است، از بین می برد. کسی که چای را زیاد مصرف می کند می تواند چند شب پی در پی بیدار و سر حال و بدون احساس خواب بگذارد و کارهای فکری خود را انجام دهد. چنانچه چای به طور متعادل نوشیده شود، نه تنها همواره انسان را سالم نگاه می دارد، بلکه عمر او را طولانی می کند. این گیاه^۵ اکنون در هلند کاملاً شناخته شده است و

۱- اصل: Chattai

۲- Tea

۳- Chia

۴- Chaa

۵- باید توجه داشت که التاریوس سفرنامه خود را پس از بازگشت به آلمان در سال ۱۶۵۴ میلادی نوشته و این تحقیق درباره چای مربوط به آن زمان است و قبل از آن یعنی هنگام سکونت در ایران با توجه به آنچه که قبلاً نوشته از وجود چای و نوشیدن آن و نیز قهوه اطلاعی نداشته است - م

آنرا مسافران هند شرقی با خود همراه می‌آورند و می‌توان چای را در آمستردام
اگرچه هنوز نه به مقدار زیاد تهیه کرد، زیرا به‌طوریکه آگاه شده‌ام فرانسویان چای
را به مقدار زیاد از هلند می‌خرند.

4111

1962

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

18

19

20

21

22

23

24

25

26

27

28

29

30

31

32

33

34

35

36

37

38

39

40

41

42

43

44

45

46

47

48

49

50

51

52

53

54

55

56

57

58

59

60

61

62

63

64

65

66

67

68

فصل ششم - درباره مشاغل و حرفه‌هایی که ایرانیان از طریق آن امرار معاش می‌کنند

در کنار کشاورزی و باغداری که قبلاً چگونگی تولید و جمع‌آوری محصول و فروش آن بیان شد ایرانیان به صنایع دستی، بازرگانی، منشیگری و اشتغال در ارتش توجه خاصی دارند. جالب توجه است وقتی انسان از میدان شهرها و بازارها می‌گذرد و صنعتگران مختلف را می‌بیند که به‌طور منظم کنار یکدیگر در کارگاه‌های خود نشسته‌اند و سرگرم کارند. این افراد اصلاً و یاب‌طور کلی، جز کسانی که قادر به خروج از منزل نیستند، در خانه کار نمی‌کنند بلکه عموماً در بازارها که معاشر و طاقی‌هایی در آن به‌همین منظور ساخته شده است مشغول به کارند.

اکثر صنعتگران تشکیل شده‌اند از بسافنده‌ها، رنگرزها و گلدوزان که می‌توانند با پنبه و ابریشم بر پارچه معمولی و پارچه‌های زربفت که هر قواره‌اش بیش از ده یاد و ازده ساعد درازا ندارد و برای دوخت یک دست لباس ایرانی کفایت می‌کند گل‌بدوزند. مازاد پنبه و ابریشمی که برای البسه بکار می‌رود به‌خارج صادر می‌شود و سود بزرگی عاید می‌کند.

در کل می‌توان چنین حساب کرد که در ایران هر سال با توجه به وضع محصول،

ده تا بیست هزار عدل ابریشم و پنبه جمع می آید که هر يك عدل دو یست و شانزده بوند وزن دارد، از این مقدار در ایران حداکثر یک هزار عدل در داخل مصرف می شود و باقی مانده تماماً توسط کشتی های هلندی و انگلیسی به هندوستان، ترکیه و ایتالیا حمل می شود. کشتی های مذکور از مبدأ خود فلزاتی چون قلع و مس و نیز پارچه های انگلیسی، فرانسوی و هلندی که در ایران دوستان بسیار دارد به این کشور حمل می کنند. سبب علاقمندی ایرانیان به پارچه های یادشده اینست که آنان در کارپشم و پارچه بافی مهارت ندارند. برای يك ساعد پارچه خوب در اصفهان هشت تا ده دوازده تالر باید پرداخت.

بیشترین و بهترین بازرگانان، ارامنه مسیحی اند که در برون و درون کشور به آمد و رفت مشغولند، زیرا ایران خلاف روسیه سرزمینی آزاد و بازااست و به همین سبب اهالی بومی آن و نیز بیگانگان می توانند آزادانه به این کشور رفت و آمد کنند، به شرطی که حقوق گمرکی و مالیات را به سرکردگان مملکت بپردازند. قراردادی بین ایران و ترکیه وجود دارد که چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح بازرگانی بین دو کشور بدون مانع و اشکال انجام گیرد و کاروانها در امنیت کامل در رفت و آمد باشند، زیرا این امر به سود هر دو کشور است.

ایرانی ها اگر به کاربرد استفاده از کشتی های بزرگ در کار کشتیرانی آگاه شوند می توانند سود بسیاری از این طریق عاید خود سازند.

از آنجا که در ایران چاپخانه وجود ندارد و به کتاب اهمیت زیادی می دهند، بهای آن بسیار گران است. به این ترتیب يك جلد کتاب به خصوص اگر قرآن مجید باشد، که چاپ شده آن در آلمان قیمتی برابر با حدود يك تالر دارد، چون در ایران به صورت دستنویس تهیه می شود، به بهای پانزده، بیست تالر حتی بیشتر بفروش می-

۱- برای آگاهی از دلایل پیشرفت ارامنه در امر تجارت و امتیازاتی که شاه عباس کبیر به آنان داده بود به صفحه ۱۱۷ تا ۱۲۲ کتاب «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» رجوع فرمائید - م.

رسد. به همین دلیل ایرانیان به ویژه آنان که فرزند بیشتری دارند، فرزندان خود را به فرا گرفتن هنر خوشنویسی وادار می کنند. چندین هزار نفر از این افراد از طریق کتاب نویسی و به طور کلی نوشتن امرار معاش می کنند.

چون که ایالات مختلف در ایران، چه در جنگ و چه هنگام صلح باید سربازانی آماده داشته باشند. از این رو هزاران قزلباش و سرباز هستند که بادر یافت حقوق و دستمزد زندگی می کنند.

۱- برای آگاهی بیشتر در زمینه این محبت به کتاب پرارزش «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» فصل های شش و هفت و هشت رجوع فرمائید - ۴.

فصل هفتم - درباره شکل، ساخت بدن و تن پوش ایرانیان.

آنچه که می توان از شکل ظاهر و قد و قامت ایرانیان بیان کرد، اینست که قدی متوسط دارند، اکثرشان لاغر و باریکند ولی با اندام های نیرومند، رنگ چهره شان قهوه ای متمایل به مشکی و یا گندمگون است. دماغ اکثر آنان عقابی و برآمده است.

مردان هر هشت روز یکبار سر خود را از ته می تراشند، ریش شان را نیز به جز پیرها می زنند. پیران افراد سالخورده و مقدسی هستند که در خوردن و نوشیدن امساک می کنند و دائماً به عبادت مشغولند و صورتی نورانی و روحانی دارند. این ها نیز مانند روس هاریش خود را بلند نگه می دارند و دارای احترام زیاد نیز هستند. در ایران افراد دیگری هم دیده می شوند که هرگز سبیل خود را نمی تراشند، بلکه می گذارند بلند و روی لب شان آویزان شود و درست مانند برخی از دهاتی های تنبل ما که هنگام نوشیدن مایعات هرت می کشند، به نظر می رسند این افراد را

Pyhr - 1

۲- نویسنده به جای دهان از واژه «پوزه» که به زبان آلمانی «Maul» و توهین آمیز

است استفاده کرده و معلوم نیست علت تفری وی از صوفیان چیست -- م.

صوفی^۱ می‌نامند. این‌ها می‌گویند سبیل‌های حضرت علی (ع) نیز این چنین آویزان بوده است و به احترام ایشان آنان سبیل خود را کوتاه نمی‌کنند.

ایرانی‌ها از داشتن موی قرمز بکلی متنفرند و به موی خاکستری نیز علاقه‌ئی ندارند. موی مشکی برای آنان اهمیت زیاد دارد و از این رو رنگ کردن مو در ایران یک رسم بسیار متداول است.

رسم دیگر ایرانی‌ها اینست که دست‌های خود را با رنگ قرمز متمایل به زرد رنگین می‌کنند و برخی فقط انگشتان و ناخن‌های خویش را رنگ می‌زنند و شبیه دباغان مابنظر می‌رسند. بعضی نیز تمام دست و پای خود را رنگ می‌کنند و باینکه هر روز آن‌ها را می‌شویند ولی این رنگ بیش از چهارده روز دوام دارد.

لباس از شانه آنان شل و آزاد آویزان است و از دور مانند زنان به نظر می‌رسند. هنگام راه رفتن، اکثراً چون غاز به این طرف و آن طرف تلوتلو می‌خورند و من کمتر ایرانی‌ها را دیده‌ام که راه رفتنش باوقار و سنگین باشد. به نظر من این موضوع با شیوه نشستن آنان ارتباط دارد زیرا ایرانی‌ها مانند خیاطان فرانسوی چهارزانو می‌نشینند و از دوران کودکی ساق پای آن‌ها خمیده^۲ می‌شود.

اکنون می‌خواهم جزئیات لباس سنتی و متداول ایرانی‌ها را بیان کنم: مردها بر سر دستاری از پارچه کتانی یا ابریشمی دارند که آن را روی هم پیچیده‌اند و نامش مندیل^۳ است. این دستار معمولاً مخطوط و رنگین بافت شده و از میان برخی از آن‌ها نخ‌های زرین گذرانده‌اند و درازای آن به‌طور معمول شانزده تا هجده ساعد است.

۱ - Suffi

۲ - نویسنده علت اصلی خمیدگی ساق پارا که همان رسم قنّاق کردن نوزاد است

فراموش کرده که امروز تاحدی زیاد منسوخ شده است - ۴.

۳ - Mendil

دستار روحانیون به‌ویژه حافظین^۱ مانند سایر اجزاء لباس آن‌ها سفید است. از پشت منديل برخی^۲ دنباله‌ای به‌طول نیم‌ساعت آویزان است. سیدها^۳ که خود را ازدودمان حضرت محمد(ص) و از اخلاف او می‌دانند باید بردستار خویش دنبالهٔ سبزرنگی داشته‌باشند، گرچه برخی از آنان از راه فخر فروشی و تظاهر چنین دنباله‌ئی را بردستار خود دارند. بعضی از ایرانی‌ها و نیز بزرگان و سرشناسان کلاه پوست بر سر دارند که بر درون و برون آن پوست گوسفند بخارائی باپشمی مجعد کشیده شده است. این منديل و کلاه را زمستان و تابستان بر سر دارند و سبب شگفتی است که چگونه می‌توانند در تابستان آن‌چنان گرم این چنین دستار و کلاه‌های را بر سر تحمل کنند. از آنجا که سر آنان به کلاه و دستار عادت کرده، لذا حساس و ضعیف شده است و تحمل سرما را ندارد. کلاه و دستار خود را نه هنگام عبادت و نه در برابر بزرگان حتی شاه نیز از سر بر نمی‌دارند و در عوض دستار خود را به‌علامت ادای احترام بر سینه می‌گذارند. ایرانیان کت بلندی از کتان یا ابریشم به رنگ‌های گوناگون بر تن دارند که تماماً بیچه وسط ساق پای آنان می‌رسد. این کت معمولاً بانقشی از گل، با سمه و یا نقاشی شده است. به‌دور کمر خود چارگزی^۴ که چهار ساعد درازا دارد - می‌پیچند و چنانچه تاحدی ثروتمند باشند روی آن چارگزی قشنگ دیگری از ابریشم که شال^۵ نام دارد می‌بندند. درون چارگزی برخی خنجر، چاقو و دستمال می‌گذارند، حال اگر کسی محروم باشد وسایل تحریر از قبیل قلمدان، سنگ چاقو تیز کنی و کاغذ برای نوشتن را در شال خود قرار می‌دهد، درست مانند روس‌ها که

۱ - Hafis - سفرنامه کمپفر صفحه ۱۳۰ : «حافظین : حافظ به روحانی گفته می‌-

شود که در معابر برای مردگان و شادی روح آن‌ها قرآن می‌خواند.» - م.

۲ - این دنباله در اهالی بومی سیستان و بلوچستان و برخی جاهای دیگر هنوز بردستار

خود دارند - م.

۳ - Said

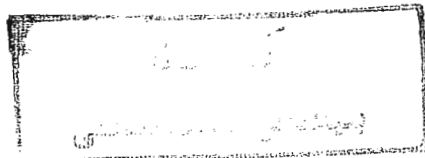
۴ - Tzar Kesi -- بنا بر این هرگز برابر بایک ساعد بوده است - م.

۵ - Schal

وسایل خویش را در چکمه‌هاشان می‌گذارند. روی کت بلند مذکور، سرشناسان مملکت و شخص شاه نیم‌تنه کوتاهی که کردی^۱ نامیده می‌شود و تا کفل آنان می‌رسد و فاقد آستین است به‌تن دارند. قسمت جلوی این کردی تا پائین با پوست سمور آراسته شده است و مانند نیم‌تنه‌زنان مابینظر می‌رسد. هنگام مسافرت یا سواری يك کت دیگر که معمولاً ابریشمی است و بر روی آن زر دوزی شده است می‌پوشند. شلووار کتانی آنان تازی‌رزانو به صورت مخروط کشیده می‌شود و تا قوزک می‌رسد، زیر آن چیز دیگری نمی‌پوشند و بایند شلووار آنرا به بدن محکم نگه می‌دارند و پیراهن را که معمولاً لخت قرمز دارد بر روی شلووار می‌اندازند. جوراب‌هایشان از پارچه است که برش آن شکل جوراب را ندارد، به راحتی از پا درمی‌آید و ساق پا درون آن لق می‌خورد. تعداد زیادی از ایرانیان جوراب پارچه‌ای سبزرنگ به پا دارند که ترک‌ها از آن بسیار ناراحتند، زیرا جوراب یکی از دو تکه پوشش سنتی در دین آن‌هاست و می‌گویند که حضرت محمد (ص) عرقچین سبزرنگ به سر داشته‌اند و ایرانی‌ها برای تودین به این رنگ، جوراب سبزرنگ به پامی کنند کفش آن‌ها به طرف جلو باریک می‌شود و پاشنه آن کوتاه است، به طوری که مانند دم‌پسایی- های ما می‌توان پارا مستقیم داخل آن کرد و بیرون آورد و این امر به این علت است که ایرانی‌ها وقتی بخواهند به اطاق وارد شوند و یا درجائی بنشینند، کفش را از پا درمی‌آورند و در جلوی در ورودی می‌گذارند. من بارها با شگفتی شاهد این موضوع بوده‌ام. زمانی که در شماخی می‌خواستم نزد خان که به داوری نشسته بود بروم، تعداد زیادی کفش در برابر در ورودی محکمه وجود داشت که مانند دکان کفشی به نظر می‌رسید. به همین دلیل يك نفر کفشدار را در این نوع مکان‌ها می‌گمارند که کفش را هنگام خروج به صاحبان آن باز پس دهد. این کار به وسیله يك چوبدستی به شکل چنگال انجام می‌شود.

Kurdi - ۱

۲- اصل : Kefs



لباس زنان نازكتر از لباس مردان است و با كمربند به بدن نگه داشته نمی-
شود. شلوار و پیراهن آنان به همان شکلی است که مردان به تن دارند، جوراب
آنها معمولاً از مخمل قرمز و یا سبزرنگ است. بر سر آرایش ویژه‌ای ندارند،
گیسوی خود را بارشته‌های بافته شده زیادی از جلو و پشت سر به پائین آویزان می کنند.
بر دورچانه و گونه آنان يك يادورديف مرواريد و يا سنگ طلا به چشم می خورد،
به طوری که گویی تمام چهره در مرواريد و سنگ قرار گرفته است. دوشیزگان علاوه بر
زینت آلات مذکور، حلقه‌های طلای جواهر نشان به پر دراست بینی خود دارند.
زنان بر انگشت، انگشتری‌های طلا و بر بازوان خود بازوبند پهن نقره‌ای می کنند.
انگشتری مردان بر ابرقوانین محمدی (ص) نباید از طلا، بلکه از نقره باشد. زنان
هنگام عبور از گذرگاه‌های عمومی نمی گذارند صورتشان دیده شود و از سر تا
قوزك پارا به وسیله چادر می پوشانند و شكافی از آن را بر صورت خود باز می گذارند
که به زحمت از پشت آن می توانند بیرون را ببینند. پشت این چادرها اغلب چهره
های زیبا و در لباس‌های قشنگ صورت‌های زشت وجود دارد.

رسم ایرانی اینست که البسه خود را مانند اطاقشان تمیز نگه می دارد. وقتی
که لباس افراد متمکن و مهم کثیف و یالک‌دار شود، هر چه زودتر آن را از تن بیرون
می کنند. افراد معمولی تن پوش‌های خود را تقریباً هفته‌ای يك بار می شویند.

فصل هشتم - درباره خوی و صفات ایرانیان، آداب و رسوم و سنت‌های آنان .

ایرانی‌ها طبیعتاً دارای روحی بزرگ، نیروی دریافت بسیار خوب و استعداد بسیارند. تیزهوشی و سرعت انتقال آنان سبب شده است تا شاعرانی بزرگ از میان آنان برخیزند که در آثار خود مطالب قابل تفکر و تأمل آورده‌اند. ایرانی‌ها به کسب دانش و هنر ارزش زیاد می‌نهند. ذاتاً افرادی متواضع و فروتن هستند و نسبت به دیگران بی‌اعتنائی نشان نمی‌دهند و با خوش‌خوئی و مهربانی با یکدیگر به‌ویژه بیگانگان روبرو می‌شوند. هنگام گفتگو کلمات مؤدبانه و متواضعانه‌تری به کار می‌برند، مثلاً هنگامی که کسی را درون‌خانه خود دعوت می‌کنند می‌گویند: «خانه ما را منور فرمودید» یا «قربان شما» یا «خاک پایم»، «چشمم کف پایت» و از این قبیل .

مانند فرانسویان و حتی بیشتر از آنان بلدند که چگونه الفاظ را بیارایند و خوش‌آمدگویند، ولی اکثراً این تعارفات توخالی و پوچ است. ایرانیان قصه پردازانی هستند که از واقعیت و حقیقت دوری می‌جویند و به‌همین دلیل راستگویان صادق را ساده و ابله می‌پندارند. برای آنان عیب نیست

اگر به آن‌ها گفته شود که «دروغ می‌گوئی».

تازمانی که بین آنان رفاقت و دوستی حاکم باشد به یکدیگر وفادارند. رسم است که اگر رابطه و پیوستگی دوستانه و برادرانه وجود داشته باشد وفاداری خود را نسبت به یکدیگر تا پایان عمر نگه می‌دارند.

در برابر کسانی که به آن‌ها خدمتی کرده‌اند شکر گزار و خوش رفتارند، ولی در مقابل کسی که به نحوی آن‌ها را تحقیر و یا به آنان توهین کرده است بسیار خشن و سخت گیرند. ایرانیان بسیار دلیرند، به همین جهت بهترین سربازان را دارند که اغلب زندگی خود را در برابر خطر بالفعل به بازی می‌گیرند. آنان افرادی محبوب و خجول هستند، نمی‌توان به آسانی یک نفر ایرانی را در حال ادرار کردن دید. هنگام انجام این کار بر روی دو پا می‌نشینند و پس از پایان، ابتدا شرمگاه و سپس انگشتان خود را می‌شویند، به همین سبب در جشن‌های عروسی و ضیافت‌های آنان همیشه چند آفتابه در اختیار مهمانان قرار می‌گیرد. هنگامی که به آب جاری و یک نهر می‌رسند میل به ادرار کردن می‌کنند، به همین جهت ترك‌ها از سراسر تهرا و خفت به ایرانی‌ها خورشاهی^۱ اطلاق می‌کنند، زیرا آخر هنگام گذشتن از نهر به ادرار می‌افتد؛ در برابر، ایرانیان ترك‌ها را سگ سنی^۲ می‌نامند، زیرا آنان مانند سگ کنار دیوار ادرار می‌کنند که البته این عمل از سربازان عادی ترك سر می‌زند و گرنه افراد تربیت شده آن‌ها مانند ایرانیان نشسته ادرار می‌کنند. آنچه که در این مورد به نظر من می‌رسد اینست که هم ایرانی هم ترك‌ها هنگام ادرار کردن طوری می‌نشینند که پشت و صورتشان به سوی جنوب نباشد زیرا هنگام نیایش صورتشان به طرف جنوب است.

۱ - Drugh Mikui

۲ - Cher - Schahi

۳ - Sek Sunni - با عرض معذرت از تمام خوانندگان شیعه و سنی. اگر منظور نشان

دادن دشمنی و اختلاف ژرف آن زمان بین اهل دو مذهب نبود از ترجمه این قسمت صرف نظر

می‌شد - ۴.

در شهوت رانی هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی‌رسد، زیرا در کنار تعدد زوجات به قحبه بازی نهایت اهمیت را می‌دهند. در تمام شهرها (به استثنای اردبیل) فاحشه‌خانه‌های بسیاری وجود دارد که تحت حمایت حکام آن شهر است. زمانی که در شماخی بودیم، یکی از سربازان ما به این فاحشه‌خانه‌ها سرزده و از پرداخت مزد فاحشه خودداری کرده بود، نزد خان شماخی شکایت برده بودند. خان کسی را نزد سفرا فرستاده و خواهش کرده بود که سرباز مزبور پول را بپردازد زیرا قحبه‌ها (زنان هر جایی را به ترکی چنین می‌نامند) باید مالیات سنگین بپردازند و از این جهت قحبه مزبور نیز باید حق خود را دریافت کند.

می‌گویند که شاه نیز چنین زنانی در اختیار دارد که فقط به رقص و شعبده بازی می‌پردازند. این زنان باید نه تنها زیبا، بلکه در رقصیدن و در آوردن حرکات خنده‌دار و سرگرم‌کننده ماهر و وارد باشند.

آنچه که بیش از هر چیز دیگر قابل تأسف است، عادت زشت حیوان بازی یا نزدیکی با حیوانات است که بین ایرانیان باشد و وحدت از زمان‌های بسیار دور رواج دارد. به منظور تحریک میل جنسی و تقویت و ازدیاد آن، ایرانی‌ها از ابتکارات و وسایل گوناگون استفاده می‌کنند. رقصان و رقاصه‌ها را وادار به انجام حرکات شهوت‌انگیز می‌کنند تا میل به نزدیکی در آن‌ها بیدار شود. بسیاری از آنان دانه و برگ شاهدانه را گویا برای تقویت مزاج و آمادگی بیشتر جهت انجام نزدیکی می‌خورند. این افراد نزد ایرانیان با شرافت و درست فایده شخصیت هستند و به آنان بنگی کیدی بنگی؛ یعنی خروس شاهدانه خوار یا سگک قحبه باز گفته می‌شود.

ایرانی‌ها پس از نزدیکی فوراً خود را پاک و تمیز می‌کنند و می‌گویند به این ترتیب اصولاً عملی انجام نگرفته است، به همین دلیل در تمام جاها، گرمابه بسیار یافت می‌شود که افراد فوراً پس از هم‌خوابگی برای استحمام به آنجا می‌روند. کسانی که قادر به حمام رفتن نیستند به تمام بدن خود آب می‌ریزند و از اینرو همواره در محل ویژه‌ای در منزل آب آماده دارند.

فصل نهم - درباره ازدواج و تأهل ایرانیان، تعدد زوجات و زیان‌های آن. ایرانی‌ها چگونه ازدواج می‌کنند و شرح مراسم عروسی و طلاق و پیوستن دوباره زن و شوهر به یکدیگر.

مردان ایرانی نسبتاً ثروتمند به داشتن یک همسر اکتفا نمی‌کنند. از دیر باز رسم آنان بوده است که چند همسر داشته باشند. استرابون^۱ گمان دارد که شاهسالانه به کسانی که بیش از دیگران فرزند پسر به دنیا می‌آورند جایزه می‌داده است. امروزه این دلیل برای تعدد زوجات معتبر نیست، زیرا بسیاری از آنان مایل به داشتن فرزند زیاد نیستند، به همین دلیل یکی پس از دیگری نزد پزشک ما که به سبب معالجه بیماری‌های مختلف شهرتی یافته بود می‌آمدند و می‌پرسیدند که آیا او داروئی برای زنان جوان دارد که از آبستنی آنها جلوگیری کند؟ پزشک به آنها جواب می‌داد که بیشتر مایل است به آنان کمک کند که بچه‌دار شوند تا از بچه‌دار شدنشان جاوگیری کند. حضرت محمد (ص) در قرآن به پیروان خود اجازه داده است که در صورت

۱ - Strabon تولد ۶۳ ق. م - مرگ ۲۱ بعد از میلاد مسیح. جغرافی‌دان و

تاریخ‌نویس یونانی، تنها اثر عظیمش «جغرافی» در هفده کتاب منبع غنی در شناخت جهان باستان است - ۴.

توانائی می توانند چند همسر اختیار کنند.

بازرگانان ثروتمند که در شهرهای مختلف کشور به معاملات تجاری مشغولند، در خانه‌های اشرافی خود در آن شهرها همسری دارند که به محض رسیدن به آنجا نزد خانم آن منزل سکنی می‌گزینند. مردانی که دارای همسران متعدد هستند باید زبانی را که از این رهگذر به آنان وارد می‌شود تحمل کنند؛ بین زن و شوهر عشق استوار و وفاداری حاکم نیست، زیرا شوهر نمی‌تواند تمام زنان خود را به یک اندازه دوست داشته باشد و عشق و علاقه بین آنان تقسیم شده است و قیامدر نیست فقط بربیک نفر حاکم باشد و نزد او بماند. حال اگر یکی از همسران پی‌ببرد که دیگری بهتر از او در عشق ورزیدن باشوهر مشترک مهارت داد و نرداو عزیزتر است، اینجاست که کینه و دشمنی برانگیخته می‌شود. اغلب بین همسران یک مرد نزاع و کتک‌کاری‌های شدید پیمش آمده که زبان آن متوجه شوهر شده است و تاکنون این نوع تأهل برای شوهر خطرات جدی و بدبختی‌های بزرگ به بار آورده است.

اگر یک جوان تازه بالغ تمایلی نسبت به دختر مشخصی داشته باشد و بخواهد با او ازدواج کند، به واسطه شخص دوم و سوم درباره خصوصیات آن دختر آگاهی به دست می‌آورد زیرا نه خود، و نه والدینش مجاز به دیدن دختر نیستند، حال اگر ویژگی‌ها و خلیات این دختر برابر با سلیقه وی باشد، دو نفر از رفقای خود را که در مراسم ختنه‌سوران او حضور داشته‌اند به عنوان خواستگار نزد پدر دوشیزه مورد نظر می‌فرستند. در این مرحله رسم است که پدر و نزدیکان دختر در ابتدا با این خواستگاران باروی گشاده و صمیمانه برخورد نکنند، زیرا معتقدند که اگر جز این باشد معنایش اینست که پدر می‌خواهد هر چه زودتر از سر دختر خود آسوده شود. چنانچه پدر پذیرفت که دختر خود را به این جوان بدهد، در این حال والدین پسر همراه دو خواستگار اول به عنوان و کیل داماد وارد بحث درباره شیربها و مهریه که به عهده داماد است می‌شوند. چنین پرداخت و تعهدی بردو گونه است:

یا داماد پیش از عروسی شیربها را به خانه عروس می‌فرستد تا والدینش آن

را در اختیار او قرار دهند یا برای خود نگه دارند، به هر حال مقدار آن باید برابر با هزینه رشد و تربیت دختر تا آن سنین باشد؛ یا اینکه داماد تعهد می کند که در صورت طلاق دادن دختر مبلغ معینی و یا مقدار مشخصی ابریشم و یا کالای ابریشمین در اختیار همسر خود قرار دهد؛ چنانچه قرارداد موافق با خواسته طرفین بود باید همیشه وسیله قاضی^۱ یا ملا^۲ امضاء شود^۳.

برای تعیین روز عروسی، دیگر اهمیتی به ساعت سعد و نحس داده نمی شود و این خلاف گزارش استرابون است که می گوید در قدیم این موضوع رعایت می شده است. هر کس آزاد است که در تمام سال به استثنای ماه رمضان^۴ و روزهای عاشورا^۵ که باید همه جا و همه چیز آرام و غم انگیز باشد مراسم عروسی را اجرا کند. اکنون که باید ازدواج صورت گیرد، داماد یک روز پیش از مراسم، برای عروس گوشواره بازوبند و سایر زینت آلات و نیز مقداری خوراکی به خانه عروس می فرستد. این خوراکی ها در روزی که قرار است عروس را از خانه اش به خانه داماد منتقل کنند برای مدعوین جشن که از طرف عروس و داماد دعوت شده اند در نظر گرفته شده است. در این جشن عروس و داماد اجازه ندارند که ظاهر شوند. پس از صرف غذا در او آخر شب عروس را در حالی که روپوشی از تافته سرخ رنگ سرتا کمر او را پوشانده است بر اسب، قاطر و یا شتر می نشانند و او را همراه مهمانان به خانه داماد می برند. در پیش روی او انواع سرگرمی ها و بازی ها اجرا می شود، سپس عروس را به اتفاق چند زن در یک اتاق مخصوص می نشانند و مردان نیز در اتاق مجزای

Kadi - ۱

Molla - ۲

۳- در این قسمت نویسنده شیربها و مهریه را تعهدی یکسان دانسته است که اینطور

نیست - ۴.

Ramadan - ۴

Aschur : اصل - ۵

دیگری می‌نشینند و با خوراک‌های جدید پذیرائی می‌شوند و مدتی بعد عروس به حجله هدایت می‌شود و داماد در این هنگام اجازه دارد که به او بپیوندد و برای اولین بار عروس خود را ببیند. حال اگر داماد امیدوار باشد که به دختر باکره‌ای دست یافته است ولی در عمل خلاف آن را دریابد، مجاز است که دماغ و گوش‌های عروس را قطع کند و او را از حجله بیرون اندازد، ولی در چنین وضعی معمولاً عروس به اتفاق همراهمان مؤنث خود بایستی خاندها ترک کند؛ اما اگر عروس باکره باشد باید یک زن مسن نشانه مخصوص را به نزدیکان داماد نشان دهد و به این ترتیب جشن عروسی سه روز تمام در شادی و سرور ادامه می‌یابد. پس از آنکه داماد عروس را کاملاً شناخت، او را در اطاق تنها می‌گذارد و خود نزد میهمانان می‌رود و به گپ زدن و شوخی مشغول می‌شود. چنانچه افراد باسواد در این گونه مجالس حاضر و علاقه‌ای به نوشیدن شراب نداشته باشند؛ که این امر بسیار اتفاق می‌افتد، دورهم می‌نشینند، کتاب‌های خود را آورند و به مباحثه و فلسفه‌بافی درباره مسایل و اشیاء مختلف می‌پردازند. این کار در سایر ضیافت‌ها و مهمانی‌ها نیز انجام می‌شود که بحث فقط درباره یک موضوع است و هیچگاه از مبحث مربوط به پیاله شادمانی پاره‌تر نمی‌گذارند، شعرا معمولاً در چنین محافل اشعار بامزه می‌خوانند و می‌سرایند. روز بعد و سومین روز عروسی با سرگرمی‌های فراوان و گوناگون سپری می‌شود.

در مجالس عروسی رقص نیز متداولست که به وسیله یک نفر یاد و نفر روبروی

۱ - Becher der Fröhlichkeit = Poculum Hilaritatis :

پیاله شادمانی. در صفحات بعدی نویسنده یاد آور می‌شود که ایرانیان پیاله (جام) رانمادی از جهان می‌دانند که شاید همان جام جهان‌نما و جام جم باشد.

به هر حال ما در اینجا جمله لاتین و آلمانی را از کتاب آوردیم تا خوانندگان آشنا به زبان آلمانی و لاتین چنانچه نظر دیگری دارند از سر لطف و سیله‌ناشر اطلاع دهند تا در چاپ‌های بعدی مورد نظر قرار گیرد - م.

هم انجام می‌شود، مردان برابر مردان و زنان در اطاق مخصوص به زنان مشغول رقصیدن می‌شوند. مطربان اجازه ندارند که وارد اطاق زنان شوند، بلکه باید در مقابل آنجا بنوازند.

صبح روز دوم عروسی، داماد به گرمابه می‌رود و یا در نهری^۱ خود را می‌شوید، اما عروس در منزل استحمام می‌کند.

میهمانانی که به شدت مست و شنگول شده‌اند معمولاً آن شب را در محلی که جشن آنجا برپا بوده است می‌خوابند، زیرا شب در شهرها نگهبانان شدیداً مراقب آمد و رفت هستند و هیچکس اجازه ندارد که بدون پرداخت حق عبور و داشتن فانوس در گذرگاه‌ها رفت و آمد کند، ولی دیگران که هشیارند و می‌خواهند بدون روبرو شدن با اشکال به خانه خود بروند، انعامی به نگهبان می‌دهند تا آنها را به منزلشان ببرد.

من وقتی که به مراقبت شهرها در شب فکر می‌کنم، آنرا يك قاعده و قانون قابل ستایش می‌بینم که در ایران باشدت اعمال می‌شود. در اردبیل تعداد نگهبانان به چهل نفر می‌رسد که باید مواظب رفت و آمد افراد در شب باشند و به این ترتیب معابر و منازل در برابر دزدان و غارتگران امن و مطمئن است و چنانچه سرقتی صورت گیرد باید نگهبان محل جبران آن را بکند. به همین جهت ما اغلب در اصفهان شب‌ها از دیر کشیش تا محل اقامت خود که نیم مایل بود در امنیت و آسودگی راه می‌پیمودیم و چندبار که دچار اشتباه شدیم و رادراگم کردیم نگهبانان ما را با مشعل به اقامتگاه رساندند^۲.

۱- در بلوچستان هنوز رسم استحمام داماد در نهر آب کم و بیش متداولست - م.

۲- تذکرة الملوك صفحه ۴۹: «میرشب... و او نیز با جمعی که با خود دارد شب‌ها

در محلات می‌گردد که دزدی در محلات واقع شود باید در روز به عرض داروغگان رساند و در جایی که دزدی واقع شده باشد و مالی که میرشب به دست می‌آورد بعد از برداشتن دو

پس از پایان جشن عروسی، اگر قرار باشد که زوج جدید در خانه پدر شوهر اقامت کند، عروس اجازه ندارد که با چهره‌باز در برابر پدر شوهر خود ظاهر شود و مجاز نیست حتی يك کلمه با او صحبت کند، بلکه هنگام ضرورت باید با ايماء و اشاره منظور خود را به او بفهماند. گاهی يك سال تمام طول می‌کشد تا پدر شوهر - نطق عروس خود را بخرد که معمولاً با هدیه کردن يك دست لباس نو یا مقداری وسایل این کار انجام می‌شود و پس از آن عروسی می‌تواند با پدر شوهر خود گفتگو کند ولی اجازه ندارد صورت خود را به او بنمایاند و نیز دهان خویش را هنگام غذا خوردن به او نشان دهد؛ برای این منظور تکه پارچه سه گوشه‌ای دارند که آن را یاشما می‌نامند، این پارچه در برابر دهان قرار می‌گیرد و در پشت گوش بسته می‌شود، زن باید از پشت این دهان بند نوشیدنی و خوراکی را در دهان بگذارد.

مردان ایرانی زنان خود را در محدودیت بسیار نگیه می‌دارند، نه می‌گذارند به مسجد بروند و نه به میهمانی، زن اجازه ندارد در برابر مردان، حتی اگر از نزدیک‌ترین بستگان او باشند که بخوانند شوهرش را در منزل ملاقات کنند با چهره‌باز ظاهر شود. زن‌ها مانند زندانیان باید در اطاق خود بنشینند تا آن مرد از خانه خارج شود، چنانچه اجباراً قرار باشد که زن در کوچه و خیابان گذر کند، باید خود را در چادر سفیدی بپوشاند. ثروتمندان، زنان خود را در کجاوه‌ئی بر شتر می‌نشانند و یا به طور پوشیده بر اسب راه می‌پیمایند. ایرانی‌ها به طریقی که شرح داد شد ازدواج و از همسران خود نگهداری می‌کنند. غیر از این دو روش دیگر برای اختیار کردن همسر دارند:

دانگ مال که موافق معمول حق اوست تتمه مال را ... باید با اطلاع دیوان بیگی و داروغه به صاحب مال رسانند. و اگر دزد را بدست نیاورد مهلتی طلب نموده، هر گاه بدست نیاورده باشد از عهده غرامت مال دزدی از عین المال خود بیرون آید.» - م.

چنانچه زنی را برای مدت معلوم و مبلغ معلوم صاحب شوند او را متعه^۱ می گویند و معمولاً کسانی دست به این کار می زنند که می بایست از خانه خود خارج شوند و برای مدتی طولانی در جای دیگر اقامت گزینند و میلی نیز به رفتن به فاخته خانه نداشته باشند. حال اگر مرد از متعه خود رضایت داشته و او را پسندیده باشد وی را همراه خود به شهرش می آورد. چنانچه مدت صیغه سرآمده باشد، زن می تواند پس از دریافت حق و حقوق خود برود و یا اینکه دوباره صیغه عقد موآت به ترتیب پیشین تجدید شود.

گونه دوم تصاحب زن به این ترتیب است که مردی کنیزی را می خرد و میل دارد که او را نگه دارد. این کنیزکان معمولاً وسیله تاتارهای داغستانی از بین مسیحیان گرجستان ر بوده و به ایرانی ها فروخته می شوند.

فرزندانی که همسران دو طریق یادشده آخر برای مرد می آورند، مانند فرزندان همسر طریق اول ارث می برند، گرچه برخی به فرزندان همسر دائمی خود امتیازات و برتری های ویژه ای می دهند. به هر حال هیچ کدام از این فرزندان نامشروع نیستند و نمی توان آنان را «حرامزادگان» نام نهاد.

وقتی که زن آبستن در حال درد کشیدن است و ظاهراً نوزاد به سختی از رحم او خارج می شود، رفقا و همسایگان او فوراً به مکتب خانه ها سر می کشند و با دادن صدقه از ملای مکتب خانه می خواهند که چنانچه پسر بچه ای به سبب تخطی باید مجازات شود او را ببخشند و یا آزاد کنند تا به خانه اش برود؛ آنان با وارد آمدن که به این ترتیب زانو نوزاد خود را هر چه زودتر به دنیا می آورد. بر اساس همین عقیده از سعه دارها پرندگان در قفس را می خرنند و آزاد می کنند.

برای افراد محتضر و در حال نزع نیز به همین عمل دست می زنند که یا دنیا را زودتر ترك کند و یا سلامت خود را بازیابد.

۱- اصل : Moteh

۲- دراصل : «فاحشهزادگان» - م.

به همان اندازه که مردان به آزادی خود علاقه دارند، همان قدر نیز برای زنان خویش محدودیت قائل می‌شوند و حتی راضی نیستند که کوچکترین آزادی عملی به زنان خود بدهند تا با مرد بیگانه‌ئی صحبت کند و یا بدون غرض و منظوری معاشرت محدود داشته باشد و این امر ناشی از ترس در برابر فساد احتمالی همسر اوست. حال اگر مرد دریابد که زن او با تمام مراقبت‌ها و محدودیت‌ها مرتکب خطا و انحراف شده است، به هیچ وجه مایل نیست که بین مردم انگشت‌نما شود. در این مورد، هم قدرت و هم قانون در اختیار اوست.

اگر مرد با زن شوهرداری ارتباط داشته باشد هر دو نفر را بر اساس موازین شرع به قتل می‌رسانند و شوهر زن زناکار يك دست خلعت از قاضی دریافت می‌کند. حال اگر مرد بخواهد یا بتواند که نگذارد کار به اینجا بکشد آزاد است که همسر خود را طلاق دهد.

رسم متداول اینست که به علت هرزه‌درائی مرد و سایر علل متقن، زن و مرد می‌توانند از یکدیگر جدا شوند. آنها نمی‌توانند سر خود از هم طلاق بگیرند، بلکه باید این کار در برابر قاضی و با صدور طلاق‌نامه رسمی انجام گیرد. برای زن و شوهر، هر دو امکان دارد که در مقابل قاضی حاضر شوند و طلاق خود را درخواست کنند.

اکنون که زن و شوهر از یکدیگر جدا شده‌اند، هر کدام که مایل باشند می‌توانند، هر زمان و در هر کجا دوباره ازدواج کنند، منتها زن مطلقه باید سه ماه و ده روز پس از انجام طلاق در انتظار بماند تا بتواند برای بار دوم ازدواج کند، این انتظار از آن جهت است که اولاً زن از شوهر قبلی خود آبتن نباشد، دوم آنکه، چنانچه میل به بازگشت از دو طرف به زندگی زناشویی قبلی وجود داشته باشد، ظرف این مدت و هر چه زودتر انجام گیرد.

فصل دهم - درباره آموزش و پرورش کودکان و آموزشگاه‌های ایرانیان، زبان و خط، مدرسه و علوم رایج.

چون که مردان ایرانی همسران متعدد اختیار می‌کنند، بنابراین کودکان بسیاری نیز به دنیا می‌آورند، برخی از پدران دارای بیست، سی یا بیشتر فرزند هستند. این کودکان در حال حاضر مانند زمان‌های پیشین تربیت نمی‌شوند که سال‌های اول زندگی خود را مانند زندانیان در اطاق‌های در بسته نزد مادران خود به سر برند و اجازه نداشته باشند که مدت‌های مدیدی در برابر چشم پدر خود ظاهر شوند. همچنین اکنون، آن‌چنان اجباری وجود ندارد که تیراندازی با کمان و اسب سواری بیاموزند و تعدادی از آن‌ها همین‌که خواندن و نوشتن فرا گرفتند، مشغول کار می‌شوند، تعداد دیگر محرر می‌شوند و یا اینکه به تحصیل دانش ادامه می‌دهند. کمتر ایرانی دیده می‌شود که خواندن و نوشتن نداند، بدون در نظر گرفتن اینکه در کدام قشر اجتماعی قرار دارد، زیرا ایرانی‌ها فرزندان خود را حتی زودتر از معمول به مدرسه می‌فرستند. مساجد آنان که محل عبادت است، مدرسه نیز هست و هر شهر به تعداد کوچه‌های آن مسجد دارد، زیرا هر کوچه دارای مسجد ویژه خود است که هزینه آنرا باید اهالی همان کوچه تأمین کنند. در هر مدرسه

يك معلم به نام ملا ويك خليفه^۱ که جانشين و همکار اوست به کار اشتغال دارند. ملا در وسط دایره‌ای از پسر بچه‌ها که در کنار دیوار نشسته‌اند می‌نشیند. زمانی که فقط الفباء را یاد گرفته‌اند در ابتدا و آغاز درس چند آیه از قرآن می‌چیدند از رو تلاوت می‌کنند و بعدها به مرور زمان قرائت قرآن کریم از آغاز تا پایان جزئی از درس آنان را تشکیل می‌دهد. پس از تلاوت قرآن گلستان^۲ شیخ و بوستان^۳ وی و نیز حافظ^۴ که اثر او هم مانند بوستان از نصیحت و اندرز سرشارست خوانده می‌شود. این دونویسنده و شاعر گویا بارساترین و ظریف‌ترین گونه‌ی زبان فارسی آثار خود را نوشته‌اند، زیرا شیراز^۵ (باتخت جمشید باستان) خاستگاه آن‌هاست و زبان این دیار را به عنوان مادر زبان پارسی می‌شناسند. دانش آموزان يك متن را با صدای بلند می‌خوانند، در اثنای خواندن مانند نثمی که باد به آن بسوزد، این طرف و آن طرف تکان می‌خورند، هنگام نوشتن چه در مدرسه و چه در جای دیگر کاغذ را روی زانو می‌گیرند. کاغذ را مانند ما که از تکه‌های پارچه کهنه تهیه می‌کنیم، آنان با از کتان و یا اگر بایسد ظریف و نازک باشد از ابریشم درست می‌کنند. کاغذ را با سنگک یا جلد سخت و صاف حلزون براق و صاف می‌کنند و به این ترتیب نوعی کاغذ مرغوب به دست می‌آورند که بر روی آن نه چین و نه رگه دیده می‌شود و مانند يك صفحه صیقل خورده است.

۱- Kalifa

۲- اصل: Schich Külüstan شیخ مصلح‌الدین سعدی (۱۱۸۴-۱۲۹۱ میلادی) نامورترین شاعر ایران. از او غیر از دیوان شعر دو اثر دیگر یعنی گلستان و بوستان نیز باقی مانده که بارها به زبان آلمانی برگردانده شده‌است. از جمله مترجمان گلستان می‌توان شخص آدام التاریوس را نام برد - و - ۱.

۳- Bustan

۴- Hafis

۵- Schiras

مرکب را از پوست انار، مازو^۱ و کات کبود می سازند. اگر بخواهند مرکب غلیظ، که برای نوشتن خطوط درشت بهتر و راحت تر به کار برده می شود بسازند، برنج یا جو را بومی دهند و بامی سوزانند، سپس آنرا آسیاب می کنند و می جوشانند تا لعاب بیندازد، این لعاب را بامرکب مخلوط می کنند و به کار می برند. قلمی که با آن می نویسند خلاف قلم های ما از پرغاز نیست، بلکه از نی تراشیده شده است و ضخیم تر از قلم های ما است. رنگ برون این نی قهوه ای است و از شیراز و تعدادی نیز از نیزارهای خوزستان که در هر دو محل بسیار می روید آورده می شود.

پسر بچه های محصل اگر مرکب خطائی شوند مانند ما با تر که به پشت آنان نمی زنند، بلکه با چوبدستی کتک می خورند. من دیده ام که دو پسر بچه را به جهت خطائی که کرده بودند، چگونگی پاهایشان را به فلک بستند و ملای مکتب خانه با چوبدستی چند ضربه محکم بر کف پای آنان کوفت. به همین ترتیب درستان محصلین خلافکار را می بندند و آن چنان ضربه می زنند که خون از زیر ناخنشان فواره میزند. حال اگر گناهی که از محصل سرزده است بزرگ باشد و یا هنگامی که او را می خواهند به چوب فلک ببندند از دست ملا بگریزد، او را می گیرند و پاشنه پایش را می شکافند و بر آن زخم نمک می پاشند. چون کودکان ایرانی دارای طبیعتی خشن هستند به مجازات های معمولی اهمیت نمی دهند، بنابراین بزرگترها مجبورند این چنین باخشونت و شدت عمل کنند.

ایرانیان زبان مخصوص خود را دارند که به عربی بیشتر و به ترکی کمتر نزدیکست. در زبان پارسی واژه های بسیاری هست که کاملاً یا اندکی به آلمانی شباهت دارد، که گویی از این زبان گرفته شده است. مانند:

۱- «مازوماده ایست که از درخت بلوط به دست می آید و به وسیله حشره مخصوصی در روی درخت تولید میشود و به شکل دانه ای به اندازه فندق درمی آید. این دانه ها را از روی تنه درخت جمع میکنند و برای رنگ کردن و دباغت کردن پوست حیوانات به کار می برند...» فرهنگ فارسی عمید - ۴.

برادر^۱، دختر^۲، بربر^۳، و لب^۴.

ایرانی‌ها در حال حاضر کوشش دارند که در کنار زبان مادری خود به ترکی نیز صحبت کنند، به ویژه در ایالتی که ترک‌ها به کرات آن‌جا را تصرف کرد، و صاحب شده بودند.^۵

ایرانی‌ها به سه زبان اصلی یعنی عبری یونانی و لاتین کوچکترین آشنائی ندارند و آموختن آن نزدشان مرسوم نیست به جای آن‌ها زبان عربی را که مانند لاتین در زبان مافوق زیاد دارد برای نوشتن مطالب مذهبی و علمی به کار می‌گیرند. اگر چه در ایران افراد قلیلی هستند که برخلاف ما در آلمان علوم رایج را به طور اساسی فرا می‌گیرند و تحصیل می‌کنند، ولی مردم به این دانش‌ها اهمیت زیادی می‌دهند و به دانشمندان ارج می‌نهند. آنان به این دانشمندان فیلسوف^۶ می‌گویند. برای آموختن علوم، این‌جا و آن‌جا دارای آموزشگاه‌ها و مکتب‌هایی هستند که آن‌ها را مدرسه^۷ و آموزگاران را مدرس^۸ می‌نامند. اصول و قواعد و

۱- به زبان آلمانی: Bruder

۲- به زبان آلمانی: Tochter

۳- به زبان آلمانی: Barbar

۴- به زبان آلمانی: Lippe

۵- صفحه ۲۸۰ کتاب «تاریخ و فرهنگ» از زنده یاد استاد مجتبی مینوی:

«يك ممیزة دیگر نیز همراه تأسیس این دولت در ایران پیدا شد و آن زبان ترکی بود. زبان قبایل افشار و ذوالقدر و قاجار و روملو و تکه‌لو و استاجلو و غیرهم که لشکریان سلاطین صفوی و استوارکننده اساس حکومت ایشان بود. خود شاه اسمعیل به خاطر این قبایل به ترکی شعر میگفت و مردم فارسی‌زبان آن نواحی که این قبایل در آن‌ها ملک و زمین و قدرت داشتند زبان ایشان را یاد میگرفتند و حرف می‌زدند.» - ۲

۶- اصل: Filosuf

۷- Medresae

۸- اصل: Mederis

علمی که می‌آموزند عبارتست از:

حساب، هندسه، فن خطابت، شعر، فیزیک، اخلاق، هیئت، ستاره‌شناسی، حقوق و طب.

فلسفه ارسطورا که به زبان عربی نگاشته شده در اختیار دارند و آنرا پیاله دنیامی‌نامند، زیرا همانطور که پیاله برای انسان فایده ولذت همراه دارد، می‌تواند ضرور و زبان هم‌داشته باشد؛ یعنی اینکه آدمی قادر است فلسفه یا خرد جهانی را به عنوان يك وسیلهٔ مخرب و نیز يك ابزار سازنده به‌کاربرد. مستی و فلسفه هر دو برای برانگیختن هستند و اگر بیش از اندازه بر انسان چیره گردند، سبب می‌شوند که آدمی دست به کاری نزدیک به دیوانگی بزند.

در مکتب خانه‌های معمولی، پس از اینکه محصلین خواندن و نوشتن فرا گرفتند، درس حساب داده می‌شود. در این قسمت از درس، دانش آموز متوسط الحال از اعداد هندی و آنان که دانش بیشتری دارند از اعداد عربی استفاده می‌کنند.

درس فن خطابت و شعر در جملائی فشرده خلاصه شده است و در عمل هر دو درس را یکجا می‌خوانند، زیرا نوشته‌های مربوط به خطابت و نیز داستان‌های آن باجملات بسیار ظریف اخلاقی و متفکرانه آراسته شده است. به مناسبت ظرافتی که در زبان شیخ سعدی شاعر نامور در مشرق زمین وجود دارد، قبل از سایر آثار او ابتدا گلستان فرا گرفته می‌شود، زیرا در کنار هنر زیبای خطابت که در این اثر دیده می‌شود، جملائی پر مغز و قواعدی در زمینه سیاست نیز با خود همراه دارد.

در ایران کمتر فردی پیدا می‌شود که خواندن و نوشتن بداند و این کتاب را در خانه خود نگهداری نکنند، زیرا اگر کسی بخواهد از نظر دانش و شخصیت، خود را نسبت به دیگران برتر نشان دهد، حتی اگر يك فرد معمولی باشد، در ضیافت‌ها، در معاملات و در بحث‌ها متوسل به این کتاب می‌شود، برای اینکه معمولاً در این اثر جملائی وجود دارد که ضرب‌المثل شده است و بابا منظور گوینده کاملاً مطابقت دارد. غیر از این، ایرانی‌ها کتب داستانی و تاریخی دیگری نیز در اختیار

دارند که مهم‌تر از همه آثاری است که درباره زندگانی و شهادت حضرت علی (ع) و فرزندان ایشان امام حسین (ع) نوشته شده است. در نوشتن این نوع کتاب‌ها هم، از فن خطابت بهره برده‌اند. کتب دیگر تاریخی، دینی و داستانی و روزشمارهای تاریخی نیز دارند که درباره جنگ‌های پادشاهان، حکومت آنان و نیز عملیات پهلوانان بیگانه و تاریخ سایر ملل واقوام نوشته شده است.

باید دانست که ایرانی‌ها در بیان تاریخ و داستان به ویژه آن‌جا که مربوط به دین و قدیسین آن‌ها می‌شود زیاد وفادار و حقیقت‌گو نیستند. واقعیات تاریخی را آن‌قدر رنگ و روغن می‌زنند تا صورت افسانه‌گیرد و سبب برانگیختن شگفتی خواننده گردد؛ و این یعنی آزادی در شعر و نقاشی.

فصل یازدهم - درباره شعر و شاعر ایرانی، ستاره‌شناسی، کرات جغرافیایی، گاه‌شماری و تقویم ایرانیان.

شعر آن چنان اهمیتی نزد ایرانیان دارد که می‌توانم بگویم، هیچ‌ملتی از این جهت به پای آنان نمی‌رسد. شعرا در همه جا هستند، جنگ‌اشعار جالب و ممتنع‌گرا نه خود را نه تنها همراه دارند، بلکه تمام آن‌را به حافظه خود نیز سپرده‌اند و در ضیافت افراد سرشناس و همچنین در میادین و میخانه‌ها و جاهای دیگر برای سایرین می‌خوانند و از این رهگذر امرار معاش می‌کنند. اغلب بزرگان، شاعران را به محافل خود دعوت می‌کنند تا موجبات سرگرمی و شادی آنان و میهمانانشان فراهم شود.

شاه و خوانین شعرای مخصوص خود را دارند که با حضور در اماکن و گذرگاه‌های عمومی خود را کوچک نمی‌کنند، بلکه همواره در خانه می‌مانند و کوشش می‌کنند تا با خلاق مضامین نو سبب شادی و رضایت ارباب خود شوند و چنانچه در این کار کامیاب گردند، صله و جایزه فراوان دریافت می‌کنند. شاعران را می‌توان با لباس مخصوصشان از دیگران تشخیص داد. آن‌ها

مانند فیلسوف‌ها اکت سفید جلو باز با آستین‌های پهن و گشاد به تن دارند، توپره‌ای به کمر بسته‌اند که در آن کتاب‌ها، کاغذ و قلم‌دان خود را گذاشته‌اند تا بتوانند هنگام تقاضای مردم، اشعار و آثار خود را بنویسند و در اختیار آنان قرار دهند.

بالا پوش آنان فاقد آستین است و برخلاف سایرین جوراب به پا ندارند، ولی شلوارشان هر چه به طرف قوزک پا کشیده می‌شود، تنگ‌تر می‌گردد و روی پایشان را می‌پوشاند. زمستان‌ها جوراب می‌پوشند که فقط به قوزک پا می‌رسد. دستار بر سر ندارند و فقط عرقچین به سر می‌کنند.

آثار مکتوب بسیار عالی شعرای ملی خود را در اختیار دارند که به دوزبان پارسی و ترکی نوشته است. این دو زبان دارای یک ارزش است. اشعار ترکی را مانند پارسی باز خوانی می‌کنند. بزرگترین شعرای ایرانیان به نظر من عبارتند از: سعدی، حافظ، فردوسی^۱ و چند تن دیگر.

نوع ساخت شعر آنان مانند اشعار آلمانی است؛ نظرشان بیشتر متوجه قافیه است و اهمیت نمی‌دهند اگر در بیتی يك «هجاء» بیشتر نسبت به بیت دیگر وجود

۱- اصل : Filosuf به این ترتیب معلوم می‌شود که فیلسوفان یا همانطور که نویسنده قبلاً یاد آور شده است «دانشمندان» نیز يك قشر اجتماعی مانند شعرا را تشکیل می‌داده‌اند - م.
۲- Firdusi -- ویرایشگر آلمانی در معرفی فردوسی مطلب زیر را آورده است. باید توجه داشت که نسخه کتاب مبدأ این ترجمه چاپ آلمان شرقی است و ویرایشگر آلمانی با فردوسی شاعر ملی ایران همان می‌کند که معمولاً در بلوک شرق با يك يك شعرا و دانشمندان ایرانی می‌کنند. برای عبرت عامه و توجه اهل نظر که بی‌خیال نشده‌اند نقل این معرفی لازمست :

«فردوسی؛ متولد حدود ۹۳۲ و متوفی بسال ۱۰۲۱ میلادی. شاعر تاجیکستانی که اثر او اوج ادبیات تاجیکی و ایرانی است. شش هزار بیت اشعار او شاهنامه و یوسف و زلیخا را تشکیل می‌دهد که از اندیشه‌های ملی و انسانی سرشار است»؟!

داشته باشد.^۱

حقوق یا علم قضاوت دامنه گسترده‌ئی ندارد. ایرانیان دارای قوانین مدون هستند که سرچشمه‌اش قرآن کریم است که در کنار آن قوانین عرفی و عاداتی نیز مورد استفاده قاضی و دیوان بیکی قرار می‌گیرد.

در علم طب پیروپورسینا^۲ هستند. روش معالجه بیماران بسیار تحت تأثیر روش جالینوس^۳ است و برای درمان از جوشانده‌های گیاهی و ریشه‌های گیاهان مختلف استفاده می‌شود. داروهای بسیاری برای استعمال خارجی دارند. پزشکان به بیماران خود توجه چندانی نمی‌کنند. در شماخی طبیب ما را بر بالین بیماری بردند که بر اثر نوشیدن شراب زیاد به حالت مرگ افتاده بود، به دستور پزشک که یک نفر عرب بود، تکه‌ای یخ بر بدن برهنه او گذاشته بودند تا حرارت بدن بیمار پائین آید، وقتی که پزشک ما این چاره را مردود دانست، طبیب عرب ناراحت شد و گفت، «باید با هر پدیده‌ای با ضد آن مقابله کرد».^۴

اگر کودکان یا زنان مریض شوند، هیچکدام از اطبا اجازه ندارند بر بالین او حاضر شوند و فقط قابله‌ها که معمولاً از اثرات داروها نیز اطلاعی دارند نزد این

۱- شاید در آن زمان شاعران به موضوع هجا آن‌طور که نویسنده اشاره می‌کند توجهی نداشته‌اند ولی می‌دانیم که با به وجود آمدن شعر نو بر سر این موضوع چه بحث‌ها و جدل‌هایی پیش آمد - م.

۲- Avicenna - باردیگر به معرفی ویرایشگر آلمانی توجه فرمائید: «پورسینا (۹۸۰ - ۱۰۳۷ میلادی) فیلسوف و طبیب دانشمند تاجیکستانی که فلسفه نوین افلاطون و ارسطو را با هم تلفیق کرد. عقاید وی درباره ابدی بودن ماده و نظرات او در زمینه اساس مادی حقیقت راهنمایی برای شناخت و قوانین آن گردید. عقاید و آموزش‌های او در طول قرون وسطی دارای ارزش بوده و تحت عنوان قانون (Kanon) در دانشگاه‌های اروپا رشته پزشکی تدریس می‌شده است»!

۳- Galen یا Galenus طبیب یونانی (۲۰۰ - ۱۳۰ ق. م) و - آ.

بیماران می‌روند. ایرانی‌ها چندجلد کتاب دام‌پزشکی درباره بیماری‌های اسب و چند کتاب در زمینه بیماری‌های انسان نوشته‌اند.

پزشک ما به سبب آشنائی با داروهای شیمیائی که باعث بهبودی چند مریض ایرانی شده بود بین ایرانیان شهرت خوبی یافت، به طوری که یک بار شاه از او دعوت کرد تا از وی معاینه‌ای به عمل آورد. در شماخی چنان شناخته شده بود که ایرانیان بیماران افلیج، چلاق و کورخود را تا مقابل اطاق او می‌آوردند و تقاضا می‌کردند که سلامت بیماران را به آنان بازگرداند و مانند زمان حضرت عیسی مسیح (ع)، پس از آنکه مداوا می‌شدند باز نمی‌گشتند که حتی از او سپاسگزاری کنند.

تحصیل دانش ستاره‌شناسی یا علم افلاک مانند زمان‌های پیشین که جنبه جادوگری داشت، هنوز هم بین ایرانیان دارای ارزش بسیار است. کسانی که در پی این دانش هستند، منجم نامیده می‌شوند و در خدمت شاه و خوانین به انجام وظیفه مشغولند. آنان از علمی که مربوط به حرکت ستارگان می‌شود و نیز از اثر ستارگان که بر اساس آن به پیشگویی مبادرت می‌کنند، چندان سردر نمی‌آورند. هیچ‌کدام از آنان به آموختن علم هئیت علاقه‌ئی ندارند و برعکس به تنجیم اهمیت بیشتر می‌دهند، زیرا معتقدند که اولی به مادری فقیر مانده است و دومی به دختری ثروتمند که به یاری او می‌توان به مکنث و ثروت رسید و نان خورد.

منجم همواره اسطرلابی بر سینه خود دارد تا در صورت لزوم آن را به کار گیرد. برای مردم عادی امکان این‌که بفهمند سر نوشت نوزاد آنان پس از تولد وابسته به کدام یک از صور فلکی است وجود ندارد، زیرا آن‌ها فاقد وسیله نشان‌دهنده ساعت اند که بزرگان مملکت توسط آن و به کمک اسطرلاب از تعلق نوزاد خود به صور فلکی آن‌ها آگاه می‌شوند.

برای آموزش و آگاهی از ستاره‌شناسی، ایرانیان فاقد وسیله تعیین مختصات ستاره مورد نظر و کره‌اند، به همین دلیل وقتی که کره خوش ساخت و شکل مرا دیدند

بسیار شگفت زده شدند. وقتی از آنان پرسیدم که آیا چنین کردای دارند گفتند؛ نه و اضافه کردند که در زمان‌های دور يك فلک^۱ بزرگ (آن‌ها کره را فلک می‌نامند) که دارای ساختی بسیار هنرمندانه بود داشته‌اند که در جنگ بین ایران و ترکیه از بین رفته است. من احتمال می‌دهم که این باید همان کره بلورینی باشد که گویا شاپور اول^۲ شاهنشاه ایران داشته و آن چنان بزرگ بوده است که انسان می‌توانسته درون آن بنشیند.

ایرانیان سال خود را با توجه به حرکت خورشید و ماه تعیین می‌کنند، بنابراین دارای سال شمسی و قمری‌اند. سال قمری برای آنان به جهات دینی معتبر است و روزهای معین مذهبی در متن ماه‌های قمری قرار گرفته است. سال قمری از دوازده بار دور قمر و بازگشت به حالت اول حاصل می‌شود و یازده روز از سال ما کوتاه‌تر است. آغاز تاریخ ایرانیان از هجرت حضرت محمد (ص) از مکه، در ژوئیه سال ششصد و بیست و دوم میلادی، محاسبه می‌شود. بر اساس حرکت خورشید هم سال را حساب می‌کنند و این محاسبه از آغاز تساوی شب و روز صورت می‌گیرد و به آن سال خورشیدی می‌گویند و سن خود را با آن معین می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند، من این تعداد نوروز^۳ سن دارم.

آنچه که مربوط به روزهای هفته آنان می‌شود اینست که شمارش را از روز شنبه آغاز می‌کنند که روز هفتم مصادف با روز تعطیل یعنی جمعه می‌شود و در اینجا است که روز تعطیل آنها با روز تعطیل مسیحیان و یهودیان تفاوت دارد. به ستاره‌شناسی یا خواندن اوضاع از افلاک^۴ بیش از آنچه که اهمیت دارد ارزش می‌نهند. بدون شك اعتقاد به این خرافات را از خالدهای قدیم دارند.

۱ - Felek

۲ - اصل : Sapor I - شاه ایران (۳۴۱ - ۲۷۲ ق.م) از دودمان ساسانی که در جنگ با فیلیپوس قیصر روم موفق شد که عربستان، ارمنستان و عراق عرب را تصرف کند. و.آ.

۳ - Naurus

۴ - Chaldären - وابسته به یکی از اقوام (سامی - آرامی) - م.

ایرانی‌ها و اعراب معتقدند که حکومت ستارگان بر سر نوشت انسان، يك امر اثبات شده است. آن‌ها مردمی خرافاتی‌اند، اگر يك منجم با پیشگوئی خود مطالبی اظهار کند، آن‌را بی‌چون و چرا می‌پذیرند.

بر اساس خرافات ناشی از اعتقاد به احوال ستارگان روزهای سوم، پنجم، بیست و سوم و بیست و پنجم هر ماه را نحس می‌دانند و در این روزها کارهای مهم را انجام نمی‌دهند، برای ساعات سعد و نحس اهمیت فراوان قائلند. بزرگان قبل از مشورت با منجم لباس نو نمی‌پوشند، به حمام نمی‌روند و براسب به منظور مسافرت نمی‌نشینند.

اعمال و اعتقادات خرافی یادشده و نیز تفأل برای آگاهی از آنچه که در آینده رخ خواهد داد، از نظر من دارای ارزش و اعتبار نیست.

پیشگویانی را در میدان بزرگ اصفهان دیدم که بساط خود را پهن کرده و نشسته بودند. این افراد بردونوعند: رمال^۱ و فالگیر^۲.

رمال همان پیشگوست و باشش یا هشت تاس که از میان آن‌ها دو مفتول کوچک مسین گذشته است، از آینده خبر می‌دهد.

فالگیر کارش گونه‌ای دیگر است؛ اوسی یا چهل صفحه نازک که درازا و پهنای هر کدام به يك زول می‌رسد در مقابل خود می‌گسترده.

در قسمت پائین این صفحات نوشته‌هایی دیده می‌شود؛ مشتری باید بر روی یکی از این صفحه‌ها پول بگذارد و نیت کند، حال اولین کاری که فالگیر می‌کند کاملاً معلوم است، او صفحه‌ای را که پول بر روی آن قرار دارد، ضمن خواندن چندورد به طرف خود می‌کشد و به نوشته روی صفحه نظر می‌اندازد، کتابی با خود دارد که بسیار دراز و پهن است و قطر آن به سه چهار انگشت می‌رسد، صفحات این کتاب با اشکالی از فرشتگان، شیطان، اژدها و انواع مختلف جانوران و کرم‌ها به صورتی

Remal - ۱

Falkir - ۲

مهیّب ولی جالب نفاشی شده است؛ او کتاب را در دست می‌گیرد و چند بار زه‌زومه کنان آن را ورق می‌زند، بالاخره شکل مشخصی را در نظر می‌گیرد و صفحه‌ای را که پول بر آن قرار داشت در برابر این شکل می‌گذارد و از آینده سخن می‌گوید. من چند بار برای تماشا به محل فالگیرها و رمال‌ها رفتم و دیدم که زنان با حجاب می‌آمدند و درباره‌ی چگونگی حال و وضع پسران خود که در سفر بودند سؤال می‌کردند که آیا بزودی باز خواهند گشت؟ آیا شوهران آنان زن دیگری با خود همراه خواهند آورد؟ همینطور در بساره خوشبختی و بدبختی خود پرسش‌هایی مطرح می‌کردند؛ چندتن از آنان باقیافه‌ای شاد و چندتن دیگر مردد از آنجا دور می‌شدند.

فصل دوازدهم - دربارهٔ حکومت و سران آن، شاه، خوانین و حکومت آنان در ایالات و اینکه چگونه باید در جنگ به شاه خدمت کنند و نیز دربارهٔ جنگ‌های ایرانیان و موارد مربوط به سر بازان و درآمد و دارائی شاه ایران.

موارد مربوط به حکومت در ایران دقیقاً شبیه روسیه است. ایران يك سرزمین پادشاهی است که تمام مورخین به حق از آن به عنوان «امپراطوی سلطنتی» یاد کرده‌اند، زیرا شاه ایران دارای اختیارات تام و بزرگترین قدرت‌هاست که می‌تواند آنچه را که می‌خواهد به موقع اجراء گذارد؛ او قادر است قانون وضع و بدون مشورت و اعتراض دیگران دوباره آن را لغو کند، می‌تواند موجودیت و زندگی افراد، حتی نزدیک‌ترین مقامات به خود را نابود کند از این رو زیردستان شاه گونه‌ئی فرمانبرداری چاکرانه نسبت به او دارند، زیرا می‌دانند که در غیر این صورت خون آن‌ها، اگر چه بی گناه باشند، مانند گوسفند قربانی ریخته خواهد شد.

ایرانیان سلطان خود را شاه^۱، پادشاه^۲ و پادشاه^۳ می‌نامند که تماماً يك مفهوم

Schah - ۱

Padschah - ۲

Padischah - ۳

و معنا دارد، ولی معمولاً واژه شاه را به کار می‌برند.

پادشاهی موروثی است و تازمانی که وراثت از همسر رسمی باشند، سلطنت بین آنان باقی می‌ماند، در غیر این صورت فرزندان زنان خاصه^۱ یعنی همخواه‌بگان و خدمتگزاران زن به حکومت می‌رسند و با ترتیبی که قبلاً به آن اشاره شد اصولاً فرزند نامشروع در ایران وجود ندارد. حال اگر چنین وراثتی نیز وجود نداشته باشند باید یکی از افراد خانواده شاه که به او نزدیک‌تر است، حکومت را به دست گیرد. این افراد شیخ‌الوند^۲ نامیده می‌شوند که دارای آزادی بی‌حد و حصر و زندگی پیش‌پا افتاده بی‌بند و بار و مهم‌اند. چنانچه برای رسیدن به حکومت وراثت اصلی و قانونی وجود داشته باشند، باید مراقب باشند که بدست سایر مدعیان تاج و تخت کشته نشوند.

همانطور که بارها گفته شد، ایران امپراطوری گسترده‌ئی است که به ایالات متعدد تقسیم شده است. شاه به وسیله عوامل خود یعنی خوانین، سلاطین، کلانتران، داروغگان، وزیران^۳ و کدخداهای^۴ بر این ولایت که دور از مقر اوست حکومت می‌کند. لقب خان را شاه به میل و خواست خود به افراد می‌دهد و آن‌ها را به حکمرانی یک ایالت می‌گمارد؛ شرط رسیدن به این مقام معمولاً ابراز شهامت و دلیری و یا کاری همسنگ با آن است که فرد باید برای شاه و برای سرزمین پدری خود نشان

۱ - Chasse

۲ - Schich Elwend

۳ - Wesire - در تذکره الملوك که تشکیلات اداری و طبقات مشاغل و مناصب

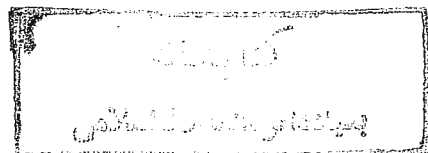
دوران صفویه را شرح می‌دهد، هیچکس با عنوان وزیر منصب حکومتی نداشته است و

وزراء و ظایف اداری را انجام می‌داده‌اند - ۴

۴ - اصل: Kaucha که باید «کدخدا» باشد. در تذکره الملوك آمده است که

کلانتران، کدخدایان را به کار می‌گمارده‌اند. بد صفحه ۱۶۴ سفرنامه کمپفر نیز رجوع

فرمائید - ۲.



دهد، به همین جهت بسیاری از مردان در جنگ شریک می‌کنند و یا در برابر خطرات دیگر قرار می‌گیرند، به این امید که شاید به افتخار کسب لقب خان مفتخر شوند، گاه زندگی و جان خود را به خطر می‌اندازند تا بلکه به مقام «شاهزادگی» نیز برسند. این مقام در ایران موروثی نیست تا به این ترتیب اولاد و اخلاف یک شاهزاده در آینده مقام شاهزادگی را بدست بکشند، اگر چه فرزندان این افراد از زندگی و موقعیت مناسب برخوردارند و ثروت پدر را به ارث می‌برند ولیکن نه لقب پدر به آنها اطلاق می‌شود و نه اینکه جانشین شغلی او خواهند شد و اگر خود بانجام عمل مهمی عنوان به دست نیاورند و یا اینکه مشمول مراسم شاهانه نشوند به همان صورت باقی می‌مانند، اکنون اگر شاه فردی را به عنوان شاهزاده مفتخر کرد، ایالتی را با تعدادی کارگزار مستقیماً جهت حکمرانی به او می‌بخشد تا بتواند آنجا را به عنوان یک شاهزاده نشین تا آخر عمر اداره کند، ولی چنانچه به دلیلی مورد سوء ظن و نفرت شاه قرار گرفت تمام امتیازاتی را که به او اعطاء کرده بود، باز پس می‌گیرد و از این مقام برکنارش می‌کند. هر ایالت فقط یک خان و یک کلانتر دارد که هر دو در مرکز آن ایالت نشسته‌اند. خان جانشین شاه است و باید به قضاوت و دادگستری نظارت داشته باشد و دستور اجرای احکام از جمله حکم اعدام را صادر کند. به قدرت دیده شده است که در مورد داوری های خان در خواست فرجام به دربار شاه ارسال شده باشد. کلانتر در حقیقت مأمور وصول مالیات از کل ایالت است، او باید وجوه و مالیات را جمع آوری کند و در این مورد پاسخگوی خان و شخص شاه است. داروغه شغلی شبیه مأمور دولت و اداره کننده یک شهر در آلمان را دارد. کدخدای از طرف حکومت برای اداره دهات در نظر گرفته شده است. شاه از وجود خوانین و سلاطین به عنوان فرستاده نزد مقامات خارجی استفاده می‌کند. اکنون اگر چنین وضعی پیش آید، شاه دستور می‌دهد که خان هدایای زیادی برای مقام خارجی مورد نظر همراه ببرد؛ نیمی از این هدایا را خزانه شاهی تأمین می‌کند و بقیه را باید ایالتی که خان سرپرست آنجاست آماده کند، در این حالت

است که سوء استفاده‌های بزرگ صورت می‌گیرد.

در بیشتر ایالات، خوانین باید تعداد مشخصی سرباز برای شاه تربیت و نگهداری کنند تا در موقع ضرورت از وجود آنان استفاده شود. در این صورت شاه از ایالت‌های مذکور فقط مالیات گمرکی را اخذ می‌کند و سایر وجوه را برای اداره کردن سربازان محلی به آن ایالت می‌بخشد. خوانین معمولاً هنگام نوز هدایای فراوان برای شاه ارسال می‌دارند.

از آنجا که خوانین در ایالات، به‌ویژه ایالات مرزی چندین هزار نفر را باید به‌طور دائم آماده‌نگه‌دارند، مهیا کردن سریع یک ارتش بزرگ و اعزام آن به میدان جنگ چندان دشوار نیست. توجه به چنین موضوعی اهمیت بسیار دارد، زیرا چپ و راست شاه دشمنانی نیرومند کمین کرده‌اند که بارها و جب به‌روز جنگ شده‌اند، جنگ با تاتارهای ازبک در مرزهای خراسان، با هندیان بر سر قندهار و هرات، و با ترک‌ها بر سر بغداد یا بابل و ایروان پیوسته محتمل است دو ایالت و استحکامات آخرین، بارها صحنه جنگ‌های خونین بوده است، زیرا یک بار این و بار دیگر آن پیروز شده و منطقه را به تصرف خود در آورده است. در تاریخ لاتین سارازن‌ها آمده است که یک صد سوار ایرانی به سبب چالاکی اسب‌ها و تجهیزات و تسلیحاتی سبک که با خویش همراه دارند قادرند با چهار صد سرباز ترک مصاف دهند و بر آنان چیره شوند سربازان ایرانی تند و چالاک‌اند، همه سواری می‌دانند و حتی آنان که باید پیاده روند بعداً سوار اسب خواهند شد. سواران ایرانی شبیه افراد اسواران ارتش ما هستند. سربازان ایرانی، شمه‌خال که گویا اولین بار شاه عباس کبیر وارد ارتش خود کرده است نیز حمل می‌کنند. جنگ افزار سواران عبارتست از تیرو کمان، زوبین، عراده توپ هم دارند که از آن بیشتر در برابر قلاع و استحکامات دشمن و در میدان‌های کارزار استفاده می‌کنند؛ به فریب و حيله-

۱ - Sarazener = در قرون وسطی به اعراب اطلاق می‌شده است. بعدها اروپائیان

فقط مسلمین را سارازن می‌نامیدند - ۲

های جنگی فراوانی آشنائی دارند که از آنها برای مقابله بادشمن بهره می برند. در محاصره ایروان که به سال ۱۶۳۳ میلادی (۱۰۵۳ ه. ق) اتفاق افتاد، ایرانی‌ها ماده‌مخصوصی را در شیشه‌های کوچک جای دادند و بابتن آن به تیر، به استحضامات و قلعه شهر پرتاب کردند، باشکسته شدن شیشه‌ها هوا مسموم شد و سر و دست و پای سربازان دشمن آن چنان باد کرد که نتوانستند به درستی مقاومت کنند.

ایرانی‌ها اگر در جنگ دلیری از خود نشان دهند و یادست به عمل قهرمانه‌ئی زنند، بدون در نظر گرفتن شغل و موقع اجتماعی آنان، پادشاه و جوایز زیادی دریافت می کنند و به مقام و منصب بالاتری مفتخر می شوند، ولی اگر شخص ترسو و جبونی بین نظامیان پیدا شود که هنگام نبرد بادشمن آنچنان که باید درگیر نشده باشد، اگر اعدامش نکنند، مسلماً باتوهین و تحقیرهای زیاد از وی هتک حیثیت و آبرو خواهد شد. حقوقی که سالانه به یک سرباز معمولی و حتی یک قورچی^۱ (کماندار) پرداخت می شود، سیصد تالر است که شامل هزینه نگهداری اسب او نیز می شود و یک نفر تفنگچی^۲ دویست تالر دریافت می کند.

عوااید^۳ سالانه شاه به رقم بزرگی می رسد و برابر تخمینی که برای مازده اند، بیش از هشت میلیون تالسر می شود، زیرا نه تنها ایالات و شهرها مکاف به پرداخت مالیات‌های سنگین اند، بلکه وجوهات گمرکی حق الامتیازها و هدایا نیز از منابع بزرگ درآمد است که نصیب شاه می شود.

۱- Kurtzi - درباره میزان حقوق دریافتی قورچیان در تذکره الملوك صفحه ۹۴

چنین آمده است: «بیست و پنجهزار و پانصد و هفتاد تومان و شش هزار و هفتصد دینار و کسری» - ۲

۲- Tufenktzi - ایضاً همان کتاب و همان صفحه: «بیست و یک هزار و نهصد و

شصت تومان و سه هزار و هفتصد دینار و کسری» - ۳

۳- برای آگاهی بیشتر از درآمد شاهان صفوی به فصول ۴-۵-۶-۷ و هشت «کتاب

سیاست و اقتصاد عصر صفوی» رجوع فرمائید - ۴

ایالت نروتمند فندهار ، دویا به‌نهایی از حزانه خود، و از بابت مالیات گمرکی و سایر عواید يك میلیون تالر می‌پردازد. ایروان و بابل^۱ نیز چیزی کمتر از این رقم نمی‌پردازند. در دفتر ثبت^۲ صدر اعظم، چنین محاسبه شده است که دهات و آبادی‌های اطراف اصفهان، تنها در يك سال چهل هزار تالر عاید شاه کرده‌اند، نظیر چنین درآمدهائی در کشور بسیارست.

در زمان شاه طهماسب مالیات‌های گمرکی برای تمام ایالات در نظر گرفته شده که بعداً شاه عباس کبیر و شاه صفی به‌مقدار آن اضافه کردند. چه‌االی بوهی و چه ساکنان خارجی، نه‌تنها در مرزها، بلکه درون مملکت و در محل‌های اصلی معاملات، و در بسیاری از جاهای دیگر، مانند گذرگاه‌ها و پل‌ها، مالیات گمرکی می‌پردازند. کالاها، بخصوص ابریشم، حق‌الامتیاز زیادی دارد، از هر عدل ابریشم که در درون کشور تهیه می‌شود، ده تالر به‌شاه تعلق می‌گیرد؛ گیلان هشت هزار عدل، مازندران دوهزار عدل، شیروان سه‌هزار عدل، گرجستان و ارمنستان پنج هزار عدل، قره‌باغ^۳ دوهزار عدل ابریشم تولید می‌کنند. جز این‌ها آنچه‌که خراسان و سایر مناطق، که چندان هم ثروتمند نیستند ولی رویهم رفته عواید نسبتاً خوبی دارند به‌شاه می‌پردازند؛ نیز قابل توجه است.

از هر رأس اسب و یا استری که به‌فروش می‌رسد، شاه يك عباسی، برابر با هشت گروشن و برای هر رأس الاغ نصف مبالغ مذکور را دریافت می‌کند. فروش يك گاو نر، يك تالر و يك رأس گوسفند که در سال چندین هزار از آن به‌فروش می‌رسد يك قساز بیکی، برابر بانسه فنیگک برای شاه در آمد دارد. کاروانسراهای شهرها رویهم رفته پنجاه هزار تالر می‌پردازند. در اصفهان به‌تنهایی

۱ - Babylon - عراق عرب - ۲

۲ - منظور «دفترخانه دیوان اعلی» است. برای آگاهی بیشتر به صفحات ۵ و ۶

تذکره الملوك رجوع فرمائید - ۲

Karabagh - ۳

بیست و چهار کاروانسرا وجود دارد، تمام بازرگانان به خزانه شاه پول می‌ریزند. رودخانه‌های گیلان که ماهی فراوان دارد، ۲۵ هزار، چشمه‌های ننت چهار هزار تالر، گرمابه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها بیش از یک تن طلا به درآمدهای شاه کمک می‌کنند و غیره.

تمام کسانی که دارای شغلی هستند و از شاه حقوقی دریافت نمی‌کنند باید مالیات‌های سنگینی بپردازند، حتی قابله‌ها و بسیاری دیگر نظیر آنان که به سبب تعدد این مشاغل قادر نیستند از همگی نام ببرم. تعارفات و پیشکش‌های سالانه خوانین و دیگران نیز منبع درآمد بزرگی برای شاه است. همان‌طور که قبلاً نیز یادآوری شده است، هیچکس بدون تعارف و هدیه در حضور شاه ظاهر نمی‌شود و اگر هم چیزی با خود آورده باشد، چشم شاه را نمی‌گیرد. خزانه شاهی باتوجه به آنچه که رفت دارای مجراهایی است که از طریق آن‌ها دائماً بهترین کالا و درآمدها به درون ریخته می‌شود. زبردستان شاه نیز مایلند که سهم و عایدی خود را داشته باشند، ولی بسیار به ندرت دیده می‌شود که در بین مردم و اتباع عادی مملکت شخص ثروتمندی وجود داشته باشد؛ در این باره قیصر ترایانوس^۱ می‌گوید:

«حکمرانان چنین کشورهایی با خزانه‌ئی که دارند، مانند طحال‌اند که وقتی ورم می‌کند و بزرگ می‌شود سبب لاغری و ناتوانی اندام‌های دیگر می‌گردد»
ما، در دربار شاه صفی گنجینه بزرگی از ظرف‌های زرین دیدیم و گویا فقط شاه عباس بزرگ که عادت داشت سفره و آشپزخانه او پر از ظروف طلا باشد به تنهایی حدود سه هزار و ششصد پوند ظرف زرین از خود به جای گذاشته است

۱- Kaiser Trajanus - یا قیصر تراژانوس = مارکوس اولپیوس (ترایان)
- ۱۱۷-۵۳ قبل از میلاد مسیح قیصر روم از سال ۹۸ ق. م که به عنوان اولین قیصر برگزیده شده، حکومت را به دست گرفت. در زمان او امپراطوری روم به نهایت وسعت خود رسید. این قیصر مدارس عمومی برپا کرد و دستگاه‌های دولتی را توسعه بخشید. و - آ.

که اخلاف وی هنوز با استفاده از آنها به ضیافت‌های خود جلال و شکوه می-
بخشند^۱.

۱- کتاب «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» صفحه ۸۱ :

« روزی که شاه عباس میخواست به جنگ ازبکان که خراسان را اشغال کرده بودند
بردازد، حتی برای مخارج لشکر کشی پول کافی نداشت به طوری که ناچار شد ظروف طلا
و نقره را که در خزانه سلطنت بود آب کرده و به خرج سپاه برساند و با همین پول بود که
توانست ۲۴ هزار سربزیده ازبک غیر از اسیران - از مشهد بدست بیاورد» - م

فصل سیزدهم - درباره کار گزاران حکومت و دربار شاه و هم نشینان او، راجع به قضاوت دادگستری و مجازات تبه کاران

افسران و بزرگان دربار شاه عباس کبیر تعدادشان اندک بود که بعداً شاه صفی با کشتن داناترین و بزرگترین سران حکومت شاه عباس تعداد کارکنان دربار را افزایش داد. اکثر افرادی را که شاه صفی از بین برد، والدینشان مسیحی بودند، زیرا ایرانیان به آن مسیحی که ختنه شده باشد بیشتر اعتماد دارند تا به آن که این چنین نکرده باشد، ولی ترکها به طور کلی به مسیحیان اطمینان ندارند. از میان این مسیحیان و چندتن از بزرگان عیسوی در سایر ایالات، شاه تعدادی افراد مقطوع-النسل دارد که چون فرزند ندارند، پس از مرگ اموالشان به شاه می‌رسد. در دربار شاه نظام و مناصب زیر را مشاهده کردیم:

۱- اعتمادالدوله:

مشاور محرم شاه؛ از این جهت این عنوان به او داده شده است که وظیفه دارد با کوشش همه جانبه به محتویات خزانة و ثروت شاه بیفزاید و بر آن نظارت داشته باشد. او در عین حال نایب مناب شاه نیز هست، زیرا مشاغل و مناصب حکومتی را تعیین می‌کنند و تصمیماتش در سراسر مملکت باید اجرا شود.

تمام درباریان با کمال میل هدیه قبول می کنند و رشوه می پذیرند، البته بیش از همه همین صدراعظم، زیرا نه تنها ثروت و کلیه شئون مملکت در دست اوست، بلکه در بسیاری از موارد مهم حقوقی می توان از نفوذ او استفاده کرد. صدراعظم افراد را اگر چه مایل نباشند، (حتی سفرای خارجی را) وادار به دادن رشوه و تعارف می کند؛ چنین عملی مسلماً با موافقت شاه انجام می گیرد. او نه تنها شاه را وارث اموال و دارائی خود کرده است، بلکه در طول سال چندین بار در مراسم رسمی هدایای گرانبها به شاه پیشکش می کند و به همین جهت سایر بزرگان نیز به او تأسی می کنند و شاه را با تعارفاتی راضی و خشنود می سازند. با توجه به این موضوع شاه دارای گاوی شیرده است که این گاو تمام دارائی و هستی مملکت را ظالمانه می خورد و شاه او را می دوشد.

۲- قورچی باشی:

فرمانده بیش از ده یا دوازده هزار کماندار که در سراسر مملکت به عنوان افراد آزاد زندگی می کنند و زمانی که جنگ آغاز شد باید فوراً در محل خدمت حاضر شوند و تحت فرماندهی قورچی باشی وظایف خود را انجام دهند.

۳- مهتر:

یا مستخدم مخصوص شاه، یک مرد اخته است که به طور دائم در مجالس

۱- Meheter تذکره الملوك صفحه ۱۹:

«... و خدمت مهتری رکیب خانه نیز باخواجه سرایان معتبر بوده و خدمت نزدیک و نگاه داشتن قابلت دستمال مختص مهتران رکاب خانه است» سفرنامه کمپفر صفحه ۱۰۱ : «مهتر در ضیافت ها بلافاصله نزدیک شاه می ایستد... وی وظیفه دارد که از شخص شاه مواظبت کند، غذای او را بچشد سفره او را بچیند، تخت خواب او را بگستراند و پوشاک او را نگهدارد و حفظ و حراست کند خیلی ها در حسرت مقام مهتر هستند زیرا مشغول وی ایجاب می کند که مدام در ملازمت شاه باشد...» - ۴

عمومی، در اطاق خصوصی شاه و حرمسرا همراه اوست و مانند يك نوکر کارهای شاهرا انجام می‌دهد. او نیز در شاه نفوذ کلام دارد و گاهی حتی بیش از صدر اعظم حرف او کارساز است.

۴- منشی و مشاور^۱ مخصوص:

وظیفه این شخص نگاشتن نامه‌های شاه و بخشنامه‌های حاوی دستور پادشاه به عمال ایالات و نظیر این‌هاست. غیر از این عواید و بدهی‌های ایالات را باید ثبت کند و چهل نفر محرر زیر دست خود دارد.

۵- دیوان بیکی:

بالاترین مقام قضاوت است که گاه‌گاه با صدر^۲ و قضات روحانی که آنان را قاضی^۳ شرع می‌نامند و گاه نیز با قضات عادی به داوری می‌نشیند. چنانچه شاه یکی از بزرگان مملکت را به اعدام محکوم کند، دیوان بیکی شخصاً باید حکم را به مرحله اجراء در آورد.

۱- این شخص باید مستوفی الممالک باشد که در صفحه ۱۶ و ۱۷ تذکره الملوك در باب وی چنین آمده است:

«مشارالیه از جمله امراء اعظام و شغل و عمل مشارالیه عظیم است و تمامت مالیات دیوانی در کل ممالک محروسه دادوستد میشود باید از قرار تسخجاتی که مشارالیه از دفتر نویسد به عمال هر ولایت دهند مستند خود ساخته و از آن قرار بدون زیاد و کم داد و ستد نمایند... وزراء دیوان اعلی بدون تصدیق مشارالیه از مالیات دیوانی چیزی دادستد نمی‌نمایند و در مالیات دیوانی تصدیق و تجویز مشارالیه مناط اعتبار و اعتمادست و محرران دیوان اعلی بعد از تصدیق ریش سفید هر سرکار و تجویز مشارالیه تعیین میشود... و مستوفیان جزء ممالک محروسه را به تجویز عالی جاه مشارالیه باید تعیین نمود...» - ۴

۲- Sedder منظور صدر خاصه است - ۴

۳- در اصل: Schehera

کارکنان دربار هر يك در حصد منصب و شغل خود مسواجب زياد دريافت مي کنند که از در آمد شاه يا خزانة او تأمين نمی شود، بلکه بايد از محل عوايددهات و ايالات در نظر گرفته شود. به خان، يك ايالت، با چند دهکده و مزرعه تعلق می گیرد، به ديگران يك، دوسه پارچه و بيشردهات داده می شود که می توانند به اندازه مشخص بر آن ماليات ببندند و حق قضاوت (به غير از صدور حکم اعدام) به عهده آنان است. چندان ديگر از ماليات های گمرکی و تعدادی نيز از طريق اخذ ماليات، حتی از فاحشه خانه ها در آمد و حقوق خود را حاصل می کنند.

چنانچه شاه در مجالس عمومی، بر سر سفره و يا اينکه به قضاوت بنشيند، معمولاً ده يادوازده نفر از افرادی که نام برده شد به اضافه صدر^۱، منجم و حکيم^۲

۱- Minatzim صاحب تذکرة الملوك در صفحه ۲۰ در بيان شغل مقرب الخاقان

منجم باشی گوید:

«مشارالیه هر روزه به دستور اطباء در دولت خانه حاضر می باشد که اگر پادشاه و مقربان به جهت بنای امر و اختيار سفری و رخت نوپوشیدن و بریدن، تحقيق ساعات سعد فرمایند، عرض نمایند و در خسوف و کسوف و روز مولود سلاطین و جوه تصدقی که قورچی باشیان و ساير امرا به نظر آفتاب اثر می رسانیده اند، در اوایل از مننه سلاطین بعضی اوقات افضل و اصلح فضلا عصر که در درگاه معلى حاضر بوده اند به مستحقين می نمودند... ملخص اينکه رسانیدن وجه تصدق خسوف و کسوف در روز مولود به جماعت مستحقين به منجم باشی يا ملا باشی بی نسبت نیست» - ۳

۲- Hakim همان صفحه از همان کتاب: «در بيان شغل مقرب الخاقان حکيم باشی:

«مشارالیه ريش سفيد اطباى سرکار خاصه شريفه و انيس و جليس مجالس عام و خاص پادشاهان و معزز و مکرم بوده اند و شغل مشارالیه آنست که طبابت ذات اقدس و وجود مقدس که جانها فدای نام مبارکش باد نماید و ملاحظه نبض به مشارالیه تعلق دارد و به ديگرى نسبت ندارد... و عطار باشی سرکار خاصه شريفه از جمله توابع عالی جاه مشارالیه و منسج اطباى غير ملازم از شغل طبابت، هر گاه و قوفی نداشته باشند به معظم الیه تعلق دارد...» - ۴

در کنار او می‌نشینند. حکیم پزشک مخصوص شاه است که به او می‌گوید کدام خوراکی برای بدن مفید و کدام زیان‌آور است. منجم همان ستاره‌شناس است که باید ساعات سعد و نحس را زمانی که شاه در نظر دارد کاری انجام دهد معین کند، به منجم مانند يك بت اعتقاد دارند و به همین جهت شاه بدون مشورت با او به ندرت کاری انجام می‌دهد، صدر بالاترین مقام روحانیت و مانند پاپ نزد کاتولیک‌هاست؛ او به وسیله شاه وقضات برگزیده می‌شود و باید نسبت به دیگران افضل و اعلم و به محتوای قرآن مجید و قوانینی که از آن استخراج می‌شود کاملاً آشنا باشد، زیرا نه تنها درباره مسایل شرعی بلکه راجع به موضوعات دنیوی (اکثراً^۱ در زمینه جنایات) نیز به داوری می‌نشیند و باید در این زمینه‌ها صاحب نظر باشد. او پس از قضاوت حکم خود را صادر می‌کند، صدر بعضی از احکام را شخصاً می‌نویسد و پشت حکم را مهر می‌کند و برای شاه می‌فرستد، شاه نیز پس از خواندن حکم، زیر آن جمله زیرین را می‌نویسد و به مهر خود مهر می‌کند:

«این رأی از صدر است و ما آن را تنفیذ می‌کنیم.»

به موارد حقوقی عادی و عرفی توسط قضات عرف، که باید تحصیل حقوق کرده باشند، رسیدگی می‌شود. دیوان بیکی در رأس این گونه قضات قرار دارد که باید به قوانین اسلامی آشنائی کامل داشته باشد.

تبه کاران به سختی مجازات می‌شوند، زیرا ایرانیان خود مردمانی خشن هستند که به خلافکاری گرایش دارند، از این جهت به مجازات‌های خفیف اهمیت نمی‌دهند و با خشونت در برابر شخص خاطی عمل می‌کنند. مجازات‌های معمول و متداول که قاضی برای متهم در نظر می‌گیرد عبارتست از:

بریدن دماغ، گوش، دست و پا، گردن زدن، فرو کردن شمشیر به بدن و کشیدن پوست سر بر روی گوش‌های مجرم. متداول‌ترین و قدیمی‌ترین مجازات

۱ - منظور احداث اربعه است یعنی: قتل، ازاله بکارت، شکستن دندان و کور

بین ایرانیان که مارسلیانو^۱ به آن اشاره کرده به این شرح است:

«چنانچه مردی زنی را به عنف مورد تجاوز قرار دهد و این زن سه بار سوگند یاد کند که مرد مزبور به وی تجاوز کرده است، آلت تناسلی مرد را قطع می کنند»

برابرقوانین ایران، رباخواری ممنوع است، لکن این عمل مخفیانه انجام می شود. اگر کسی مرتکب رباخواری شود و از او شکایت کنند، مجازات سختی را باید تحمل کند. در اردیبل شخصی را که ماهانه چند تالر از این طریق عایدی داشت گرفتند و با چکش دندان هایش را خرد کردند، چنین افرادی را سودخور^۲ می نامند؛ در عوض اجازه دارند در مقابل مبلغی که قرض کرده اند، باغ یا مزرعه و یا چیز دیگری را در وثیقه^۳ و امدهنده بگذارند و چنانچه نتوانند در موعد مقرر پول را بازگردانند، کسی که ملك در وثیقه اوست می تواند مورد وثیقه را صاحب شود.

۱- Marcellino یا Ammianus Marcellinus (۴۰۰-۳۳۲ ق-م) تاریخ

نگار قیصر ژولیانوس. در سال ۳۶۳ ق-م قیصر نامبرده به ایران حمله کرد و پیروز شد. و-آ.

۲- Sudchur

فصل چهاردهم - دربارهٔ دین ایرانیان، اختلاف مذهب آنان با تركها و سایر پیروان حضرت محمد (ص). سیدها، ابدال و مراسم تدفین ایرانی‌ها.

چون ایرانیان کنونی مانند تركها پیرو تعالیم حضرت محمد (ص) بوده و هر دو يك كتاب مقدس (قرآن مجید) دارند، ولی با این همه دشمن یکدیگرند؛ پس بین مسیحیان اروپا تعداد زیادی مایلند بدانند که چه تفاوت‌هایی بین این دو گروه وجود دارد.

ایرانی‌ها و تركها هر دو خود را مسلمان می‌دانند. آنها پسران خود را در هفت، هشت و یازده سالگی ختنه می‌کنند و سپس نوشابه‌ای شیرین به او می‌نوشانند تا احساس درد نکنند. در این مورد و اینکه هر دو تعالیم قرآن کریم را پیروی می‌کنند، تركها و ایرانی‌ها همانند یکدیگرند. اختلافات اساسی آنان به شرح زیر است:

- ۱- تفسیر و مفسر قرآن هم‌سان ندارند.
- ۲- امام و قدیسین آنان یکی نیست.
- ۳- مراسم مذهبی و سنت‌های آنها یکی نیست.
- ۴- معجزاتی که قدیسین آنها انجام داده‌اند یکی نیست.

تمام این اختلافات بازمی گردد به این موضوع که حضرت محمد (ص)، حضرت علی (ع) عموزاده خود را (که حضرت فاطمه (ع) دختر خود را نیز به همسری او داد) بر اساس وصیتی که به جای گذاشته، وارث رهبری روحانی و حکومت دنیوی بعد از خویشتن دانسته است ولی چون پدران همسران حضرت محمد (ص) یعنی ابوبکر^۱ و عمر^۲ و عثمان^۳ مردان ثروتمند و قدرتمندی بودند و کهک های شایان آنان سبب نیرومندی حضرت محمد (ص) و گسترش تعالیم ایشان در جهان آن روز شده بود، بنابراین یکی پس از دیگری خود را جانشین آن حضرت دانستند و گفتند که حضرت، خود آنان را به این مقام برگزیده است. در اینجا سایر بزرگان اسلام نیز که حضرت علی (ع) و طرفداران ایشان را به سبب نداشتن ثروت زیاد حقیر می پنداشتند، از سه نفر مزبور پشتیبانی کردند. حضرت علی (ع) اگر چه با آنان مخالفت می کرد، ولی به علت نداشتن قدرت و امکنت، بایستی شاهد باشد که چگونه ابوبکر و عمر و عثمان حکومت را از چنگ وی به در آوردند و زمانی که ابوبکر ثروت بازمانده را می برد و می گفت، «هر کس که بار حکومت را به دوش می کشد، باید دارائی و ثروت نیز داشته باشد»، ساکت ماند. پس از مرگ این سه تن، حضرت علی (ع) خلافت و حکومت را به دست آورد و در این زمان بود که به جنگ های بزرگ، با شهامت و دلیری دست زد. اگر چه حضرت علی (ع) قوانینی را که سه خلیفه پیشین وضع کرده بودند کنار گذاشت و توانست از قرآن مجید نظرات دیگری از حضرت محمد (ص) را به اثبات برساند، با این همه قوانین قرآنی و آنچه را که حضرت محمد (ص) وضع کرده بود بلا تغییر گذاشت. این مذهب به همین ترتیب سراسر عربستان، ترکیه و ایران را تا سال ۱۳۶۳ مسیحی (۷۸۳ هـ. ق) فراگرفته

۱ - Abubeker

۲ - Omar

۳ - Othman

بود، تا اینکه در اردبیل مردی دانشمند بنام صفی^۱ ظهور کرد و گفت که از دودمان حضرت علی(ع) و بازمانده‌ای از خلف ایشان حضرت امام حسین(ع) و فرزند ایشان حضرت امام موسی کاظم(ع)^۲ است. او از خود چنان پاکی و شعور و ادراک وسیعی نشان داد که او را شیخ^۳ نامیدند. او زندگی را با ریاضت می‌گذراند و چنان کرداری داشت که گوئی دنیا و شکوه آن معنائی برای او ندارد. شیخ صفی به آموزش و نوشتن آغاز کرد و اشاره به این موضوع داشت که چون حضرت علی(ع) عموی زاده و داماد حضرت محمد(ص) است، بنابراین خلافت از آن ایشان بوده و ابو بکر و عثمان با خلافت ناحقشان به حضرت علی(ع) و دودمان ایشان و شخص حضرت محمد(ص) توهین کرده‌اند و اکنون خداوند که از این بابت خشمناک شده، صفی را برانگیخته و او را آماده ساخته است که برتری علی(ع) را دوباره از زیر گردو غباری که آن را پوشانده است به درآورد.

ایرانی‌ها که مردمی بدعت طلب‌اند، بسیاری‌شان به شیخ صفی گرویدند و پیرو تعالیم او شدند، بدعت‌هایی را که او در دین آورده بود پذیرفتند و از ترک‌ها جدا شدند. از آنجا که آموزش و نوآوری‌های شیخ صفی شدیداً با مذهب ترک‌ها منافات داشت، آنان نیز ساکت ننشستند و باشمشیر علیه ایرانیان برخاستند. وای ایرانی‌ها در مقابل، روز به روز حضرت علی(ع) را بزرگتر و مهم‌تر می‌ساختند. چون ایرانیان حضرت علی(ع) را بسیار ارج نهادند و او را از فضیلتی آسمانی و نیروئی خداگونه برخوردار می‌دانستند، می‌بایستی اخلاف ایشان را نیز بیش از مردم عادی مورد احترام قرار می‌دادند، پس شروع کردند به زیارت مقابر آنان و عبادت در کنار مزارات ایشان و صدقات بسیاری برای این نوع مکان‌ها در نظر گرفتند.

۱ - Sefi - در مورد اینکه شیخ صفی‌الدین اردبیلی از دودمان پیامبر اسلام و حضرت

علی(ع) باشد، تردید وجود دارد - م.

۲ - Musai Kasim

۳ - Schich

حضرت علی (ع) دوفرزند ذکور به نام‌های حسن (ع) و حسین (ع) به جای گذاشته بود و آن‌ها نه خلف داشتند که جمعاً دوازده نفر می‌شوند. ایرانی‌ها این دوازده نفر را امام یا پیشوای مذهبی خود قرار دادند و امروز با شیخ صفی هم‌را و الاثرین یا کمردان خود می‌دانند. زوار به زیارت مرقد‌های اینان می‌روند و اکثراً کسانی هستند که قادر به زیارت مکه و مدینه نیستند. به زوار گواهی‌نامه‌ای به اسم زیارت‌نامه داده می‌شود که نشان می‌دهد فریضه خود را انجام داده‌اند، و در ضمن کدام مرقد را زیارت کرده‌اند، و این از آن جهت است که دانسته شود زیارت‌کننده از مذهب حقیقی ایرانیان پیروی می‌کند. ضمناً دارندگان این تأییدیه هنگامی که مورد خشم و بی‌مهری شاه و یا خوانین قرار می‌گیرند می‌توانند با ارائه آن زندگی خویش را نجات دهند.

آنچه که از حضرت علی (ع) و اخلاف ایشان و نیز شیخ صفی به عنوان معجزات تعریف می‌شود، ترک‌ها را نه تنه‌ابدان اعتقادی نیست، بلکه به این باورها می‌خندند و دارندگان این چنین اعتقاداتی را مورد سخریه و توهین قرار می‌دهند؛ چیزی که سبب ناراحتی و خشم ایرانیان است. با این همه ترک‌های گویند که چون حضرت علی (ع) از خاندان پیغمبر است نزد آنان مقدس و پیشوای دینی است و وی را ارج می‌نهند و گرامی می‌دارند.

در ایران گونه‌ای مردم دیگر وجود دارد که خود را سید^۲ می‌نامند و گویا باید از اخلاف و دودمان حضرت علی باشند، اینان در مملکت آزادی بسیار دارند، موهای سر خود را به اندازه دوانگشت بلند می‌گذارند و برخی از آنان موی سر را آن قدر بلند می‌کنند که به صورت گچی آن را به هم می‌بافند، آنان اجازه ندارند با غیر سادات ازدواج کنند، لباس سفید برتن دارند و کفش آنان بدون پاشنه و کاهلا صاف است، اجازه نوشیدن شراب ندارند و در مجلس شرابخواران نیز نباید حاضر شوند، مجاز

Siaretname - 1

Said - 2

به لمس کردن سنگ نیستند و نباید دروغ بگویند و غیره...^۱

این سادات در شهرها گردش می کنند، معمولاً افرادی ثروتمندند، زیرادهائی^۱ از خود دارند و زحمتی نمی کشند و همین امر سبب غرور و نخوت آنان شده است. تعدادی از سادات نیز وجود دارند که از این شهر به آن شهر می روند و بانسان دادن شجره نامه‌ئی گدائی می کنند و چشم به کمک مالی دیگران دارند. این گروه معمولاً افرادی شیاد و متقلب اند که آنان را خرسید^۲ می نامند. در کسمای^۳ گیلان یک چنین شیادی توانست با گرفتن یک نیم دایره بلورین در برابر آفتاب، پنبه‌ای را آتش زند و به مردم بقبولاند که از خاندان پیامبر است و از نیروی اعجاز انسان بهره ور و با آسمان در ارتباط است.

یک گروه روحانی دیگر در ایران وجود دارد که گویا نسب خود را از حضرت علی (ع) می دانند. این گروه ابدال^۴ و مانند گونه‌ئی از راهبان هستند که بالا پوش بدریختی مانند ملوانان، که وصله خورده و ناجور دوخته شده است، به تن دادند. عده‌ئی از آنان پوستین پرپشمی بر تن دارند، که آن را بابندی شبیه مار به بدن محکم

۱- صفحه ۷۰ کتاب «سیاست و اقتصاد عصر صفوی»، مبحث سیورغال: «نوع دیگر از مالکیت زمان صفوی سیورغال بود... که املاک خاصه شاهی را در بعضی نقاط به اشخاص و خانواده‌هائی می بخشند و این ملک در خانواده مالک تا سال‌ها و حتی نسل‌ها باقی می ماند... سیورغال بیشتر مختص اشخاص متعین و سادات و روحانیون بوده است... سیورغالات بسیار به سادات داده می شد» به صفحه ۷۱ کتاب مذکور نیز رجوع فرمائید - ۴.

۲- Cher Said

۳- Kesma

۴- Abdallen - یا ابدالها «جمع بدل و بدیل. مردم شریف و صالح و نیکوکار. مردان خدا و در اصطلاح متصوفه ابدال یا رجال الغیب یکی طبقات اولیاء و خاصان خدا هستند که زمین هیچگاه از آنان خالی نیست، اما در میان مردم شناخته نمی شوند. عده آنان را هفت یا هفتاد تن گفته اند و هر گاه یکی از آنان بمیرد خداوند دیگری را به جای او برمی - انگیزد» فرهنگ فارسی عمید. در مورد ابدال به صفحه ۱۳۸ سفر نامه کمپفر نیز رجوع فرمائید - ۴.

می‌کند. این بند را وقتی که به مقام ابدال می‌رسند، از استاد خود به‌نشانه رسیدن به مرحله‌خرد و دانائی دریافت می‌کنند. ابدال در بازارها و سایر اماکن، این جا و آنجا دیده می‌شوند که ایستاده‌اند و مردم را به خود می‌خوانند و درباره معجزات پاک‌مردان خود برای آنان سخن می‌رانند، در این وعظ و خطابه‌ها به ترك‌ها، ابوبکر، عمر و عثمان توهین و فحاشی می‌کنند، باپرداختن داستان‌های مستهجن آنان را تحقیر می‌کنند و بر جمیع ترکان لعنت می‌فرستند. در دل جوانان که اکثراً شنوندگان آن را تشکیل می‌دهند، نهال کینه و دشمنی علیه ترك‌ها را می‌کارند و بدینوسیله درباره عقاید و آداب خود تبلیغ می‌کنند، به همین جهت در مرز مشترك ایران و ترکیه نمی‌توانند ظاهر شوند. اکثر اینان مردمی ابله، حرمزاده، حیوان‌باز و دغلكار هستند و جز اینکه کوشش در توسعه عقاید خود دارند، برای کشور خویش خدمات و کارزبادی انجام نمی‌دهند، هیچکس آنان را با میل در منازل خود پذیرانیست و به همین جهت در مساجد، مکان کوچکی را برای آن‌ها ساخته‌اند که بتوانند در آنجا به سر برند.

زمانی که يك ایرانی در می‌گذرد، جنازه‌وی را بیش از سه ساعت (مگر اینکه شب باشد) بر زمین نمی‌گذارند، بلکه فوراً به خاکش می‌سپارند. جنازه قبل از تدفین باید کاملاً پاك شسته شود، این کار چنانچه متوفی از بزرگان و سرشناسان باشد در منزل ویامحل مخصوصی که برای شستشوی مردگان ساخته‌اند (مردده شورخانه^۱) انجام می‌شود. مرده را که هنوز بدنش گرم است و لباس به تن دارد، درون تابوت، نوحه-خوانان حمل می‌کنند، لباسش را از تن بیرون می‌آورند و جنازه را در یکی از دو حوض درون مرده شورخانه می‌اندازند. مرده شور جنازه را می‌شوید و بر سر مردگان تروتمند و مهم آب کافور می‌ریزند، به طوری که از روی تمام بدن وی جاری شود، بعد از آن در تمام سوراخ‌های بدن مرده، چه زن و چه مرد پنبه می‌تپانند، لباس سفیدی بر تن مرده می‌کنند و او در پارچه کتانی می‌پیچند، دوباره در تابوتش قرار می‌دهند و به سوی گورستان می‌برند. قبرها گود است درون بعضی از گورها به صورت دخمه

کنده شده و بعضی دیگر این گونه نیست، جنازه را در گور قرار می دهند و مرده را به درون دخمه^۱ باطاقی می کشند، ولی قبل از این عمل نعش را در کنار دهانه گور می گذارند، مردی روحانی کمی قرآن مجید تلاوت می کند، سپس يك بار سر مرده را اندکی بالا می برد و دوباره بر زمین می گذارد، بعد جنازه را بدون تابوت در گور می نهند و صورت او را به طرف راست، یعنی مغرب قرار می دهند؛ زیرا می گویند اولین روز، یعنی رستاخیز از سمت خاور می دمد. بعد از این مرد روحانی مقداری خاک در دست می گیرد و در حالی که مختصری قرآن می خواند خاک را بر نعش درون گور می ریزد، هفت قدم از قبر دور می شود و دوباره بازمی گردد، مجدداً قرآن می خواند و بعد به اتفاق دیگران محل را ترك می کند.

این که مرده را باید با شتاب دفن و سوراخ های بدنش را پر و گور را گود حفر کرد از این جهت است که ایرانی ها معتقدند، وقتی که روحانی مزبور هفت قدم از قبر بازگشت، دوفرشته بنام های نکیر^۲ و منکر^۳ به سوی مرده در قبر می آیند، آن ها هیچ چیز کثیف و آلوده ای نباید ببینند، سپس روح مرده به بدن وی بازمی گردد و نیمی از آن را دوباره زنده می کند، به طوری که مرده می تواند بلند شود و بنشیند، در این وقت دوفرشته یاد شده تمام اعضای بدن مرده را آزمایش می کنند که چگونه رفتاری در دنیا داشته است؛ ابتدا می پرسند :

«به چه کسی اعتقاد داشته ای؟» مرده باید جواب دهد: «به خدای بکتا خالقی،

که در آسمان است».

«چه کسی پیامبر تو بوده است؟»، «حضرت محمد (ص)»، «و چه کسی امام

تو؟»، «حضرت علی (ع)».

۱ - کندن دخمه در انتها و دست راست قعر گور هنوز در بسیاری از نقاط شرقی

ایران مرسوم است - ۲.

Nekir - ۲

Monkir - ۳

وقتی که پاسخ پرسش‌ها درست بود و اعضای بدن به او حساب پس دادند،
مرده قرین رحمت الهی می‌شود، سپس فرشتگان، بدن، و روح دوباره از هم‌دیگر
جدا می‌گردند. به طوری که می‌گویند این آزمایش فقط برای افراد بالغ است
کودکان و نابالغین از این کار مستثنی‌اند.

دفتر سوم - شرح جدید مسافرت ایران

درباره

بازگشت از ایران به هلشتاین

117
118
119
120
121
122
123
124
125
126
127
128
129
130
131
132
133
134
135
136
137
138
139
140
141
142
143
144
145
146
147
148
149
150
151
152
153
154
155
156
157
158
159
160
161
162
163
164
165
166
167
168
169
170
171
172
173
174
175
176
177
178
179
180
181
182
183
184
185
186
187
188
189
190
191
192
193
194
195
196
197
198
199
200

فصل اول - درباره چگونگی ترك دارالسلطنه اصفهان و مسافرت تا آستانه دریای خزر.

پس از آن که باشاه ایران و درباریان او وداع کردیم و بادوستان خوب خود
ضیافتی ترتیب دادیم و خوش گذرانندیم، آماده بازگشت شدیم.
گویا شاه به مهماندار دستور داده بود که هنگام بازگشت ما را از سرزمین
گیلان عبور دهد.

در اصفهان چند نفر می گفتند که چون سفیر بروگمان چندبار موجبات خشم
و عصبانیت شاه را فراهم کرده است، بنابراین نباید ما را از راهی که آمده ایم
برگردانند، بلکه از طریق گیلان که اهالی آن جا جسور و دلیرند بگذرانند تا اسباب
مزاحمت و شاید نابودی ما فراهم شود؛ اما این پیشنهاد ناشی از نیت پاك شاه بود
که ما موفق به دیدن سرزمینی بار آور و زیبا شویم.

روز بیست و یکم دسامبر ۱۶۳۷ نزدیک فرورفتن خورشید دوباره از اصفهان
بیرون آمدیم، از جایی که همراهان ما رفیقه های خود را که پشت به آنان ایستاده
بودند می بایست ببینند، کسانی که به آنها دیدار مجدد را وعده داده بودند، ولی

آنان، ناباورانه و با درد جدائی و آه و ناله‌ای ناشی از علاقه امیدوار بودند که آن روز باز آید، و با این خیال خوشحال و شاد می شدند.

الکسی ساوینویچ روسی با همراهان خود به مایپوست، زیرا او نیز می خواست با ماسفر کند.

روز بیست و هفتم دسامبر به کاشان رسیدیم، چون مهماندار در این روز شدیداً از دست سفیر بروگمان ناراحت شده بود، نمی خواست همراهی خود را با ما ادامه دهد و در نظر داشت باز گردد و به شاه شکایت برد که ما چگونه با او بد رفتاری کرده ایم، ولی سفیر کروسوس او را وادار به آشتی کرد و ما به همین سبب چهار روز در کاشان معطل ماندیم.

روز اول ژانویه ۱۶۳۸ سال جدید خود را آغاز کردیم و پس از انجام مراسم مذهبی که بایک خطابه توأم بود و نیز صرف غذا دوباره حرکت کردیم.

روز پنجم ژانویه در یک روز خفه و گرفته خورشید بر آمد و پس از آنکه سه درجه خود را از افق بالا کشید هنوز هم هوا تیره و تاریک بود.

روز ششم ژانویه، سفیر بروگمان از اسب به زمین افتاد و دچار حالت خطرناکی شد، به طوری که، نه تنها دست راستش در رفت، بلکه تمام روز نیروی دراکه خود را از دست داده و در حالی که بر اسب نشسته و چشمانش بسته بود، چند صد بار کلماتی نامفهوم و هذیان وار بر زبان آورد. من نمیدانم، آیاتیرگی آسمان در روز پیش که به علت اقتران گردش ماده خورشید پدید آمده بود در این سانحه اثر داشته است یا خیر؟^۲

در طول راه چند رأس اسب متعلق به دهاتیان که اصیل نبودند، باعث خستگی

۱- برابر با ۱۰۵۸ ه. ق - م.

۲- نویسنده قبلاً از اعتقاد ایرانیان به خرافات و احوال آسمانی انتقاد کرده و گفته بود که شخصاً به این گونه باورها معتقد نیست ولی اکنون علت بروز سانحه را از نحوستی که آسمان خبر می داد می خواند - م.

ماشدند و از پای در آمدند، از جمله اسب من که هنگام سواری سقط شد و به همین جهت سوار بر الاغ نو کر خود شدم و او ناچار شد زین و برگ اسب را بر سر نهد و پیاده به راه ادامه دهد.

وقتی که شب هشتم این ماه که سفر روزانه ما به پایان رسیده بود و در نظر داشتیم وارد دهکده ئی شویم، دهاتی ها مایل نبودند که ما را بپذیرند و مسئول ایرانی تدارکات و اقامت را که جلوتر از ما به آنجا رفته بود، بافحاشی و توهین از خود درانده بودند. این چنین بد رفتاری از آنجا ناشی می شد که در مسافرت بار اول هنگام گذر از این دهکده، مستخدم کدخدای ده، ظرفی را از آب پر می کند که سفیر بروگمان صورت خود را بشوید، سفیر آب را (چون از آب نهر در ظرف ریخته بودند از این جهت کمی گل آلود و تیره بود) به صورت او پاشید و ظرف را بر سرش کوبید.

در سرمای شدید بایستی به راه پیمائی ادامه می دادیم، از دود دهکده دیگر نیز گذشتیم و باز کسی به ما اعتنائی نکرد، بالاخره توانستیم و در قریه سوم اطراق کنیم. از آنجا که راه سخت و پر گل و شلی را پیموده بودیم، بخشی از همراهان، صبح روز بعد به ما پیوستند.

روز یازدهم این ماه به قزوین رسیدیم و نهر روز برای تعویض شتر، اسب و الاغ در آنجا ماندیم.

روزیستم ژانویه قزوین را ترک کردیم و از راه قبلی به سوی سلطانیه وارد بیل یعنی دست چپ از طرف شمال باختری روان شدیم و از آنجا به سوی شمال رفتیم و وارد راه گیلان شدیم. سفر ما تمام وقت از روی کوه ها و تخته سنگ ها بود که از میان آن ها رودخانه ای جریان داشت. ابتدا جاده از بین کوهستانی نسبتاً مرتفع با خاک می مخلوط از رنگ های سرخ، زرد و سبز که بسیار جالب می نمود می گذشت، سپس از فراز صخره های سنگی منتهی به پله بلند و سر اشیب، که روی رودخانه نسبتاً عمیقی زده بودند رد می شد. زیر پا در پائین پل روی زمینی که چند کوه و تپه قرار داشت، این جاو آن جا کشتزارهایی بود که در آن ها تک درخت هایی به چشم می خورد.

روز بیست و سوم این ماه از جنگل زیتون زیبایی که سمت راست ماقرار داشت گذشتیم و زمان کوتاهی بعد به گذرگاه تنگ خزر در تالاقی دورودخانه شاهرود^۱ و قزل اوزن رسیدیم که امروز نیز هنوز مانند زمان اسکندر آنجا را پیلاس^۲ می‌ناهند. اینجا یک گذرگاه بسیار تنگ و در عین حال دروازه‌ای به سوی سرزمین گیلان است که من در بالا آن را «آستانه خزر» نام نهاده‌ام. در جلوی این دروازه دو نهر خروشان با جریانی تند به هم می‌پیوندند و سپید^۳ رود در آن تشکیل می‌دهند که از میان یک پل سنگی زیبا بین دو کوه بلند به سوی گیلان جریان دارد و در آنجا دوباره به شاخه‌هایی منشعب می‌شود و به دریا می‌ریزد. پل یادشده بزرگ و مستحکم است و بر نهستون قرار دارد. زیر پل و درون اغلب ستون‌ها اطاقک‌هایی با سقف گنبدی ساخته‌اند و یک آشپزخانه نیز در آنجا وجود دارد که می‌توان از طریق یک پلکان کوچک به پائین رفت و تا کنار آب رسید. با این تفصیل زیر پل مزبور کاروانسرائی مناسب ساخته‌اند که مسافران می‌توانند در آنجا توقف و استراحت کنند. از این پل دو جاده جدا می‌شود، سمت چپ راه نخستین است که از طریق خلخال به اردبیل منتهی می‌شود. جاده دوم که در طرف راست پل واقع شده به گیلان می‌رود. این جاده خطرناک‌ترین و بدترین راهی بود که ما در تمام طول مسافرت خود دیدیم، زیرا از میان کوه‌های بلند و سنگی با سرآشینی تند می‌گذشت و در بعضی جاها چاله و دست‌اندازهایی وجود داشت که آن‌ها را با سنگ ریزه پر کرده بودند و به طوری تنگ بود که یک شتر و یک اسب در کنار یکدیگر قادر به حرکت نبودند. در سمت راست جاده از فراز صخره‌ها به طرف پائین جلگه‌ئی دیده می‌شد که رودخانه خروشان از میان آن جاری بود. ما مجبور بودیم همگی از مرکب خود پیاده شویم و دهنه اسب را به دست بگیریم و پیاده حرکت کنیم تا به این ترتیب چنانچه حیوان به پائین پرت شد سوار خود را

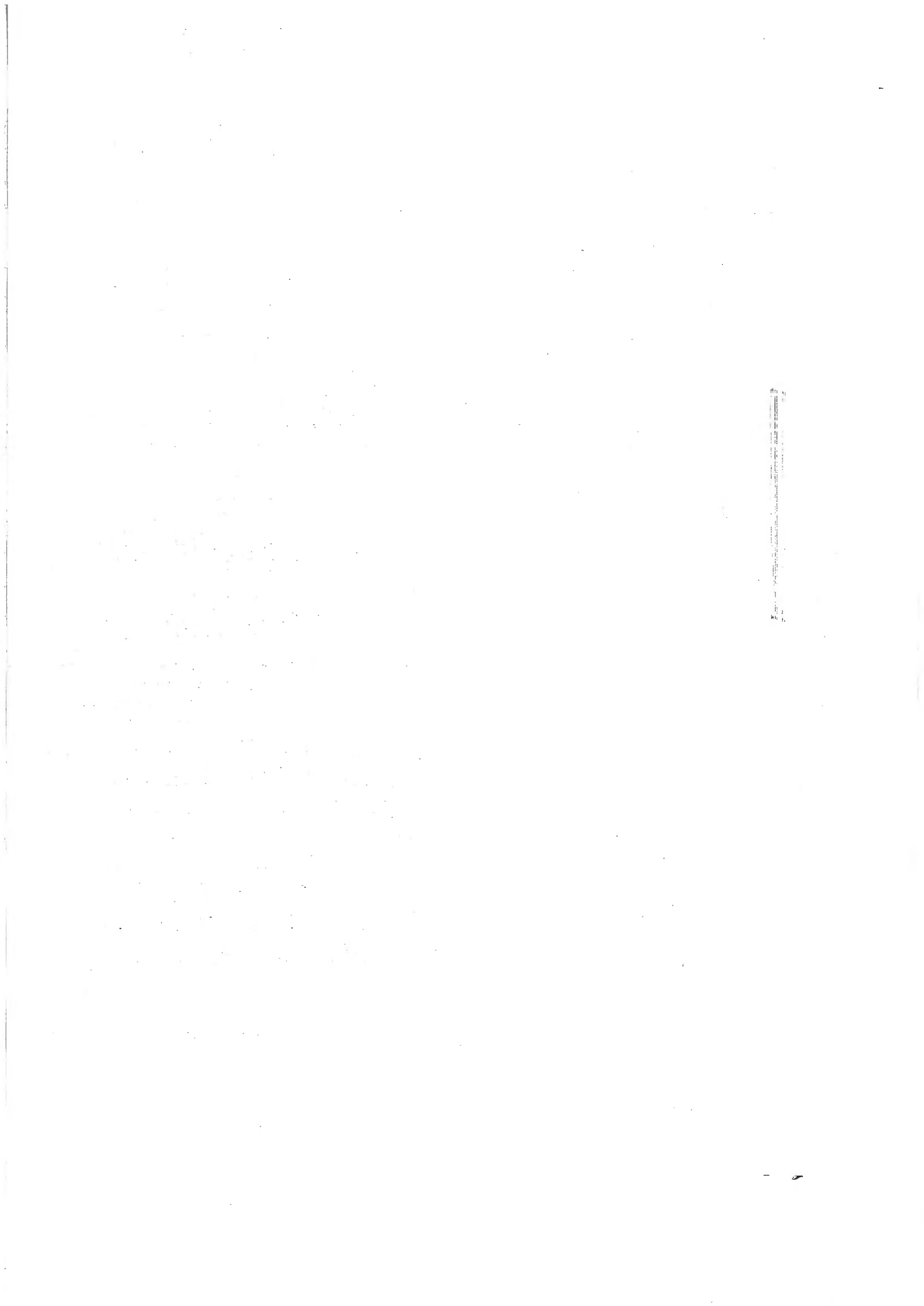
۱ - Schahrud

۲ - Pylas

۳ - اصل : Isperud = اسپهرود = Sefid Rud . و - آ.

همراه نبرد. شترها آزادتر طی طریق می کردند و پای خود را بر جاهائی می گذاشتند که قبلا در سنگ کف جاده برای همین منظور کنده بودند. بر قله کوه يك گمر که خانه بود که از آنجا برای ما انگور بسیار خوبی به عنوان خوش آمد و تعارف آوردند. بر روی قله، این جا و آنجا بوته های خار تازه روئیده بود.

به همان اندازه که راه دهشت انگیز و خطرناکی را در جاده کوهستانی پیموده بودیم، برعکس باشادمانی و آرامش به طرف دیگر کوه سر ایزر شدیم، این منطقه کاملاً سبز بود، بر درختان آنجا میوه های چون نارنج، لیمو و زیتون دیده می شد. درخت سرو و شمشاد به طوری زیبا آنجا آراسته بود. آنچه که بیشتر سبب خوشحالی و شگفتی ما شد این بود که هر روز و تا پیش از ظهر امروز در زمستان سفر می کردیم ولی بعد از ظهر به «سرزمین تابستان» (عنوانی که بعدها نیز همواره به این منطقه اطلاق می کردیم) قدم گذاشتیم و از اینکه دوباره زندگی خود را باز یافته بودیم، احساس آرامش و رضایت می کردیم، نظیر این حالات خود تمثیلی از تغییرات و تحولات در سر نوشت انسان است.



فصل دوم - در بیان منطقه رودبار^۱ و مسافرت تا پایان سر زمین گیلان.

زمانی که از بالای کوه به دره پائین رسیدیم، در کنار رودخانه سپیدرود وارد دهکده بسیار زیبای پيله^۲ رودبار شدیم. خانه‌های این ده در تاکستان‌ها و سایر باغ‌های میوه قرار داشت که همراهان ما از سرخوشحالی و مسرت نارنج و لیموی فراوان آنجا را به یکدیگر پرتاب می‌کردند.

این منطقه تقریباً با کوه احاطه شده بود و سطح هموار زمین که چندان هم گسترده نبود، به سوی جنوب خاوری کشیده می‌شد. کوه آن طرف رودخانه که روبروی رودبار قرار داشت نیز از درخت، باغ و کشتزارهای فراوان پوشیده شده بود، بین این‌ها منازل اهالی به صورت پراکنده دیده می‌شد و منظره گیرایی به این منطقه می‌داد، مجموعاً می‌توان گفت که میوه‌های مختلف و مناظر زیبا در این منطقه به وفور یافت می‌شود و سایر مناطق گیلان نیز دست کمی از اینجا ندارد.

۱- اصل Rubar

۲- اصل Pyle Rubar

از آنجا که بین کوه‌ها و دریا، زمین به طور هموار و پست قرار گرفته و نهر-هائی که از کوه سرچشمه می‌گیرند از میان آن می‌گذرند، بنابراین در بسیاری از نقاط که پائین‌تر قرار گرفته است باتلاق‌هائی وجود دارد که پیش از این مسافران با زحمت زیاد از آنجا قادر به عبور بودند؛ با توجه به این موضوع شاه‌عباس کبیر دستور داد تا میان سرزمین گیلان از استرآباد^۱ تا آستارا^۲ سدی بمانند تا از ایجاد باتلاق جلوگیری شود و به این ترتیب امروزه می‌توان به راحتی از نقطه‌ای به نقطه دیگر با شتر و اسب و حتی پیاده راه پیمود.

از محصولات مهم این منطقه که نسبت به سایر نقاط ایران فراوان‌تر است می‌توان از ابریشم، زیتون، شراب، انگورهایسی با حبه درشت، توتون، نارنج، انار، انجیر و خیار نام برد.

ما درختان تارك بلند و تنومندی را که تنه آن گاهی به قطر بدن يك انسان می‌رسید مخصوصاً در منطقه آستارا مشاهده کردیم، زیرا شاخه‌های مورامی گذارند تا از سایر درختان بالا رود و بخشی از آن دوباره به طرف پائین آویزان می‌شود، بنابراین چیدن خوشه‌های انگور به دشواری زیاد انجام می‌گیرد. خوشه چین بر نوك درخت طناب بلندی می‌بندد و سر دیگر طناب را در پائین به يك چوب افقی محکم گره می‌زند، سپس روی این چوب می‌نشینند و در حالی که تاب می‌خورد بلند می‌شود و خود را از این درخت به آن درخت می‌رساند و با زحمت خوشه انگور را می‌چیند. بوته خیار را باید به وسیله چوبی که به بغل آن تکیه می‌دهند به طرف بالا و بر روی داربستی که مانند آن را ما برای درخت انگور به کار می‌بریم هدایت می‌کنند، زیرا رطوبت زمین سبب فساد و گندیدن بوته خیار می‌شود.

کوه‌های نزدیک به طرف دریای خزر کشیده شده، پوشیده از بوته‌های پر پشت و درخت است و مانند جنگلی دور گیلان را فسر گرفته است. در این جنگل

۱- Astarabath

۲- Astara

وحوش فراوانی یافت می‌شود، بسه ویژه گراز، گوزن و بز کوهی (شاخ این‌ها درازایی برابر با سه چهارم ساعد دارد و مانند بزهای کوهی ماشاخ آن‌ها پیچیده نیست) در اینجا حیوانات درنده مانند پلنگ، یوزپلنگ، گرگ و خرس وجود دارد. تعداد پلنگ به قدری زیاد است که ده‌تا، بیست‌تا و بیشتر برای فروش عرضه می‌کند.

انواع گوناگون ماهی نیز به وفور وجود دارد که نه تنها تغذیه اهالی را بسنده می‌کند، بلکه سایر ایالات نیز می‌توانند از آن بهره ببرند.

گیلک^۱، دام اهلی حتی يك رأس گوسفند هم ندارد و لسی طالشی^۲ ها که اکثراً در کوهستان زندگی می‌کنند گاو و گوسفند دارند.

پوست گیلانی‌ها به سبب نوع آب و هوای منطقه زیستشان، سفیدتر از سایر اهالی ایران است. زیباترین زنان در میان طالشی‌ها دیده می‌شود که خلاف سایر زن‌های ایرانی در ملاء عام پوشیده ظاهر نمی‌شوند. دوشیزگان موی خود را در بیست و چهار گیسو بافته‌اند که بدون سرانداز برشانه‌های آنان افتاده است. فقط هشت یا دوازده زن را دیدیم، زنان دامن کوتاه به تن دارند که پیراهنشان روی آن افتاده است، کفش چوبی یا پارچه‌ای به پا می‌کنند که فقط انگشت شست پا در قسمت جلو درون حلقه‌ای فرورفته و به این ترتیب کفش به پا محکم شده است. با این کفش چنان قادر به راه رفتن هستند که سبب شگفتی است. هنگام بارش باران که در آنجا اغلب وجود دارد، زن و مرد با پای برهنه راه می‌رفتند به همین دلیل گیلانی‌ها کف پای پهن و زمختی دارند.

لباس اهالی گیلان به سبب رطوبت زمین که باید دائماً روی آن کار کنند، خیلی کوتاه‌تر از سایر ایرانی‌هاست؛ گیلک کلاهی بسه رنگ قرمز از پارچه به سر دارد و طالشی کلاهی از پوست بره به رنگ مشکی بر سر می‌کند. چون در گیلان

۱- اصل Kilek

۲- Talisch

دو قوم مختلف زندگی می کنند از این روزبان آن ها نیز بر دو گونه است، زبان گیلکی پارسی است و در لهجه تفاوت دارد ولی زبان طالشی کلا از زبان پارسی دور است، به همین دلیل این دو زبان همدیگر را کمتر می فهمند و با اصلا درک نمی کنند. در تمام ایران ایالتی وجود ندارد که زن های آنجا مانند زن گیلانی کار کند و جنب و جوش داشته باشد. کار اصلی آنان بافندگی و ریسندگی است. دوشاب تهیه می کنند (اکثراً در کوزه عرضه می دارند)، کشاورزی می کنند که بیشتر برنجکاری است و در این کار وظیفه مردوزن از یکدیگر جدا و مشخص شده است. مرد زمین را با گاو و شخم می زند و کسرت بندی می کند و زن ها (وقتی که سر کار می روند بهترین و زیباترین لباس ها را می پوشند و خود را در معرض دید همسایگان قرار می دهند) باید بذرا بر سر، به سوی شالیزار حمل کنند، مرد در حالی که عقب عقب می رود بر زمین بذر می افشانند، زن باید گیاهان هرزه را وجین کند، مرد موظف است برنجزار را آبیاری کند و محصول را برچیند و زن باید این محصول را بسته بندی کند، مرد محصول را به خانه می برد و زن باید آن را بکوبد و غربال کند تا مرد برنج آماده را به فروش رساند. شالیزار هر برنجکار نزدیک منزل اوست. خانه ها به مسافت پرتاب یک سنگ از یکدیگر قرار دارند. اکثر اهالی گیلان پیرو مذهب ترکی^۱ هستند. گیلانی ها نسبت به مادوستی و خوش رفتاری کردند، به ویژه اهالی رودبار و همانقدر که همراهان ماقبلا از این سفر و این منطقه دلخوری و ناراحتی داشتند، بعداً در اینجا به همان اندازه راضی و خشنود شدند. مامی خواستیم که از این موقع مناسب و مکان زیبا بیشتر بهره مند شویم و در آنجا بمانیم، ولی متأسفانه بایستی روزیست و چهارم ژانویه حرکت می کردیم. بیست و پنجم این ماه به شهر رشت^۲ رسیدیم ابتدا

۱ - منظور مذهب اهل سنت و جماعت است، این که نویسنده از مذهب «ترکی» و «ایرانی» سخن میگوید، عمق اختلاف های مذهبی آن زمان بین ایران و عثمانی را نشان می دهد -

۲ - Rescht

از میان جنگل با تپه‌های زیاد و سپس از میان باغ‌های توت و بالاخره از زمینی هموار و گل‌آلود، گذشتیم در وسط زمین مزبور نهرهایی حفر کرده و بر روی آن پل‌های کوچکی قرار داده بودند برخی از همراهان ما که جانب احتیاط را رعایت نمی‌کردند با اسب درون این نهرها افتادند. نهرهای مذکور را می‌توان بست و در مواقع ضروری و نیز قبل از شخم زدن و یا بذرپاشیدن تمام کشتزار را زیر آب آورد.

رشت شهر مرکز گیلان است، گسترده و غیر محصور و مانند دهکده‌ای بزرگست که با بوته گیاهان و باغ‌های بسیار پوشیده شده است و انسان نمی‌تواند از دور آنجا را ببیند. رشت در دو مایلی ساحل دریای خزر واقع شده است. خانه‌های-های شهر برخلاف جاهای دیگر زیبا و باشکوه نبود، بام منازل اکثراً از قطعات سفال ساخته شده بود؛ بارندگی زیاد سبب شده که آنها را مانند بام‌های ماشی‌دار بسازند، در اطراف خانه‌ها درخت نارنج کاشته بودند، همانطور که در اطراف خانه‌های دهات، مرغزار و چراگاه یافت می‌شود. درختان نارنج برای بار دوم در سال میوه آورده بودند، میدان یا بازار شهر نسبتاً بزرگ بود و در آنجا اصناف و صاحبان حرف مختلف مشغول کار بودند. بیش از هر چیز مواد غذایی گوناگون به چشم می‌خورد که انسان می‌توانست با پرداخت مبلغ بسیار اندک خرید کند و به همین دلیل ما در آنجا توانستیم غذای بسیار خوب و خوشمزه‌ای بخوریم.

پس از پنج روز اقامت توأم با آرامش در رشت، روز سی‌ام ژانویه در دوای بارانی و مرطوب، شهر را ترک کردیم و تمام روز و روزهای دیگر از میان دشت کم‌وار گیلان گذشتیم. اطراف جاده‌های گیلان همه جا از درخت توت و شمشاد پوشیده بود. در راه به درختان تالک نیز برخوردیم که از سایر درختان بلند بالا رفته بودند. روز سی و یکم کلانتر کسکر^۱ با تعداد سی رأس اسب و الاغی که بار آن میوه و شراب از طرف خان بود به پیشوا ما آمد و به نام خان فرستادگان را خوش آمد گفت. مدت کوتاهی بعد از این، شخص خان به همراه یکصد نفر دوستانه ما را پذیرفت

و تاشهرک کوراب' مارا همراهی کسرد وازما خواست که بسه خانه‌اش وارد شویم. خان در کنار شرابی قسوی انارخوشمزه باشیرینی‌های مختلف بر ایمان آورد واز اینکه نمی‌توانست غذائی تهیه بیند پوزش طلبید و اضافه کرد که روزه داراست و مجاز نیست تاغروب آفتاب چیزی بخورد. پس از آنکه يك ساعت در منزل خان ماندیم مارا به اقامتگاه مناسبی هدایت کردند، خان چندتن از خدمه خود را برای پذیرائی و خدمت سفرا، به آنجا فرستاده و آشپزخانه مارا نیز با چهار لاشه خوگ و وحشی تکمیل کرده بود.

روز اول فوریه ساعت ده صبح، در هوایی خوش وزیر تابش گرم خورشید به راه افتادیم، خان تا یک مایل همراهمان بود و بسیار دوستانه از ما وداع کرد و به کلاتر دستور داد که از آنجا تا پایان حوزه حکمرانی وی مارا بدرقه کند، این کلاتر مردی جوان و خوش مشرب بود، در طول راه با تیراندازی به وسیله کمان و پرتاب نیزه که مانند سایر ایرانیان در این کار مهارت داشت، مارا سرگرم کرد و سبب شادی بسیار شد. پس از طی دو مایل به کناره دریای خزر رسیدیم، جایی که زمین از طرف شمال و جنوب بابوته‌ها و درختان بلند پوشیده شده بود و از دور مانند دوشاخ به نظر انسان می‌رسید که به دریا فرورفته باشد.

تمام روز در جاده‌ئی، آن چنان نزدیک به آب دریا اسب رانندیم که گاهی آب تا زیر شکم اسب می‌رسید. چندتن از همراهان ما با اسب بسه درون آب افتادند. تا یازدهم این ماه و پایان سرزمین گیلان همواره مسافرتی ناراحت کننده داشتیم، زیرا بیشتر اوقات می‌بایست کاملاً نزدیک به دریا، از جاده‌ای پر گل ولای و باتلاقی بگذریم. در این سفر سه دهاتی که پیاده همراه ما بودند و نیز سه رأس اسب در آب غرق شدند، شش رأس اسب دیگر هم بسه سبب خستگی از پای درآمدند و بین راه ماندند.

۱- Kurab احتمالاً شهر «گوراب» که در «وس ورامین» از این شهر به کرات

یاد شده است - ۲

فصل سوم - مسافرت از آخرین نقطه گیلان به سوی شماخی و
شرح ماجراییی که به دستور سفیر بسرو گمان يك نفر ایرانی تا
سرحد مرگ کتک خورد و درباره دشت مغان^۱

روز دوازدهم فوریه گیلان را ترك کردیم و به مسافرت خود از میان دشتی
هموار ادامه دادیم. شامگاهان به دهکدهئی در اول دشت مغان رسیدیم که در کنار
تپه‌ای کوتاه قرار داشت. تمام این منطقه که زیر کوه واقع است کشت شده بود و
دارای خاکی مستعد برای کشاورزی است. در این دهکده برو گمان دستور داد که
يك ایرانی را به قصد کشت مضروب کنند؛ جریان از این قرار بود :

هنگام رسیدن ما به دهکده يك نفر از نوکران اصطبل سفراء، سر خود يك رأس
اسب يدك را می خواست وارد منزل یکی از اهالی ده کند. در این هنگام يك نفر
قزلباش^۲ در آستانه در ظاهر می شود و از ورود اسب به خانه خود ممانعت می کند و
ضربه‌ای با چوبدستی بر سر اسب فرود می آورد و می گوید «این خانه ملك شخصی
است و آن قدر بزرگ نیست که اسبی را به خود بپذیرد» .

۱ - Mokan

۲ - Kisilbasch

سفیر بروگمان که شاهد این ماجرا بود با حالتی خشمناک از اسب به پائین می‌رود و با سرعت خود را به قزلباش می‌رساند، قزلباش که به عنوان یک سرباز نمی‌توانست عرض اندام و جسارت دیگری را آن‌هم در خانه خود تحمل کند، پس با چوبدستی ضربه نسبتاً محکمی به بازوی بروگمان وارد می‌کند که بعداً جای آن کبود شد. قزلباش ندانسته مبادرت به این عمل کرده بود و به طوری که بعدها گفت «نمی‌دانسته است که بروگمان سفیر بوده، زیرا حالت دویدن و علفی که در کردار او دیده بود، از هیچ سفیری قابل انتظار و محتمل نبود» چندتن از خدمتگزاران بروگمان که شاهد این واقعه بودند به ایرانی مزبور حمله ور شدند، او را کتک زدند و زخم‌های خطرناکی با شمشیر به او وارد آوردند که به زحمت توانست خود را به منزل همسایه بکشانند. سفیر شکایت قزلباش را نزد مهماندار برد، در پاسخ به وی گفته شد که در این مورد قادر به انجام کاری نیست، زیرا قزلباش‌ها افرادی آزاد هستند و فرماندهی نیز آنجا نیست تا شاید او چاره‌ای بیندیشد. مهماندار به سفیر پیشنهاد کرد که چون قزلباش شدیداً مضروب شده در درجات سخت و غیر قابل تحمل است، بنابراین مبلغی پول به او داده شود تا بلکه رنج و درد او تا حدی جبران شود. بروگمان پس از شنیدن این سخنان دستور داد که خانه قزلباش را غارت، اسب، شمشیر، خفتان و آنچه که دم‌دست هست از خانه‌اش خارج کنند.

صبح روز بعد همگی ما توسط طبل جمع، گردهم آمدیم، بروگمان دستور داد که همه بر اسب سوار شوند و پس از او دهکده را ترک گویند و هر کس آنجا بماند، خود مسئول خطراتی است که وی را تهدید خواهد کرد. بروگمان سوار بر اسب شد و در برابر اقامتگاه هیئت توقف کرد، به همه دستور داد که سوار شوند و در کنار او بایستند، هیچکدام از ما حتی دوستان نزدیک او نمی‌دانستیم که معنای این کار چیست، در این هنگام مهماندار را پیش خواند و از وی خواست به دنبال قزلباشی که دیروز او را با چوبدستی زده بود برود و وی را با خود به اینجا بیاورد. مهماندار حتی به بروگمان متذکر شد که قزلباش به سبب جراحات سختی که به او وارد شده قادر به

حزکت نیست. بروگمان در پاسخ گفت اگر شخصاً نمی‌تواند بیاید، پس باید او را آورد. دو نفر ایرانی دیگر نزد سفرآمدند و باتعظیم کوچکی متضرعانه خواستند که بروگمان با قزلباش آشتی کند، ولی بروگمان به هیچ وجه حاضر نبود قبل از ترك این دهکده قزلباش را دوباره نبیند. چهار نفر آن مرد بیچاره را در حالی که در پتوئی پیچیده بودندش پیش بروگمان آوردند، بروگمان دستور داد یکی از مترجمان ترك ما باشدت قزلباش ناتوان را کتک بزند. این شخص با بیرحمی ضرباتی بر بازو و پهلوی قزلباش وارد آورد که بر اثر آن قزلباش لرزید، بروگمان دستور داد یک ضربه دیگر به او زده شود که بر پهلویش وارد شد. بعد از این ضربت قزلباش بی‌حس و خاموش شد. بروگمان گفت:

«بله این کار درست است او اکنون به سزای خود رسید» سپس رو به مهماندار و ایرانیان دیگر کرد و گفت:

«شاه صفی دیگر قادر نیست به سبب این توهین از من انتقام بگیرد. من در نظر دارم بزودی و نیرومندتر از حال بازگردم و انتقام خود را بگیرم»
اگر مهماندار ما را تنهایی گذاشت و خداوند نگهدارنده ما نبود، بایستی قصاص این سرباز را که شجاعانه جان و مال خود را از دست داده بود پس دهیم، زیرا ما هنوز در بین سربازان ایرانی بودیم که می‌توانستند همه گزوه خطر برای ما ایجاد کنند. به حرکت خود به طرف دشت مغان ادامه دادیم، ولی مهماندار در آن دهکده ماند و شامگان بازگشت و خبر داد که قزلباش مرده است و بروگمان را وادار کرد

۱- چند فصل پیش درمبحث تخلفات و مجازات‌های ایرانیان نویسنده اظهار نظر کرده بود که چون عنصر ایرانی گرایش به تبه‌کاری و خشونت دارد، پس باید مجازات‌های سخت و بیرحمانه‌ای برای او در نظر گرفت. این واقعه اسف‌بار می‌تواند چنین اظهار نظری را نیز در مورد عنصر آلمانی سبب شود علت کینه و دشمنی بروگمان نسبت به شاه صفی و ایرانیان شاید عدم کامیابی او در انجام مأموریت اقتصادی او باشد که هلندی‌ها مانع موفقیت این هیئت شده بودند - ۲.

که اموال غارت شده او را برای همسر و فرزندش که بی سرپرست و نیازمند گشته‌اند بازپس فرستد.

درباره دشت مغان آنچه که باید گفته شود اینست که در ازای آن بیش از شصت و پهنایش را بیست مایل تخمین می‌زنند و ترک‌ها این دشت را مین دون لوك^۱ (هزار سوراخ دود) و ایرانی‌ها موغان^۲ یا موکان^۳ می‌نامند، زیرا در این دشت اقوام و نژادهای مختلف زندگی می‌کنند که در زمان حضرت امام حسین (ع) به مخالفت با ایشان برخاسته و از این جهت آنان را به این منطقه تبعید کرده بودند که نهدر شهرها و نهدر دهاات اجازه اقامت داشتند، بلکه فقط می‌بایست در کلبه زندگی کنند. این افراد را «سومک^۴ رعیتی» می‌نامند زیرا بخشی از آنان به عنوان برده‌های فلك زده بایستی اسیر شاه باشند و گروه دیگر چون امکانات بسیار محدودی برای معیشت در اختیارشان گذاشته شده در فقر و بدبختی زندگی می‌کنند. اهالی دشت مغان از طریق گله‌داری زندگی را می‌گذرانند. تابستان راهی دامنه کوه که چراگاه و آب‌وهوای مناسب دارد می‌شوند و در زمستان بساط زندگی را برپهنه دشت باز می‌کنند. دیگران این‌ها را انسان‌های نیمه وحشی می‌دانند.

۱ - Miudünluk - مین معنای هزار می‌دهد و دونلوك باید احتمالا همان Delik

(دلک) باشد که به ترکی معنای سوراخ را می‌دهد - ۴.

۲ - Mogan

۳ - Mokan

۴ - Sumek Rajeti

فصل چهارم - شرح اقامت در شماخی.

حدود او اخر ماه فوریه به شماخی رسیدیم و درست پنج هفته در آنجا اقامت داشتیم ظرف این مدت به سبب ماندن توأم با آرامش و نیز رفتن به شکار حیوانات مختلف به ما بسیار خوش گذشت.

چهاردهم مارس مراتب رضامندی شاه با اهدای خلعت نو که از رسوم آنانست به خان ابلاغ شد، رسم ایرانیان چنین است که هر سال خوانین هدایای نوروزی برای شاه می فرستند در مقابل شاه نیز به وسیله یکی از درباریان مراسم و یا عدم رضایت خود را از خان مورد نظر به ترتیب زیر ابلاغ می کند:

وقتی که وکیل یا فرستاده شاه به حدود سه یا چهار مایلی اقامتگاه خان رسید، باید ورود خود را همراه با مژده خبر خوش توسط قاصدی تیزرو آگاهی دهد و خان پس از اطلاع از رسیدن نماینده شاه، بایم و امید در معیت جمعیتی زیاد به پیشواز وکیل در فاصله ربع، نصف و گاهی یک مایلی اومی رود. این دو وقتی که به هم رسیدند فرستاده می ایستد، بقچه ای^۱ را که درون یک قالیچه پیچیده شده است باز می کند که یا خملت خان و یا یک دستور فوق العاده یعنی زدن گردن او در آن

قرار دارد. خان تفتنگ از دوش بر می دارد، لباس روی خود را از تن بیرون می آورد، دستار از سر بازمی کند و بیه سوی فرستاده شاه روان می شود. اگر مورد مرحمت واقع شده باشد، خلعت همراه بانامه ئی شفقت آمیز به او داده می شود که در این حالت خان یقه خلعت را می بوسد و بیه پیشانی می نهد ولی چنانچه مراتب عدم رضایت شاه از خان بایسد ابلاغ شود در این حال حکم کتبی اعلام از درون بقچه بیرون آورده و مهر شاه به وی نشان داده و گفته می شود که «شاه می خواهد که تو سر خود را برای او بفرستی» خان بامیل و بی چون و چرا تسلیم این فرمان می شود و سپس حکم فوراً در همانجا اجرا می شود و نماینده شاه با خان شتابان به دربار بازمی گردد.

بنا بر آنچه که گذشت از آنجا که خوانین نمی دانند شاه چه فرجامی برای آنان در نظر گرفته است و معمولاً احتمال می دهند که سرشان به باد خواهد رفت، بنا بر این وقتی که برای دیدن فرستاده شاه از شهر خارج میشوند از تمام اقوام و نزدیکان خود وداع می کنند.

اکنون که عرب^۱ خان نیز بایستی برای دریافت مرحمتی شاه آماده شود از سفر اخواست که آنان نیز در این مراسم شرکت کنند، سفر پذیرفتند و با چند تن از همراهان خود با خان رفتند. خان پیش از آنکه سوار بر اسب شود بانوشیدن شراب خود را سر حال آورد و شنگول کرد و چند رأس اسب تمیز و زیبارا به عنوان یدک جلو تر فرستاد. او بر اسبی ابلق، بسدون تفتنگ و شمشیر سوار شد. پانزده نفر نگهبان مسلح به تفتنگ جلوی او روان بودند و خان در معیت سفرای ما و کلانتر و قاضی که همگی رویهم یک هیئت چهارصد نفره را تشکیل می دادند به سوی باغ شاه که در نیم مایلی شهر قرار داشت حرکت کرد «خان در بین راه چند بار ایستاد و دستور داد شراب را دور بچرخانند و خود به سلامتی سفر ا و آرزوی خوشبختی برای آنان نوشید. چند پسر بچه در مقابل او می رقصیدند، دو پسر زیبا و جوان خان،

یکی بیست ساله و دیگری هجده ساله و تقریباً تمام اهالی شهر پیاده و سواره، به دنبال اوران بودند. چند نفر بر اسب‌هایی که پشت آنان را پوست سیاه‌گوش و گوسفند انداخته بودند، بر سر چوب‌هایی بلند، سرپوشیده از گاه شش نفر ترک را با چند پرچم متعلق به ترک‌ها که عرب خان در جنگ به دست آورده بود، پشت سر حمل می‌کردند.

وقتی که خان به مقابل باغ رسید از اسب به زیر آمد و به درون رفت. نماینده شاه در حالی که مرحمتی را در بقیچه داشت و سه نفر از خدمه او را همراهی می‌کردند به سوی خان آمد و در ده قدمی مقابل وی ایستاده عرب خان دستور داد که لباس‌های رویش را از تن به در آورند و بارنگی پریده و حالتی نزار منتظر ماند زیرا نمی‌دانست به چه سبب فرستاده شاه مدتی ساکت و آرام ایستاده بود، بالاخره به زبان ترکی شروع به صحبت کرد و خان را گفت:

«چه می‌گوئی که شاه صفی برایت خلعتی با یک سند، مؤید مرحمت به تو فرستاده است. تو دوست شاهی» خان باشادمانی گفت:

«آنچه که از آن شاه است جاودان بماند و هر روزش هزار روز بادا. من خدمتگزار قدیمی شاه هستم»

سپس خلعت را (که به رنگ سبز و از پارچه اطلس بود) با ادای احترام مرسوم از نماینده شاه گرفت. فرستاده شاه خان را هنگام پوشیدن خلعت که تشکیل شده بود از یک کت زربفت، میان بند، دستار و چند لباس روی دیگر که تومانی چند ارزش داشت کمک کرد. پس از پوشیدن خلعت، قاضی با صدای بلند شروع به خواندن دعا کرد که خان و تمام حضار به طور آهسته وی را همراهی و گفته‌های او را تکرار کردند. محتوای ادعیه مذکور برای سلامت شاه بود. پس از اتمام دعا مردم فریاد زدند:

الله، الله، الله

پس از پایان مراسم اهدای خلعت همه جا بین مردم که در بیرون باغ حدود

پانزده هزار نفر بودند حالت شادمانی و شور و جنبش حکمفرما شد، تعداد بسیاری کرنا و طبل شروع به نواختن کردند، سرتراکها و تمام پرچم‌های پیروزی که قبلاً به آنها اشاره شده است از برابر خان‌گذشت و با چنین شور و حالی مردم در حالی که می‌رقصیدند، به هوا می‌پریدند و حرکات غریبی از خود نشان می‌دادند به شهر نزدیک شدند. برفراز دیوار شهر دو گلوله توپ به رسم احترام شلیک شد، خان ما را همراه خود به قصر برد و برابر آداب و رسوم خودشان پذیرائی مفصلی کرد، ولی از آنجا که خان و اکثر افراد نزدیک به وی تقریباً مست شده بودند، بنابراین از جشن و سرور کمتر بهره بردند و بزودی از یکدیگر جدا شدند و رفتند.



فصل پنجم - شرح سفر از شماخی تا دربند و از آنجا تا مرز و پایان امپراطوری ایران .

حرکت ما از شماخی روزی ام مارس صورت گرفت. از چند کوهستان نسبتاً مرتفع گذشتیم و روز دوم آوریل رشته کوه‌های مزبور را پشت سر گذاشتیم و بر زمین هموار فرود آمدیم و نه‌چندان دور از دریا به چشمه‌های نفت برخوردیم. این چشمه‌ها سی چاله مجزا از یکدیگر است که از آن نفت (که روغن پترولیوم است) شبیه آب با قدرت بیرون می‌خیزند، زیرا این چشمه‌ها سه چشمه اصلی وجود داشت که بایستی به اندازه دو کلافترا^۲ از آن پائین رفت، به همین سبب بر آن تخته‌هایی به طور عمودی قرار داده بودند که از آن مانند نردبام برای پائین رفتن استفاده می‌کردند. صدای پرتین چشمه‌های نفت مانند جوشیدن مایع در دیگک به گوش می‌رسید، بوی تند نیز به مشام می‌خورد، نفت سفید بوئی ملایم تر از نفت سیاه دارد. در آنجا دو گونه نفت دیدیم، یکی سیاه و دیگری سفید که از اولی مقداری بیشتر

۱- برای آگاهی در مورد نفت این منطقه در آن زمان به کتاب پرارزش «سیاست و

اقتصاد عصر صفوی» صفحات ۹۸ و ۱۱۱ رجوع فرمائید - ۴.

نسبت به دومی وجود دارد.

روز هفتم آوریل به شهر قدیمی دربند رسیدیم که چند نفر قزلباش به پیشوا ما آمدند ولی حاکم شهر سلطان شاهوردی همراه آنان نبود، زیرا بنا بر گفته قزلباش ها به سبب اختلافاتی که بین او و سربازان ایجاد شده بود جرأت بیرون آمدن از قصر خود را نداشته است.

و اما درباره شهر دربند:

دربند از کوه ها تا کنار دریا کشیده شده است، به طوری که امواج بلند دریا گاهی تاروی دیوار شهر می رسد.

دربند گذرگاه و جاده ئی را که بین دریا و کوهستان های صعب العبور قرار دارد می بندد و در عین حال کلید و دروازه آهنین امپراطوری ایرانست. شهر گویا نه تنها به استناد نوشته مورخین، بلکه به گفته خود اهالی به دست اسکندر ساخته شده است.

حصار شهر بر روی سنگ بنا گذاشته شده است، زیرا کناره ئی که دربند را احاطه کرده از سنگ و کشتیرانی و لنگر انداختن در این قسمت بسیار دشوار و خطرناک است.

بخش بالای شهر که به کوه چسبیده پراز بوته گیاهان است. دیواری به قطر سه پا ساخته اند که به درازی پنجاه مایل به طرف دریای سیاه کشیده شده است. در بعضی جاها دیوار مزبور کاملاً صاف و جاهای دیگر شکم داده بود و به بلندی آدمی

۱ - Sultan Schahewerdi

۲ - Derbent - صفحه ۲۳۱ کتاب «تذکره جغرافیای تاریخی ایران» :

«راه شرق از طریق شماخی به شیروان ... و از آنجا در امتداد ساحل دریا به دربند می رفتند که اعراب باب الابواب می گفتند و بندرگاه عمده این صفحات بود. شهر از حیث بزرگی به تفلیس برتری داشت...» - ۴.

۳ - Iskander

ارتفاع داشت.

سبب شکفتنی است که برای این دیوار و حصار شهر با پهنائی که بر روی آن يك گاری می تواند حرکت کند چه زحمتی کشیده شده است تا آن را از کوه در آورده و یا ساخته اند و نیز چه مبلغ معتنا بهی هزینه ساخت آن شده است.

غیر از آنچه که گفته شد در بخش بالای شهر که بر تپه هایی بنا شده، ساختمانی چند و قلاعی ویژه ساخته شده که دو قلعه در نزدیک ترین نقطه شهر قرار دارد و سربازان در آنجا به مراقبت مشغولند. این قلعه ها چهار گوش هستند و بادیهوار هائی بسیار بلند احاطه شده .

بر تپه های اطراف شهر نیز به وسیله چوب و تخته اطاقك های نگهبانی و مراقبت ساخته اند که از هر کدام آن ها می توان دورترین نقاط را تحت نظر گرفت و دشمن را که به شهر نزدیک می شود تشخیص داد. در زمان ما هم سربازان در این اطاقك ها مشغول نگهبانی بودند.

در شهر دربند فقط مسلمانان و یهودیان زندگی می کنند . در این شهر صنف ویژه ای مشغول کار نیست، فقط تاتارها، کودکان، و نیز ترك ها و روس های بالغ را که دزدیده اند برای فروش به اینجا می آوردند، و از این نقطه به سایر نقاط ایران فرستاده می شوند. سربازان و همچنین تعدادی از اهالی شهر بسیار جسور و متعرض بودند و سخن صوابی از دهان آنان خارج نمی شد و چنین به نظر می رسید که می خواهند با ما به زور رفتار کنند، به همین دلیل سفر را به اعضای کمیته هشدار دادند که رفتاری مسالمت آمیز و آرام از خود نشان دهند و از عواقب بسیار وخیم درگیر شدن بسا قزلباش ها و اهالی شهر بپرهیزند و مبادا به آنان توهین کنند و اگر یکی از اعضای کمیته اختلافی بایک ایرانی پیدا کرد، دیگران به طرفداری او برخیزند و بهتر است همین يك نفر به بلاد چار شود تا اینکه تمام افراد هیئت گرفتار خطر شوند. پس از آنکه پنج روز در شهر دربند اقامت داشتیم و در انتظار امام قلی سفیر

شاه ایران که قول داده بود ظرف چند روز آینده نزد ما بیاید، ماندیم و سلطان دربند نیز مایل نبود هزینه سنگینی را به خاطر ما به گردن بگیرد، بنابراین روز دوازدهم همین ماه خود را آماده کردیم، باروبنه را يك جا جمع آوردیم و به هر نفر برای چهار روز غذا دادیم، زیرا نتوانستیم در این اوقات بیش از این چیزی تهیه کنیم.

روز سیزدهم این ماه وقتی که خواستیم شهر را ترك کنیم و تازه بر اسب سوار شده بودیم، سلطان دستور داد که دروازه شهر را به روی ما ببندند، این کردار سبب برانگیختن حس کنجکاوای ما شد، لذا مهماندار خود را نزد او فرستادیم تا سبب این کار را جویا شود. سلطان به مهماندار گفته بود بر اساس اطلاعات درستی که به وی رسیده اوسمی شاهزاده تاتار که مرز حوزه زیر فرمانروائی وی چندان از دربند دور نیست، تعداد زیادی مسلح تجهیز کرده است که راه را بر ما ببندند تا گمرک زیادی از ما بگیرند و یاد صورت سرپیچی اموال ما را غارت کنند، به همین دلیل سلطان نمی تواند اجازه دهد که ما بدون پشتیبانی وی به چنین سفری دست بزنیم، زیرا چنانچه باتوجه به این موضوع خطری ما را تهدید کند، مسئولیت بزرگی در مقابل شاه به گردن او خواهد افتاد و امروز هم قادر نیست گروهی را که باید برای محافظت ما همراه کند فراهم آورد.

گرچه ما به گفته های او اهمیتی نمی دادیم و خیلی آسان توانستیم دریا بیم که در سراو چه می گذرد، با این همه می بایست چنین وانمود کنیم که توجه او نسبت به ما ارزش زیاد دارد، بنابراین از او خواستیم که فقط اجازه دهد در بیرون دروازه تا فردا منتظر بمانیم تا گروه محافظ آماده شود، پس دروازه باز شد و ما ربع مایل از شهر دور شدیم و در کنار تاکستانی در نزدیکی نهری کوچک که مرز ایران و داغستان تاتارها را از هم جدا می کرد اطراق کردیم.

۱- اصل: Osmin - این شخص باید «عباسقلی خان اوسمی باشد» به صفحه ۱۰۸

کتاب «اسناد و مکاتبات سیاسی ایران» رجوع فرمائید - م.

روز چهاردهم آوریل سه ساعت پس از برآمدن خورشید نیز منتظر ماندیم
و سپس حرکت کردیم زیرا گروهی که قرار بود برای مراقبت ما از طرف سلطان
اعزام شود تا آن لحظه نرسیده بود. بانظم و ترتیب خوبی طی طریق و مرز ایران
را ترك کردیم و وارد داغستان تاتارها شدیم.

فصل ششم - درباره داغستان، سرزمین تاتارها.

بی هیچ مقدمه‌یی سخن از اهالی این سرزمین می‌گوییم. این‌ها تاتار هستند که ایرانیان آن‌ها را لزگی^۲ می‌نامند، ولی آنان خود را تاتارهای داغستان می‌دانند که تا اندازه‌یی معنای تاتارهای کوهستانی را می‌دهد، زیرا در کوه‌هایی که بیست، سی مایل از دریای خزر به طرف باختر قرار دارد زندگی می‌کنند. همانطور که اشاره شد مرز داغستان در جنوب در بند قرار دارد و به موازات درازای دریا به طرف شمال تا شهر ترکی^۳ کشیده می‌شود. پوست بدن تاتارها سیاه و متمایل به زرد است. اندام‌هایی نیرومند دارند

۱ - Dagestan - سرزمین کوه‌ها (داغ) جمهوری خودمختار سوسیالیستی شوروی پنجاه هزار و سیصد کیلومتر مساحت و جمعیت یک میلیون و ششصد و سی هزار نفر در ساحل غربی دریای خزر. کرسی آن مخاچ قلعه از دشت ساحلی به وسیله تنگه در بند (در بند یا باب) به دو قسمت می‌شود. سکنه داغستان از سی ملیت تشکیل یافته و بیشتر مسلمان (اکثریت بالزگی‌ها) اند» دائرة المعارف فارسی غلامحسین مصاحب - ۴.

Lesgi - ۲

Terki - ۳

و چهره‌شان زشت است، وحشی و بی‌رحم‌اند، مویشان مشکمی و بلند است، کتی بلند به رنگ سیاه یا خاکستری بر تن می‌کنند که از پارچه بسیار نامرغوبی دوخته شده است و بر روی آن بالاپوشی از نمد می‌اندازند، کلاهی چهار گوش بر سر می‌گذارند که از يك تکه پارچه که چهار طرف آنرا به هم دوخته اند درست شده است. کفش آنان از پوست گوسفند و یا اسب است که تکه‌ای از آنرا بریده‌اند و از رو و کنار پا به هم دوخته‌اند. تاتارها خود را مسلمان می‌دانند و ختنه می‌کنند، پیرو ترک‌ها^۱ هستند ولی تعصبی ویژه نسبت به اعتقادات دینی ندارند.

از طریق کله‌داری زندگی می‌کنند که اغلب کار زنان آنهاست. مردان از خانه بیرون می‌روند و این طرف و آن طرف به دزدی و غارت می‌پردازند، برای آنان اهمیتی ندارد که حتی فرزندان دوستان، خواهران و برادران خود را بربایند و به ایرانی‌ها و ترک‌ها بفروشند، به همین جهت به یکدیگر اعتماد و اطمینان ندارند.

معمولاً هنگام رفتن چه سواره و چه پیاده مسلح‌اند و زره، سپر و کلاه خود باخویشتن دارند و تیرو کمان و زوبین نیز حمل می‌کنند.

بازرگانانی که از منطقه داغستان عبور می‌کنند، لقمه چرب و نرمی برای تاتارها هستند و چنانچه به قدر کافی نیرومند نباشند ام‌والشان غارت می‌شود، بنابراین کاروان‌ها یا باید با تعداد نفرات بسیار و مجهز حرکت کنند و یا این که از طریق دریا این منطقه را پشت سر بگذارند. نه ایرانی‌ها قادرند و نه روس‌ها که بر این-ها حکومت کنند و یا با جنگ آنان را اهلی کنند، زیرا تاتارها در مواقع خطر فوراً به کوه‌های صعب‌العبور پناه می‌برند و درون غارهای امن و مطمئن خود را پنهان می‌سازند.

سرزمین تاتارها دارای شاهزاده‌های مختلف است. تقریباً هر شهر شاهزاده و حاکم ویژه خود را دارد که در رأس آنان شمخال^۲ است. این شخص مانند يك

۱- یعنی سنی مذهبند - ۲.

۲- اصل : Schemkal

پادشاه است که از طریق پرتاب سیب برگزیده می‌شود و برای انتخاب شمشال تمام میرزاهای یعنی شاهزادگان به صورت دایره‌گرد هم جمع می‌شوند، سپس یک نفر روحانی سیبی زرین را به سوی آنان پرتاب می‌کند که به هر کس اصابت کرد او شمشال می‌شود. مرد روحانی به خوبی می‌داند که سیب را به سوی چه کسی باید پرتاب کند.

شمخال (آنها به زبان خود شمشال را روشنائی خرد می‌دانند) بین دیگران فردی متشخص و محترم است ولی دیگر شاهزادگان فرمانبرداری چندانی به او نشان نمی‌دهند.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد ما سفر خود را از طریق داغستان در چهاردهم آوریل آغاز کردیم و وارد حوزه حکمرانی اوسمی و دهکده‌ای بزرگ شدیم که نامش را از حاکم آنجا بنام رستم^۲ داشت. از میان دهات زیبایی که دارای باغ‌های میوه و کشتزارهای خوبی بود گذشتیم، پسر شاهزاده رستم در رعیت پانزده سوار مسلح به ما برخورد کرد و ورودمان را به سرزمین خویش خوش آمد گفت، سپس از ما جدا شد و به طرف پیشه‌ای در سمت چپ رفت، ولی ما به طرف صحرای وسیعی در سمت راست حرکت کردیم و نزدیک دهکده‌ئی، در حالی که گاریهارا دور خود قرار دادیم و تعداد کافی نگهبان به مراقبت گماردیم اطراق کردیم. روز پانزدهم این ماه از تپه‌ئی که خرگوش زیاد داشت گذشتیم و ظرف مدت کوتاهی توانستیم با سنگ‌هایمان نه خرگوش شکار کنیم.

شامگاهان به منطقه حکومت شاهزاده دیگری که بونیاک^۳ نام داشت رسیدیم و در کنار دهکده‌ئی به همین نام توقف کردیم. محل استراحت ما در گوشه تپه‌ئی مشرف به دریا بود که در هر طرف آن دره عمیقی وجود داشت. در برابر خود چمدان‌ها

۱- اصل : Myrsae

۲- Rustam

۳- Buniak

و سایر اثاثه‌ها را بین بوته‌های گیاهان طوری چیدیم که به صورت نیم‌دایره‌ای به نظر می‌آمد. کدخدای ده گویا بر جمعیتی اندک حاکم بود و از طریق گوسفند داری که تعداد آن‌ها زیاد بود امرار معاش می‌کرد. اهالی ده افرادی جسور و دلیر بودند، سفیر برو گمان از آن‌ها به قدری متنفر بود که می‌خواست چند نفری از آن‌ها را که دوروبر ما ایستاده بودند و ما را چون افراد بیگانه و عجیب و غریبی تماشا می‌کردند، با تو سل به زور و شلیک اسلحه گرم دور کند ولی ما نمی‌خواستیم چنین کاری انجام شود، زیرا نباید زنبور گزنده را تحریک کرد و از این جهت دستور او را اطاعت نمی‌کردیم.

بر برها وقتی که متوجه شدند حضورشان در آنجا موجب مزاحمت ماست، گفتند «این زمین نه مال شماست و نه مال ما، بلکه از آن کسی است که قدرت بیشتری دارد.»

باز هم نمی‌بایست با آنان درگیر می‌شدیم، زیرا می‌دانستند که در حال حاضر ما از آن‌ها قویتر هستیم ولی می‌توانستند بایک اشارۀ رئیس خود ظرف مدت کوتاهی نفراد زیادی را در آنجا جمع کنند که برای شکستن گردن ما کفایت می‌کرد. آن‌ها نه از شاه ایران سراغی گرفتند و نه از تزار روسیه، می‌گفتند که داغستانی هستند و فرمان هیچکس را جز خداوند بگردن نمی‌گیرند.

او آخر شب شاهزاده برای ما پیغام فرستاد که فردا تا اثنائه ما را بازدید نکنند و مطمئن نشود که ما کالای بازرگانی که مشمول پرداخت حق گمرکی است همراه نداریم اجازه ترک این محل را به ما نخواهد داد. در جواب گفتیم که بازرگان نیستیم بلکه هیئت نمایندگی سیاسی هستیم و حق داریم آزادانه در تمام دنیا مسافرت کنیم و در این جا نیز چنین حقوق و امتیازاتی را داریم و اگر کسی بخواهد به زور از ما چیزی بگیرد باید منتظر عواقب عمل خود باشد. با این ترتیب آنان دیگر از ما چیزی نخواستند.

روز شانزدهم آوریل ساعت شش صبح دوباره راه افتادیم، هنوز مسافت

چندان دوری را طی نکرده بودیم که به حوزه حکمرانی شاهزاده‌ای دیگر یعنی
ترکو^۱ رسیدیم. شامگان نزدیک شهر برزمین هموار، کنار يك چشمه آب زلال و
تازه که حدود ربع مایل از دریای خزر فاصله داشت اطراق کردیم.

۱- شاید «ترخو». به صفحه ۱۰۵ کتاب «اسناد مکاتبات سیاسی ایران» رجوع

فرمائید -- م.



فصل هفتم - درباره شهر ترکو و آنچه که در آنجا گذشت

روز بعد یعنی هفدهم آوریل حاکم ترکو جوانترین برادر خود را در معیت سه نفر از بزرگان شهر برای گفتن خوش آمد به پیشوا از ما فرستاد که در ضمن مراتب دوستی و خدمتگزاری او را نیز ابلاغ کند. شخص خان بیمار و بستری بود، سفر پزشک هیئت را نزد او فرستادند تا از ابراز دوستی او تشکر کند و چنانچه مایل باشد از او معاینه پزشکی به عمل آورد و با دادن داروهای لازم حتی الامکان سلامتی را به او بازگرداند که بامیل پذیرفته شد و پس از چند روز که تحت معالجه بود و تندرستی را بازیافت قادر نبود کلماتی برای ابراز تشکر از ما در ذهن خود پیدا کند.

در مورد آنچه که مربوط به این شهر می شود باید گفت که ترکو مرکز داغستان است و بر بلندی و بین صخره های سنگی کوهستان قرار گرفته است. صخره های یاد شده چنین به نظر می رسد که شبیه همان گوش ماهی هایی هستند که دریا به آنجا می افکند (این گوش ماهی ها هر کدام به اندازه یک گردواست) و گوئی که از همان ها ساخته شده است. در بریدگی های کوه چند گوش ماهی کامل که کوچکترین آن به اندازه یک مشت بسته است دیده می شود که درون آن تعداد پنج یا بیشتر گوش ماهی دیگر وجود دارد که مانند سنگ محکم است. برف از این کوهستان سنگی، زمین

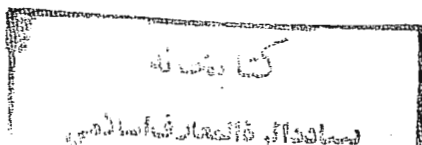
هموار و چرا گاهی مناسب دیده می‌شد.

شهر حصار نداشت و کاملاً باز بود تعداد خانه‌ها به يك هزار می‌رسید که به شیوه معماری ایرانیان ولی به هر حال بدتر ساخته بودند. از درون صخره‌ها چشمه‌های پر آبی که از کوه جدا می‌شد با صدائی خوش به درون شهر جاری بود. بالاترین مقام حکومتی شهر ترکو و اطراف آن مردی سی و هشت ساله به نام سورخو^۱ خان بود. تاتارهای ترکو جسارت و دلیری اهالی ده بونیاک را نداشتند و زنان آنجا دارای رفتاری مهربان‌تر بودند، زنان و دوشیزگان بدون حجاب و خجالت در ملاء عام آشکار می‌شدند. دوشیزگان موی سر خود را به چهل گیسو بافته و بر شانه انداخته بودند و از اینکه ما گیسوان آنان را لمس می‌کردیم و می‌شمردیم خوشحال می‌شدند.

پس از رسیدن به شهر و آگاهی از رفتار دوستانه خان و اینکه مایل است به ما کمک کند، دریافتیم که اکنون تمام خطرات را پشت سر گذاشته‌ایم و می‌توانیم زیر چتر حمایت این میرزا آزادانه و مطمئن به اینطرف و آنطرف برویم، ولی هیچ کجا مانند اینجا خود را در وضع خطرناک ندیدیم، زیرا تمام اوقات پنج هفته‌ای را که بین تاتارها به سر بردیم هر روز جز غارت، دزدی، جنایت و کشت و کشتار چیز دیگر نشنیدیم و این خطرات ما را نیز تهدید می‌کرد. به مهماندار ایرانی خود وعده انعام داده بودیم که تاتر کسی و از آنجا تا مرز روسیه همراه ما باشد یا اینکه فقط شترها را در اختیار ما بگذارد، زیرا در اینجا تهیه گاری دشوار تر است، اما مهماندار گفت: «دستور دارد تا همین جا همراه ما باشد و در غیر این صورت، تخطی از فرمان به قیمت جان او تمام خواهد شد، ضمناً گاریچی‌ها نیز مایل نیستند بیش از این بین تاتارها به سر برند»، البته معلوم بود که مهماندار آنان را و ادار به چنین عکس‌العملی کرده است، مهماندار با گاریچی‌ها همان شب بدون خدا حافظی ما را ترک کرد، و ما نیز به

۱- اصل: Khan Surchow این شخص باید «سرخای خان، شمخال حاکم

داستان» باشد. به صفحه ۱۰۸ کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی ایران رجوع فرمایند.



این موضوع اصلاً اهمیتی ندادیم. ماجرای دیگری نیز در اینجا پیش آمد، به این ترتیب که حدود ظهر دو زن جوان تاتار که می‌خواستند به ما شیر بفرشند آمدند و گفتند که والدین آن‌ها اهل روسیه و خود مسیحی هستند و تاتارها آنان را دزدیده‌اند و همسر خود کرده‌اند، آن‌ها در حالی که گریه و شیون می‌کردند به ما گفتند که تاتارها به سبب اینکه ما نیز مسیحی هستیم تصمیمات بدی درباره ما گرفته‌اند. آن‌ها می‌خواستند محرمانه به ما خبر دهند که مراقب خود باشیم زیرا شایع شده است که ما اموال گران‌بها یا گنجینه‌ای بزرگ همراه خود داریم و از سرزمین اوسمی و بونیاک بدون دادن حقوق گمرکی گذشته‌ایم. دیروز از طرف اوسمی و بونیاک دو فرستاده نزد سورخو خان آمده‌اند. یک نفر نیز از طرف شمشال به اینجا وارد شده است و این افراد در نظر دارند با تمام قوا به ما حمله کنند، افراد سالخورده را بکشند و جوانان را اسیر کنند به این امید که به غنائم گران‌بها دست یابند. همراهان ما علیه زنان برخاستند زیرا به آن‌ها اطمینان چندانی نداشتند و به اظهارات آنان اهمیت ندادند، با این همه تا حدی نگران شدیم؛ پس چهار روز دیگر در ترکو ماندیم و امید نداشتیم که بتوانیم بزودی از آنجا خارج شویم.

پس از آگاهی از خبری که زنان به ما دادند، خود دیدیم که چهل نفر از اهالی بونیاک سوار بر اسب از کوه به سوی ترکو سرازیر شدند و چند قاصد این طرف و آن طرف در جنب و جوش بودند. سفرا اعضای مهم کمیته را در مقابل قرارگاه به هم خواندند و خطری که ما را تهدید می‌کرد متذکر شدند و خواستند که ما نیز عقیده خود را در این باره ابراز کنیم.

هر کس چیزی گفت و بالاخره به این نتیجه رسیدیم که بهتر است در مقابل بربرها رفتاری ملایم و معتدل نشان دهیم تا خشونت و دشمنی؛ ولی از آنجا که موضوع بیش از اندازه جدی بود باید از خدا می‌خواستیم که ما را مورد مرحمت خویش قرار دهد، یکدیگر را به دل قوی داشتن و ایستادگی تشویق می‌کردیم و معتقد بودیم چنانچه بر خوردی پیش آمد با تمام نیرو بجنگیم و کشته شویم و زیر

بار ننگ جاودان، یعنی زندگی در اسارت و بردگی بر برها نرویم. وضع منطقه نیز ما را به داشتن چنین شهامت و نیروی ایستادگی وادار می کرد، زیرا طرف راست، دریا، طرف چپ کوهستان صعب العبور، در پشت و برابرمان حرامیان قرار داشتند. مابعداً دریافتیم که هجوم خطرناک تاتارها مسلماً ما را تهدید می کند، حتی شمخال که برای دست یافتن به غنیمت از راه دیگری وارد شده بود و می خواست آنرا فقط به خود اختصاص دهد مانع این حمله و هجوم نمی شد.

او نماینده ای نزد سفرا فرستاد و پیغام داده بود که نباید از راهی که در پائین و کنار دریا قرار دارد برویم و نیز نبایستی وسیله قایق از طریق رودخانه بگذریم، بلکه حتماً باید از جاده بالایی که از اقامتگاه او چندان دور نیست خود را به کشتی برسانیم، در غیر این صورت با ما به عنوان دشمن رفتار خواهد شد. نماینده شمخال پس از دادن این پیغام برخاست که برود ولی الکسئی روسی دست او را گرفت و تعارف کرد که چند لحظه صبر کند و گفت: «به شافکال^۱ (ماشمخال را شافکال می گفتیم) خود بگو ما از هر راهی که خود بخواهیم می رویم، او می تواند هم اکنون و بانفرت بسیار خود به ما حمله کند، ولی تزار با اینکه دارای تحمل و صبر بسیار است این کردار شمخال را بدون مجازات نخواهد گذاشت» با شنیدن این هشدار نماینده شمخال از جای برخاست و رفت. از آنجا که تاتارها حمله خصمانه خود را بی نتیجه دیدند، از آن صرف نظر کردند، روز بیستم آوریل چهار شاهزاده تاتار برای دیداری دوستانه نزد سفرا آمدند و در زیر خیمه آنان با وجود امکانات محدود مورد پذیرائی قرار گرفتند.

پس از رفتن آنان برادر شاهزاده اوسمی آمد که رفتاری بسیار دوستانه داشت و گفت آماده همه نوع کمک و خدمت است. پس از او داروغه شهر ترکو وارد شد از او سؤال کردند که چرا تا این مدت تهیه کاری به تعویق افتاده است، خیلی راحت جواب داد که «تا انعامی به سورخو خان داده نشود کاری انجام نخواهیم داد» سفرا

پس از آگاهی از این موضوع روز بعد يك جفت دستبند طلا دو قواره پارچه اطلس ایرانی، يك پوند توتون آلمانی، يك قبضه تپانچه، يك تفنگ، مقداری ادویه، دو قواره پارچه ابریشمین ایرانی و يك چلیك باروت برای سورخوخلن فرستادند و از داروغه خواستند که از ترکی يك کوزه کوچک برانسی برای ما بفرستد. سورخوخلان هدایا را باتشکر زیاد پذیرفته و اظهار داشته بود که دوروزه وسایل مورد نیاز ما را به خرج خودمان تهیه کند و در ضمن از سفراء و پنج شاهزاده دعوت کرد که برای صرف غذا نزداو بروند، ابتدا سفرا در پذیرفتن این دعوت مردد بودند ولی بالاخره به دلایلی چند تصمیم گرفتند همراه چهار نفر از اعضای هیئت به میهمانی خان بروند. غذائی که برای ما آوردند جالب نبود و حتی کوچکترین رغبتی برای خوردن آن در ما برانگیخته نشد. نوشیدنی عبارت بود از آب که در لیوان های آلمانی و براندی که در کاسه های نقره ای ریخته بودند، زیرا اینجا اصلاً شراب وجود نداشت. پس از صرف غذا خان اظهار تمایل کرد که موسیقی ما را بشنود، نوآندگان را فوراً با اسب به محل میهمانی آوردند، پس از آنکه سه ساعت اجرای موسیقی به طول انجامید و از نظر خان شنیدن آن بسیار مطبوع و دلچسب بود، دوباره پذیرائی شروع شد و سفره غذا را پهن کردند. پس از صرف غذا از آن ها خدا حافظی کردیم و به اقامتگاه خود بازگشتیم، روز بعد شاهزادگان دیگر فرستادگان را دعوت کردند. این ضیافت جالب تر از میهمانی دیروز بود، ظروفي که برای نوشیدن داشتند از شاخ های بلند گاو بود که در آن گونه ای نوشیدنی بنام براگا^۱ که از تخمیر ارزن بدست می آورند ریخته بودند و ضمن نوشاندن برانسی، این نوشیدنی را مرتب دور می چرخاندند. در مدت کوتاهی تاتارها مست شدند و به قدری بلند حرف می زدند و سروصدا راه می انداختند که انسان حتی سخنان خود را به زحمت می شنید. پس از آنکه از ما به شیوه بسیار خوب پذیرائی کردند و مورد الطاف و مرحام خرید قرار دادند از آن ها جدا شدیم و به محل خود بازگشتیم.

۱ -- Bragga مخمری شبیه آبجو-و-آ.

چند روز بعد یکی از شاهزادگان بنام امیر^۱ خان سفراء را دعوت کرد. چند نفر دیگر نیز برای ملاقات فرستادگان آمدند ولی باید گفت که این ابراز لطف فقط به منظور دریافت هدیه صورت می گرفت که اکثراً نیز دریافت کردند.

روزیست و سوم آوریل داروغه گاری هارا آورد. مافوراً آنها را بارزدیم و فکر کردیم که روز بعد حرکت کنیم ولی شامگاهان سورخوخان پیکی نزد مافورستاد و خاطر نشان کرد که بر اساس اطلاعات موثق سلطان محمود^۲ (نام شمشخال این بود) بانقرات بسیار رودخانه کوی سو^۳ را که ما باید از آن عبور کنیم اشغال کرده است و به این دلیل سورخوخان هنوز نمی تواند بگذارد که مامحل اقامت خود را برای ادامه مسافرت ترك کنیم.

او آخر شب گروهی متشکل از بیست نفر سوار مجهز از ترکو آمدند و نزدیک ما خیمه زدند. سفرا در معیت چند تفنگدار نزد آنان رفتند و سؤال کردند از کجا می آیند و چه می خواهند. آنها در پاسخ گفتند شاهزاده اوسمی آنان را نزد شمشخال فرستاده است تا به وی اطلاع دهند که چند سفیر بیگانه به این منطقه وارد شده اند و شاهزادگان اوسمی و بونیاك آنان را در امنیت کامل و بدون گرفتن وجوه گمرکی اجازه عبور داده اند و از شمشخال نیز تقاضا دارند که چون این سفراء مورد توجه خاص شاه و تزار روسیه هستند او نیز به همین ترتیب عمل کند. سلطان محمود گفته بود که چنانچه این افراد بازرگان نباشند و کالای تجارتهی همراه نداشته باشند می توانند آزادانه از منطقه عبور کنند، ولی از آنجا که مانه به این گزارش تاتارها و نه به خود آنان اطمینان داشتیم، در آن شب نگهبانان بیشتری را به مراقبت گماردیم و همگی نیز در حالت آماده باش شب را به صبح آوردیم.

صبح روز بعد تاتارها پیش از برآمدن خورشید دوباره محل را ترك کردند.

۱ -- Khan Emir

۲ -- Sultan Mahmud

۳ -- Koisu

چند لحظه بعد سلطان محمود دونفر نماینده نزد ما فرستاد سؤال کنند به چه سبب سفر خود را ادامه نمی‌دهیم، ما نباید از او تصویر زشتی در ذهن خود ساخته باشیم، برای اینکه او مردی عاقل و بخرد است و تا آنجا که راه پیشنهادی وی را جهت عبور انتخاب کنیم دوستی و خدمتگزاری خود را به اثبات خواهد رساند. هنوز این دو کاملاً از محل اقامت ما دور نشده بودند کسه سورخو خان برای ملاقات سفر آمد وقتی که ما با او گفتیم که در نظر داریم حرکت کنیم در جواب گفت، اسب‌ها و گاو-های نر (که برای کرایه آن‌ها پول زیادی داده بودیم) آماده است و در صورت تمایل فوراً در اختیار مقرر خواهند گرفت، ولی سفره فقط نوشته‌ای به او بدهند که در آن وفاداری و کوشش‌های او در جهت مراقبت از ما تأیید شده باشد و این مطلب حتماً ذکر شود که هیئت برخلاف خواست او سفر خود را از این منطقه ادامه داده‌اند تا او بعدها بتواند با ارائه این سند به شاه ایران و تزار روسیه که دوستان خوب او هستند متعذر شود، زیرا او سلطان محمود را بهتر از ما می‌شناسد، او به قول خود پای-بند نیست، نه خدا را می‌شناسد، نه شیطان و نه کس دیگر را، او یک غارتگر است و برای ارضای خود حاضر است خون دیگران را بریزد، او به خوبی می‌داند که اگر ما بدون همراه از سرزمین محمود بگذریم، چنانچه جان خود را از دست ندهیم، دست کم اموالمان به غارت خواهد رفت، لذا نظر او این است که چند روز دیگر منتظر بمانیم تا نمایندگان شاه صفی بیایند و به طور حتم آنان حامل نامه‌ئی از شاه خواهند بود که خطاب به وی نوشته و خواسته شده است، گروه محافظین را همراه هیئت روانه سازد و با این ترتیب ما بهتر و در امنیت بیشتر خواهیم توانست به مسافرت خود ادامه دهیم و بدون وجود چنین دستور کتبی اوقادار نیست که به آن‌ها کمک کند، زیرا برای سایر تاتارها سخن قانع‌کننده‌ئی ندارد. ما چون کسه نمی‌دانستیم چه مدت طول خواهد کشید تا نمایندگان شاه صفی سر برسند و در ضمن رفتار سورخو خان نیز برای ما مشکوک بود، همراه الکسئی مأموری به ترکی فرستادیم تا از آنجا گروهی را برای محافظت ما بفرستند. این اقدام نیز بی‌نتیجه بود. غیر از این سورخو

خان هم یکی از مستخدمین خود را به دربند نزد نماینده شاه فرستاده بود که پس از چند روز انتظار سورشو خان برای ما پیغام فرستاد که پیک بازگشته و حتی نوشته‌ای هم از امام قلی برای سفر همراه داشته است، لکن نامه را در تیردان خود گذاشته بود و هنگامی که تیری از آن بیرون کشیده تاحیوانی را که سر راه او آشکار شده بود بزند نامه نیز با این تیر از تیردان خارج و مفقود شده است. پیک دوباره برای گرفتن نامه دیگری به دربند رفته است. مانمی دانستیم جریان از چه قرار است دوباره دچار نگرانی شدیم.

پس از سر آمدن ماه آوریل که به ما مانند هوایش بد گذشت، دونفر روس را نزد سلطان محمود فرستادیم تا برای گذشتن از منطقه به طور آزاد با او صحبت کند.

روز بعد یعنی دوم ماه مه این دونفر در معیت چهار تاتار باز گشتند و از سلطان محمود پیغام آوردند که او پی برده است که سورشو خان وی را نزد سفرایک در دو غارتگر معرفی کرده و نمی داند به چه سبب چنین تهمتی به او می زنند و در موقع مناسب انتقام خود را از سورشو خان خواهد گرفت، و در برابر ما جز دوستی و خدمتگزاری کاری دیگر نکرده است، چنانچه ما به او اطمینان نداریم حاضر است برای جلب اعتماد ما سه نفر از افراد نزدیکان سرشناس خود را به عنوان گروگان نزد ما برستند که آنها را با خود ببریم یا این که تازمانی که بدون مانع از سرزمین اومی گذریم آنها را به سورشو خان بسپاریم.

این پیشنهاد دوستانه نیز سبب نشد که ما بدانیم به چه کسی باید بیشتر اعتماد کنیم.

این سلطان محمود برخلاف پدرش که او نیز سلطان محمود نام داشت به عنوان دزد و غارتگر آن چنان معروف نبود، ولی به سبب داشتن چنان پدری و نیز ویژگی‌های کلی تاتارهای داغستان به او مشکوک بودیم. به هر حال ما پیشنهاد او را پذیرفتیم و برای اینکه هر چه زودتر حرکت کنیم

ضمن مذاکره با سورخوخان و دادن انعام بیشتری به او قرار شد که دو نفر از گروگان های شمشال (البته سورخوخان از این گروگان گیری بیشتر منافع خود را به جهت اسبها و گاوهای که نزدما داشت در نظر می گرفت تا سلامت خودما) نزد او بمانند و دیگری رامابا خود ببریم.

فصل هشتم - درباره سفر از ترکو تا انتهای سرزمین داغستان.

روز دوازدهم ماه مه دوباره براه افتادیم و به خود می گفتیم که آیا محمود قول خود را نگه می دارد یا خیر؟ باروبنه را درگاری هایی بارزدیم که توسط اسب و گاوانر کشیده می شد و تا آن روز سه بار دستمزد گاریچی های ترکوئی را بالا بردیم تا راضی شدند اناژه ما را حمل کنند.

روز چهاردهم این ماه به کنار رودخانه کویسور رسیدیم. سرچشمه قدیمی این رود از کوه های قفقاز است که آب آن کدر و جریان آن قوی بود. پهنای این رودخانه چیزی کمتر از الب نیست و ژرفای آن بیش از قدسه آدمی است.

این طرف رود، روی تپه ای دهکده ئی بزرگ یعنی مقر سلطان محمود قرار داشت. نه چندان دور از این دهکده گویا چشمه آب گرمی وجود دارد که آب آن به گودال بزرگی می ریزد و جهت استحمام بسیار خوبست.

اهالی این دهکده اکثراً ماهیگیر بودند، کنار رودخانه می نشستند و با قلاب های تیز آهنین به شکار ماهی های بزرگ که در آن رودخانه به وفور وجود دارد مشغول می شدند.

هنوز به ساحل رودخانه نرسیده بودیم که چند تاتار با قایق‌های خود نزدیک ما آمدند و داوطلب شدند. که ما و باروبنه ما را با قایق‌های خود حمل کنند. متعاقب این پیشنهاد دوسید بزرگ را به هم دیگر گره زدند و زیر هر کدام دوزرورق کوچک بستند و به این ترتیب وسیله‌ئی ساختند که روی هر یک از آن یک گاری می‌توانست قرار گیرد، سپس برای هر گاری (با گاری ائانه متعلق به روس‌ها جمعاً هفتاد گاری) دو تالر کرایه خواستند. زمانی که چانه زدیم تا ارزان‌تر بگیرند سخنان زشتی گفتند و ما را کنار رودخانه رها کردند، قایق‌های باری را به آن طرف رودخانه بردند و با داد و فریاد و حرکات دست ما را مسخره کردند. شمه‌خال نیز آن سوی رودخانه بین بوته‌ها با چند سوار ایستاده بود و از اینکه بر استی به ما خیانت شده، یا ما فروخته‌اند نگران شدیم.

نزدیک رودخانه از بوته‌های سبز کلبه‌ای ساختیم و به درون آن رفتیم، چند نفر از ما دور هم جمع شدند، برای اینکه نمی‌خواستیم مراسم مذهبی عید پاک را در برابر آنان انجام دهیم، به این ترتیب تاجائی که وقت اجازه می‌داد مراسم را برگزار کردیم. هنگام اجرای این مراسم همگی به یاد سرزمین پدری خود بودیم و مخصوصاً لایبزیگک عزیز را به خاطر می‌آوردیم که به کرات این عید را در آنجا با شادمانی فوق‌العاده جشن می‌گرفتیم. در آغاز اجرای مراسم اشک دیدگان ما بود که آن را بانوشیدنی‌های خود که عبارت از آب و سرکه بود در آمیختیم، غذای ما در آن روز فقط کاسه‌ای از آب و سرکه و نان بود که در آغاز صرف آن بیاد دوستان خوب خود افتادیم و آرزوی کامیابی ایشان را داشتیم.

پانزدهم این ماه سفیر روسیه یعنی الکسیی به ساحل رودخانه آمد و به قایق بزرگی اشاره کرد. در حالی که گفته‌های او ترجمه می‌شد اظهار داشت: «باتوجه به گفته‌ها و پیشنهادهائی که قبلاً باوی در میان گذاشته بودیم ضمن مذاکره با شمه‌خال او را راضی کرده است که تاتارها برای حمل تمام ائانه ما بیش از دو تومان که برابر

باسی و دوتال راست مطالبه نکنند»

همانروز که ما ائانه و بار خود را سوار قایق می کردیم سفر ا خیمه را برپا و توپ ها را آماده شلیک کردند. شمخال در معیت دو برادر خود و یک گروه پنجاه نفری مسلح نزد ما آمد. او مردی سی و شش ساله، چاق، قوی و متشخص می نمود، محاسن وی سرخ رنگ بود و کت ابریشمین داشت. بر روی خفتان خود بالا پوشی از نمند انداخته بود، مانند همراهان خود شمشیر و تیرو کمان حمل می کرد. او از اسب پیاده شد و دوستانه با سفر ا برخورد کرد، درون خیمه رفت و کنار آنان نشست و چند رأس گوسفند و بره به ما هدیه کرد.

ظرف بزرگی از ماهی به قطعات کوچک که در آب نمک پخته شده بود برای همراهان ما آورده بود که آن ها را در تغارهای چوبی مانند لاوک های خودمان ریختند و در مقابل افراد هیئت گذاشتند، غیر از این در بشکه های مخصوصی از چوب، آشی ازدوغ و کره که تکه های ماهی در آن بود، به ما دادند. این غذا را آنچنان بالذت و اشتها خوردیم که قبل از آن در ضیافت های باشکوه شاه ایران و سفره های رنگین او چنین حالتی را نداشتیم که بدون شك ناشی از گرسنگی شدید ما بود. سفر ا متقابلا توسط براندی و موسیقی از شمخال پذیرائی کردند، که موسیقی ما را ستود. پس از اینکه شمخال دو ساعت در آنجا ماند و اندکی سر حال آمد خیمه را ترك کرد اما بزودی بازگشت، به عنوان انعام اشیاء زیر به او داده شد:

یک جفت بازو بند زرین، یک عدد پیاله سیمین، یک عدد مانتوی پارچه ای سرخ رنگ که با مخمل آستر شده بود، یک جفت تپانچه، یک قبضه خنجر، یک چلیک باروت، چند قطعه پارچه ابریشمین و چند تکه تیماج.

شمخال مانتورا همانجا پوشید و در مقابل بالا پوش نمودن خود را به بروگمان هدیه کرد و خود آن را بردوش او انداخت این عمل جالب و قشنگ بود.

سفیر بروگمان با جملا تی رسا (بیشتر تظاهر و برای تسهیل کار بود) اظهار امیدواری کرد که در آینده هدایای بهتر و بیشتری تقدیم شود زیرا ما هر سال با کالا

واجتناس گران بها از این سرزمین خواهیم گذشت و این بار فقط برای شناسائی راه و آمادگی بیشتر برای سفرهای آینده بود و شاه صفتی با اعزام سفرای خود روابط وسیع تری با ما برقرار خواهد ساخت، سرزمین شما، در کشور ما کاملاً ناشناخته است، و از این جهت نمی دانستیم که در اینجا چنین شخصیت های بارزی اقامت دارند و گرنه شاهزاده بزرگ ما اعزام سفیر نزد شما را از نظر دور نمی داشت ولی من مطمئن هستم که در آینده این عمل انجام خواهد شد.

این سخنان سبب خوشحالی و رضایت شمخال شد، به طوری که تمایل بیشتری نسبت به عبور ما از سرزمین خود نشان داد و بیست و دو رأس اسب را که تا ترکی^۱ به آنها نیاز داشتیم در ازای مبلغ اندکی به ما فروخت.

صبح روز شانزدهم ماهه شمخال به اتفاق پنجاه نفر سوار دوباره نزد ما آمد و گروهی بدرقه کننده را در اختیار ما گذاشت که یک ربع مایل از میان بوته زارهای انبوه همراه ما باشند و خود ضمن وداعی دوستانه مجدداً باز گشت.

ما از راهی که از میان صحرایی هموار می گذشت و به رودخانه ای دیگر به نام آکزای^۲ منتهی می شد طی طریق کردیم.

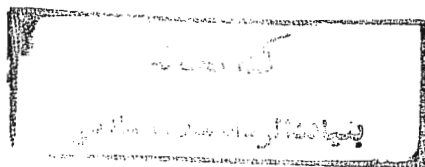
در کنار این رودخانه می بایست منتظر بمانیم تا این که تاتارها زورق و سبدها را که بارگاری کرده بودند بیاورند. در کنار ساحل رودخانه باتلاق های عمیقی وجود داشت که گاری از روی آن قادر به عبور نبود ولی وجود نوعی نی گرده دار که به فور در آنجا روئیده بود این مشکل را از میان برداشت و با بریدن و قراردان آن بر نقاط معینی از باتلاق راه عبور باز شد.

اواخر همان شب در پرتو ماه به کنار رودخانه بوسترو^۳ رسیدیم و در بوته-

۱- Terki

۲- Aksai

۳- Büstro



زارهای نزدیک آن به استراحت پرداختیم. این رودخانه بسوسترو، مرز داغستان را از چرکسیه^۱ تاتارها جدا می کند ، به همین جهت قایقرانان ترکوئی که تا اینجا با ما بودند باز گشتند.

فصل نهم - مسافرت از میان چرکسیه^۱ و دشت پهناور تا هشتراخان و شرحی درباره چرکسها.

روز بعد ابر روی قایق گذرانیدیم و رودخانه را می‌پیمودیم تا دوباره به سرزمین مسیحیان رسیدیم و شادمانه فریاد کشیدیم که:
آهای نامسیحیان، بدرود، یک تن می‌دانند که شما کیانید،
ما اکنون بر جهان مسیحی خود پای می‌نهم
درود به مردان چرکسی،
که نه به حکومت مسیحیان، که بر فرمانروایی مسیحیت تن در داده‌اند.
زیرا اگرچه این سرزمین اقامتگاه تاتارهای غیر مسیحی است، ولی تمام آنان
از تزار روسیه فرمانبرداری می‌کنند. حکام و مقامات حکومتی و نیز سران مذهبی
روسی از طرف تزار در اینجا به خدمت گمارده شده‌اند.
روز نوزدهم این ماه به اتفاق گاریچی‌های چرکسی از میان دشت گذشتیم،
این راه راه تاروز بیستم ادامه دادیم تا به شهر ترکی^۲ رسیدیم، این طرف و آن طرف

۱ - Circassia

۲ - Terki

مارهای خوش خط وخال زیبایی دیده می‌شد که زیر آفتاب چنبر زده بودند و قطر بعضی از آنها به اندازه بازوی آدمی بود و طولشان به سه ساعدمی‌رسید.

در این منطقه مخصوصاً حوالی ترکی گونه‌ئی کم نظیر از موش‌های صحرایی دیدیم که آنرا به عربی یربوا^۱ می‌نامند، این جانور به موش معمولی شباهت دارد. ولسی همرننگ و همقد موش خرما است که در ساکسن^۲، حوالی ماگدبورگ^۳ و مسقط‌الرأس پدرم، آشرزلین^۴ به وفور دیده می‌شود و تقریباً شباهت به سنجاب کوچک دارد. پوست این موش قهوه‌ئی مایل به مشکی است و سرش شبیه سر موش‌های معمولی و گوش‌هایی دراز و دست‌هایی کوتاه و پاهایی بلند دارد و فقط می‌تواند سر بالایی را خوب ببیند و بر زمین هموار آهسته می‌خزد و از این رو اغلب از جهیدن نیز کمک می‌گیرد و در این کار بسیار چابک است، به اندازه یک ساعد از زمین به هوا می‌جهد و دمش را علم می‌کند دم این موش هم شبیه دم موش‌های صحرایی است، ولی نه به آن کلفتی و بر سرش دسته موئی سفیدرنگ دارد. تماشای آنها به خصوص وقتی که دستجمعی می‌پریدند بسیار جالب بود.

مقصد مسافرت ما، شهر ترکی بود که در آنجا به عنوان میهمان از ما استقبال شد و زیر خیمه‌هایی که نزدیک شهر برپا کرده بودند، تا مهیا شدن محل اقامت، با شیرینی عسلی، آبجو، دوشاب، عسل و براندی به خوبی پذیرایی شدیم. تمام اعضای کمیته به سبب اینکه بالاخره از شر تارهای داغستانی وحشی، خائن و کینه‌توز راحت شده و همجواری روس‌ها شده بودند، از تله‌قاپ خوشحال بودند و چنین می‌نمود که دوباره پابه میهن خود گذاشته‌اند.

اینک شرح بیشتری راجع به چرکس‌ها:

Jerbuah - ۱

Sachsen - ۲

Magdeburg - ۳

Aschersleben - ۴

تزار بزرگ روسیه این قوم را با جنگ فرمانبردار خود کرده و روس‌ها را در نقاط مستحکم گمارده و چرکس‌ها را وادار کرده است تا بانظارت روس‌ها دردهات بزرگ و دهکده‌ها زیر فرمان حکامی از خودشان زندگی کنند. این حکام رعیت‌های سوگند خورده تزارند که عواید آنان از طریق اقطاع^۱ حاصل می‌شود. در موارد اختلافات حقوقی مهم باید حکام روسی داورى کنند و تصمیم بگیرند. آن‌ها به شاهزاده^۲ بزرگ مالیات می‌دهند ولی نه به آن اندازه که بیش از نیاز سربازان روسی مستقر در آنجا باشد.

مردان چرکسی از نظر بدنی بسیار قوی‌اند. صورتی پهن دارند و رنگ پوستشان سیاه و مایل به زرد است و دارای موهائی بلند به سیاهی زغال‌اند که آن را از بالای پیشانی از فرق سر تا پشت گردن به پهنای يك شست می‌تراشند که مانند خط صافی به نظر می‌رسد. زبان آنان مانند سایر تاتارهاست و تقریباً همه آن‌ها به زبان روسی نیز آشنایی دارند و صحبت می‌کنند. لباس مردان چرکسی مانند تاتارهای داغستانی است، با این تفاوت که بالای کلاه‌شان کمی پهن‌تر و تقریباً مانده کلاه ژوئیت‌هاست. بالاپوش نم‌دین‌شان با کمر بندى چرمین به بدن محکم شده است. زنان آنها عموماً دارای اندامی متناسب و چهره‌ای زیبا هستند. پوست صورت سفید و گونه‌ای سرخ دارند. موهای مشکی خود را که به دو گیسوی بافته شده تقسیم کرده‌اند هر دو طرف شانه می‌اندازند و بدون حجاب در ملاء عام ظاهر می‌شوند. دو استوانه از پارچه مشکی به سر می‌کنند که نواری به عرض يك کف

۱- در مورد اقطاع در کتاب «سیاست و اقتصاد عصر صفوی» صفحه ۷۷ آمده است:

«اقطاع به مواری اطلاق میشود که ناحیه و آبادی را اراضی معینی به کسی که مورد نظر بود مقابل عایدات و در واقع مالیات سالانه معلومی واگذار میکردند و البته همیشه در نظر بوده که این مقاطعات آب و نانی برای طرف داشته باشد» - م

۲- نویسنده همه جا از تزار روسیه به عنوان «شاهزاده بزرگ» یاد کرده است، و ما

تزار ترجمه کرده‌ایم - م

دست از کتان ظریف و یا پارچه رنگارنگ آن‌ها را توسط کمرهی زیرچانه محکم نگه می‌دارند. زنان بیوه پشت سر خود بادبزی باز بسته‌اند که با پارچه کرب الوان یا کتان سفید پوشیده شده و ازدور به نظر می‌رسد که دوسر دارند. در تابستان زنان یکتا پیراهن به رنگ‌های قرمز، سبز، زرد یا آبی که جلوی آن از بالا تا ناف باز است، راه می‌روند و می‌توان پستان، شکم و ناف آنان را دید. زنان آن‌ها خوش مشرب‌اند و رفتاری دوستانه دارند. در روز اول که ما به آنجا وارد شدیم در گروه‌های چهار نفره و بیشتر بر سر راه مادر کوچ‌ها می‌نشستند و تا از جلو و عقب ما را واری نمی‌کردند. نمی‌گذاشتند که رد شویم و زمانی که جلوی منزلشان نشسته بودند اشاره می‌کردند که به طرف آنان برویم و اگر از گردن تازیر سینه آنان را که با صدف‌های رنگین و پوسته حلزون، سنگ‌های السوان و سنگ‌های مسین آراسته شده بود لمس می‌کردیم شرم و ممانعت نمی‌کردند. چند تن از آنان حتی ما را به خانه خود خواندند، گفته می‌شد که رسم آنهاست وقتی مرد بیگانه‌ای با زنان آنان به گفتگو می‌نشیند، مردان عمداً زن خود را تنها می‌گذارند، به خصوص آن که در طول روز مردان کمتر به خانه بازمی‌گردند زیرا در دشت مشغول گله‌داری‌اند و غذای آنان از همین طریق تأمین می‌شود. زنان باید به شوهران خود وفادار باشند و رابطه جنسی با مرد بیگانه‌ای برقرار نکنند. به طوری که یکی از افسران همراه ما می‌گفت، زن جوانی به او اشاره می‌کند که وارد منزلش شود و هنگامی که افسر مزبور سر و دست خود را می‌شسته دنبال موقعیتی بسوده که خود را به زن نزدیک‌تر کند، و در این کار موفق می‌شود ولی بیشتر از آن نمی‌تواند پیش رود زیرا زن به او می‌گوید، مردان ما به شما از سر صدق اعتماد کرده‌اند و شما موظفید که به آن‌ها وفادار بمانید. چنانچه زن‌ها برخلاف انتظار خود را تسلیم مرد بیگانه کنند، از سوی شوهر و جامعه خود طرد می‌شوند. غیر از هم‌خوابگی اجازه می‌دهند که با آنان هر کاری که می‌خواهند، بکنند و از این کار شرم ندارند. آن‌ها دیگران را وادار می‌کنند که به ایشان هدیه بدهند و یا هر چه را که بدست می‌آورند صاحب شوند. وقتی

که جامه‌های يك شكل دولتی ما آلمانی‌ها را دیدند و درون و بیرون آنرا واریسی کردند، دست به جیب‌گود آن‌ها بردند و هر چه دستشان آمد بیرون آوردند و صاحب شدند

گرچه مردان چرکس مانند مسلمانان می‌توانند چند همسر داشته باشند، ولی اکثر آنان به يك زن بسنده کرده بودند. وقتی که مردی بدون فرزند بمیرد، باید مسن‌ترین برادر، بیوه او را به زنی بگیرد و به این وسیله بازمانده‌ای از همسر برادر خود داشته باشد. چرکس‌ها مسیحی نیستند، ختنه می‌کنند و خدای یکتا را می‌پرستند، ولی نه کتاب دارند، نه روحانی و نه عبادتگاه و در مواقع معین، خود عمل قربانی را انجام می‌دهند، به خصوص روزی که یکی از افراد سرشناس می‌میرد زن و مرد در میدانی گرد می‌آیند و بزنی را به عنوان قربانی ذبح می‌کنند، به طوری که به ما گفتند ضمن آن آزمایش کم نظیر و دیوانه‌واری می‌کنند تا از این طریق بدانند، آیا حیوان جهت قربانی شدن مناسب است یا خیر؟ به این ترتیب که آلت تناسلی حیوان را قطع و به سوی دیوار پرتاب می‌کنند، اگر آلت به دیوار نچسبید و به زمین بیفتد حیوان را برای قربانی مناسب نمی‌دانند و باید بز دیگری قربانی شود، ولی اگر آلت به دیوار چسبید برای قربانی شدن مناسب است، سپس پوست او را در می‌آورند و از هم بازمی‌کنند و بر سر چوب بلندی فرو می‌کنند، ولی قبل از انجام این کار گوشت بز قربانی را می‌پزند، سرخ می‌کنند و آن را می‌خورند، سپس چند مرد در حالی که يك نفر در جلو ایستاده و دیگران پشت سر او، پوست حیوان قربانی شده را عبادت می‌کنند. وقتی که دعا و مراسم به پایان رسید زنان از محل دور می‌شوند ولی مردان باقی می‌مانند، می‌نشینند و به نوشیدن برانسدی و برانگا مشغول می‌شوند، تا جائی که کاملاً مست شوند. پوست بز قربانی شده آنقدر بالای چوب می‌ماند تا پوست قربانی جدید جای آنرا بگیرد.

مردگان خود را با احترام در خاک دفن می‌کنند، روی قبر چوبی مانند ستون می‌گذارند و چنانچه مرده فرد سرشناسی باشد کلبه‌ی زیبا و کاملی بر روی آنرا

می سازند .

منازل مسکونی آنان بسیار نامناسب است و فقط از بوته گیاهانی که بهم بافته شده و از درون گل اندود کرده اند درست شده است، شکل خارجی آن زیباتر و بهتر از آنچه که دردهات هلستاین دیده می شود نیست.

خانه هایی که روی قبر مردگان خود می سازند بسیار زیباتر و گران بها تر از خانه های مسکونی زندگان است.

مراسم سوگواری آنان بسیار وحشیانه است. شانه، سینه و دست های خود را می خراشند و می درند، به طوری که از آن ها خون جاری می شود و این مراسم تا آنجا به طول می انجامد که زخم ها التیام پذیرند، بسه همین دلیل اگر قرار باشد مراسم طولانی تر شود، برخی زخم های نسبتاً التیام یافته خود را دوباره باز می کنند. این بود شرحی درباره چرکس ها.

روز دوم ژوئن آماده حرکت شدیم، چون قرار بود مسافتی برابر با هفتاد مایل را از میان دشت بزرگ خالی از سکنه ای بپیمائیم و نمی توانستیم با پرداخت مبلغی زیاد اسب مورد نیاز خود را تهیه کنیم، بنابراین گاریچی های چرکسی پیشنهاد کردند. که باروبنه و افراد را با گاری (روی دو گاری سه چهار نفر) حمل کنند و قرار شد که برای هر گاری دوا سبه یا گاری بایک شتر از ترکی تا هشتترخان نه تالر بپردازیم .

یک کاروان بازرگانی نیز از ملیت های مختلف مانند، ایرانی، ترک، یونانی، روسی و ارمنی به ما پیوستند و جمعاً دویست گاری گرد آمد. آذوقه برای این راه طول و دراز به مقدار محدود و با صرفه جوئی بین افراد تقسیم شد، به این ترتیب که به هر نفر غیر از نان سوخاری خشک و سیاه و مقداری نان سفید، ماهی نیمه خشک بد طعمی داده شد. آب همراه نبردیم، زیرا تاتارها از حمل بشکه های آب در گاری، کنار افراد خودداری کردند. و حتی پیشنهاد سفیر بروگمان که یک گاری به حمل بشکه های آب اختصاص داده شود را نیز رد کردند. ولی سفر او چند نفر از

نزدیکان آنها به اندازه کافی آب و غذای خوب با خود برداشتند.

بعد از ظهر روز چهارم ژوئن از ترکی عازم شدیم و مسافرت را از میان دشت مزبور آغاز کردیم. جاده از دریا چندان دور نبود و ظرف مدت یازده روز نه شهری بر سر راه خود یافتیم و نه دهکده‌ئی. درخت، تپه، رودخانه و حتی پرندۀ نیز ندیدیم بلکه فقط صحرایی هموار بازمینی خشک و شن‌زار که بر آن گیاهان نازکی روئیده بود و شوره‌زاری که بعضی اوقات مرداب و گودالی در آن دیده می‌شد. روز هفتم همین ماه از باتلاقی که اسب‌ها باز حمت زیاد قدم بر می‌داشتند گذشتیم، گرمای شدید را تحمل کردیم و به قدری پشه‌زیاد بود که نه انسان توانائی دفع آن را داشت و نه چهارپا؛ شترها که نمی‌توانستند مانند اسب‌ها این حشرات را از خود برانند، نقاط زیادی از بدنشان بانیش پشه ورم کرده بود که از بعضی خون‌جاری می‌شد.

در حین راه پیمایی وقتی که اسب‌یکی از تاتارها خسته شد و احتمال می‌رفت که بیمار باشد سرش را بردند و گوشتش را به قطعاتی تقسیم کردند و در عقب هر گاری تکه‌ئی از آن را آویختند. هنگامی که به محل استراحت شبانه رسیدیم، از بوته‌های صحرایی آتش افروختند و گوشت اسب را میان آن انداختند و با اشتها و خوشحالی شروع به خوردن کردند. تکه‌ای نیز به من دادند، هزد آن مانند گوشت گاو بود.

بر سر راه خود گودالهای آب نیز مشاهده کردیم که اغلب آب آن شور و گندیده بود. هنگام نوشیدن بایستی ده‌اغ خود را می‌گرفتیم تا بوی بد آن زیر دلمان نزنند. یازدهم ژوئن از سوی باختر دوازده گراز بزرگ که چند سوار تاتار آنها را به طرف مارانده بودند ظاهر شدند قبلاً گاری‌ها را پشت سر هم قرار داده و به این ترتیب سدی در برابر آنان درست کرده بودیم، گرازها موفق شدند از میان گاری‌ها بگذرند و به طرف دریا بروند، اسب‌های ما رسیدند و در پهنه دشت شروع به تاخت کردند، به طوری که پزشک هیئت و پیشکار دربار هلمستاین با تمام وسائلشان به این طرف و آن

طرف پرت شدند، من و يك نفر از اهالی اوشتريتز^۱ جلوگاری نشسته بودیم و جرأت نمی کردیم پائین بپریم، تا اینکه بالاخره اسبهای خسته در برابر تالاقی ایستادند. روز چهاردهم ژوئن به ساحل رودخانه ولگا^۲ در مقابل شهر هشترخان رسیدیم. همراهان ما پس از انتظاری طولانی که برای آب شیرین کشیده بودند به سوی رودخانه دویدند و مشغول نوشیدن آب شدند. به این ترتیب مسافرت دشوار ما از طریق دشت مزبور با کمک خداوند به پایان رسید.

در هشترخان^۳ وقتی که از رسیدن ما مطلع شدند فوراً چند قایق برای ما آوردند در میان آنان مسئول تدارک آذوقه ما یوهان^۴ شو ماخر نیز دیده می شد که با خود دو کیسه پرازنان، گوشت و زبان دود زده و يك بشکه بزرگ آبجو و بشکه ای کوچک براندى همراه آورده بود که با خوردن آنها زندگی دوباره را باز یافتیم. آن روز را در کنار همان رودخانه به سر بردیم تا اینکه حاکم هشترخان برای ما محل اقامتی آماده کند.

روز بعد سوار قایق شدیم و مارا در يك انبار^۵ تازه ساز، نرسیده به شهر و در کنار رودخانه جای دادند. در این جا حشرات و پشه های بسیار زیادی مارا اذیت و آزار می دادند. در انبار مخصوص دیگری آذوقه بسیار یافتیم که داوید^۶ روتز نماینده مادر مسکو از شش ماه قبل برای ما به اینجا فرستاده بود.

۱ - Uchteritz

۲ - Wolga

۳ - Astrachan یا حاجی ترخان و یا آستراخان - ۴

۴ - Juhann Schumacher

۵ - اصل: Ambar

۶ - David Rütz

فصل دهم - شرح مسافرت از هشترخان تامسکو و این که چگونه در مسکو پذیرفتند شدیم و بار حضور یافتیم و جریانات و وقایع بعدی

برای رسیدن به مسکو دوقایق بزرگ خریدیم که هر کدام دوازده نخ درازا و سهونیم نخ پهنا داشت، قیمت هر یک از آنها با تمام وسایل مربوط به آن ششصد تالرو برای هر قایق سی نفر باروزن استخدام کردیم که دستمزد آنان از هشترخان تا کازان^۱ شش روبل^۲ برابر با دوازده تالر بود. هفتم سپتامبر حرکت ما از هشترخان آغاز شد و دوباره از رود ولگا^۳ گذشتیم. هر یک از سفرای دریکی از قایقها سوار بودند. ششم نوامبر از کنار رود بزرگ کاما^۴ گذشتیم و در شب هشتم در سرمای شدید وارد رودخانه کازان شدیم و در ربع مایلی شهر لنگرانسداختیم. امکان نداشت که

۱ - Kasan

۲ - Rubl

۳ - هیئت آلمانی از همین راه به ایران آمده بود - ۴.

۴ - Kama

بتوانیم بیش از این روی رودخانه ولگا سر ببریم، زیرا در آن شب چنان یخبندانی شد که روز بعد تمام رودخانه را یخ فرا گرفت .

در ابتدای ورود به این منطقه بارفتار بد و غیردوستانه حاکم آنجا یعنی ایوان واسیلویچ موروسوف^۱ (سال قبل یکی از ملازمان تزار بود) روبرو شدیم، به دو دلیل، یکی این که زودتر از حد معمول هدایا و تعارفات او را نداده بودیم، دیگر اینکه او از دوستان نزدیک تجار روسی بود که کوشش می کرد از مسافرت ما به ایران و نیز انجام مقاصد ما مانع شود و غیره ...

سفر با ارسال تذکره، عبور تزار و دروهای صمیمانه، از او تقاضا کردند که محلی را برای اقامت ما معین کند، وای او از پذیرفتن نماینده سفر سرباز زده و گفته بود به کشتی باز گردد و منتظر بمانیم تا او پاسخ دهد. روز بعد مأموری را به قایق بروگمان فرستاد تا سؤال کند کدام يك از اعضای هیئت، سفیر و کدام يك تاجر هستند .

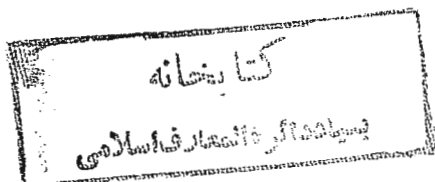
بروگمان که از این سؤال به خشم آمده بود به فرستاده حاکم گفت :

«به کدخدای خود بگو که من يك خوك چران هستم و غیر از این اگر ارباب تو نمی فهمد، کسی هست که سواد داشته باشد و به او بفهماند که در این تذکره، تزار چه عنوانی بما داده است.»

چند روز دیگر در سر مادر قایق به سر بردیم، به حاکم شهر پیغام دادیم که آماده ایم تا با صرف هزینه شخصی محلی برای اقامت ما در نظر بگیرد وای به دستور حاکم،

۱ - Iwan Wassilowitz Morosow

۲ - نویسنده همراه سفراء آلمانی يك سال قبل از مسافرت به ایران به مسکو رفته بود تا از تزار روسیه تذکره عبور از روسیه را برای رسیدن به ایران دریافت کند. بر اساس رقابت های بازرگانی آن زمان گروهی از بازرگانان روسی مایل نبودند که این مسافرت انجام شود. در اینجا نویسنده اشاره به این موضوع دارد. شرح مأموریت و مسافرت اول نویسنده به روسیه در مقدمه مترجم به تفصیل آمده است - ۴.



اهالی شهر حاضر نبودند مکانی را در اختیار ما بگذارند.

بیستم نوامبر سفرا دو قایق خود را به اضافه هدایائی دیگر به حاکم شهر بخشیدند که با تشکر پذیرفت و با کمال میل تسهیلات لازم را برای ما فراهم آورد. ششم دسامبر روس ها جشن مهم خود یعنی نیکلای^۱ را آغاز کردند. که هشت روز تمام به طول انجامید. در طی این هشت روز دوستان از زن و مرد به دید و بازدید یکدیگر می رفتند و با حالت شنگولی و سرمستی به خانه بازمی گشتند و برخی را نیز از شدت مستی به خانه می بردند.

پس از آنکه پنج هفته در کازان به سر بردیم تاراه ها حسابی یخ بزند و ما با سورتمه از آن بگذریم، ظهر روز سیزدهم دسامبر دوباره با شصت سورتمه به راه افتادیم، ولگا را به طرف بالا پیمودیم تا بیست و یکم دسامبر به نرژن ناوگورود رسیدیم. بیست و سوم این ماه پس از صرف غذا به راه ادامه دادیم و از ولگا وارد اوکاشدیم. آخر دسامبر به دهکده ئی واقع در هشت مایلی نرسیده به مسکو رسیدیم. در اینجا مأمور روسی که جلوتر از ما نزد تزار رفته بود بازگشت و اطلاع داد که پس فردا روس ها می آیند و ما را با خود از این مکان خواهند برد.

درم ژانویه با خوشحالی دوباره وارد مسکو شدیم. دو نفر نماینده اعیان حضرت تزار به همراه مقدار زیادی از افراد مختلف به استقبال ما آمدند، به سفرا دوستانه خوش آمد گفتند و آنان را سوار بر دو سورتمه بزرگ کردند که با اطلس قرمز رنگ پوشیده شده، قالی های گران بهایی بر روی آن انداخته بودند. برای اعضای مهم هیئت دوازده رأس اسب سفید متعاقب به تزار آورده بودند و بالاخره بارفتاری دوستانه وارد شهر شدیم.

۱ - Nicolai

۲ - Nisen-Naugorod - منظور Nishni-Nowgorod یعنی گورکی (Gorki)

امروز در روسیه است. و - آ.

۳ - Oka

روز هشتم سفرای برای اولین مذاکرات محرمانه با حضور یافتند که تقریباً یک ساعت به طول انجامید. در این شب جوان‌ترین پسر تزار به نام کنس ایوان میخائیلویچ^۱ در سن هشت سالگی بدرود زندگی گفت و تمام مسکو، به ویژه دربار را درسوگگ و عزافرو برد، تمام اهالی مملکت می‌بایستی زیورآلات، کلاهد، مروارید و لباس‌های گران‌بها را از خود دور کنند و کت تیره رنگ بپوشند.

در بیست و یکم ژانویه سفرای برای انجام مذاکرات محرمانه دور دوم دعوت شدند و به سبب ایام سوگواری، آنان را با اسب‌های سیاه رنگ به محل مذاکره بردند. تمام اطاق‌ها را با پارچه سیاه پوشانده بودند و مشاوران تزار لباس مشکی عزا به تن داشتند، این مذاکرات دو ساعت تمام طول کشید.

یازدهم فوریه سفیر بروگمان برای انجام مذاکرات محرمانه از تزار تقاضای ملاقات کرد که پذیرفته شد. دوازدهم فوریه از سر بازان و افسران روسی که با اجازه تزار از مسکو به ایران همراه برده بودیم تشکر به عمل آمد و دستمزد آنان تمام و کمال پرداخت شد.

روز بیست و سوم فوریه برای آخرین بار دربار عام تزار حاضر شدیم و با او وداع کردیم.

فصل یازدهم - ترك مسكو، مسافرت تا هلشتاین، و بندر تراوهونده، گزارش‌های دیگر و فرجام کار اتوبر و گمان.

پس از این آماده سفر شدیم، در حالی که همچنان می‌بایستی از سورت‌تمه‌استفاده کنیم، در پانزدهم مارس مأموران روسی و چند تن استرلیتز و تعداد زیادی آلمانی که ما را بدرقه می‌کردند، مسکو را ترك کردیم. پس از وداع دوستانه از بدرقه‌کنندگان به راه ادامه دادیم و تصمیم گرفتیم مسافرت در روز را بدون وقفه و با صرف نیروی زیاد انجام دهیم زیرا فصل بهار آغاز شده بود و امکان داشت به سبب آب شدن یخ سورت‌تمه‌ها در راه بمانند.

بیست و سوم مارس به گروس^۳ - ناوگراد رسیدیم. من چون دچار تب شده بودم و نیز به دلایل دیگر نتوانستم بیش از این در کمیته بمانم، سپس در معیت پزشک هیئت پیشاپیش به روال^۴ حرکت کردیم و سفر آخر ماه مارس به ناروا^۵ رسیدند.

۱ - Travemünde - شهری در شمال آلمان غربی - ۲.

۲ - Strelitz - اولین افرادی که ارتش رسمی روسیه را تشکیل دادند. این‌ها در زمان ایوان چهارم از قشرهای گوناگون جامعه برگزیده و استخدام شدند - و - آ.

۳ - Gross-Naugorad - یا ناوگراد بزرگ - نووگروود Nowogrod فعلی - ۴.

۴ - Reval -

۵ - Narwa

چهارم آوریل سفرا و همراهانشان از ناروا حرکت کردند و همگی در هشتم آوریل به دربار کوندا^۱ وارد شدند و چهار روز در آنجا ماندند. از اینجا به بعد به سبب آب شدن یخ نمی توانستند از سورتمه استفاده کنند و بایستی با اسب و گاری به حرکت ادامه می دادند.

روز سیزدهم آوریل به شهر روال رسیدند و توسط یکی از مشاوران بلند پایه حاکم آنجا مورد استقبال قرار گرفتند.

سفرا به اتفاق اعضای کمیته سه ماه تمام در روال ماندند، انگیزه این توقف میل باطنی سفیر بروگمان و نظرش به موضوعی خاص بود که او را تا سرحد دیوانگی کشانده بود. بالاخره، روز یازدهم ژوئیه افراد کمیته بر چهار کشتی سوار شدند و بادبان را برافراشتند. روز یازدهم مسافرت به ساحل هلشتاین در نقطه‌ئی به نام فمارن^۲ رسیدند و می خواستند به سوی بندر کیل^۳ حرکت کنند، ولی چون باد مساعد نبود، به سوی نوی اشتات^۴ در دو مایلی لوبک^۵ راندند و بیست و دوم ژوئیه در آنجا لنگر انداختند. وقتی توسط پیکی که قبلاً به شهر فرستاده بودند دریافتند که طاعون در آنجا بیداد می کند، فوراً حرکت کردند و در بیست و سوم ژوئیه وارد بندر تراوهونده شدند و به خواست خدا مسافرت مسکو و ایران را به پایان رساندند.

۱ - Kunda

۲ - Fehmarn - منطقه‌ای در انتهای شبه جزیره شمال لوبک در آلمان غربی - م.

۳ - Kiel - بندری در شمال آلمان غربی امروز - م.

۴ - Neustadt - در آلمان غربی امروز - م.

۵ - Lübek - بندری در شمال آلمان غربی - م.

فصل پایانی کتاب - گزارش دربارۀ فرجام کار اتوبر و گمان.

اکنون پس از انجام مسافرت، با ارزیابی کردار سفرا چنین نتیجه گرفته می‌شود که برو گمان پاز حیطه وفاداری به والاحضرت شاهزاده هلمستاین فراتر گذاشته و از حد و مرزی که برابر دستور ایشان برای او تعیین شده بود به شیوه‌ئی خطرناک و خشن در گذشته است. شرافت، حیا و آبرو را نادیده گرفته و مرتکب کوتاهی‌هایی در خور مجازات شده که هیچگاه از یک سفیر این خلفا کاری‌ها و زشتیهای بزرگ دیده نشده است. بنابراین والاحضرت می‌بایستی به تمام دنیا، به ویژه به حکام و الامقامی که ایشان، برو گمان را به سفارت از جانب خود نرسد آنان فرستاده‌اند و برو گمان در برابر آنان رفتاری غیر مرسوم و خلاف عرف سفارت داشته است، نارضایی خود را از برو گمان بامجازات او نشان می‌دادند و وی را تسلیم دادگاه می‌کردند.

بر اساس محاکمه قانسونی، اعضای دادگاه نسبت به محکومیت و ملعونیت او رأی دادند و والاحضرت شاهزاده هلمستاین برای اثبات ترحم خود در مجازات او تخفیف قائل شدند و قرار شد نامبرده باشمشیر اعدام شود.

دربارۀ رفتار برو گمان پس از صدور رأی دادگاه در تاریخ دوم ماه مه باید گفته شود که او رأی را پذیرفت و به عنوان یک مسیحی، خود را آمادۀ استقبال از مرگ کرد. بنابراین روز چهارم ماه مه در حالی که زانو زده و اشک فراوانی از چهره‌اش

سرازیر بود ، نزد کشیش به گناهان خود اعتراف کرد. پس از پاك شدن گناهان وی
و صرف شام مقدس که با آرامش توأم بود، لحظه کوتاهی فرا رسیدن پایان زندگیش
را دریافت و در پنجم ماه مه با قلبی آماده پذیرش مجازات، به میدان اعدام آورده شد،
با آرامش زانو زد و دستان و چشمهای خود را سوی آسمان بلند کرد و منتظر مرگ
گشت و بایک ضربه شمشیر مرگ را پذیرا شد.

جدول مقابله ماه خارجی با ایرانی:

- ۱- ماه ژانویه - از یازدهم دی ماه تا پایان یازدهم بهمن ماه
- ۲- ماه فوریه - از دوازدهم بهمن ماه « نهم اسفندماه
- ۳- ماه مارس - ازدهم اسفندماه « یازدهم فروردین ماه
- ۴- ماه آوریل - از دوازدهم فروردین ماه « دهم اردیبهشت ماه
- ۵- ماه مه - از یازدهم اردیبهشت ماه « دهم خردادماه
- ۶- ماه ژوئن - از یازدهم خرداد ماه « نهم تیرماه
- ۷- ماه ژوئیه - ازدهم تیرماه « نهم امرداد ماه
- ۸- ماه اوت - ازدهم امردادماه « نهم شهریورماه
- ۹- ماه سپتامبر - ازدهم شهریورماه « هشتم مهرماه
- ۱۰- ماه اکتبر - از نهم مهرماه « نهم آبان ماه
- ۱۱- ماه نوامبر - ازدهم آبان ماه « نهم آذرماه
- ۱۲- ماه دسامبر - ازدهم آذرماه « دهم دی ماه

فهرست کتبی که از آنها برای پانویس‌ها و مقدمه مترجم
بهره برده شده است:

- ۱- تذکرة الملوك. نویسنده ناشناس. تألیف حدود سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۱۴۲ هـ. ق. بخش نخست به کوشش آقای محمد دبیرسیاقي تهران - بهمن ماه ۱۳۳۲ خورشیدی.
- ۲- سیاست و اقتصاد عصر صفوی. از استاد محمد ابراهیم باستانی پاریزی. چاپ سوم ۱۳۶۲، انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۳- سفرنامه کمپفر. نوشته انگلبرت کمپفر. ترجمه آقای کیکاوس جهانداری. چاپ دوم ۱۳۶۰، انتشارات خوارزمی.
- ۴- نزهة القلوب. نوشته حمدالله مستوفی باهتمام و تصحیح: گای لیسترانج. ناشر دنیای کتاب ۱۳۶۲.
- ۵- تذکرة جغرافیای تاریخی ایران. نوشته و - بار تولد - ترجمه آقای حمزه سردادور چاپ دوم ۱۳۵۸.
- ۶- تشکیل دولت ملی در ایران. نوشته والتر هینتس. ترجمه آقای کیکاوس جهانداری. چاپ دوم، انتشارات خوارزمی ۱۳۶۱.
- ۷- ایران امروز. نوشته اوژن اوین ترجمه و حواشی و توضیحات از آقای علی اصغر سعیدی. چاپ اول ۱۳۶۲. کتابفروشی زوار.
- ۸- سفرنامه تاورنیه. ترجمه ابوتراب نوری. با تجدید نظر کای و تصحیح دکتر حمید شیرانی از انتشارات کتابخانه ستائی و کتابفروشی تأیید اصفهان.

- ۹- سفرنامه شاردن قسمت شهر اصفهان. ترجمه آقای حسین عریضی. چاپ دوم ۱۳۶۲. انتشارات نگاه.
- ۱۰- حدود العالم من المشرق الى المغرب. به کوشش آقای دکتر منوچهر ستوده. کتابخانه طهوری. نویسنده ناشناس.
- ۱۱- آشپزی دوره صفوی. به کوشش آقای ایرج افشار چاپ اول ۱۳۶۰. از انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۲- اسناد و مکاتبات سیاسی ایران. به اهتمام آقای دکتر عبدالحسین نوائی. از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۶۰.
- ۱۳- تاریخ و فرهنگ. نوشته زنده یاد استاد مجتبی مینوی. چاپ دوم ۱۳۶۵ انتشارات خوارزمی.
- ۱۴- کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میان راهها. نوشته ماکسیم سیرو. ترجمه آقای عیسی بهنام. از انتشارات سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.
- ۱۵- دائرة المعارف فارسی. اثر آقای غلامحسین مصاحب - انتشارات فرانکلین.
- ۱۶- فرهنگ فارسی عمید.
- ۱۷- لغات نامه آلمانی - آلمانی و مصور یک جلدی بروکهاوس (Brockhaus)
- ۱۸- لغت نامه آلمانی - آلمانی یک جلدی واریگ (Wahrig)

فهرست نام جای‌ها و کسان

۲۶۵-۲۶۱-۲۳۹-۲۴۳-۲۳۷

۳۰۴-۲۸۰-۲۷۶

آلمان شرقی ۳۰۸-۲۴۳-۱۰

آلمان غربی ۴۰۰-۱۵۵-۷

آمبروسیوس دوس آنیوس ۸۱-۷۹

آمبری- پل ۶۴

آمستردام ۲۷۷

آمودریا ۲۳۲

آنتورپن (آنور-آنورس) ۱۱

آنتی تورووس- کوه ۲۴۷

الف

ابرتین (آبردین) ۱۱

ابراهیم (ع) ۱۰۸

ابوبکر- خلیفه ۳۳۴-۳۳۱-۳۳۰

اتریش ۵۵

ات میدان ۱۵۵

اراک (عراق عجم) ۲۷۲-۱۵۳

ت

آبسکون - جزیره ۳۷

آتروپاتیا ۸۵

آذربایجان ۲۷۳-۲۶۵-۲۵۹-۱۱۹

آراکس (ارس) ۹۵

آربلا (ارییل) ۲۳۲

آرپن بکه - هانس ۱۴۳-۱۵-۱۱

آرزاتیا ۱۵۳

آرشتراتوس ۳۰

آستارا ۳۴۶-۱۳۳-۴۲

آسیا ۲۵۹-۱۰۷-۷۲-۴۳-۳۱-۱۷

آشورزلبین ۳۸۷-۲۶-۱۰

آکزای رود ۳۸۴

آگوستین مقدس ۷۹

آلارو-رود ۱۲۰

آلاکاپی (عالی قاپو) ۲۴۰-۲۲۸

آلمان ۲۳۵-۲۲۷-۱۵۵-۱۴۵-۹-۵

اسکندر ۳۸-۵۰-۹۰-۱۱۹-۲۳۳-	اردبیل ۲۰-۹۳-۹۶-۹۹-۱۰۱-۱۰۴
۳۶۰-۳۴۲	۱۱۷-۱۱۵-۱۱۳-۱۱۰-۱۰۷
اسمعیل (ع) ۱۰۸	۱۳۴-۱۳۳-۱۳۱-۱۲۲ تا ۱۱۹
اشتاپل هولم ۱۸۷	۲۹۱-۲۵۹-۲۲۲-۱۳۷-۱۳۵
اشتیدار-رودلف ۲۴۲	۳۴۲-۳۴۱-۳۳۰-۳۲۸
اصفهان ۶۷-۷۵-۸۲-۱۵۲-۱۶۰-	اردونیل (اردبیل) ۱۱۹
۱۶۳-۱۶۵-۱۶۷-۱۷۲-۱۷۳-	اردویل (اردبیل) ۱۱۹
۱۷۶-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۹۵-	ارس ۹۹-۹۶-۹۴
۱۹۶-۲۰۳-۲۱۶-۲۱۷-۲۲۷-	ارسطو ۲۹-۳۰-۱۶۷-۳۰۵-۳۰۹
۲۲۸-۲۲۹-۲۳۳ تا ۲۳۸-۲۴۰ تا	ارشک (ارچوان) ۲۵۹
۲۴۴-۲۴۸-۲۵۹-۲۶۹-۲۷۵-	ارغون خان ۱۳۷
۲۸۰-۳۱۲-۳۲۰	ارقانیا - دریا ۳۵
اطعمه - نظام الدین احمد ۳۰	ارگ سلطانیه ۱۴۸
افلاطون ۳۰۹	ارمنستان ۲۵۰-۳۱۱-۳۲۰
اقلیدس ۷۱	اروپا ۷-۳۰۹
اکباتانا ۲۴۷	اسپانیا ۲۴۴
اکسوز (رود کورکان) ۲۳۴	اسپاهان (اصفهان) ۲۳۴
الب - رود ۳۸۱	اسپروت (اسپه رود) - سپیدرود
البرز ۹۱	استالین ۸
الجاتیو ۱۳۷	استرآباد ۳۵-۳۴۶
الوند ۱۵۳-۱۵۴-۱۶۱-۱۶۶	استرابون ۲۹۳-۲۹۵
الشاریوس - آدم ۵-۷-۱۰-۱۹-۲۰-	استونی ۱۲
۲۲-۲۵-۱۳۰-۱۶۰-۱۷۲-	اسرائیل ۶۶
۳۰۲-۲۷۶	اسفراین ۱۵۹
الیاس بك ۱۷۵-۲۰۶-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳	اسکاتلند ۱۱-۹۳-۱۴۵

۳۲۰-۳۱۸-۳۱۱-۲۷۳	امام قلی ۳۷۸-۳۶۱-۷۲
باجروان ۹۷	امیرخان ۳۷۶
بادکوبه ۴۱	انزلی (انزلی) ۳۷
بارماخ - کوه ۵۰-۴۹-۳۸	اورشی - نیکلاس یا کوب ۱۷۶
بارو ۱۲۰	اوژن اوین ۱۲۹
باستانی پاریزی - محمد ابراهیم ۶	اوسمی (شاهزاده تاتار) ۳۶۷-۳۶۲
باکو ۳۸	۳۷۶-۳۷۴-۳۷۳
بالارود ۹۶	اوشتریتز ۳۹۴
بالتیک ۱۸۹-۱۴-۱۳-۱۰-۸	اوکا - رود ۳۹۷
بخارا ۲۳۴	اول اشلگر = الثاریوس ۲۵
برابان ۲۲۸	اولند ۱۳
برزیل ۲۴۴	ایران در بسیاری از صفحات کتاب
برنولدی - لیون ۲۲۹-۲۲۸-۱۱	ایتالیا ۲۸۰
بروگمان - اتو ۸۲-۴۷-۴۴-۹-۷	ایروان ۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۱۴۴-۱۰۷
۱۳۸ تا ۲۲۵-۲۰۴-۲۰۰-۱۴۱	ایشیک آقاسی باشی ۱۹۵-۱۹۴-۱۹۱
تا ۳۵۲-۳۵۱-۳۴۱-۳۴۰-۲۲۹	ایلمناو ۱۰
۳۹۸-۳۹۶-۳۹۱-۳۸۳-۳۶۸	ایمهوف - هیرونیموس ۱۰
تا ۴۰۱	ایوان چهارم ۱۸
بست خانه ۲۴۰-۲۲۹-۲۲۸	ایوان مخوف ۲۱۸
بسطام ۱۵۹	
بطلمیوس ۱۶۲-۳۵	ب
بغداد ۳۱۸-۲۷۳-۱۵۳	باباطاهر ۱۱۳
بکرو ۱۲۰-۹۹	باب الابواب (در بند) ۳۶۰-۴۱
بلژیک ۲۲۸-۱۱	بابل (عراق عرب) ۶۳-۱۵۳-۲۴۸-

- بیلایس (گذرگاه خزر) ۳۴۲
 بیلهرودبار ۳۴۵
- ت
- تارتو ۱۱
 تارم ۲۶۱
 تالین ۱۲
 تاورنیه ۷-۱۹-۲۰
 تاوروس ۱۴۰-۱۴۴-۲۴۷
 تبریز (تاوریز-توریس) ۸۶-۱۳۳-
 ۱۵۴-۱۶۷-۲۴۷-۲۴۹-۲۶۵
 تخت جمشید ۳۰۲
 تراومونده ۷-۱۳-۳۹۹-۴۰۰
 تراپانوس - مارکوس اولیوس
 (تراژانوس و تراپان) = قیصر
 رم ۳۲۱
 ترکو (ترخو) ۳۶۹-۳۷۱ تا ۳۷۴-
 ۳۷۶-۳۸۱
 ترکی-شهر ۱۸-۳۶۵-۳۷۲-۳۷۵-
 ۳۷۷-۳۸۴-۳۸۶-۳۸۷-۳۹۱-
 ۳۹۲
 ترکیه ۲۴۷-۲۸۰-۳۱۱-۳۳۰-۳۳۴
 تفلیس ۷۹-۸۱-۳۶۰
 تقی زرد (تقی زردمو) ساروتقی ۱۲۲-
- بلقیس - شهر ۱۵۹
 بلوخ لو (بالق لو) = رود ۱۲۱
 بونیاک ۳۶۷-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۶
 بوسترو - رود ۳۸۴-۳۸۵
 بیزهر - جزیره ۳۷
 بیستوم ۹
 بیسمارک ۵
 بیضائی - بهرام ۲۲
- پ
- پارتیا ۱۵۳
 پتریوس - مارثوس ۳۷
 پرتقال ۲۰۰-۲۴۴
 پردلیس ۱۴۰
 پرزین (ایران) ۲۳۳-۲۵۰
 پرسپولیس ۲۴۸
 پروس ۵
 پرسئوس ۲۳۳
 پنیگک ۱۱
 پورسینا ۳۰۹
 پومر - گتورگک پیوس ۱۲
 پومرن (پومرانی) ۱۰
 پیرماراس (بیرمراد) ۵۱-۵۳
 پیرمردخان ۹۴

چبو کسری- سبا کسر ۱۷
 چتایی (چین) ۲۴۰
 چرکسیه ۳۸۶-۳۸۵-۱۸
 چله خانه ۱۳۴-۱۲۹-۱۲۷
 چنگیز خان ۲۳۶
 چورنوگار (چرنوگورسک) ۱۷
 چین ۲۷۶-۱۲۹
 چینی خانه ۱۲۹

ح

حافظ - خواجہ شمس الدین محمد
 ۳۰۸-۳۰۲-۱۲۸
 حافظان (حافظین - حافظ) ۱۲۷
 حجاز ۷۱
 حسن (ع) ۳۳۲-۷۵-۷۴
 حسن خان (شاملو) ۱۸۴
 حسین (ع) ۱۱۲-۱۱۰-۱۰۹-۷۵-۷۴
 ۱۵۶-۱۳۰-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۳-
 ۳۵۴-۳۳۲-۳۳۱-۳۰۶
 حلاج شیرازی-مولانا ابواسحق ۳۰
 حمام شیخ ۸۸
 حمزه میرزا ۱۳۱
 حیدر ۱۳۲-۷۵
 حیدر پیامبر ۱۴۵

۱۹۶-۱۹۵-۱۲۳
 تورینگن ۱۰
 تهران ۸۸
 تیری بابا (تیره عبا) ۵۲
 تیمورلنگک ۵۰-۵۱-۱۳۷-۱۴۴-
 ۱۴۷-۱۵۹-۲۳۴-۲۳۶-۲۷۵

ج

جا جرم ۱۵۹
 جالینوس ۳۰۹
 جانی خان قورچی باشی ۱۹۶
 جلقا ۲۵۴-۲۰۶-۲۰۴-۱۸۷-۱۷۶
 جن (جزیره) ۳۷
 جنت سرا ۱۳۰-۱۲۹
 جوات (جواد) - دمکده ۹۵
 جهاننداری - کیکاوس ۶
 جیزت لو ۹۹
 جیلان (گیلان) ۳۹

چ

چارباغ ۲۴۴-۲۱۷-۲۱۶
 چاک چاکو ۱۱۲
 چامرز - الکساندر ۹۳
 چای چتایی خانه (چای خانه چینی) ۲۴۰

۱۸-۴۱-۴۲-۸۵-۳۵۹-۳۶۰-

۳۶۱-۳۶۵-۳۷۸

دروازه خدا ← آلاکایی ۲۲۰

دریای خزر ۸-۹-۱۷-۱۸-۳۵ تا ۳۹

۴۱-۵۳-۱۴۰-۲۳۴-۲۵۴-

۳۳۹-۳۴۶-۳۴۹-۳۵۰-۳۶۵

۳۶۹

دشت مغان ۹۵-۹۶-۹۷-۳۵۱-۳۵۴

۳۵۴-

دماوند - کوه ۱۶۳-۲۳۵

دوربات ۱۱-۱۵

دولت‌خانه (خانه شاه) ۲۳۹

دیلمان ۳۸

دیوان‌خانه ۱۹۲-۱۹۳-۱۹۶-۱۹۸

ذ

ذوالفقارخان ۱۰۳

ر

راتزبورگک ۱۰

رزان (ریازان) ۱۶

رستم ۱۲۸-۳۶۷

رستم‌خان ۱۰۸

خ

خدا بنده - سلطان محمد ۱۳۷

خدر ۱۴۵

خراسان ۱۵۹-۳۷۱-۳۲۰-۳۲۲

خرقان ۱۶۰

خزر - گذرگاه ۳۴۲

خشکه رود - کاروانسرا ۱۶۰

خضر - پیامبر ۱۴۵

خلخال ۱۴۰-۲۶۱-۳۴۲

خلیج فارس ۱۶۰

خلیل منجم ۷۱

خواجه کاظم (قاسم) - کاروانسرا ۱۷۱

خوزستان ۲۴۸-۳۰۳

د

داریوش سوم ۲۳۳

داغستان ۳۶-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۵-۳۶۶

۳۶۷-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۸-۳۸۱-

۳۸۵-

دانریگک ۱۱

دانمارک ۵-۱۳

دربند (دروازه آهنین - دمیرقایی)

۴۱۴

رشت ۳۴۹-۳۴۸-۱۶۳-۳۶

رم ۶۴

رمانوف ۸

روال ۱۲ تا ۱۵-۲۷-۳۹۹-۲۰۰

روتز-داوید ۳۹۴

رودبار ۳۴۸-۳۴۵

روزاریو-پترژوزف(پدرژوزف)

۲۲۷-۲۰۴-۲۰۰

روسیه ۸ تا ۱۱-۶۸-۳۱۵-۳۶۸-

۳۷۲-۳۷۳-۳۷۶-۳۷۷-۳۸۶-

۳۹۶

روی (جزیره) ۳۷

ریگا ۹-۸

س

ساتراپ ۱۱۹

ساتراپنه ۱۱۹

ساروتقی ۲۱۸-۱۹۶-۱۹۵-۱۲۳

ساروخواجه (ساروتقی) ۱۲۲

ساکن ۳۸۷-۱۰

سالامو- پتری ۱۱

سامارا ۱۷

سام میرزا (شاه صفی) ۲۱۸

سامی ۶۶

سامیان ۹۹

ساوینویچ- آلکشی ۸۸-۶۸-۵۶-

۳۸۲-۳۷۷-۳۷۴-۳۴۰-۱۹۶

سیا- شهر ۱۶۴-۱۶۰-۱۵۹

سیاکسر (چوکسری) ۱۷

سیلان ۱۲۰

سیاهان (اصفهان) ۲۳۴

سپیدرود ۳۴۵-۳۲۲

سراب ۲۶۸-۱۳۳

سرخوخان (سرخای خان) ۳۷۲ تا

۳۷۹ تا ۳۷۷-۳۷۵

سعدی- شیخ مصلح الدین ۳۰۲-۲۷-

۳۰۸-۳۰۵

ز

زامیان - سامیان ۹۹

زنده رود (زاینده رود) ۲۴۵-۲۳۵

زنگه میدان (میدان برده فروشان) ۱۵۵

زوریخ ۲۴۲

زیبلیست - وندلیوس ۸

ژ

ژولیانوس - قیصر ۳۲۸

سه چشمه و پل چارباغ ۲۱۷-

۲۴۴

ش

شاپورا اول ۳۱۱

شاردن ۷-۹-۱۹۵-۱۹۶

شاه اسمعیل اول ۱۲۸-۱۳۱-۱۳۲-

۱۵۴-۲۳۶-۳۰۴

شاه اسمعیل ثانی ۱۳۱

شاهرود ۱۵۹

شاهرود ۳۴۲

شاهزاده حسین (ع) ۱۵۶

شاه صدرالدین (شیخ صدرالدین) ۱۱۰

۱۳۱-۱۳۲-۱۳۴-

شاه صفی ۶-۷-۹-۳۱-۱۰۲-۱۲۲-

۱۲۳-۱۳۰-۱۳۴-۱۶۰-۱۷۲-

۱۹۴-۱۹۶-۲۱۵-۲۲۲-۲۳۶-

۲۴۲-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۳-۳۵۳-

۳۵۷-۳۷۷-۳۸۴

شاه طهماسب ۱۳۱-۱۵۴-۳۲۰-

شاه عباس بزرگ ۵-۳۱-۸۶-۱۰۲-

۱۲۲-۱۲۹ تا ۱۳۲-۱۴۴-۱۶۷-

۱۷۲-۱۷۳-۱۸۶-۱۹۶-۲۱۸-

۲۲۲-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۸-۲۳۹-

سفر از بک ۱۷۵-۲۰۴-۲۰۶-۲۰۷-

۲۲۱-۲۲۲

سلطان جبرائیل (سید جبرائیل) ۱۰۴-

۱۲۵-۱۳۴

سلطان جنید (شیخ جنید) ۱۳۱-۱۳۲

سلطان حیدر ۱۳۱

سلطان سویز دوک ۱۴۳

سلطانیه ۱۳۷-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۷ تا

۱۵۰-۱۵۳-۳۴۱

سلطان محمد خدا بنده ۱۳۱-۱۴۷-

۱۴۸-۱۴۹

سلطان محمود (حاکم تاتار) ۳۷۶-

۳۷۷-۳۷۸-۳۸۱

سنگان ۱۴۳-۱۴۴

سوسا و شوشا و شوش ۲۴۸

سوئد ۵-۸-۱۴

سیاه کوه (جزیره) ۳۷

سید ابراهیم ۵۱-۵۲-۵۳

سید احمد ۱۲۹

سیستان ۲۸۵

سیمیل ۳۰

سیلان ۱۷۶

سینوپر سیکو (خلیج فارس) ۲۳۴

سی و سه پل = پل الله وردی خان - سی و

شیره‌خانه (میخانه) ۲۴۰	۲۴۲-۲۴۳-۲۴۵-۲۸۰-۳۱۸-
شیخ = سعدی ۳۰۲	۳۲۰ تا ۳۲۳-۳۴۶
شیخ ابراهیم ۱۳۲	شاهوردی ۴۴-۳۶۰
شیخ جنید ۱۳۱-۱۳۲	شلسویگ هلمشتاین ۵-۱۹۰-۲۲۶
شیخ صفی ۲۰-۱۰۲-۱۰۴-۱۱۰-	شماخی ۳۶-۴۵ تا ۴۸-۵۱-۵۳-۵۵
۱۱۳-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۵-۱۲۷-	۶۱-۶۳-۶۸-۶۹-۷۹-۸۱ تا ۸۹
۱۲۷-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۶-۲۳۶-	۹۰-۹۳-۹۴-۹۶-۱۰۱-۱۲۱-
۳۳۲-۳۳۱	۱۳۴-۱۶۹-۲۴۴-۲۷۳-۲۸۶-
شیخ مراد ۹۷	۲۹۵-۳۰۹-۳۱۰-۳۵۵-
شیخ مورینخ (شیخ مرشد) ۸۸	۳۵۹-۳۶۰
ص	شماس بو ۱۲۱
صفی - شیخ ۳۳۱	شمرذی الجوشن ۱۱۰
ض	شمسی ۳۹
ضرابخانه ۲۴۳	شوارتز-هاینریش ۱۰
ط	شوان ۲۲۹
طارم ۱۶۶	شوشا (شوش) ۲۴۸
طالش ۱۴۰	شوماخر-یوهان ۳۹۴
طالب خان ۱۰۱	شونبرگ ۹
طاهری - دکتر ابوالقاسم ۱۶۷	شهیدخانه (قبرستان) ۱۳۲
	شیراز ۱۶۷-۲۶۵-۳۰۲-۳۰۳
	شیرانی-حمید ۷
	شیروان ۳۶-۴۱-۴۵-۸۵ تا ۸۸-۹۵-
	۲۳۶-۲۴۹-۲۷۲-۳۲۰-۳۶۰-
	شیروانشاه ۴۱-۸۶-۹۰

فاطمه (ع) - حضرت ۱۱۰-۳۳۰
 فاکرلو ۹۴
 فرابات (فرح آباد) ۳۷
 فرات ۲۳۴
 فرانسه ۱۵۵
 فرایبرگ ۱۲
 فرخ خان ۸۹
 فردوسی ۳۰۸
 فریدریش سوم ۵-۲۶
 فسی (ساعتسازانگلیسی) ۲۴۲
 فلسطین ۶۶
 فلسفی-نصرالله ۲۷۵
 فلمینگ - پاول ۱۱
 فلیستر-سیمون (شمعون فریسی) ۶۶
 فمارن ۴۰۰
 فن اشدان - هرمان ۹
 فن اوشریتز-یوهان کریستف ۱۰
 فنلاند ۱۴
 فن ماندلساو-یوهان آلبرشت ۹-۱۶۰
 ۱۷۲-۱۸۰
 فویگت - هانس ۱۲
 فویگتلند ۱۱
 فیروزکوه ۱۵۵
 فیلیپوس - قیصر ۳۱۱

ع

عالی قاپو ۱۹۱-۲۳۹
 عباس (ع) ۱۱۰
 عباسقلی بیك ۱۳۷-۱۳۸-۲۲۵
 عثمان-خلیفه ۳۳۰-۳۳۱-۳۳۴
 عراق-جمهوری ۲۳۳
 عراق عجم ← اراك
 عراق عرب ← بابل
 عرب خان ۸۹-۹۷-۱۳۴-۳۵۶-۳۵۷
 عربستان ۳۱۱-۳۳۰
 عدالت خانه = دیوان خانه ۱۹۲
 علی (ع) - امام ۵۵-۶۳-۷۳ تا ۷۶-
 ۱۰۲-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۸-۱۴۸-
 ۲۸۴-۳۰۶-۳۳۰ تا ۳۳۳-۳۳۵
 علیقلی بك - دیوان بیگی ۱۹۶
 عمر-خلیفه ۳۳۰-۳۳۴
 عیسی خان بك (عیسی خان قورچی)
 ۱۷۵
 عیسی مسیح (ع) ۲۲۷-۳۱۰

ف

فارس ۱۶۳

فتودوریج-میخائیل (تزار روسیه) ۸

ق

قاسم اوف - شهر ۱۶

قره باغ ۹۶-۳۲۰

قره سو ۹۹-۱۲۱

قزل اوزن (رود) ۱۴۰-۳۴۲

قزوین ۱۳۳-۱۵۱-۱۵۳ تا ۱۵۶-

۱۵۹-۱۶۷-۲۳۶-۳۴۱

قسطنطنیه ۱۰۹-۲۲۷

قفقاز ۱۸-۳۸۱

قلعه گلستان ۹۰

قم ۱۵۹-۱۶۲-۱۶۳

قندهار ۴۵-۸۸-۲۱۹-۳۱۸-۳۲۰

قهوه خانه ۲۴۱

قیصریه ۲۴۱

ک

کارت رایت-جان ۱۶۶-۱۶۸

کاروانسرای آگیس ۹۸

کاروانسرای شاه ۸۷

کاروانسرای لزگی ۸۷

کاروانسرای نطنز ۱۷۲

کازان ۱۷-۳۹۵-۳۹۷

کاسپیوم (کاسپین) ۳۵

کاشان ۱۳۲-۱۵۹-۱۶۴ تا ۱۶۹-۱۷۱

۲۲۷-۲۴۱-۲۴۴-۲۴۹-۳۴۰

کپوترخانه ۲۱۶

کر (رود) ۹۴-۹۵

کربس-هاینریش ۱۱

کرپورتر ۱۴۸

کردستان ۱۴۴-۱۴۷-۱۴۹

کرمانشاه ۲۵۹

کروسیوس-فیلیپوس ۷-۹-۴۴-۸۰

۱۳۸-۱۵۹-۲۰۰-۲۲۹

کسکر (کشکر-گسگر محله) ۳۹-۳۴۹

کسما ۳۳۳

کشیک خانه ۱۹۱

کلاوزن-کلاوس ۱۸۰

کلبعلی خان ۱۰۱-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۵

۱۲۵-۱۳۸

کلخوران ۱۲۵-۱۳۴

کمپفر ۶-۷-۱۹

کنس ایوان میخائیلویچ (شاهزاده)

روسی ۳۹۸

کوپنهاگ ۱۳

کوخ-برند ۱۲

گنجه ۲۶۸-۸۶	کوسیموگورود ۱۶
گوا - بندر ۲۲۷	کوفه ۶۳
گوتروپ ۲۸-۲۷-۲۶-۱۳	کوراب (گوراب) ۲۵۰
گوتلند ۱۴	کورتیوس (کوئینتوس روفوس) ۳۸
گوته ۱۹	کوردس - میخائیل ۹-۷
گورکی - نیژن ناوگورود	کورکان - رود ۲۳۴
گوریانا ۱۶۲	کوزمادمیانسکی ۱۷
گوسفندان صحرائی (جزیره) ۳۷	کولومونا ۱۶
گوشگه - نیکلاوس ۱۸۷	کوندا ۴۰۰
گیلان ۳۱-۴۲-۹۹-۱۲۰-۱۲۱	کوی سو - رود ۳۷۶-۳۸۱
۱۳۳-۲۴۴-۲۴۹-۲۵۴-۲۶۵	کیدریامیر (کوه) ۱۴۲-۱۴۷-۱۴۹
۲۶۶-۳۲۰-۳۲۳-۳۳۹-۳۴۱	کیل ۴۰۰
۳۴۲-۳۴۵ تا ۳۵۱	

ک

لاپزیگک ۱۰-۲۶-۸۷-۳۸۲	گاما ۳۹۵
لتونی ۸-۹-۱۵	گرامان - هارتمن ۱۰
لقمان حکیم ۳۰	گرایفزوالد ۱۰
لوبک ۱۳-۴۰۰	گرایگک - توماس ۱۴۵
لوچناو ۱۰	گرجستان ۲۹۹-۳۲۰
لهستان ۱۰-۲۵۴	گرگان ۳۵
لیسبون ۷۹	گرگوری ۱۶۴
لیولند ۹-۱۱-۱۲	گرونوالد - هانس ۱۱
	گلستان ۹۰

۴۲۰

محمود غزنوی - سلطان ۲۷۵	۴
مخاج قلعه ۳۶۵	ماده: ۲۵۹-۸۵-۴۱
مدینه ۱۱۰-۱۳۲-۲۷۲	ماران - جزیره: ۳۷
مرات سو (فرات) ۲۳۴	مارسلینو (آمیانونس مارسلینوس)
مراغه ۹۶	۳۲۸
مرتضی قلی خان ۲۱۴	مارکو پولو ۸۶
مستوفی - حمدالله ۱۴۸-۹۰-۳۶	مارکوس مقدس - میدان ۱۴۸
۱۶۰-	مارن ۱۲
مسجد آرینه ۱۲۲	مازندران ۱۲۲-۳۲۰
مسجد شاه ۲۱۸	ماسوله ۲۶۸
مسجد شاه اصفهان ۲۳۹-۲۴۰	ماگدبورگ ۳۸۷
مسکو ۹ تا ۱۲-۱۵-۱۶	ماندلسلو ← فن ماندلسلو
۱۹۲-۲۵۴-۳۹۴ تا ۴۰۰	مانسون - ماتياس ۱۶۴
مشایخ - عمارت ۱۴۸	مایسن ۱۰-۱۱-۱۲-۲۴۳
مشهد ۳۲۲	محب علی ۷۲
مصاحب - غلامحسین ۳۶۵	محمد (ص) ۶۵-۷۵-۷۶-۱۰۲-
مکزیک ۲۴۴	۱۰۹-۱۱۰-۱۳۱-۱۶۴-۱۸۳-۲۷۲
مکه ۷۱-۲۷۲-۳۱۱	۲۸۵-۲۸۶-۲۹۳-۳۱۱-۳۲۹-۳۳۰
ملویل - توماس ۱۰	۳۳۱-۳۳۵-
مورودو (مرداب) ۴۸	محمد رضا - میرزا تقی - میرزا
موروسوف - ایوان واسیلویچ ۳۹۶	محمد تقی (ساروتقی) ۱۳۲
موروما (مورو) ۱۶	محمد علی بیگ = محمد بیگ ۲۱۵
مورهوی - گرهبان ۱۸۰	۲۱۶ -
موسکا ۱۶	

نيڪلادربنه ۱۵
نيڪلاي (مدرسه) ۲۶

و

واسيلي گورود (واسيلي بورسڪ) ۱۷
واين برگ - يوهان ۱۶۰
ولتر - پتر ۱۷۹
ولگا ۹-۱۶-۱۷-۳۹۴ تا ۳۹۷
ولي خان ۱۷۷-۱۷۸
ونيز ۱۴۸

ه

هارتن اشين ۱۱
هامبورگ ۶-۷-۹-۱۳-۱۸۶
هانيوت - فرانسسيڪوس ۲۰۳
هرات ۱۸۴-۱۸۵-۳۱۸
هرمز (جزيره) ۲۴۲
هزار جريب (باغ) ۲۱۳
هشترخان (حاجي ترخان - آستاراخان)
۱۷-۴۸-۳۸۶-۳۹۱-۳۹۴-
۳۹۵

هلشتاين ۶-۷-۹-۱۲۱-۱۴۹-۱۸۹
۳۹۱-۳۹۲-۳۹۹-۴۰۰

موسڪور ۴۱

موسي كاظم (ع) ۳۳۱

مولر - كاترينا ۲۷

مولر - هانس ۸

ميانه ۲۶۸

ميدان شاه اصفهان ۲۳۹

مير محمد باقر داماد ۲۱۸

مين دون لوك (هزار سوراخ دود) =

دشت مغان ۲۵۴

ن

ناروا ۱۵-۳۹۹-۴۰۰

نجف ۶۳

نجف بيك ۱۳۷

نخجوان ۸۶

نطنز ۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳

نورنبرگ ۱۰-۱۲

نوري - ابوتراب ۷

نياز آباد ۴۳-۴۴-۴۶-۴۸-۶۷

نيريز ۱۶۳

نيژن ناو گورود (ناو گورود بزرگ -

نيشني نوگورود) = گوركي

۹-۱۵-۱۶-۳۹۷

نيشابور ۱۵۵

۴۲۲

	هلواين - يوهان ۲۵
ی	هلند ۱۷۶-۱۷۷-۲۲۸-۲۷۶-۲۷۷
يحيى بيك ۸۹	همدان ۱۴۷-۲۴۷-۲۵۹
يزد ۷۴	هندشرقى ۱۰۳
يزيد ۱۰۹	هندوستان ۱۶۰-۱۷۷-۱۸۴-۱۸۵-
يشت (شهر) ۱۶۳	۱۹۳-۲۰۵-۲۲۷-۲۵۴-۲۸۰
يلى زاوتبول ۸۶	هوبنر- كريستيان لودويگ ۱۲۰
يمن ۱۹۶	هوخلند ۱۴
يونان ۲۳۴	هيركانى (هيركانوم-هيركانيا-هيركانيام)
	۸۶-۳۵
	هينتس - والتر ۶-۹-۱۹-۲۰-۱۶۰-
	۲۰۴-

تصاویر

کتابخانه
پست و تلگراف کابل



آدام الناریوس نویسنده سفرنامه و منشی مترجم هیات.



شاه صفی ۱۶۷ - ۱۵۰۲ ق. ه



ردیف بالا - راست اتوبروگمان - چپ : فیلیپوس کروسیوس

وسط - فریدریش سوم . دوک هلشتاین

ردیف پائین : راست ، یوهان آلبرشت فون ماندلسدک چپ : آدام الفاریوس



اتو بر گمان سفیر اول و رئیس هیأت نمایندگی



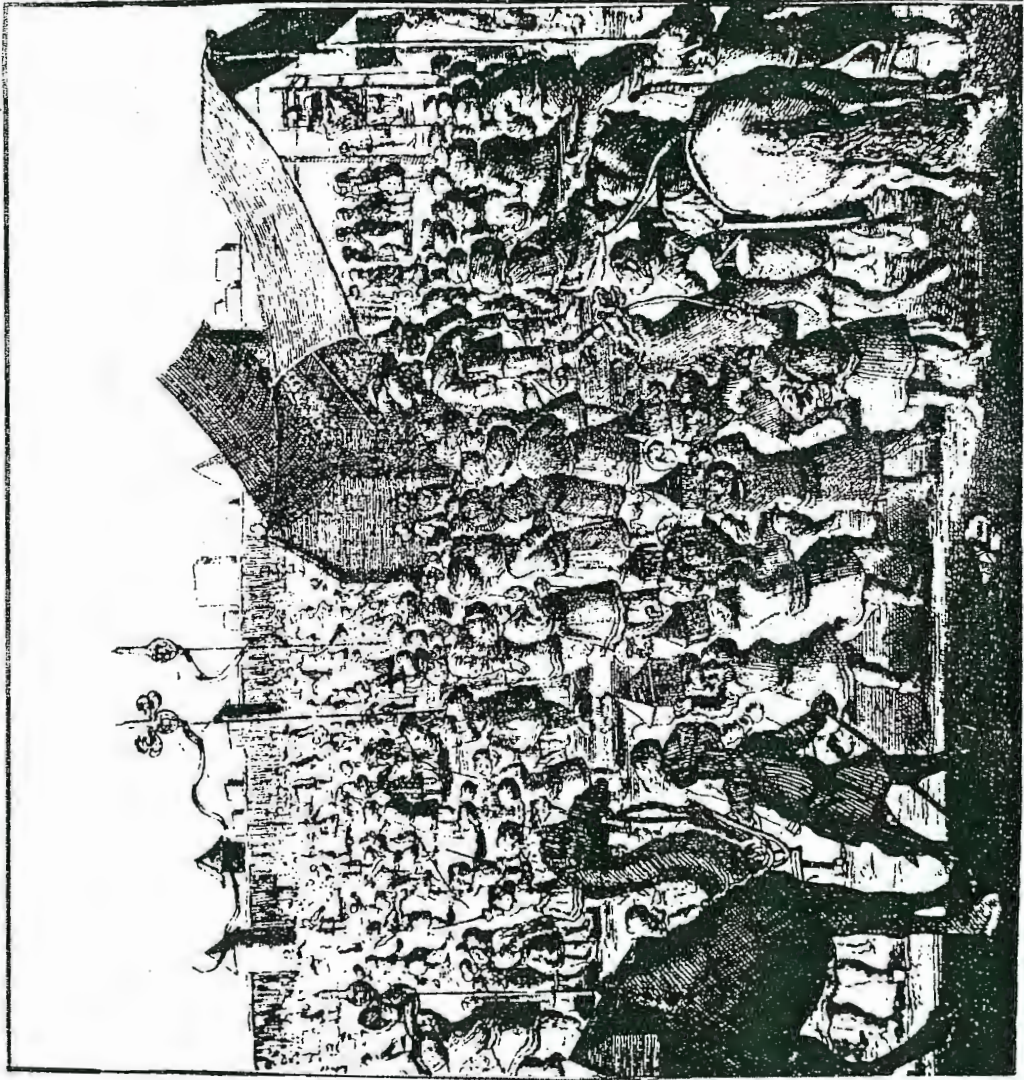
فیلیپوس کروسیوس - سفیر روم و معاون هیئت

Was der Perfer Schrift belanget haben sie vor alten Zeiten auch ihre eigene Characteres vnd Buchstaben gehabt. Nach dem aber Mahumeds Alphabetum Persicum.

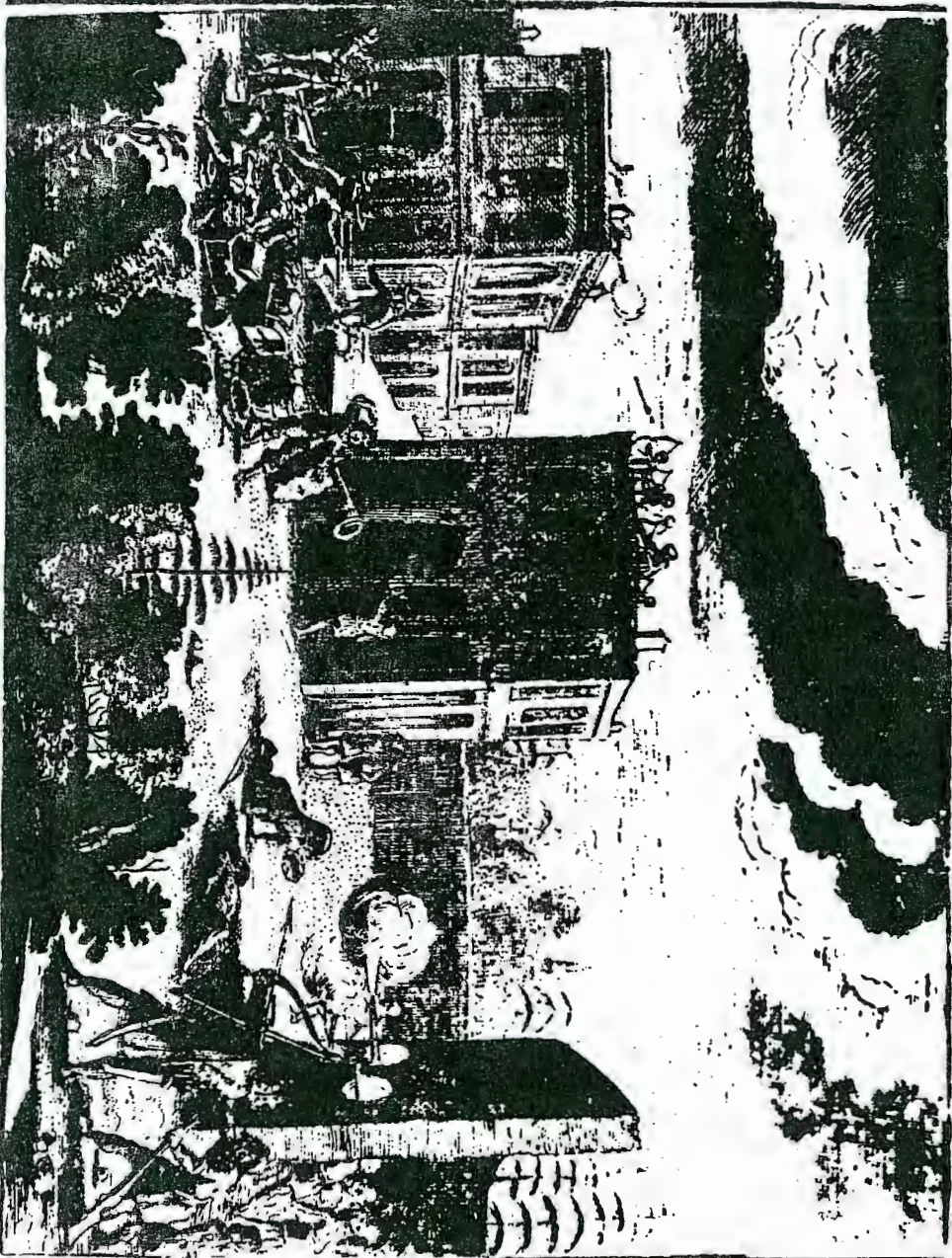
Characteres Linguae Arabicae Persicae & Turcicae

Numeri			in illis	in fine arabica	in modo	in persica		in illis	in fine arabica	in modo	
Indorum & Perdarum	Arabum										
1	۱	۱	Thet th	ط	ط	ط	Etz e	ا	ا	ا	==
2	۲	۲	Sei s	ظ	ظ	ظ	Do b	ب	ب	ب	ب
3	۳	۳	am a	ع	ع	ع	Pe p	پ	پ	پ	پ
4	۴	۴	Gan g	غ	غ	غ	Te t	ت	ت	ت	ت
5	۵	۵	Fe f	ف	ف	ف	Se s	ث	ث	ث	ث
6	۶	۶	kahf k	ق	ق	ق	Kein k	ک	ک	ک	ک
7	۷	۷	kaf k	ک	ک	ک	Tschin tsh	چ	چ	چ	چ
8	۸	۸	lam l	ل	ل	ل	Fhe h	ح	ح	ح	ح
9	۹	۹	Mim m	م	م	م	Chc ch	خ	خ	خ	خ
10	۱۰	۱۰	Nun n	ن	ن	ن	Dahl d	د	د	د	د
11	۱۱	۱۱	Wau w	و	و	و	Sahl s	ذ	ذ	ذ	ذ
12	۱۲	۱۲	He h	ه	ه	ه	Re r	ر	ر	ر	ر
13	۱۳	۱۳	Ze z	ز	ز	ز	Se s	س	س	س	س
20	۲۰	۲۰	lam elaf la	لا	لا	لا	Sin s	ش	ش	ش	ش
24	۲۴	۲۴					Schin sch	ش	ش	ش	ش
30	۳۰	۳۰					Sahul s	ص	ص	ص	ص
40	۴۰	۴۰					Trad t	ض	ض	ض	ض
50	۵۰	۵۰									
60	۶۰	۶۰									
70	۷۰	۷۰									
80	۸۰	۸۰									
90	۹۰	۹۰									
100	۱۰۰	۱۰۰									
1000	۱۰۰۰	۱۰۰۰									

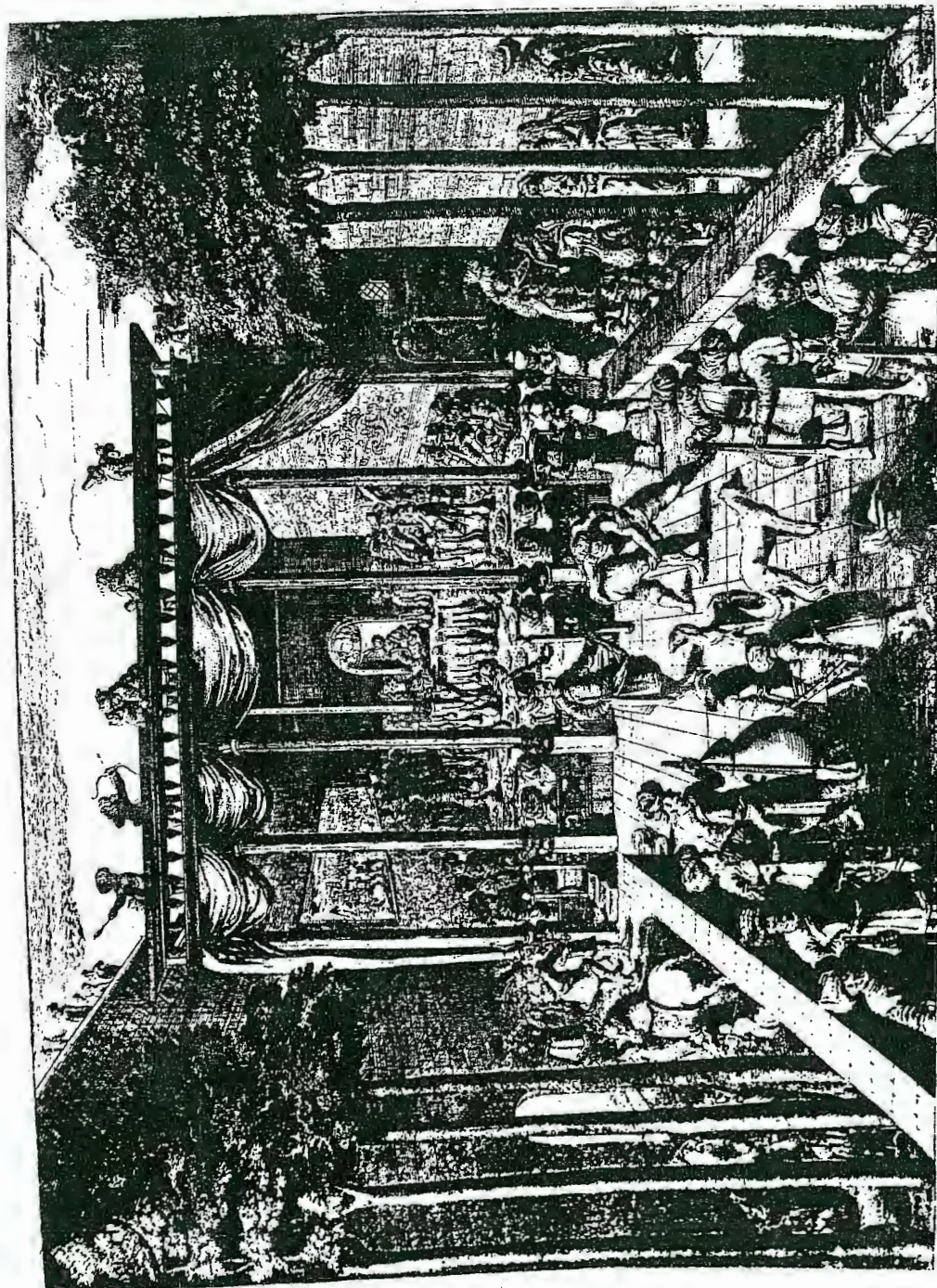
الفبای فارسی ، حروف ابجد و مقابل آن آلمانی - نوشته های فارسی از خود التاریوس است



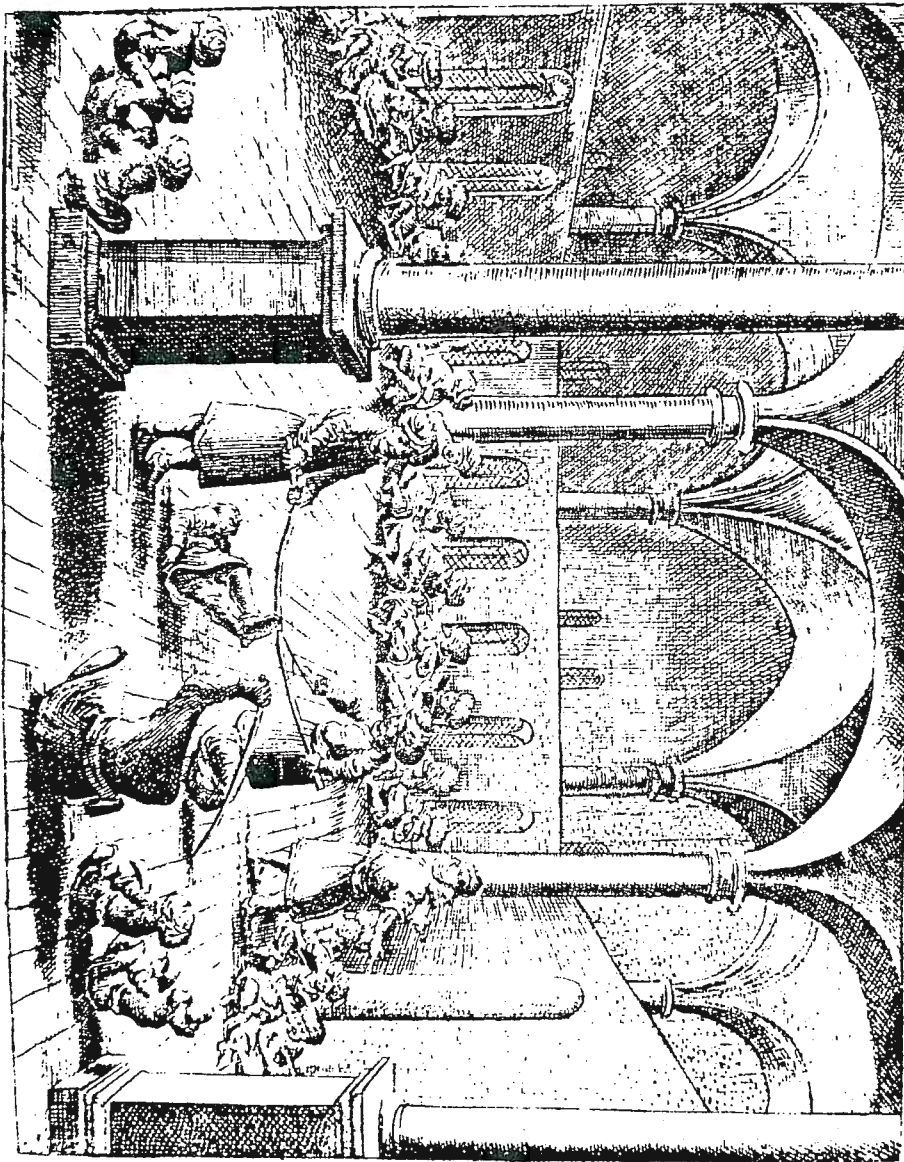
صحنه‌ئی از مراسم عزاداری حضرت علی (ع) در شمشانی صفحه ۷۵



صحنه زودخورد افراد هیئت آلمانی با هندیان در دارالسلطنه اصفهان صفحه ۱۷۵ - ۱۸۲

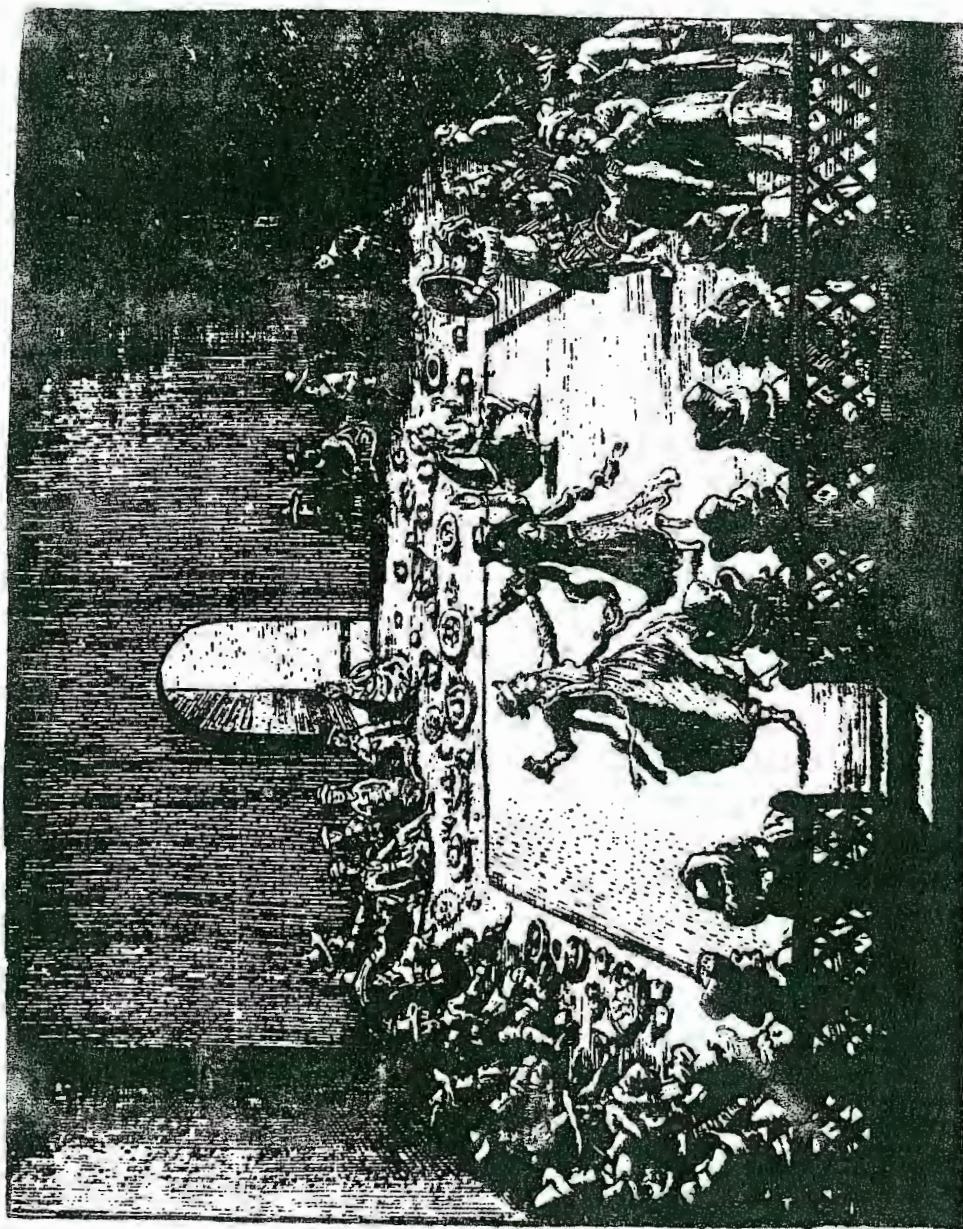


سفرادر بارعام شاه صفی صفحه ۱۸۹-۲۰۱

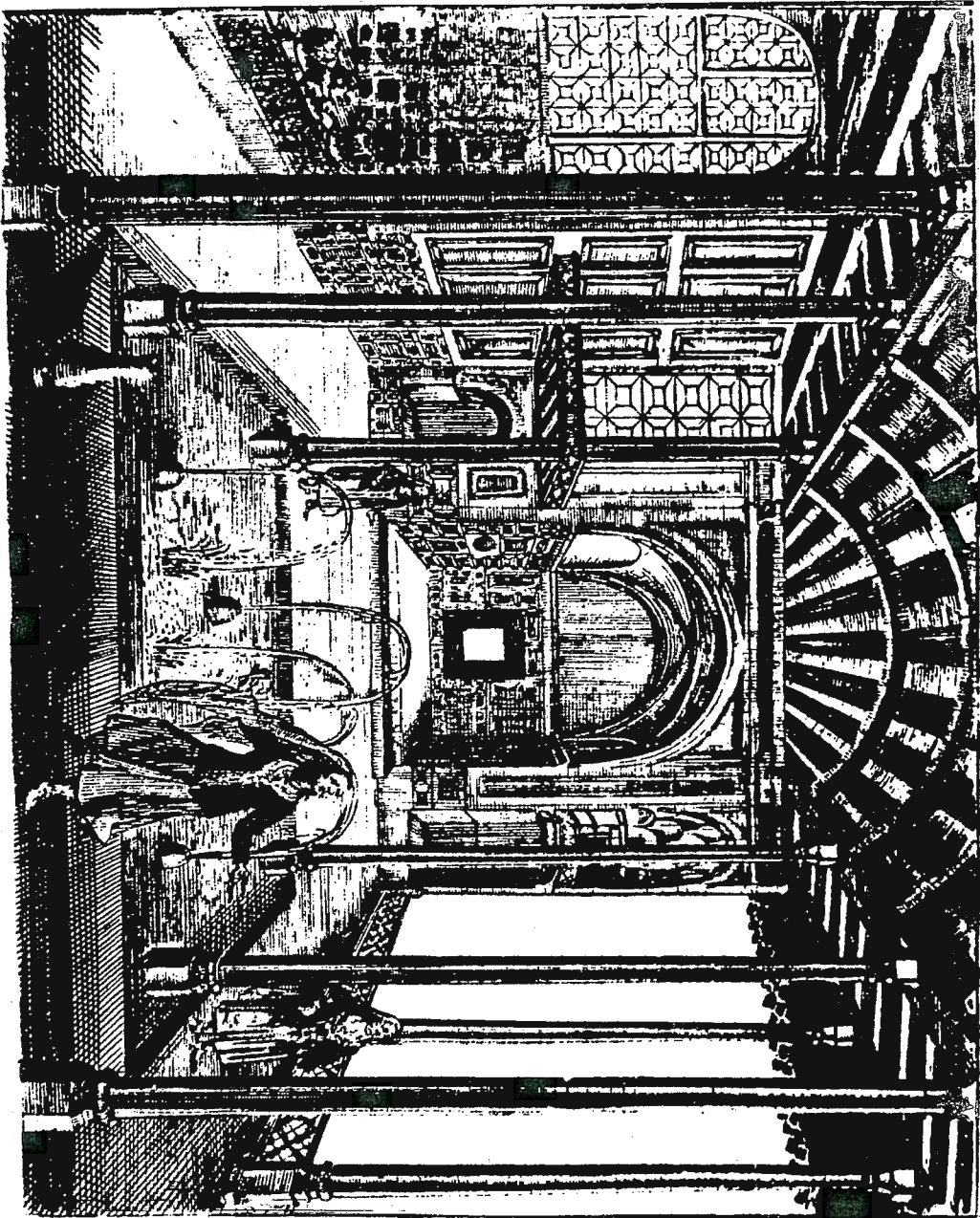


تنبیه شاگرد مکتب ختانه با چوب و فلک صفحه ۳۰۳

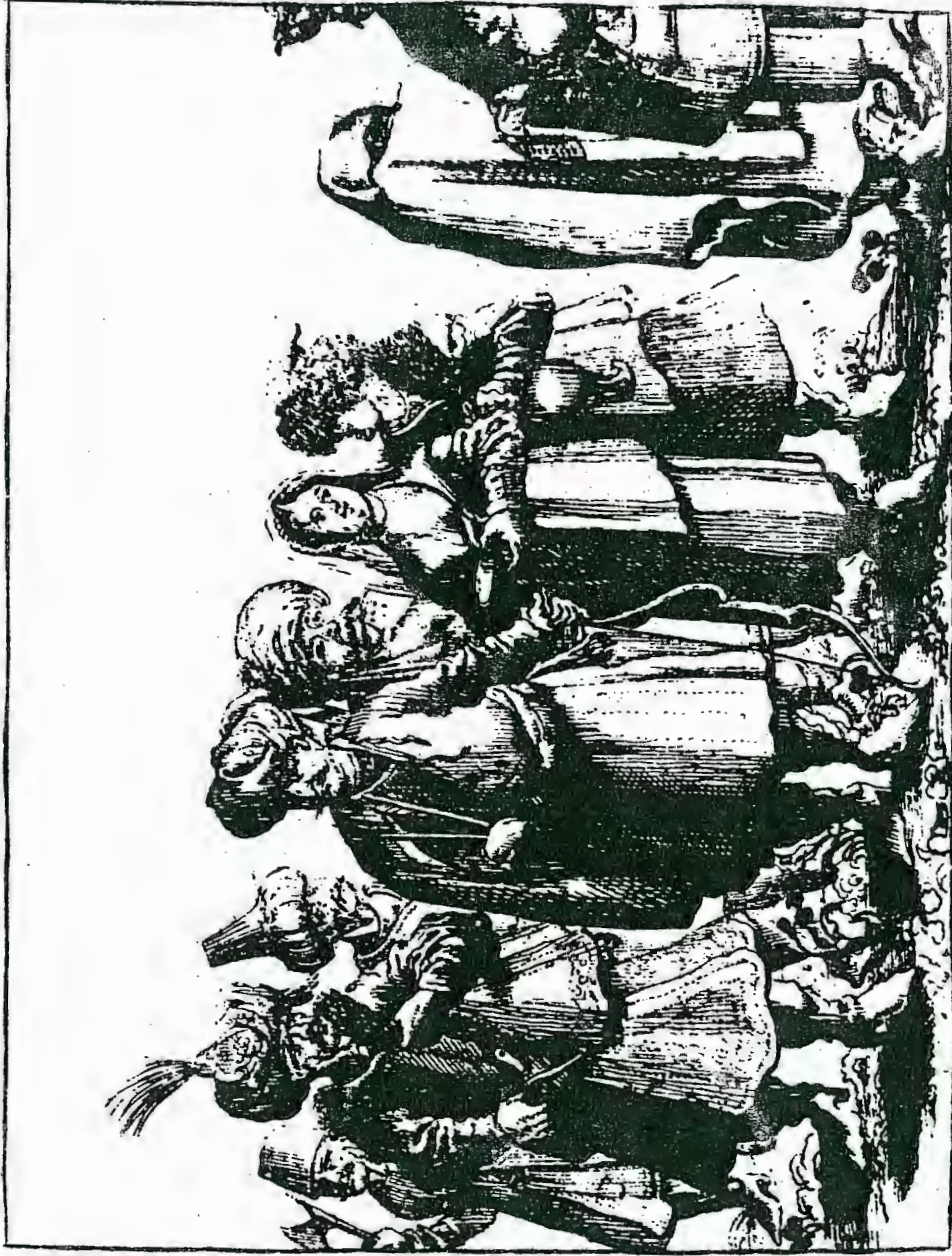
کتابخانه
مکتب ختانه



صحنه رقص هندي در ضیافت بازرگانان انگلیسی صفحه ۲۰۸ و ۲۰۸



نمای تالار محل برگزاری ضیافت توسط صدراعظم صفحه ۲۲۱



تن پوش ایرانیان صفحه ۲۸۳ - ۲۸۷

Chodalende.



lari

Abas.



Abas

Sheriff, Solih, wirer.



Sham

Abas

Rishi

*Non nisi pp. Muhammad
Spodolchi n. Ag. De profecto.*

*Sulhan Mirad, filio S. fm Chau
Deutsche ruderer. vitem longam,
+ victorian in terra
munita
Egyptina
M. 3000*



lari

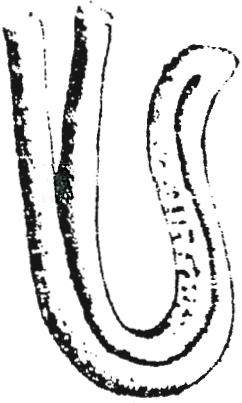
*Es fan kulant
Eg. nunt. Sch. 10
50 43*



*Es corde
mancipium
Eg. nunt. Sch. 10
50 43*

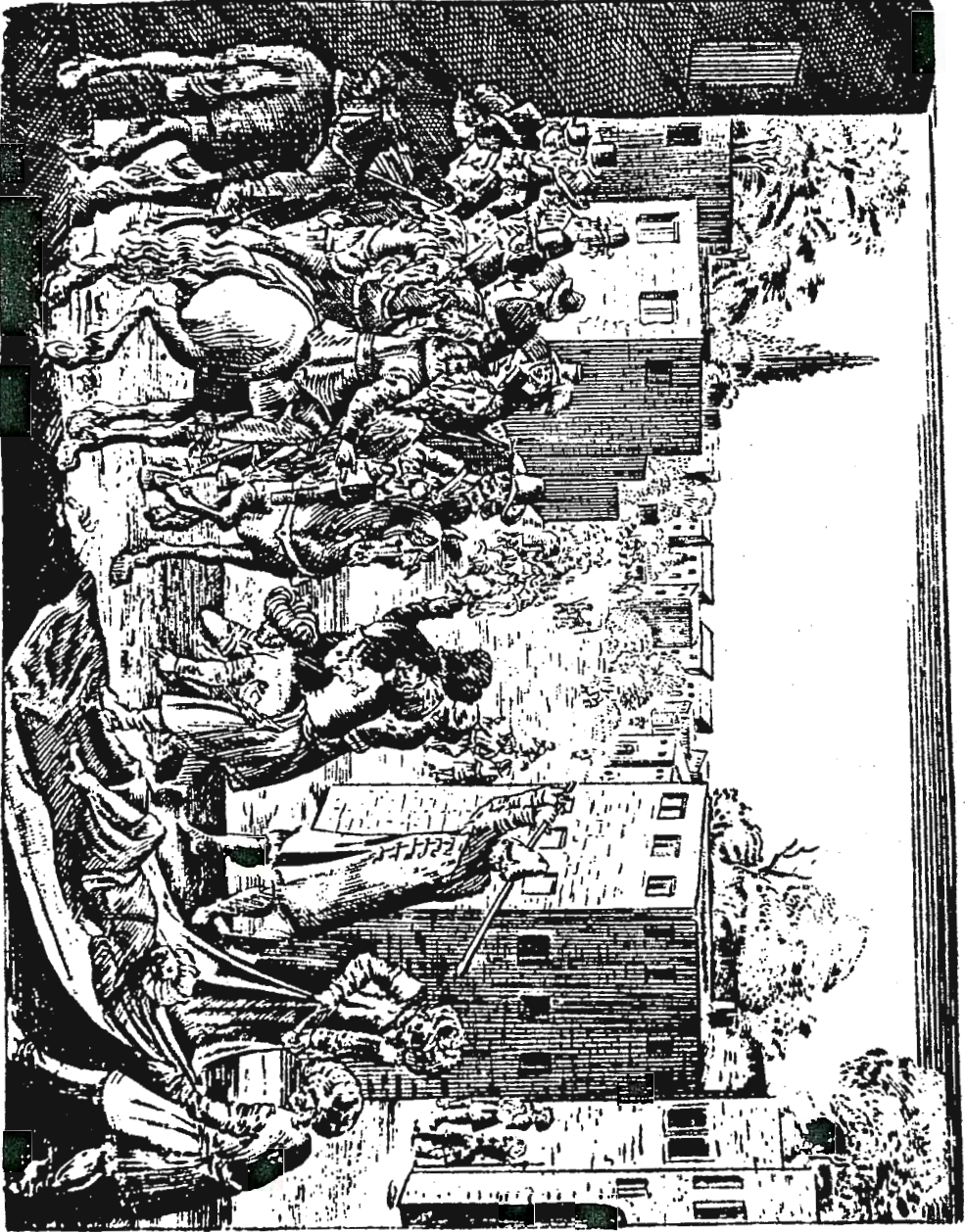


*Schman Sulhan
Schah Salim Chan
aur. nou. Guntanung*

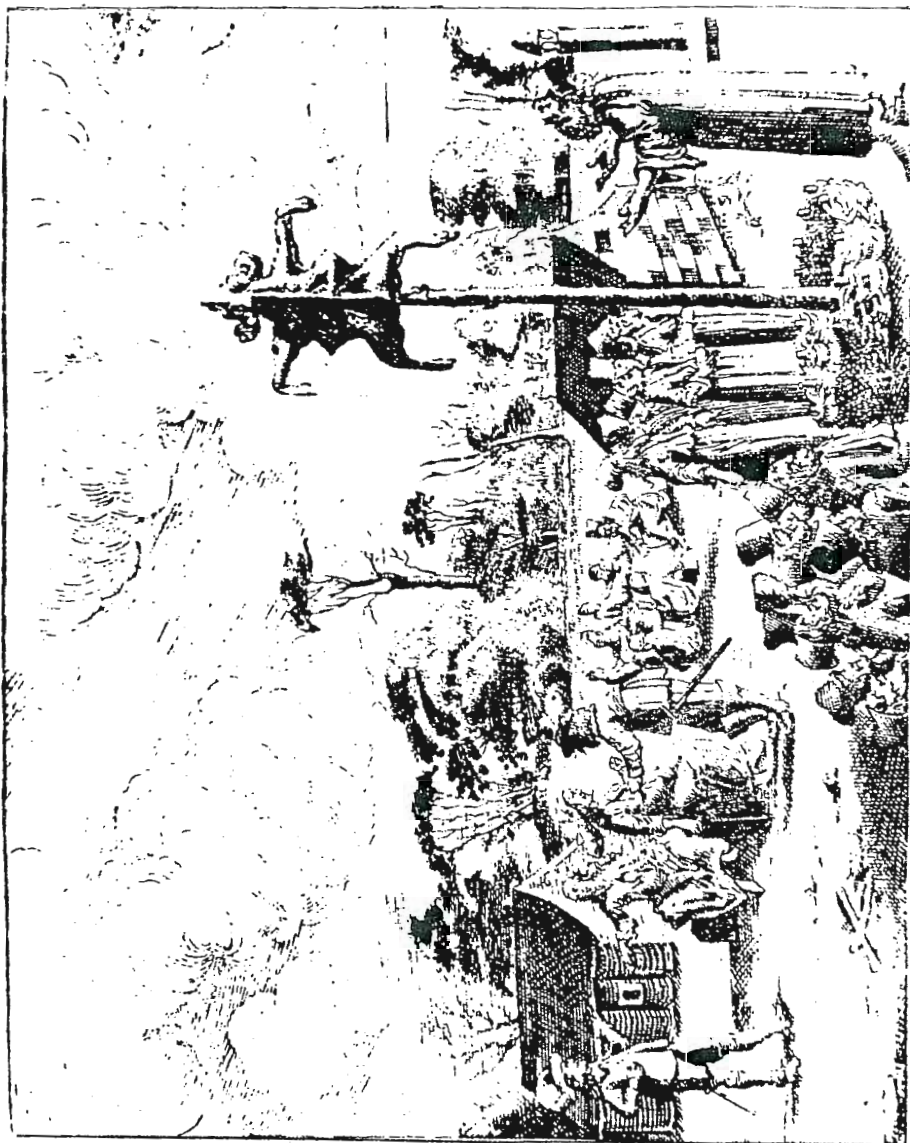




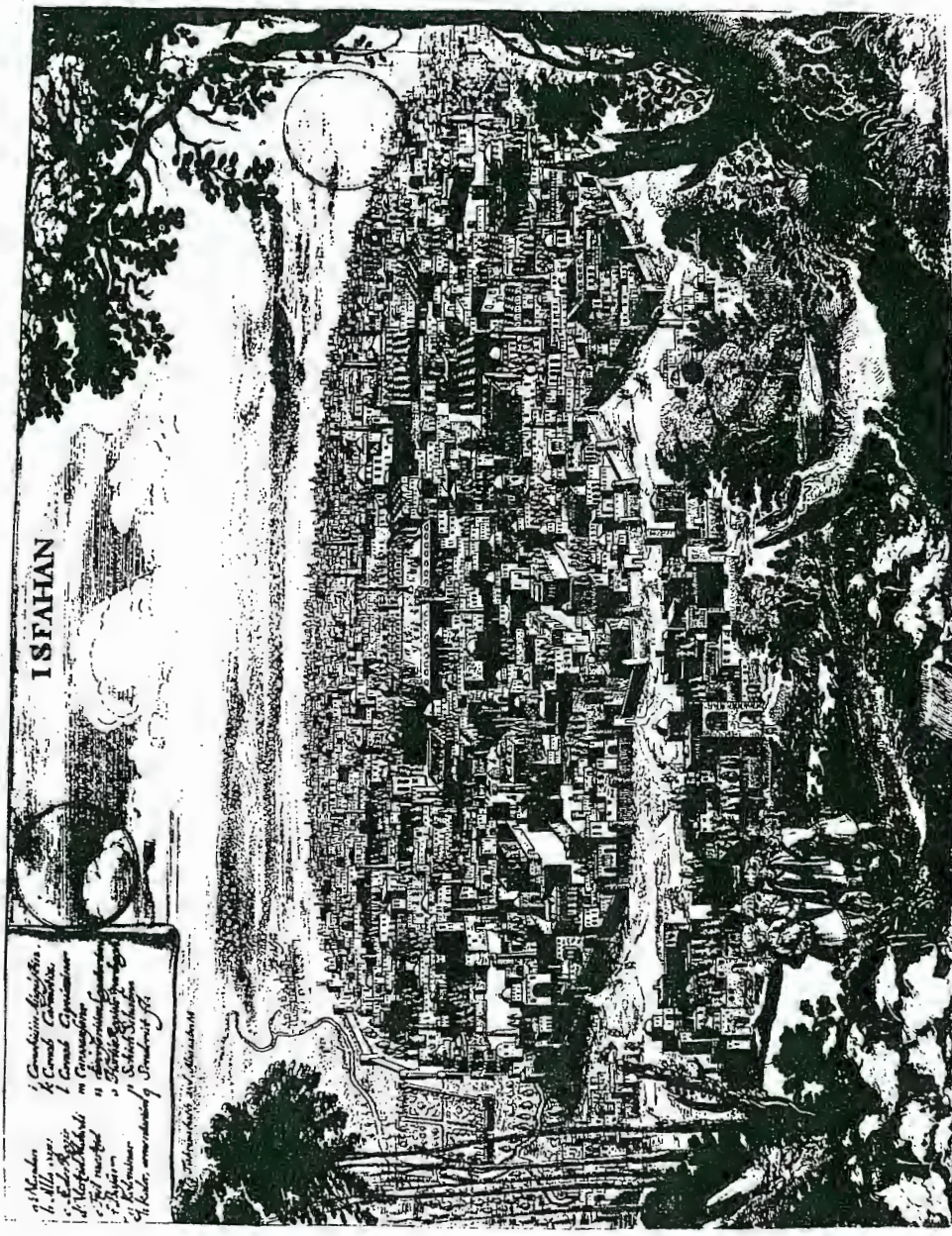
نمای پلی بر سپید رود - صفحه ۳۴۲



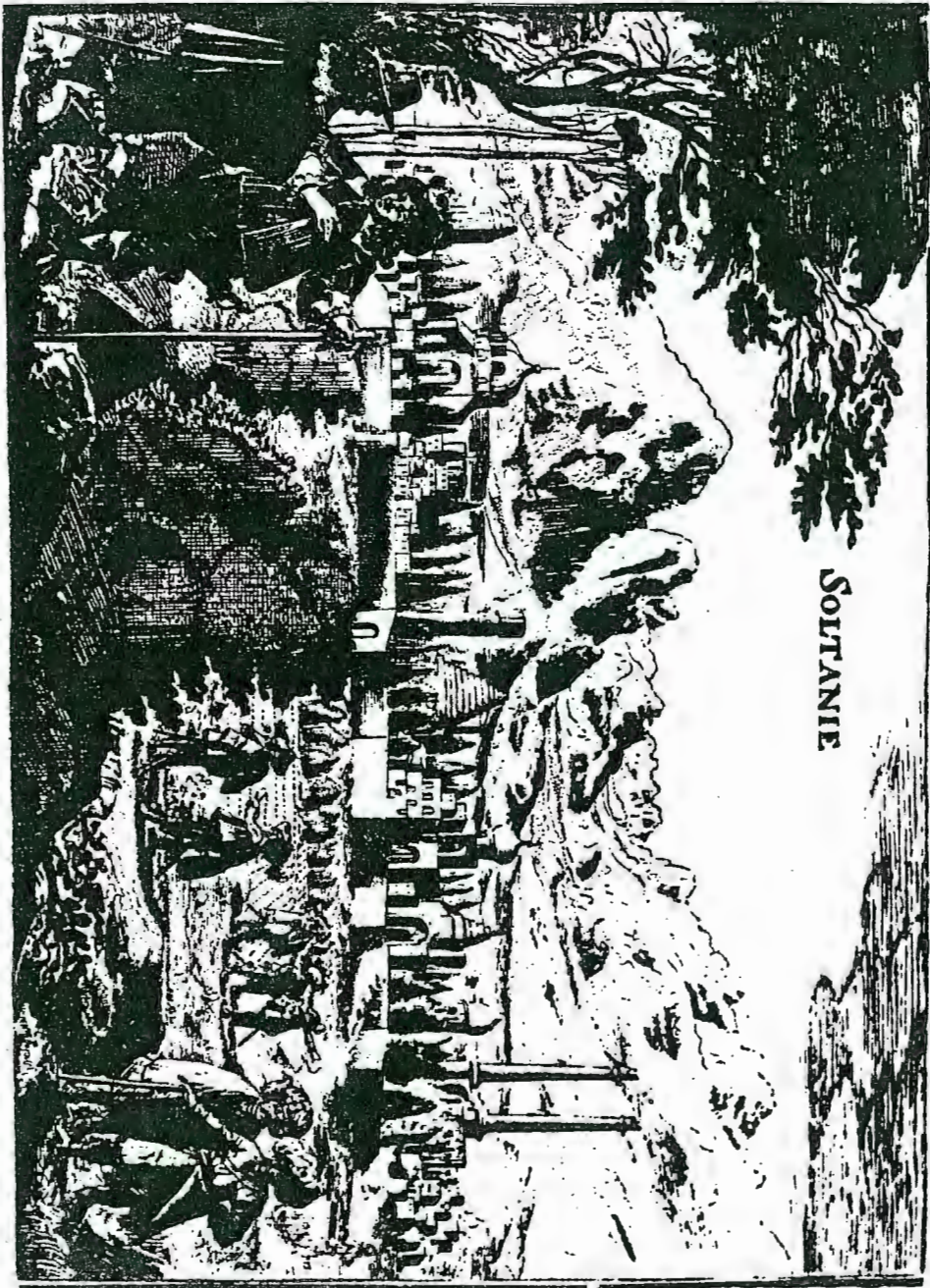
صحنه کشتن يك قولباش به دست مترجم ترك - صفحه ۳۵۴ -



صحنه‌ی از مراسم تدفین مردگان در چرکیسه صفحه ۳۹۱

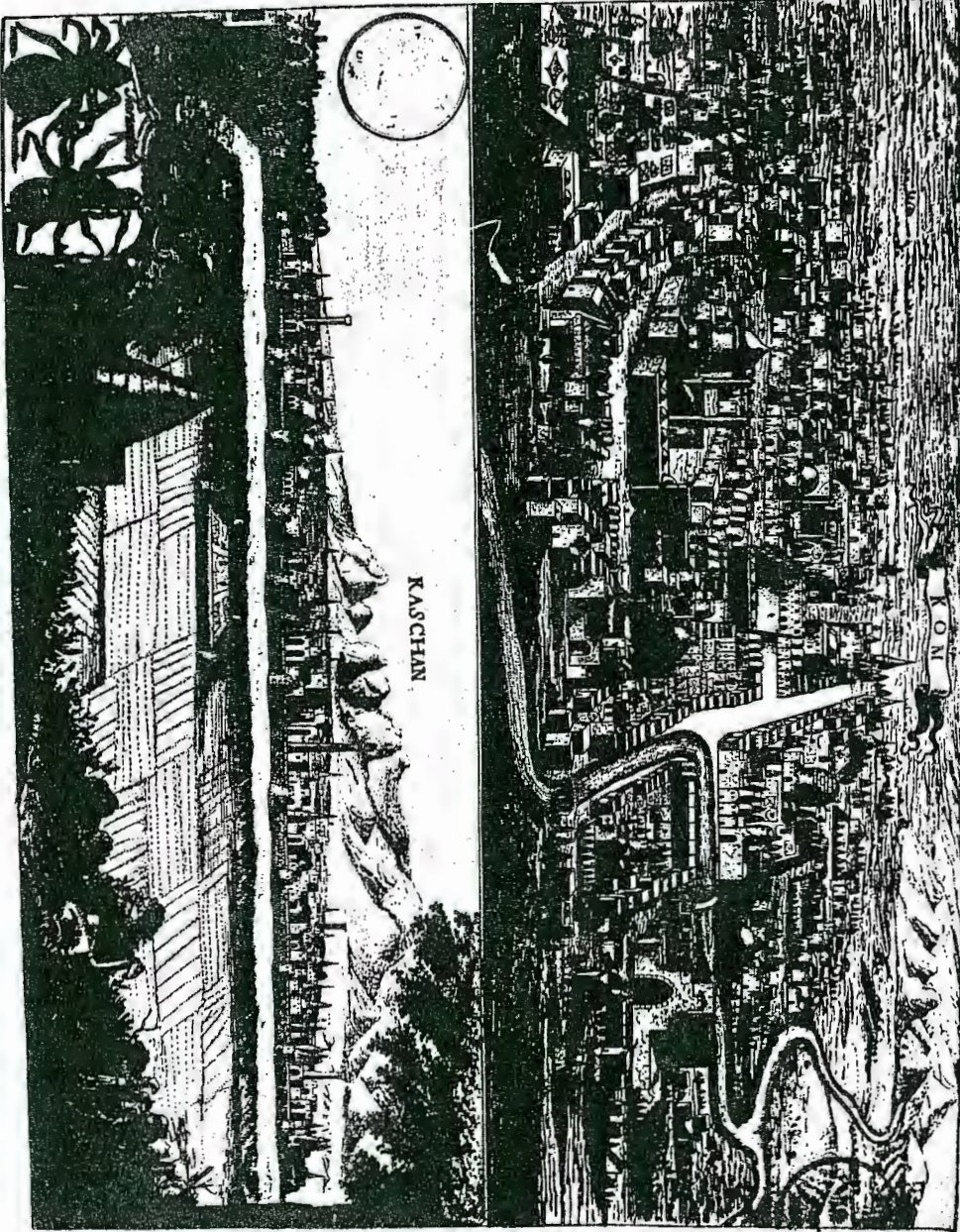


داریا سلطنته اصفهان

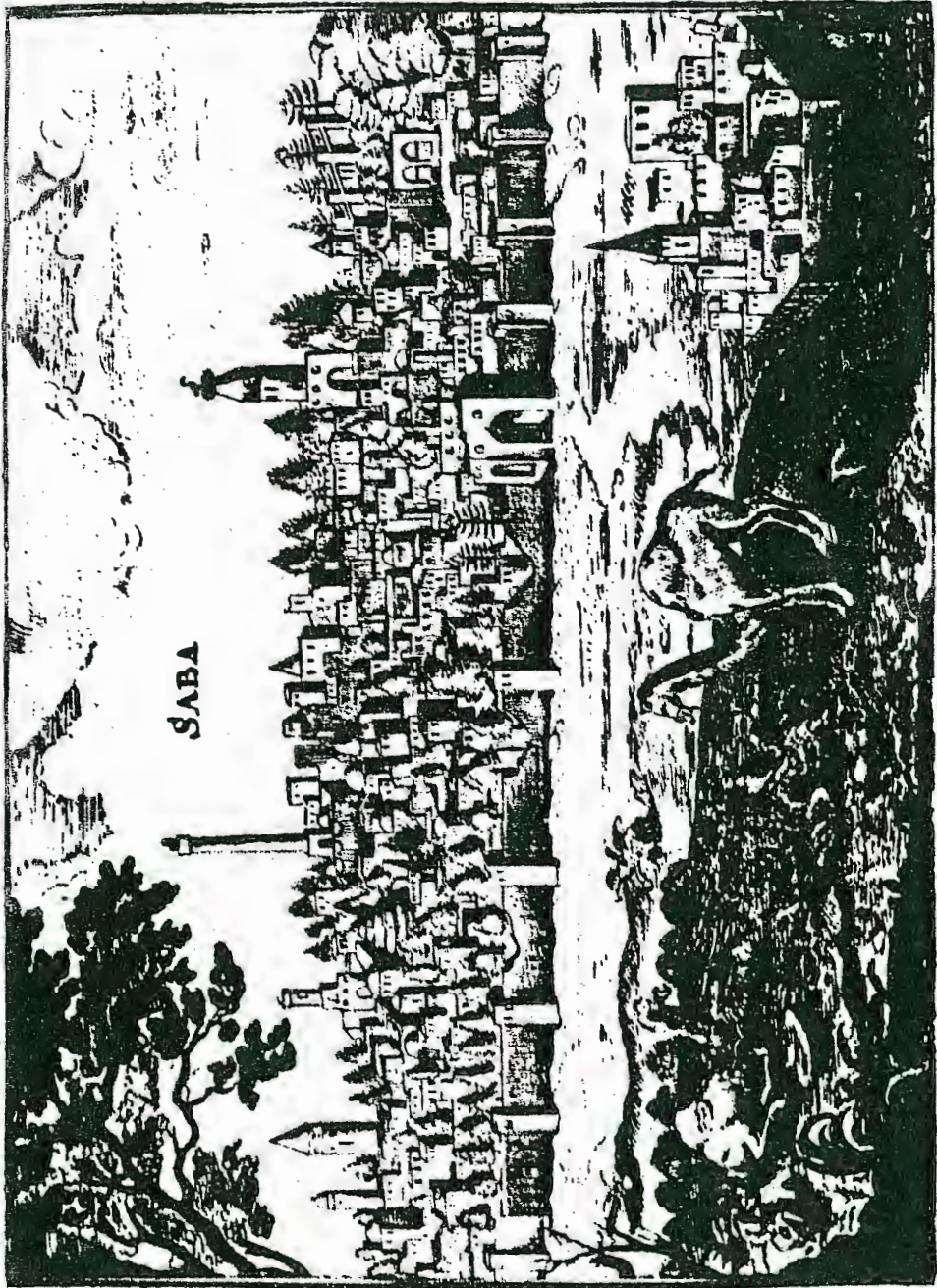


SOLTANIE

سلطانية

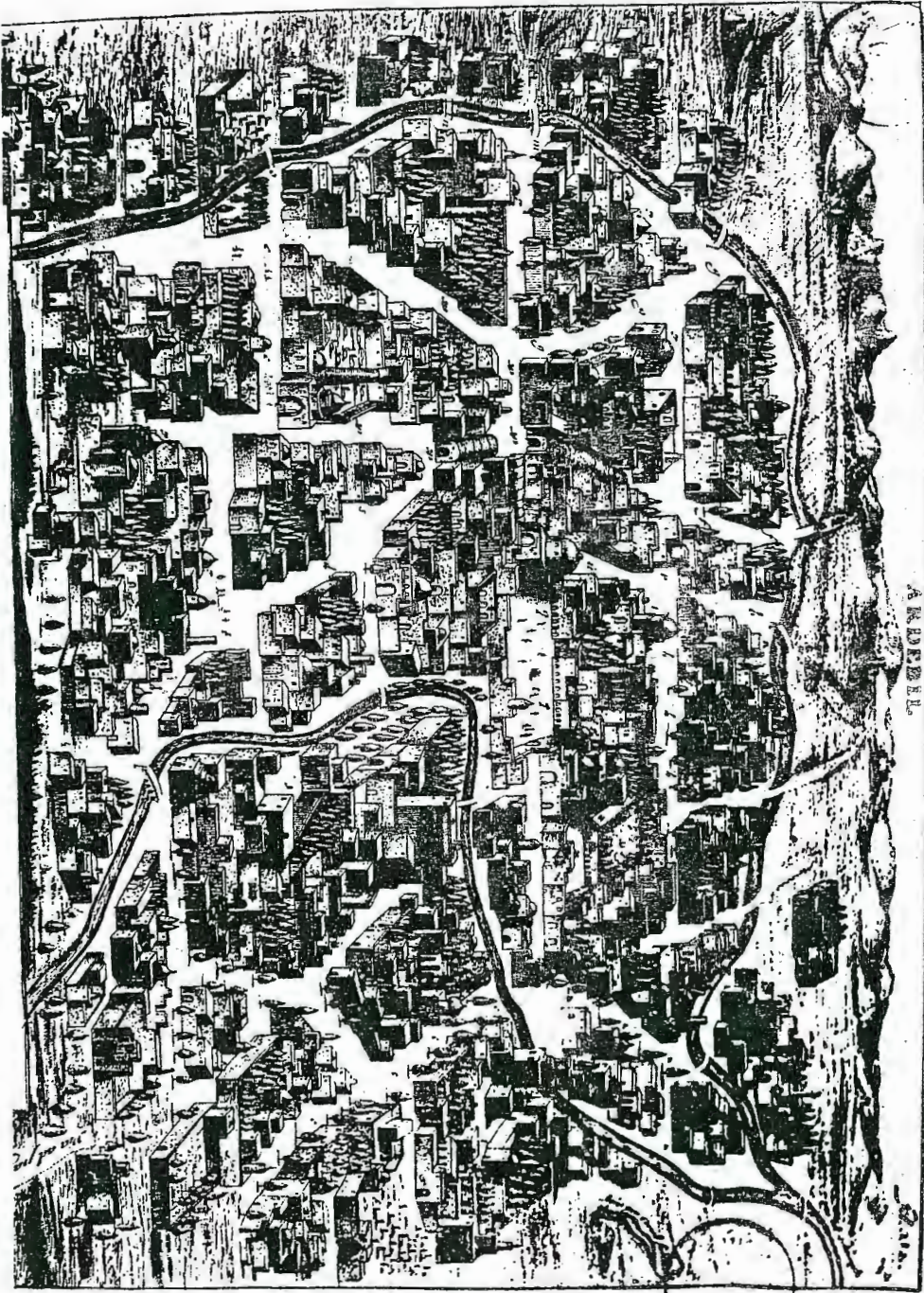


قشم و کاشان

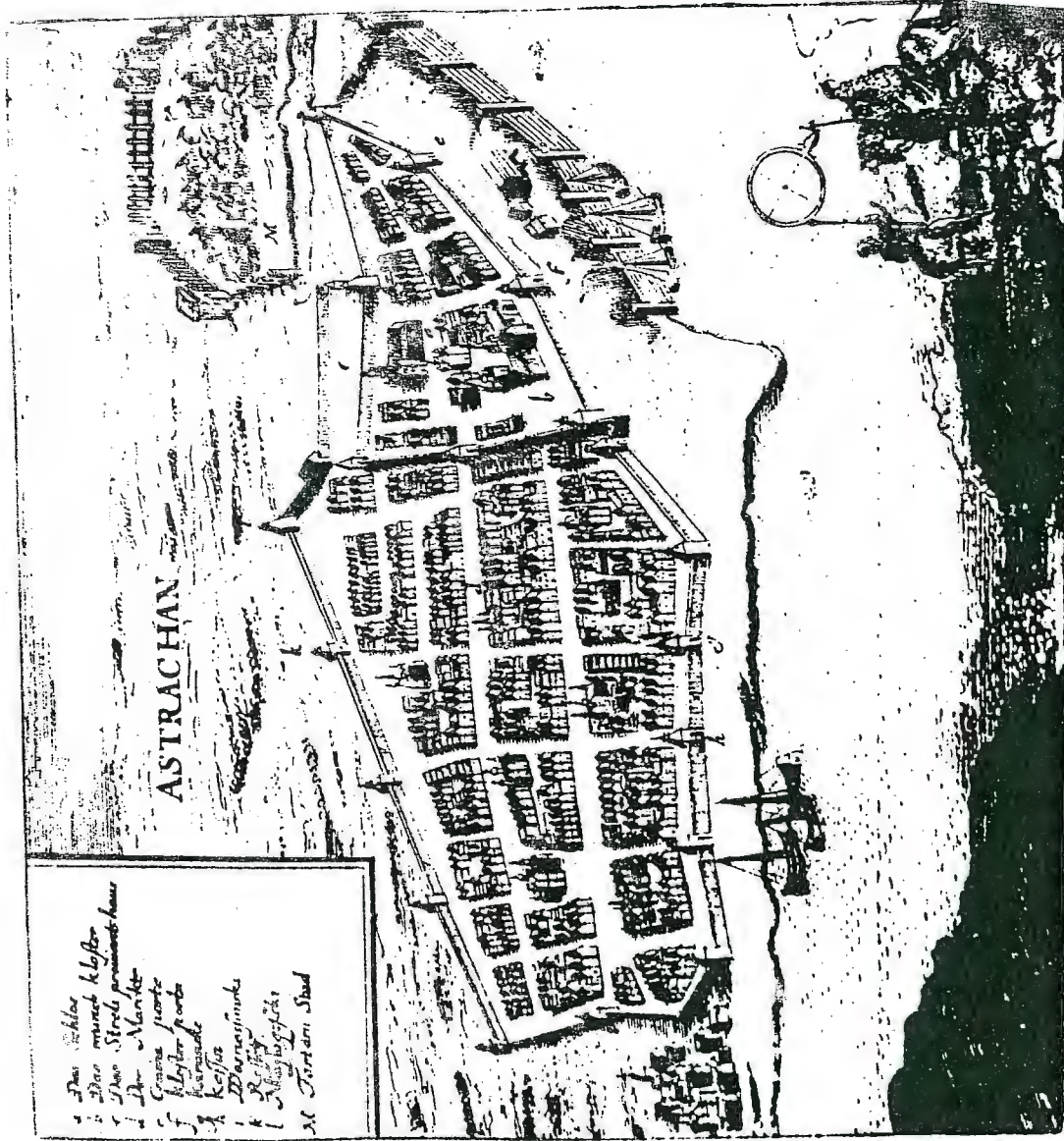


شهر سبا

1891



ADRADE



1 Das Schloss
 2 Das russische Kloster
 3 Das Stralsundische Haus
 4 Das Markt
 5 Große Kirche
 6 Klosterkirche
 7 Kasernen
 8 Darnasimonds
 9 R. d. d. d.
 10 Schloss
 11 M. d. d. d. d.
 12 T. d. d. d. d.

بندر هشتراخان



مسیر مسافرت هیأت آلمانی. خطوط نقطه چین در امتداد کناره باختری دریای خزر تغییر مسیر را در بازگشت هیأت به آلمان نشان می دهد.

سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار منتشر کرده است:

سرزمین‌ها، حکومت‌ها و مردم	غلامحسین میرزا صالح
دنیای حیوانات	غلامحسین میرزا صالح
انسان	محمد زرین بال
کره زمین	محمد زرین بال
تسخیر غرب وحشی	محمد زرین بال
ستارگان و کهکشان‌ها	محمد زرین بال
اینجه ممد	ثمین باغچه‌بان
نصف شب است دیگر دکتر شوایتزر احمد شاملو	
بعل زیوب	(برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۸۳) م. آزاد
ارکستر زنان آشویتس	محمود حسینی‌زاد
فیزیکدانها	رضا کرم رضائی
سفر به ایران	محمود تفضلی
مسافر کوچولو	(شازده کوچولو) احمد شاملو
امریکای عریان	جمشید ارجمند
مومو	محمد زرین بال
گروه عملیاتی گلبول سفید	محمد زرین بال

منتشر میشود:

قصه‌های میر کفن پوش	بهرام بیضائی
چیدن سپیده دم	احمد شاملو - محمد زرین بال
زهرخند	احمد شاملو
زمین	بهرام بیضائی
سکوت سرشار از ناگفته‌هاست	احمد شاملو - محمد زرین بال
روز واقعه	بهرام بیضائی

کتابخانه
پنجشنبه ۱۳۴۵/۲/۳۰

شماره ثبت ۶۳۳۱
رده بندی
تاریخ ۱۳۴۵/۲/۳۰